

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خلاصهٔ عبققات الانوار آیات ولایت

تألیف : علامه میر حامد حسین ہندی

تلفیص و تعریب از :
آیت اللہ سید علی میلانی

ترجمہ:

دکتر محسن احتشامی نیا

عضو ہیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی



انتشارات نبأ

سر شناسه	: کنتوری، میر حامد حسین، ۱۸۳۰ - ۱۸۸۸ م.
عنوان قراردادی	: نفعات الازهار فی خلاصه عبقات الانوار، فارسی، برگزیده، عبقات الانوار فی اسامه الائمه الاطهار، فارسی، برگزیده، التحفه الاثنی عشریه، شرح
عنوان و پدید آور	: خلاصه عبقات الانوار: آیات ولایت / میر حامد حسین هندی؛ تلخیص و تعریب از علی میلانی؛ ترجمه محسن احتشامی نیا
مشخصات نشر	: تهران: نیا، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۵۱۴ ص.
شابک	: ۱۵۰۰۰ ریال: ۱ - ۰۰۳ - ۲۶۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتاب حاضر ترجمه جلد بیستم از کتاب 'خلاصه عبقات الانوار: حدیث تشبیه معروف به نفعات الازهار فی خلاصه عبقات الانوار... است که خود خلاصه ای از عبقات الانوار... نوشته حامد حسین الکتوری است که خود رده ای بر تحفه الاثنی عشریه عبدالعزیز دهلوی است.
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیر نویس
موضوع	: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت
موضوع	: دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹. التحفه الاثنی عشریه - نقد و تفسیر
موضوع	: احادیث خاص
موضوع	: امامت
شناسه افزوده	: حسینی میلانی، سید علی، ۱۳۲۹ -
شناسه افزوده	: احتشامی نیا، محسن، ۱۳۳۸ - مترجم
شناسه افزوده	: دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹. التحفه الاثنی عشریه
رده بندی دیویی	: ۲۹۷ / ۴۵
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۱ ۲۰۱۸ ع ۹ ک / BP ۲۲۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۷۹۴۷۷۸

خلاصه عبقات الانوار (آیات ولایت)

مؤلف: علامه میر حامد حسین هندی / تلخیص و تعریب: آیت الله سید علی میلانی

ترجمه: دکتر محسن احتشامی نیا / ویراستار: عبدالحسین طالعی - مهدی شیزری / چاپ: دالاهو

چاپ اول: ۱۳۹۲ / شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه / قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال / کد کتاب: ۱۵۷ / ۲۰۱

ناشر: انتشارات نیا / تهران، خیابان شریعتی، رویروی خیابان ملک، خیابان شبستری

خیابان ادیبی، پلاک ۲۶

تلفکس: ۷۷۵۰۴۶۸۳ - ۷۷۵۰۶۶۰۲

شابک: ۱ - ۰۰۳ - ۲۶۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN : 978 - 600 - 264 - 003 - 1

تقديم به:

پرچم دار امامت بزرگ و خلافت سترگ،
حضرت ولی عصر مہدی منتظر:
حجۃ بن الحسن العسکری
ارواحنا فداہ

یا ایہا العزیز مسننا و اهلنا الضرّ
و جننا ببضاعة مزجاة فأوف لنا
الکیل و تصدّق علينا إنَّ الله یجزی
المتصدّقین
علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سخن مؤلف:

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين

این قسمت، "بخش آیات" از کتاب «نفحات الازهار» و درباره دلالت و بیان هفت آیه از آیات قرآن کریم است که به موضوع امامت امیرالمؤمنین علیه السلام می پردازم و آنها عبارت اند از:

۱- آیه ولایت.

۲- آیه تطهیر.

۳- آیه مودت.

۴- آیه مباحله.

۵- آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». [آیه انذار]

۶- آیه «وَقَفَّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ». [آیه مسئولیت]

۷- آیه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»^(۱) [آیه سابقون]

آیات فوق به علاوه ده‌ها آیه دیگر، به استناد روایات اهل سنت، همگی دلالت بر امامت امیرمؤمنان می‌کند؛ همان‌گونه که بر شخص مطلع از کتب امامیه مخفی نیست. اما کتاب «عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار» که ردیه بر کتاب تحفه اثنی عشریه است، فقط به ذکر آیات فوق بسنده کرده، تا آنجا که آیات دال بر امامت را فقط همین آیات می‌داند، ما نیز به پیروی او تنها به توضیح همین آیات می‌پردازیم.

صاحب کتاب عباقت ثابت کرده است که هر کدام از آیات فوق، به تنهایی برای اثبات امامت کفایت می‌کند. همین‌طور در قسمت احادیث دوازده‌گانه نیز به اثبات این موضوع می‌پردازد که هر کدام از این احادیث به تنهایی، طبق کتب معتبر اهل سنت، برای اثبات مسأله امامت کافی است. قسمت احادیث کتاب «نفحات الأزهار فی خلاصة عباقت الأنوار» در نوزده جلد فراهم آمده و در دسترس همگان قرار دارد، ولی ما تاکنون به قسمت آیات کتاب «عبقات الانوار» دسترسی پیدا نکردیم. البته این آیات را در کتاب دیگرمان تحت عنوان «تشید المراجعات و تفنید المکابرات» با عنایت به نظرات صاحب تحفه اثنی عشریه و با عنایت به اسلوب و سبک صاحب عباقت جواب داده‌ایم. لذا به جهت درخواست و علاقه برخی یاران و عزیزان آن را در این جلد از کتاب نیز عرضه می‌نماییم.

والله هو الموفق علی حسینی میلانی

۱- در مقدمه جزء اول این کتاب یعنی «دراسات فی العباقت» گفتیم که شش آیه در باب امامت وجود دارد، این سخن اشتباه است، که بدین وسیله تصحیح می‌شود.

آیه ولایت / ۷

«آیه ولایت»

مقدمه

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ.»^(۱)

«همانا سرپرست شما خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده اند؛ آنهایی که نماز برپای می دارند و زکات می دهند در حالی که در رکوع هستند* و هرکس ولایت خدا و رسولش و کسانی را که ایمان آورده اند را بپذیرد، از زمره حزب خداست که آنان از غلبه کنندگان اند.»

این آیه، به آیه ولایت مشهور است و امامت با این آیه اثبات می گردد، و بحث در این باره در چند فصل ارائه می شود.

فصل اوّل

«راویان خبر و آسانید حدیث که این آیه دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده است.»

دلیل نزول آیه فوق، آن بود که امیرمؤمنان علیه السلام انگشتی اش را در حال رکوع به فقیری تصدق داد و شیعه و سنی بر روایت این قضیه با اسناد فراوان و از جمع زیادی از صحابه و تابعین مشهور گواهی داده‌اند که اینک به راویان آن از صحابه و تابعین اشاره می‌کنیم.

راویان خبر: از صحابه و تابعین

راویان خبر با اسناد خودشان از تعدادی از صحابه و تابعین عبارت‌اند از:

۱- امیرمؤمنان علی علیه السلام

۲- مقداد بن اسود کندی

۳- عمار بن یاسر

۴- عبدالله بن عباس

۵- ابوذر غفاری

۶- جابر بن عبدالله انصاری

۷- ابو رافع

۸- انس بن مالک

۹- عبدالله بن سلام

۱۰- حسان بن ثابت؛ در شعری که سروده است.

۱۱- محمد بن حنفیه

۱۲- ابن جریح مکی

۱۳- سعید بن جبیر

۱۴- عطاء

۱۵- مجاهد

۱۶- سدّی

۱۷- مقاتل

۱۸- ضحاک

مشهورترین راویان خبر از علماء

این منقبت بزرگ را بزرگان و امامان و حافظان علمای اهل سنت در طول قرن‌های مختلف نقل کرده‌اند که نام مشهورترین آنان را در ذیل می‌آوریم:

۱- سلیمان بن مهران اعمش (م ۱۴۸) که در طریق روایت حسکانی واقع شده است.

۲- معمر بن راشد ازدی (م ۱۵۳) وی نیز در طریق روایت حسکانی است.

۳- سفیان بن سعید ثوری (م ۱۶۱) وی نیز در طریق روایت حسکانی است.

۴- ابو عبدالله محمد بن عمر واقدی (م ۲۰۷) نام وی در کتاب «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» آمده است.

۵- ابوبکر عبدالرزاق صنعانی (م ۲۱۱) نام وی در تفسیر ابن کثیر دمشقی آمده است.

۶- ابو نعیم فضل بن دکین (م ۲۱۹) وی در طریق روایت ابن ابی حاتم رازی

است.

۷- ابو محمد عبد بن حمید کشی (م ۲۴۹) نام وی در تفسیر «الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور» است.

۸- احمد بن یحیی بلاذری (م بعد از سال ۲۷۰) نام وی در کتاب «أنساب الاشراف» است.

۹- محمد بن عبدالله حضرمی مطین (م ۲۹۷) وی در طریق روایت ابو نعیم است.

۱۰- ابو عبدالرحمن نسائی (م ۳۰۳) در کتاب صحیح خود.

۱۱- محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰) در کتاب تفسیرش.

۱۲- ابن ابی حاتم رازی (م ۳۱۰) در تفسیرش و کتاب‌های پر شمار دیگری.

۱۳- ابوالقاسم طبرانی (م ۳۶۰) در کتاب «المعجم الاوسط».

۱۴- عبدالله بن محمد بن جعفر اصفهانی ابوالشیخ (م ۳۶۹) در کتاب الدر المنثور سیوطی.

۱۵- ابوبکر جصاص رازی (م ۳۷۰) در کتاب «احکام القرآن».

۱۶- عمر بن احمد بن شاهین بغدادی واعظ (م ۳۸۵) وی در طریق روایت حسکانی است.

۱۷- ابو عبدالله حاکم نیشابوری (م ۴۰۵) در کتاب «علوم الحدیث».

۱۸- ابوبکر ابن مردویه اصفهانی (م ۴۱۶) نام وی در کتاب «کنز العمال» آمده است.

۱۹- ابواسحاق ثعلبی (م ۴۲۷) در تفسیرش.

۲۰- ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰) نام وی در «الدر المنثور» و غیر آن نیز آمده است.

۲۱- ابوالحسن ماوردی شافعی (م ۴۵۰) در تفسیرش.

- ۲۲- ابوبکر خطیب بغدادی (م ۴۶۳) در کتاب خود «المتفق و المفترق» همان گونه که در «کنز العمال» ذکر شده است.
- ۲۳- ابوالحسن علی بن احمد واحدی (م ۴۶۸) در «اسباب النزول»
- ۲۴- فقیه معروف ابن مغزلی شافعی (م ۴۸۳) در کتاب «مناقب علی بن ابی طالب».
- ۲۵- ابو مظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار سمعانی (م ۴۸۹) در تفسیرش.
- ۲۶- حاکم ابوالقاسم حسکانی نیشابوری در کتابش «شواهد التنزیل».
- ۲۷- ابوالحسن علی بن محمد کیا طبری (م ۵۰۴) در تفسیرش.
- ۲۸- ابو محمد فراء بغوی (م ۵۱۶) در تفسیرش.
- ۲۹- ابوالحسن رزین عبدری اندلسی (م ۵۳۵) در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة».
- ۳۰- ابوالقاسم جارالله زمخشری (م ۵۳۸) در تفسیر «کشاف».
- ۳۱- مؤفق بن احمد خطیب خوارزمی مکی (م ۵۶۸) در «مناقب علی بن ابی طالب».
- ۳۲- ابوالقاسم ابن عساکر دمشقی (م ۵۷۱) در کتاب «تاریخ دمشق».
- ۳۳- ابوالفرج ابن جوزی حنبلی (م ۵۹۷) در تفسیرش «زاد المسیر».
- ۳۴- ابو عبدالله فخر رازی (م ۶۰۶) در «تفسیر».
- ۳۵- ابوالسعادات ابن اثیر (م ۶۰۶) در «جامع الاصول».
- ۳۶- محمد بن محمود بن حسن، ابن نجار (م ۶۴۳) وی در طریق روایت حموئی واقع شده است.
- ۳۷- ابو مظفر سبط بن جوزی حنفی (م ۶۵۴) در «تذکره خواص الامة».
- ۳۸- ابو عبدالله گنجی شافعی (م ۶۵۸) در «کفاية الطالب فی مناقب علی بن

ابی طالب».

- ۳۹- عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام سلمی دمشقی (م ۶۶۰) در تفسیرش.
- ۴۰- ابوسالم محمد بن طلحه شافعی (م ۶۶۲) در «مطالب السؤل».
- ۴۱- ناصرالدین بیضاوی شافعی (م ۶۸۵) در تفسیر.
- ۴۲- ابوعباس محبّ الدین طبری شافعی (م ۶۹۴) در دو کتابش: «الریاض النضرة فی مناقب العشره» و کتاب «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی».
- ۴۳- حافظ الدین نسفی (م ۷۰۱ یا ۷۰۲) در تفسیر خود.
- ۴۴- شیخ الاسلام حمّوئی جوینی (م ۷۲۲) در کتابش «فرائد السّمطین».
- ۴۵- علاء الدین خازن بغدادی (م ۷۴۱) در تفسیر خود.
- ۴۶- شمس الدین اصفهانی (م ۷۴۶) در کتاب «شرح التّجريد».
- ۴۷- جمال الدین زرنندی (م ۷۵۰) در «نظم درر السّمطین».
- ۴۸- ابو حیان اندلسی (۷۵۴) در تفسیرش «البحر المحيط».
- ۴۹- عضد الدین ایجی (م ۷۶۵) در کتاب «المواقف فی علم الکلام».
- ۵۰- محمد بن احمد بن جزّی کلبی (م ۷۶۵) در تفسیرش.
- ۵۱- نظام الدین قمی نیشابوری در تفسیرش.
- ۵۲- سعد الدین تفتازانی (م ۷۹۱) در «شرح المقاصد».
- ۵۳- سیّد شریف جرجانی (م ۸۱۶) در «شرح المواقف».
- ۵۴- شهاب الدین ابن حجر عسقلانی (۸۵۲) در «الکاف الشاف فی تخريج الکشاف».
- ۵۵- نورالدین ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵) در «فصول المهمة فی معرفة الائمة».
- ۵۶- علاء الدین قوشچی سمرقندی (م ۸۷۹) در «شرح التّجريد».

- ۵۷- جلال‌الدین سیوطی (م ۹۱۱) در «الدّر المنثور فی التفسیر بالمأثور».
- ۵۸- ابوالسعود محمد بن محمد بن محمد عمادی (م ۹۵۱) در تفسیرش.
- ۵۹- شهاب‌الدین ابن حجر هیتمی مکی (م ۹۷۴) در «الصواعق المحرقة».
- ۶۰- قاضی القضاة شوکانی (م ۱۲۵۰) در تفسیرش.
- ۶۱- شهاب‌الدین آلوسی (م ۱۲۷۰) در تفسیرش.
- ۶۲- شیخ سلیمان قندوزی حنفی (م ۱۲۹۳) در «ینابیع الموده».
- ۶۳- سید محمد مؤمن شبلنجی (م بعد از ۱۳۰۸) در «نورالابصار».

متن حدیث در کتاب‌های معتبر

اینک تعدادی از نصوص خبر را که در کتاب‌های معتبر آمده است، می‌آوریم:

۱. ابن اثیر از حافظ رزین، از نسائی خبری آورده که متن آن چنین است:

«عبدالله بن سلام گفت: به همراه تعدادی از قوم خود نزد رسول خدا ﷺ آمدم، ما به او عرضه داشتیم که قوم ما ضدیت ورزیدند هنگامی که خدا و رسولش را تصدیق کردیم و سوگند خوردند که با ما سخن نگویند، پس خدای متعال آیه: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا» را نازل فرمود. سپس بلال برای نماز ظهر، اذان گفت و مردم برای نماز برخاستند. برخی در سجده و برخی در رکوع بودند. در این هنگام، سائلی در خواست کمک می‌نمود که علی انگشترش را بدو بخشید در حالی که در رکوع بود و آن سائل، پیامبر خدا را از این بخشش مطلع ساخت، آن‌گاه رسول خدا ﷺ این آیه را بر ما خواند:

«انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم

راکعون * و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون»

این حدیث را رزین نقل کرده است»^(۱)

رزین بن معاویه عبدری متوفای سال ۵۳۵ است، طبق نقل کتاب ذهبی که وی را به امام «محدّث مشهور» یاد کرده است.^(۲)

ابن اثیر گفته است:

«ابوالحسن رزین بن معاویه عبدری سرقسطی بین کتاب های بخاری، مسلم و موطاً مالک و جامع ابی عیسی ترمذی و سنن ابوداؤد سجستانی و سنن ابی عبدالرحمن نسائی جمع کرده است و کتابش را بر اساس ابواب مرتب ساخته، نه مسندها»

هم چنین ابن اثیر گوید:

«احادیثی را که من آنها را در کتاب رزین پیدا کردم و در کتاب های اصول نیافتم، می نویسم و به کتاب او با تمام احوالش که بدان اختصاص دارد، اکتفا می کنم و بدون علامت آن را می نویسم و نام کسانی که آن حدیث را نقل کرده رها می سازم. شاید در جستجو و تتبع بعدی نسخه دیگری بیابم که این اصول در آنها ثبت شده باشد. آن گاه اسم آن شخص را خواهم نگاشت.»^(۳)

۲. ابن ابی حاتم تفسیر آیه را نقل کرده و گفته است:

«ربیع بن سلیمان مرادی برایمان حدیث گفت از ایوب بن سوید از عتبه بن ابی حکیم درباره سخن خدای متعال: «انما ولیکم الله...» که این شخص علی بن ابی طالب است.

ابوسعید اشجّ برایمان حدیث گفت از فضل بن دکین ابونعیم احوال از موسی بن قیس حضرمی از سلمة بن کهیل که گفت: علی علیه السلام انگشترش را صدقه داد، در حالی که در رکوع بود، پس آیه «انما ولیکم...» نازل شد.^(۴)

۱- جامع الاصول: ۴۷۸/۹.
۲- سیر اعلام النبلاء: ۲۰/۲۰۴.
۳- جامع الاصول: ۱۹/۱ و ۲۳.
۴- تفسیر ابی حاتم الرازی: ۴/۱۱۶۲.

۳. ابو جعفر طبری در حدیثی گفته است: «الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة...»: اهل تأویل در معنای این آیه اختلاف کرده‌اند: برخی گفته‌اند علی بن ابی طالب است و برخی دیگر مقصود آیه را تمام مؤمنان دانسته‌اند؛ سپس ذکر کرده‌اند:

اسماعیل بن اسرائیل رملی برایمان حدیث گفت از ایوب بن سوید از عتبه بن ابی حکیم در این آیه «انما ولیکم الله...» که وی علی بن ابی طالب است. حرث از عبدالعزیز از غالب بن عبیدالله از مجاهد که گفت: آیه فوق درباره علی بن ابی طالب نازل شده است، او صدقه داده، در حالی که در رکوع بوده است.^(۱)

۴. حاکم در نوع سوم از انواع حدیث، احادیثی را ذکر کرده که مردم شهری در نقل آن یگانه هستند. آن‌گاه افراد شهر دیگری این حدیث یگانه را از آنان نقل می‌کنند: «ابو عبدالله محمد بن عبدالله صفار از ابویحیی عبدالرحمن بن محمد بن سلم رازی در اصفهان که گفت یحیی بن ضریس از عیسی بن عبدالله بن عبیدالله^(۲) بن عمر بن علی بن ابی طالب از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب نقل کرده که گفت: آیه «انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا...» بر رسول خدا نازل شد. آن‌گاه رسول خدا خارج شد و داخل مسجد گشت در حالی که مردم برخی در حال قیام و برخی در حال رکوع نماز می‌خواندند، ناگهان از سائلی پرسید: آیا کسی به تو چیزی بخشید؟ وی گفت: خیر، جز این رکوع کننده که انگشتی به من بخشید و این شخص علی بود.

حاکم گوید: این حدیثی است که مردم اهل ری از کوفیان آن را فرا گرفته‌اند؛ زیرا یحیی بن ضریس رازی قاضی شهر آنان است و عیسی علوی از اهل کوفه است.^(۳)

۵. طبرانی حدیث را این چنین گوید: محمد بن علی زرگر [صائغ] از خالد بن یزید عمری از اسحاق بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسین از حسین بن زید از پدرش زید بن حسن از جدش نقل کرده است:

۱- تفسیر طبری: ۱۸۶/۶.

۲- در متن چنین است ولی بعداً صحیح آن خواهد آمد.

۳- معرفة علوم الحدیث: ۱۰۲.

از عمار یاسر شنیدم که می‌گفت: سائلی در مقابل علی بن ابی طالب ایستاد در حالی که وی در حال رکوع در نماز مستحبی بود، آن‌گاه وی انگشتی خود را درآورد و به سائل داد و وی نزد رسول خدا ﷺ آمد و ایشان را آگاه نمود. آن‌گاه این آیه (آیه ولایت) بر او نازل شد و ایشان آن را خواند. سپس گفت: هرکس من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست. خدایا دوست دار او را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار.

این حدیث جز از عمار یاسر، بدین سند نقل نشده و خالد بن یزید در نقل این حدیث یگانه است.^(۱)

۶. حافظ ابونعیم با اسانید خود چنین گفته است:

«سلیمان بن احمد از محمد بن عبدالله حضرمی از ابراهیم بن عیسی تنوخی از یحیی بن یعلی از عبیدالله بن موسی از ابو زبیر از جابر حدیث می‌گفت:

عبدالله بن سلام همراه عده‌ای آمد که آنان از دوری کردن مردم با خودشان از زمانی که مسلمان شده بودند شکایت داشتند. وی گفت: سائلی را برایم بیاورید. ما داخل مسجد شدیم. سائل به طرف او رفت و وی پرسید: آیا کسی به تو چیزی داد؟ سائل گفت: بلی، از کنار مردی رکوع کننده عبور می‌کردم که انگشترش را به من بخشید. وی گفت: برو و او را به من نشان بده. ما رفتیم و در حالی که علی ایستاده بود، گفت: این است. پس این آیه نازل شد: «انما ولیکم الله...».^(۲)

۷. ابوالمظفر سمعانی در تفسیر آیه گوید:

«سدی به روایت از مجاهد گفته که این آیه درباره علی بن ابی طالب نازل شده که در حال رکوع بوده و مسکینی در مسجد می‌چرخیده، آن‌گاه وی انگشتی خود را درآورد و به وی داد و این معنای آیه است: «ویؤتون الزکاة و هم راکعون».

سپس وی در این حدیث و سند آن بحثی نکرده، بلکه درباره معنای آیه و

۱- المعجم الاوسط: ۱۲۹/۷.

۲- خصائص الوحی المبین: ۲۰، به نقل از کتاب «ما نزل فی علی» از ابونعیم اصفهانی.

مخصوصاً لفظ «ولایت» سخن گفته و گوید: در این قسمت آیه «انما ولیکم الله و رسوله»، منظور از ولایت، ولایت در دین است نه در ولایت به معنای امارت و سلطنت؛ در حالی که ایشان فوق هر ولایتی هستند. ابو عبیده گفته که همین طور است معنای این سخن: «هر کس من مولای اویم، علی نیز مولای اوست». یعنی هر کس که من ولی اویم یعنی کمک و یاری اش می‌کنم، پس علی نیز او را در دین کمک و یاری می‌کند.»^(۱)

۸. ثعلبی ذیل آیه ولایت آورده است: ابن عباس، سدّی، عتبه بن حکیم و غالب بن عبدالله گفته اند که منظور از آیه ولایت علی بن ابی طالب است که سائلی از کنارش در مسجد گذشت و او در حال رکوع انگشترش را بخشید.

ابوالحسن محمد بن قاسم بن احمد از ابو محمد عبدالله بن احمد شعرانی از ابو علی احمد بن علی بن رزین از مظفر بن حسن انصاری از سید بن علی از یحیی بن عبدالحمید حمانی از قیس بن ربیع از اعمش از عبایه بن ربیع نقل کرد: روزی عبدالله بن عباس در کنار چاه زمزم نشسته بود که مردی دستار پوش وارد گردید.

ابن عباس گفت: تو را به خدا کیستی!؟

آن مرد دستار را از روی خود کنار زد و گفت: ای مردم، هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد و اگر مرا نمی‌شناسد، پس بداند که من جنذب بن جناده بدری، ابوذر غفاری ام؛ با همین دو گوش خود [به گوش خود اشاره کرد] از رسول خدا ﷺ شنیدم که اگر دروغ بگویم، گوش‌هایم کور باد. و با همین دو چشم خود [به چشم‌های خود اشاره کرد] او را دیدم که اگر دروغ گویم، چشم‌هایم کور باد. او می‌گفت:

علی پیشوای نیکوکاران و کشنده کافران است. هر کس او را یاری دهد، پیروز و هر که او را خوار دارد، خوار است. بدانید که من در روزی از روزها با رسول خدا نماز ظهر می‌خواندم، سائلی در مسجد درخواست کمک کرد و کسی به او کمک ننمود. آن سائل دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا شاهد باش که من در

آیه ولایت / ۲۳

مسجد رسول خدا درخواست کردم و هیچ کس مرا پاسخ نگفت و چیزی به من نداد.

علی در حال رکوع نماز بود، به انگشت کوچک دست راستش اشاره کرد که در آن انگشترش بود. سائل به سوی او رفت و انگشتری را از دستش درآورد و این عمل در جلوی چشمان پیامبر صلی الله علیه و سلم بود.

هنگامی که پیامبر از نماز فارغ شد، سرش را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت: خدایا، برادرم موسی از تو درخواست کرد:

«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي، أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي...»

ای پروردگار من، سینه مرا گشاده و کار مرا برایم آسان گردان... و وزیری از کسانم برایم مقرر کن، هارون برادرم، به سبب او توانایی را محکم کن.^(۱)

پس بر او قرآنی ناطق را فرو فرستادی، [به او فرمودی]:

«سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَمُلًا سُلْطَانًا.»

«بازوی تو را به برادرت محکم خواهیم کرد و به شما دو نفر غلبه خواهیم داد.»^(۲)

خدایا اینک من محمد پیامبر و برگزیده‌ات هستم، خدایا به من شرح صدر عنایت کن و کارم را آسان گردان و برایم از کسانم وزیری معین کن و به واسطه علی پشت مرا محکم گردان.»

ابوذر گفت: سوگند به خدا، هنوز رسول خدا سخن خود را تمام نکرده بود که جبرئیل از نزد خدا بر او نازل شد و گفت: ای محمد، بخوان! گفت: چه بخوانم؟ گفت: بخوان «انما ولیکم الله ورسوله..»

ابومنصور جمشادی، از محمد بن عبدالله حافظ از ابوالحسن علی بن الحسن از

۲- قصص: ۳۵/۲۸.

۱- طه: ۲۵/۲۰ تا ۳۱.

ابوحامد محمد بن هارون حضرمی از محمد بن منصور طوسی از احمد بن حنبل نقل می‌کند که می‌گفت:

آن مقدار از فضائل که برای علی وارد شده، برای هیچ یک از اصحاب رسول خدا ﷺ وارد نشده است.»^(۱)

۹. واحدی گوید: «جابر بن عبدالله ذیل سخن خدای متعال «انما ولیکم الله...» گوید که عبدالله بن سلام نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا، گروهی از قریظه و نصیر از پیش ما رفته و ما را ترک کرده و قسم خورده‌اند که با ما همنشینی و نشست و برخاست نداشته باشند. ما هم نمی‌توانیم همنشین اصحاب تو باشیم، چون فاصله ما با ایشان زیاد است و از یهود شکایت نمود. آن‌گاه آیه فوق نازل شد و پیامبر این آیه را بر او خواند. وی گفت: ما به ولایت خدا و پیامبر و مؤمنان راضی شدیم. کلبی اضافه کرده است: آخر آیه درباره علی بن ابی طالب رضوان الله علیه است. زیرا او انگشترش را در حال رکوع نماز به سائل بخشید.

ابوبکر تمیمی از عبدالله بن محمد بن جعفر از حسین بن محمد بن ابوهریره از عبدالله بن عبدالوهاب از محمد بن اسود از محمد بن مروان از محمد بن سائب از ابوصالح از ابن عباس نقل کرده که گفت:

عبداله بن سلام و تعدادی از قومش که ایمان آورده بودند، نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای رسول خدا، منازل ما دور است و ما مجلس و طرف صحبتی نداریم و قوم ما از وقتی که به خدا و رسولش ایمان آورده‌ایم، ما را ترک کرده و بر خود لازم دیده‌اند که با ما همنشین نباشند و با ما ازدواج نکنند و با ما سخن نگویند و این بر ما سخت است. پیامبر به آنان گفت:

«انما ولیکم الله و رسوله...». سپس پیامبر به سوی مسجد رفت و مردم در حال قیام و رکوع بودند که سائلی را نگاه کرد و پرسید: کسی به تو چیزی بخشید؟ سائل گفت: بلی، انگشتری از طلا. پیامبر گفت: چه کسی به تو بخشید؟ وی گفت: آن

۱- تفسیر ثعلبی، نسخه خطی.

شخص که ایستاده است و با دستش به علی بن ابی طالب اشاره کرد. پیامبر پرسید: در چه حالی به تو بخشید؟ سائل گفت: در حال رکوع. پیامبر تکبیر گفت و ادامه آیه را قرائت کرد: «و من یتولّ الله ورسوله و الذین آمنوا فإنّ حزب الله هم الغالبون»^(۱)

۱۰. حاکم حسکانی در ذیل آیه ولایت گوید:

۱۰ - ۱. «روایات ابن عباس»

ابوبکر حارثی از ابوالشیخ از احمد بن یحیی بن زهیر تستری و عبدالرحمن بن احمد زهری نقل کرده که این دو گفته‌اند: احمد بن منصور از عبدالرزاق از عبدالوهاب بن مجاهد از پدرش نقل کرده‌اند که آیه فوق درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

سید عقیل بن حسین علوی از ابو محمد عبدالرحمن بن ابراهیم بن احمد بن فضل طبری که از زبان او در سیستان شنیده است از ابوالحسن محمد بن عبدالله مزنی از ابوبکر احمد بن محمد بن عبدالله از فهم بن سعید بن فهم بن سعید بن سلیک بن عبدالله غطفانی صحابی رسول خدا از طریق عبدالرزاق ابن همام از معمر از ابن طاووس از پدرش که گفت: نزد ابن عباس نشسته بودم که مردی وارد شد و درباره این آیه (آیه ولایت) پرسید. ابن عباس پاسخ داد: درباره علی بن ابی طالب نازل شده است.

حسین بن محمد ثقفی از عبدالله بن محمد بن ابی شیبه از عبدالله بن احمد بن منصور کسائی از ابو عقیل محمد بن حاتم از عبدالرزاق از ابن مجاهد از پدرش از ابن عباس نقل کرده که منظور از آیه ولایت علی علیه السلام است.

حسین [بن محمد ثقفی] از ابو الفتح محمد بن حسین ازدی موصلی از عصام بن غیاث سمان بغدادی از احمد بن سیار مروزی از عبدالرزاق که این آیه درباره علی بن ابی طالب نازل شده است.

عقیل بن حسین از علی بن حسین از محمد بن عبیدالله از ابو عمرو و عثمان بن احمد بن عبدالله دقاق در بغداد از ابن سماک از عبیدالله بن ثابت مقری از پدرش از هذیل از مقاتل از ضحاک از ابن عباس همین مطلب را نقل کرد. و حسن بن محمد بن عثمان فسوی از ابن عباس همین حدیث را برایم گفت.

حسن بن عثمان فسوی در بصره از یعقوب بن سفیان از ابونعیم فضل بن دکین از سفیان ثوری از منصور از مجاهد از ابن عباس حدیث را برایم گفت. سفیان گفت: اعمش از مسلم بطین از سعید بن جبیر از ابن عباس در ذیل آیه ولایت چنین گفت: «انما ولیکم الله ورسوله» یعنی یاور و ناصر شما خداست و «رسوله» یعنی محمد ﷺ سپس دنباله آیه که می‌گوید «والذین آمنوا» بین مؤمنان علی بن ابی طالب را بدین مطلب مخصوص داشت و دنباله آیه که «الذین یقیمون الصلاة» یعنی وضو و قرائت و رکوع و سجود و خشوع آن را در مواقیت آن تماماً انجام می‌دهند.

«و یؤتون الزکاة و هم را کعون» و این آیه در وقتی بود که روزی رسول خدا ﷺ نماز ظهر را با اصحابش به جای آورد و به اتفاق اصحابش بازگشت در حالی که در مسجد هیچ کس غیر از علی باقی نماند. او در حال نماز خواندن بین نماز ظهر و عصر بود که فقیری از فقرای مسلمانان داخل مسجد شد و هیچ کس را در آن ندید جز علی بن ابی طالب. به سوی او رفت و خطاب به او گفت: ای ولی خدا، سوگند به کسی که برای او نماز می‌خوانی هر مقدار که برایت مقدور است به من انفاق کن و تصدق نما. علی انگشتری عقیق یمانی قرمز رنگی داشت که آن را در نماز در دست راست خود قرار می‌داد، پس دستش را کشید و روی پشتش قرار داد و به سائل اشاره کرد آن را در بیاورد، آن سائل همین کار را کرد و بعد برایش دعا نمود و رفت. جبرئیل بر پیامبر فرود آمد، پس پیامبر ﷺ به علی گفت: خداوند امروز به تو بر ملائکه افتخار نمود و این آیه را خواند: «انما ولیکم الله...».

احمد بن محمد بن احمد فقیه از عبدالله بن محمد بن جعفر از حسن بن محمد بن ابی هریره از عبدالله بن عبدالوهاب از محمد بن اسود از محمد بن هارون از

محمد بن سائب از صالح از ابن عباس که گفت:

عبدالله بن سلام به همراهی تعدادی از قوم خود که به پیامبر ایمان آورده بودند، نزد ایشان رسیدند و گفتند: یا رسول الله، منازل ما دور است و مجلس و محفلی جز این مجلس نداریم و قوم ما از وقتی به خدا و رسول ایمان آوردیم و او را تصدیق کردیم، ما را طرد کرده و بر خود لازم دیده‌اند که با ما مجالست نکنند، سخن نگویند و ازدواج نکنند و این بر ما سخت است. پیامبر به آنان گفت: «انما ولیکم الله...» سپس پیامبر به سوی مسجد رفت، در حالی که برخی از مردم ایستاده و برخی در حال رکوع بودند. پیامبر سائلی را دید و از او پرسید: آیا کسی به تو چیزی بخشید؟ سائل گفت: بلی، انگشتری از طلا. پیامبر به او گفت: چه کسی بخشید؟ گفت: آن شخص که ایستاده و با دستش به علی اشاره کرد. پیامبر به او گفت: علی در چه حالی به تو بخشش کرد؟ گفت: در حال رکوع. پس پیامبر تکبیر گفت و این آیه را خواند: «و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا، فإنّ حزب الله هم الغالبون».

آن‌گاه حسان بن ثابت در این باره اشعاری را سرود:

و هر کندرو و تندروی در مسیر نیز چنین باد
ای ابوالحسن، جانم و قلبم فدایت باد
آیا ثنای من از بین می‌رود و هر زینتگری ضایع است
حال آن که در کنار خدا، هیچ مدح و ثنایی ضایع نمی‌شود
تو آن کسی که در حال رکوع زکاتی را
عطا کردی؛ ای بهترین رکوع‌کنندگان جان فدایت باد
و خداوند درباره تو بهترین سرپرستی را قرار داد
و آن را در شریعت‌های روشن آشکار ساخت
و هم‌چنین در این باره سروده شده:

نماز را به همراه زکات به انتها رسانیده و آن را برپا نمود.
و خداوند بنده بسیار صبورش را رحمت کند.

چه کسی انگشترش را در حال رکوع تصدق داد؟
و خداوند او را در جانشان راز گفت؟

چه کسی شبانه در بستر محمد (ص) آرمید
در حالی که محمد شبانه به سمت غار سیر نمود.

چه کسی است که جبرئیل در سمت راستش قیام می‌کند؟
و میکائیل در سمت چپش بر می‌خیزد؟

چه کسی در قرآن مؤمن نامیده شده است؟
و در نه آیه قرآن بزرگ و عظیم قرار گرفته شده است؟

۲-۱۰. سخن انس:

عبدالله بن یوسف در کتاب فوائد خود از علی بن محمد بن عقبه از خضر بن ابان
از ابراهیم بن هدبه از قول انس چنین نقل نمود:

سائلی در مسجد آمد و می‌گفت: چه کسی به نحو کامل و پر، قرض می‌دهد؟

علی علیه السلام در حالی که راکع بود، دستش را برای سائل جلو آورد یعنی که این
انگشتری را از دستم در بیاور. رسول خدا فرمود: ای عمر، واجب شد. گفت: پدر و
مادرم فدایت باد، چه چیز واجب گشت؟ فرمود: بهشت واجب شد؛ سوگند به خدا
(انگشتر) از دستش خارج نشد مگر این که از هر گناه و خطایی پاک گشت. گفت: پدر
و مادرم فدایت باد، برای چه کسی؟ فرمود: این برای کسی است از امت من که این
کار را بکند.

حاکم والد و محمد بن قاسم از عمر بن احمد بن عثمان واعظ از محمد بن احمد
بن ایوب بن صلت مقری از احمد بن اسحاق - که مورد اعتماد است - از ابواحمد
زکریا بن دوید بن محمد بن اشعث بن قیس کندی از حمید طویل که گوید: پیامبر
صلی الله علیه وآله برای نماز ظهر خارج شد، ناگهان به علی برخورد که رکوع و
سجود می‌کرد. ناگهان سائلی درخواست نمود. قلب علی از درخواست وی متأثر
شد. دست راستش را جلو آورد. سائل به وی نزدیک شد و انگشتری را از دستش

خارج ساخت. آن‌گاه خدا درباره‌ی او آیه‌ای نازل کرد و علی به خانه‌اش بازگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال او فرستاد و او را حاضر ساخت و پرسید: امروز بین تو و خدا چه عملی واقع شده است؟ علی نیز به وی اطلاع داد. آن‌گاه پیامبر فرمود: بر تو گوارا باد ای ابوالحسن، که آیه‌ای از قرآن درباره‌ی تو نازل شد: «انما ولیکم الله...».

حدیث را به اختصار گفتم.

روایات صحابه درباره‌ی آیه

۱۰-۳. «عمار یاسر

ابوبکر حارثی از ابوالشیخ از ولید بن ابان از سلمة بن محمد از خالد بن یزید از اسحاق بن عبدالله بن محمد بن علی بن الحسین بن علی از حسن بن زید از پدرش زید بن حسن از جدش که گفت: از عمار یاسر شنیدم که می‌گفت: سائلی نزد علی بن ابی طالب ایستاده بود و وی در رکوع نماز مستحبی بود، انگشترش را درآورد و به سائل داد. وی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و او [علی عَلَيْهِ السَّلَامُ] را بدین کار آگاه نمود. پس این آیه بر پیامبر نازل شد: «انما ولیکم الله..» آن‌گاه پیامبر فرمود: هر کس من مولای اویم، علی نیز مولای اوست. خدایا دوست دار او را دوست بدار و دشمنش را نیز دشمن بدار.

این روایت را ابونضر عیاشی نیز در کتاب تفسیرش روایت کرده و گفته است: سلمة بن محمد ما را بدین روایت حدیث گفت.»

۱۰-۴. «جابر بن عبدالله انصاری

حاکم ابو عبدالله حافظ چند بار برایمان حدیث گفته از ابوبکر محمد بن جعفر بن یزید آدمی قاری در بغداد از احمد بن موسی بن یزید شطوی از ابراهیم بن ابراهیم یعنی ابواسحاق کوفی از ابراهیم بن حسن ثعلبی از یحیی بن یعلی از عبیدالله بن موسی از ابو زبیر از جابر که گفت:

عبدالله بن سلام آمد و من همراه او بودم. وی از دوری قوم خود از زمانی که او و

عده‌ای مسلمان شده بودند، نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله شکایت نمود. پیامبر فرمود: بروید و سائلی را نزد من آورید. ما به مسجد رفتیم و مسکینی را آن جا یافتیم و به خدمت پیامبر آوردیم. پیامبر پرسید: آیا کسی به تو چیزی بخشید؟ گفت: آری، از کنار مردی عبور کردم که نماز می خواند، انگشترش را به من بخشید. پیامبر فرمود: برو و او را به ایشان نشان بده. [جابر گوید: ما با هم رفتیم، در حالی که علی به نماز ایستاده بود. سائل گفت: وی همین شخص است. ما که بازگشتیم، این آیه نازل شده بود: انما ولیکم الله...»

۱۰-۵. «امیر مؤمنان علی علیه السلام»

ابوبکر تمیمی از (کتاب) اصل خود برایم حدیث گفت از ابو محمد عبدالله بن محمد از سعید بن سلمه ثوری از محمد بن یحیی فیدی از عیسی بن عبدالله بن عبیدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب از پدرش از جدش نقل کرد که از علی علیه السلام روایت شده است: آیه (انما ولیکم الله...) بر رسول خدا در خانه اش نازل شد. پس رسول خدا [از خانه] خارج و به مسجد داخل شد، در حالی که برخی از مردم ایستاده، برخی در رکوع و بعضی در سجده نماز بودند و سائلی هم آن جا بود. پیامبر پرسید: ای سائل، آیا کسی به تو چیزی بخشید؟ سائل عرض کرد: خیر، جز آن رکوع کننده [یعنی علی] که انگشترش را به من بخشید.»

۱۰-۶. «مقداد بن اسود کندی»

ابو عثمان سعید بن محمد حیری به ما خبر داد از ابو بکر محمد بن احمد مدینی از حسن بن اسماعیل از عبدالرحمن بن ابراهیم فهری از پدرش از علی بن صدقه از هلال از مقداد بن اسود کندی نقل کرد:

ما نزد رسول خدا نشستیم که شخصی بدوی وارد شد در حالی که به کمان خود تکیه زده بود... و سخن را ادامه داد تا آن جا که گفت:

و علی بن ابی طالب در وسط مسجد بین نماز ظهر و عصر در حال نماز خواندن بود که انگشترش را بخشید. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: مبارک باد، اتاق های

بهشتی واجب شد. آن‌گاه اعرابی اشعاری را سرود:

ای سرپرست تمامی مؤمنان
و ای آقای اوصیا از فرزندان آدم
به خاطر عمل خالصانه‌ات، ای ابوالحسن به رستگاری رسیدی
آن هنگام که با انگشتی بخشش نمودی
بخشش شاخه است و تو نهالستان آنی
و شما بزرگان عالم هستید
در این هنگام جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد: انما ولیکم الله...»
۷-۱۰. «ابوذر غفاری

ابوالحسن محمد بن قاسم [فقیه] صیدلانی از ابو محمد عبدالله بن احمد شعرانی
از ابو علی احمد بن علی بن رزین باشانی از مظفر بن حسن از سندی بن علی و راق از
یحیی بن عبدالحمید حمّانی از قیس بن ربیع از اعمش از عبایه بن ربیع که گفت:
هنگامی که عبدالله بن عباس کنار زمزم نشسته بود...^(۱)»

۸-۱۰. «سخن محمد بن حنفیه در این باره

ابو عبدالله نیشابوری سفیانی از ظفران بن حسین از ابوالحسن علی بن عثمان بن
تارخ معمری از یحیی بن عبدک قزوینی از حسّان بن حسّان از موسی بن قطن کوفی
از حکم بن عتیبه، از منهال بن عمرو از محمد بن حنفیه: سائلی در مسجد پیامبر
درخواستی نمود که هیچ کس به وی توجهی نکرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به
سوی او رفت و پرسید: آیا کسی به تو کمکی نکرد و چیزی نبخشید؟ وی گفت: نه،
جز آن مردی که در حال رکوع بود و انگشترش را به من بخشید. پیامبر صلی الله علیه
و آله پرسید: او را می شناسی؟ گفت: نه، آن‌گاه این آیه نازل شد: «انما ولیکم الله...» و

۱- تا آخر حدیث که قبلاً از قول ثعلبی نقل شد.

آن شخص علی بن ابی طالب بود.»

۹-۱۰. «سخن عطاء

حاکم ابوبکر محمد بن ابراهیم فارسی برایم حدیث گفت از ابو عبدالله محمد خفیف در شیراز از ابوالطیب نعمان بن احمد بن یعمر واسطی از عبدالله بن عمر قرشی از ابو جعفر محمد بن حمید صفار از جعفر بن سلیمان از عطاء بن سائب درباره سخن خدای متعال: «انما ولیکم الله...»: آیه درباره علی نازل شده که سائلی از کنار وی گذشته و وی در حال رکوع انگشترش را به وی بخشیده است.»

۱۰-۱۰. «قول عبدالملک بن جریح مکی

حسین بن محمد بن حسین بن جبلی از علی بن محمد بن لؤلؤ از هیثم بن خلف دوری از احمد بن ابراهیم دورقی از حجاج از ابن جریح که نقل کرد: وقتی آیه «انما ولیکم الله..» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به وی گفت: آیا کسی به تو چیزی بخشید که در حال رکوع باشد؟ وی گفت: بلی، مردی این کار را کرد ولی من نمی دانم که کیست. حضرت پرسید: چه چیزی [به تو بخشید]؟ گفت: این انگشتری را.

آن مرد علی بن ابی طالب و انگشتر، انگشتر حضرتش بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را می شناخت.

سخن خدای متعال است: «و من یتولّ الله و رسوله و الذّین آمنوا، فإنّ حزب الله هم الغالبون.»

ابوالعباس محمدی از علی بن حسین از محمد بن عبیدالله از ابو عمرو عثمان بن احمد بن عبیدالله دقاق معروف به ابن سماک در بغداد از عبدالله بن ثابت مقری از پدرش از هذیل از مقاتل از ضحاک نقل کرد که ابن عباس گفت آیه (و من یتولّ الله) یعنی کسی که خدا را دوست دارد. (و رسوله) یعنی محمد را. (و الذّین آمنوا) یعنی علی بن ابی طالب را (فانّ حزب الله هم الغالبون): یعنی شیعه خدا و شیعه پیامبر و شیعه علی اند که غالب اند. یعنی بر همه جهانیان برتری دارند و بر تمامی مخالفان

خود نیز ظاهر و آشکارند. ابن عباس گفت خدای متعال در آیه فوق ابتدا از خودش آغاز کرد و آن‌گاه به محمد و در مرتبه سوم به علی. [سپس گفت:] وقتی این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند علی را رحمت کند. بار پروردگارا، حق را به همراه علی قرار ده تا هر زمان که روزگار باشد.

ابن مؤمن گفت: بین مفسران اختلافی نیست که این آیه درباره امیرالمؤمنین [علی علیه السلام] نازل شده است.^(۱)

۱۱. ابن عساکر این چنین گوید:

«ابوسعید مطرز و ابوعلی حداد و ابوالقاسم غانم بن محمد بن عبدالله از ابوالمعالی عبدالله بن احمد بن محمد از ابوعلی حداد از ابونعیم حافظ از سلیمان بن احمد از عبدالرحمن بن محمد بن سالم رازی^(۲) از محمد بن یحیی بن ضریس عبدی^(۳) از عیسی بن عبدالله بن عبیدالله^(۴) بن عمر بن ابی طالب از پدرش، از پدرش از جدش از علی حدیث گفت: این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد که «انما ولیکم الله...». رسول خدا به سوی مسجد رفته و داخل آن شد و مردم برخی در حال رکوع و برخی در حال قیام بودند و نماز می خواندند که سائلی را دیدند و [پیامبر خدا] از او سؤال کرد: آیا کسی به تو چیزی بخشید؟ گفت: نه، مگر این شخص رکوع کننده - علی - که انگشترش را بخشید.

دایی من ابوالمعالی قاضی از ابوالحسن خلعی از ابوالعباس احمد بن محمد شاهد از ابوالفضل محمد بن عبدالرحمن بن عبدالله بن حارث رملی از قاضی جمله بن محمر از ابوسعید اشج از ابونعیم احوال از موسی بن قیس از سلمه که گفت: علی انگشترش را تصدق داد، در حالی که راکع بود و این آیه نازل گشت: «انما ولیکم الله...»^(۵)

۱- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل: ۲۰۹/۱ - ۲۴۶.

۲- سلم صحیح است نه سالم.

۳- فیدی صحیح است نه عبدی.

۴- صحیح آن بعداً خواهد آمد.

۵- تاریخ دمشق: ۳۵۶/۴۲ - ۳۵۷.

۱۲. عزّ دمشقی حدیث نقل کرد:

«وهم را کعون» درباره علی نازل گشت که انگشترش را در حال رکوع صدقه داد یا که درباره تمام مؤمنان نازل شده است.»^(۱)

۱۳. ابن کثیر: «ابن ابی حاتم از ربیع بن سلیمان مرادی از ایوب بن سوید از عتبة بن ابی حکیم درباره سخن خدای متعال: «انما ولیکم الله رسوله و الذین آمنوا» که «والذین آمنوا» در این آیه مؤمنان و علی بن ابی طالب است.

ابوسعید اشجّ از فضل بن دکین ابونعیم احوال از موسی بن قیس حضرمی از سلمة بن کهیل نقل کرد: علی انگشترش را صدقه داد در حال رکوع و این آیه نازل شد: «انما ولیکم الله...».

ابن جریر، از حارث از عبدالعزیز از غالب بن عبدالله از مجاهد که درباره آیه «انما ولیکم الله...» می گفت: درباره علی بن ابی طالب نازل شد که در حال رکوع صدقه داد.

عبدالرزاق گفت: عبدالوهاب بن مجاهد از پدرش از ابن عباس ذیل آیه «انما ولیکم الله...» گفت: درباره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شده است. عبدالوهاب بن مجاهد قابل اعتنا در حدیث نیست.

ابن مردویه از طریق سفیان ثوری از ابوسنان از ضحاک از ابن عباس نقل کرده که گفت: علی در حال نماز بود که سائلی در حال رکوع وی از کنارش عبور کرد و حضرت انگشترش را به او بخشید و آیه «انما ولیکم الله...» نازل شد. ضحاک ابن عباس را ندیده است.

هم چنین ابن مردویه از طریق محمد بن سائب کلبی - که حدیث وی ترک شده است - روایت کرده از ابی صالح از ابن عباس که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مسجد خارج شد و مردم برخی در حال رکوع و برخی در حال قیام، برخی

نشسته و برخی ایستاده نماز می خواندند. در این هنگام مسکینی شروع به درخواست از آنان کرد. پیامبر داخل مسجد شد و به وی گفت: آیا کسی به تو چیزی داد؟ گفت: بلی. فرمود: چه کسی؟ گفت: آن مرد ایستاده. پرسید: در چه حالی به تو چیزی بخشید؟ گفت در حال رکوع؛ و او علی بن ابی طالب بود. راوی می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در این هنگام تکبیر گفت، در حالی که این آیه را می خواند: (و من یتول الله ورسوله).

این حدیث سلسله سندی دارد که نمی توان آن را رد نمود.

آنگاه ابن مردویه این حدیث را از علی بن ابی طالب و عمار بن یاسر و ابی رافع نقل کرده است.^(۱)

۱۴. حافظ ابن حجر روایت کرده است:

«ابن ابی حاتم از طریق سلمة بن کهیل روایت کرد: علی انگشترش را در حال رکوع صدقه داد و آیه «انما ولیکم الله ورسوله» نازل شد.

روایت ابن مردویه از طریق سفیان ثوری از ابن سنان از ضحاک از ابن عباس است که گفت: علی در حال نماز بود. سائلی از کنارش گذشت و او در حال رکوع انگشترش را بخشید و آیه نازل شد.

حاکم در علوم الحدیث از عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی که گفت از پدرم از پدرش از جدش علی بن ابی طالب آورده که: آیه «انما ولیکم الله ورسوله» نازل گردید در زمانی که پیامبر داخل مسجد شد و مردم برخی در حال قیام و رکوع و سجود بودند و سائلی هم آنجا بود. پیامبر از وی پرسید: آیا کسی به تو چیزی بخشید؟ گفت: خیر، فقط همین رکوع کننده یعنی علی بود که انگشترش را به من بخشید.

طبرانی در معجم اوسط در شرح حال محمد بن صائغ این حدیث را آورده است. و در حدیث ابن مردویه از طریق عمار است که گفت: سائلی از کنار علی

۱- تفسیر ابن کثیر: ۶۴/۲.

گذشت و او در حال نماز بود... تا آخر حدیث.

در طریق این حدیث خالد بن یزید عمری است که حدیثش ترک شده است. ثعلبی نیز به طور کامل این را از طریق ابوذر نقل کرده ولی سند آن ذکر نشده است.^(۱)

۱۵. سیوطی گوید:

«خطیب در متفق از ابن عباس روایت کرده است: علی انگشترش را در حال رکوع صدقه داد. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و سلم از سائل پرسید: چه کسی این انگشتر را به تو بخشید؟ گفت: این رکوع کننده. پس خدا آیه «انما ولیکم الله..» را نازل کرد.

عبدالرزاق و عبدبن حمید و ابن جریر و ابوالشیخ و ابن مردویه از ابن عباس درباره آیه ولایت نقل کرده‌اند که درباره علی بن ابی طالب نازل شده است.

طبرانی در معجم اوسط و ابن مردویه از عمار یاسر روایت کرد: سائلی از کنار علی عبور کرد و وی در رکوع نماز مستحبی بود. حضرت انگشترش را درآورد و آن را به سائل بخشید. وی نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم رفت و او را بدین مطلب آگاه نمود، آن‌گاه آیه ولایت بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و سلم آن را بر اصحابش قرائت کرد. سپس فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا هر که او را دوست دارد، دوست بدار و هر که او را دشمن دارد، دشمنش بدار.

ابوالشیخ و ابن مردویه از علی بن ابی طالب حدیث کرده‌اند: این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خانه‌اش نازل شد: «انما ولیکم الله...» و پیامبر صلی الله علیه و سلم از منزل خارج و وارد مسجد شد و برخی از مردم در حال رکوع و سجود و قیام بودند و نماز می‌خواندند؛ در این هنگام پیامبر از سائلی پرسید که کسی

۱- الکاف الشاف فی تخریج احادیث الکشاف: ۶۴۹/۱ با کتاب کشاف چاپ شده است.

چیزی به تو بخشید؟ گفت: خیر، جز این شخص رکوع کننده - یعنی علی بن ابی طالب - که انگشترش را بخشید و آیه ولایت نازل شد.

ابن جریر از مجاهد گوید که آیه ولایت درباره علی نازل شده که در حال رکوع انگشترش را صدقه داده است.

ابن جریر از طریق سدی و عتبه بن ابی حکیم مثل این حدیث را نقل کرده است. ابن مردویه از طریق کلبی از ابی صالح از ابن عباس روایت کرده است: عبدالله بن سلام و گروهی از قومش از اهل کتاب هنگام ظهر نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد. آنان به پیامبر گفتند: ای رسول خدا، خانه‌هایمان دور است و کسی را نمی‌یابیم که با او مجالست کنیم جز افرادی که در این مسجد هستند. قوم ما از وقتی که خدا و رسولش را باور کرده‌ایم، ما را ترک کرده و دشمنی خودشان را با ما آشکار ساخته و سوگند خورده‌اند که با ما همنشینی و هم خوراک نشوند و این بر ما سخت است. در همین زمان که آنان در حال شکوه و شکایت بودند، آیه ولایت بر پیامبر صلی الله علیه و سلم نازل شد و صدای اذان ظهر برخاست و رسول خدا صلی الله علیه و سلم خارج شدند و از سائل پرسیدند: کسی چیزی به تو بخشید؟ گفت: بلی. پرسید: چه کسی؟ گفت: آن مرد که ایستاده است. پرسید: در چه حالی به تو بخشش کرد؟ گفت: در حال رکوع. راوی گفت: وی علی بن ابی طالب بود. پس پیامبر صلی الله علیه و سلم در این هنگام تکبیر گفت و ادامه آیه را خواند: «ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا، فان حزب الله هم الغالبون».

طبرانی و ابن مردویه و ابونعیم از ابی رافع حدیث نقل کرده‌اند که وی گفت: بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم وارد شدم، در حالی که وی در حالت نزول وحی بودند. ناگهان متوجه ماری در گوشه خانه شدم. اگرچه داشتم که ایشان را از خطر آگاه کنم. پیامبر به حال عادی برگشت ولی می‌ترسیدم که شاید ایشان هم چنان در حالت وحی باشند پس مزاحم نشدم. در اندیشه مار و عدم آسیب وی به پیامبر بودم. اندکی زمان گذشت و پیامبر کاملاً به حالت عادی بازگشتند و در همین موقع فرمودند: «انما وليكم الله ورسوله ..» سپاس خدای را که نعمتش را بر علی کامل

نمود و فضل و برتری خود را بر او آماده ساخت.»^(۱)

«اسانید معتبر حدیث»

اسانید معتبری در کتاب‌های اهل سنت برای این خبر وجود دارد که ما بر اساس سخنان علمای جرح و تعدیل آنان و قواعد اثبات شده علم رجال، به برخی افراد مهم واقع شده در این حدیث اشاره می‌کنیم:

۱- روایت ابن ابی حاتم

از اسانید معتبر این حدیث، روایت ابن ابی حاتم از سلمه بن کهیل است:

«ابن ابی حاتم» امام حافظ مشهور اهل سنت و بی نیاز از تعریف است.^(۲)

«ابو سعید اشج» یعنی عبدالله بن سعید کندی که از رجال حدیثی صحاح شش‌گانه اهل سنت است.^(۳)

«فضل بن دکین» نیز از رجال شش‌گانه است^(۴) و از اساتید بزرگ بخاری محسوب می‌شود.

«موسی بن قیس حضرمی». ابن حجر درباره وی گفته است: وی به گنجشک بهشت معروف است، راستگوست جز این که متهم به تشیع است.^(۵)

«سلمه بن کهیل» نیز از راویان صحاح شش‌گانه اهل سنت است.^(۶)

۱- الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور: ۱۰۵/۳.

۲- رک سیر اعلام النبلاء: ۲۴۷/۱۳ - ۲۶۲.

۳- تقریب التهذیب: ۴۱۹/۱.

۴- همان: ۱۱۰/۲.

۵- همان: ۲۸۷/۲.

۶- همان: ۳۱۸/۱.

۲- روایت ابن ابی حاتم از طریق دیگر

روایت وی از عتبه بن ابی حکیم:

«ربیع بن سلیمان مرادی» از رجال حدیث ابوداوود و نسائی و ابن ماجه است. ابن حجر گوید: وی با شافعی مصاحبت داشته و ثقه است.^(۱)

«ایوب بن سوید» یعنی رملی. وی از رجال حدیث ابوداوود و نسائی و ابن ماجه است.

ابن حجر گوید: راستگوست ولی خطا می‌کند.^(۲)

«عتبه بن ابی حکیم» از رجال حدیث مسلم و بخاری در نقل حدیث خلق افعال بندگان است.

ابن حجر گوید: راستگوست ولی خطا می‌کند.^(۳)

۳- روایت ابن جریر طبری

وی خبر حدیث عتبه بن ابی حکیم را از این افراد روایت کرده است:

«اسماعیل بن اسرائیل رملی» که سمعانی وی را یاد کرده و گفته است: ابومحمد عبدالرحمن بن ابی حاتم از او حدیث شنیده و هم چنین گفته: از او حدیث نوشتم و ثقه و راستگوست.^(۴)

حال «ایوب بن سوید» و «عتبه بن ابی حکیم»؛ نیز مشخص شد.

۴- روایت ابن مردویه

این روایتی است که ابن‌کثیر آن را گفته و بعد افزوده بود: ضحاک ابن‌عباس را ملاقات نکرده است. پس می‌گوییم: اگر تنها طعن و ایراد این است که کار آسان

۱- تقریب التهذیب: ۲۴۵/۱.

۲- همان: ۹۰/۱.

۳- همان: ۴/۲.

۴- الانساب: ۵۸۴/۵ «اللأل».

است، زیرا:

اولاً با این که برخی گفته‌اند وی ابن عباس را ندیده است ولی حدیث او را سه نفر از صاحبان صحاح شش‌گانه نقل کرده‌اند^(۱) و ابن حجر عسقلانی روایت او را مورد ذم و طعن قرار نداده است.

ثانیاً اگر روایت او از ابن عباس مرسل و قطع شده ولی واسطه آن معلوم است؛ حتی نزد کسی که اعتقاد به ارسال آن دارد. زیرا آنان از شعبه روایت کرده‌اند که گفته است: عبدالملک بن میسره برایم از ضحاک حدیث گفت که ابن عباس را مشاهده نکرده است. او سعید بن جبیر را در «ری» ملاقات کرده و از او تفسیر را فرا گرفته است.^(۲)

بنا بر این روایات وی از تفسیر ابن عباس خواهد بود و مسند هستند نه مرسل. زیرا همگی آنها به واسطه «سعید بن جبیر» است که به اتفاق همگی شخص ثقه‌ای است و علت این که واسطه بودن وی در نقل حدیث ذکر نشده، به این دلیل بوده که وی از طرف جلادان حجاج بن یوسف ثقفی تحت تعقیب و آواره شهرها بوده و برای حفظ جان پنهان کاری می‌کرده و به شکل پنهانی قصد ری کرده تا از او حدیث نقل کند و روایاتش را میان مردم نشر دهد؛ مخصوصاً این چنین خبری را که جزء فضائل و مناقب حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام به شمار می‌آمده است.

باید دانست که ابن سنان راوی حدیث از ضحاک با توجه به قرینه راوی و مروی همان «سعید بن سنان برجمی کوفی» ساکن ری بوده که حافظ گفته است: انسان راستگویی است که دچار خیالات بوده است. مسلم، ابوداؤد، ترمذی، نسائی و ابن ماجه از او روایت کرده‌اند.^(۳)

دور نیست که ابن سنان نیز از افراد مطرود و آواره‌ای بود که از ترس حجاج به ری آمد و شاید اسم سعید بن جبیر را او حذف کرده باشد؛ خدا عالم است.

۲- تهذیب الکمال: ۲۹۳/۱۳.

۱- تهذیب الکمال: ۲۹۱/۱۳.

۳- همان: ۲۹۸/۱.

به هر صورت، روایت فوق در این باب دارای راویان معتبری است.

۵- روایت حاکم نیشابوری

همان طور که گذشت، وی این حدیث را با سندهای خود از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است.

«محمد بن عبدالله صفار» همان محمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی زاهد است. حاکم درباره وی گفته است: او محدث روزگار خویش و مستجاب الدعوة بوده و آن گونه که به ما رسیده وی در حدود چهل و اندی سالگی از دنیا رفته است. ذهبی وی را به عنوان شیخ، امام، محدث و پیشوا ستوده و سمعانی در حق وی گفته است: شخصی زاهد و خوش رفتار و با ورع و کثیر الخیر بوده است. وی در سال ۳۳۹ هـ وفات یافت. (۱)

«ابویحیی عبدالرحمن بن محمد» از حافظان بزرگ و مشهور بوده که حافظ ابونعیم وی را چنین معرفی نموده است: «وی امام جمعه بوده که در سال ۲۹۱ از دنیا رفته و سخنش را همگی می پذیرفته اند. او از اهل عراق و غیر آنان حدیث نقل می کرده و صاحب کتاب تفسیر و مسند بوده است... سلیمان بن احمد برایمان حدیث گفت از عبدالرحمن بن محمد بن مسلم...» (۲)

ذهبی نیز وی را یاد کرده و از او به عنوان حافظ نیکو و علامه مفسر نام برده است... قاضی ابواحمد عسّال و ابوالقاسم طبرانی از او حدیث نقل کرده اند... وی از حاملان دانش بوده است... (۳)

«محمد بن یحیی بن ضریس کوفی فیدی»، ابن ابی حاتم از وی یاد کرده و گفته است: وی در «فید» ساکن بود و از محمد بن فضیل روایت کرده است، هم چنین از ولید بن بکیر و محمد بن طفیل و عمرو بن هاشم جنبی و عیسی بن عبدالله بن

۱- الانساب - صفار: ۵۵۳/۳ و سیر اعلام النبلاء: ۴۳۷/۱۵.

۲- اخبار اصبهان: ۱۱۲/۲. ۳- سیر اعلام النبلاء: ۵۳۰/۱۳.

محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب، که پدرم از وی حدیث شنید و روایت حدیث نمود. از پدرم این مطلب را شنیدم و از او سؤال کردم. وی گفت: او آدم راستگویی است.^(۱)

«عیسی بن عبدالله بن عبیدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب»، که وی را ابن حبان در کتاب «ثقات» یاد کرده است.^(۲)

در اینجا آمده: از «عبیدالله بن عمر» که این سخن اشتباه و صحیح آن این است: عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب؛ زیرا پدر عبدالله، محمد است نه عبیدالله و در تاریخ ابن عساکر نیز چنین آمده است؛ همان طور که به زودی آن را تذکر خواهیم داد. اما روایت حاکم؛ پس در نقل حافظ ابن حجر در کتابش: «معرفه علوم الحدیث» به شکل صحیح آمده است. همان طور که قبلاً به نقل از «الکافی الشاف» گذشت.

«محمد بن عمر» که از راویان صحاح شش گانه اهل سنت است.^(۳)

«عمر بن علی» که از راویان صحاح شش گانه است.^(۴)

بنابراین، سند حدیث قطعاً صحیح است.

۶- روایت ابن عساکر

حافظ ابن عساکر این خبر را از طریق روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است.

اینک شرح حال راویان حدیث او:

«ابو علی حدّاد» عبارت است از حسن بن احمد بن حسن اصفهانی، سمعانی گوید: وی عالمی مورد اعتماد و راستگو از اهل علم و دین و قرآن بود که تمامی تألیفات ابونعیم را از وی شنید. ذهبی وی را چنین توصیف می‌کند: شیخ، امام، استاد قرائت نیکو و محدث کهنسال و مورد قبول عصر خود که در سال ۵۱۵ وفات

۲- کتاب الثقات: ۴۲۹/۸.

۱- الجرح و التعديل: ۱۲۴/۸.

۴- همان: ۶۰/۲.

۳- تقریب التهذیب: ۱۹۴/۲.

یافت. (۱)

«حافظ ابونعیم» همان حافظ ابونعیم اصفهانی معروف و مشهور است که حاجتی به توثیق وی نیست.

«سلیمان بن احمد» همان طبرانی است که حافظ قرآن و مشهور است و نیازی به توثیق وی نیست.

از «عبد الرحمن بن سلم رازی»

از «محمد بن یحیی بن ضریس»

از «عیسی بن عبدالله» تا آخر حدیث که آنان را در روایت حاکم شناختید. صحیح این است: «عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی» همان طور که اشاره کردیم و اسم او در تاریخ ابن عساکر همین طور آمده است، آن جا که شرح حال امیر مؤمنان علیه السلام را بیان کرده و متعرض بیان حدیث «طیر» با سندهای خود شده است: از وی از پدرش از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است. (۲)

نکات مهم:

نکات مهمی در این آیه وجود دارد که ما به آنها اشاره می‌کنیم:

اول: برداشت حکم شرعی از ماجرا:

جصاص این چنین گوید:

«باب عمل اندک در نماز؛ خدا در قرآن فرموده است: «انما ولیکم الله...».

از مجاهد و سدی و ابی جعفر و عتبه بن ابی حکیم روایت شده است: این آیه درباره علی بن ابی طالب است در هنگامی که انگشترش را در حال رکوع صدقه داد... مفسران درباره معنی «هم راکعون» اختلاف کرده‌اند. پس اگر منظور انجام

۱- سیر اعلام النبلاء: ۳۰۳/۱۹.

۲- ترجمه امیرالمؤمنین من تاریخ دمشق: ۱۰۷/۲.

صدقه در هنگام رکوع باشد، این عمل بر صحیح بودن فعل اندک در نماز دلالت می‌کند، و اگر گوینده‌ای بگوید: مقصود آیه این است که می‌گوید ایشان صدقه می‌دهند و نماز می‌گزارند ولی قصد صدقه در نماز ندارند. باید گفت که این توجیه ناروایی است. زیرا آیه شریفه می‌گوید «هم راکعون» از حال کسانی می‌گوید که در رکوع نماز، صدقه می‌دهند و این بسان آن است که بگویی: فلانی در حال ایستاده صحبت می‌کرد و فلانی در حالی که نشسته بود می‌بخشید. این سخن خدای متعال خیر از حالت عمل است... بنابراین ثابت می‌شود که معنی آن این است: صدقه در حال رکوع نماز یا در حال نماز گزاردن، عملی پسندیده و قابل ستایش است.

و ادامه آیه که می‌گوید: «و یؤتون الزکاة و هم راکعون» دلالت بر صدقه مستحبی می‌کند که زکات نامیده شده است، زیرا علی‌انگشترش را از باب استحباب بخشید؛ هم چون سخن خدای متعال: «و ما آتیتم من زکاه تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون»^(۱) آن چه صدقه می‌دهید که قصد خدای متعال می‌کنید؛ خداوند این گروه صدقه دهنده را چند برابر پاداش می‌دهد.»

چون صدقه، هم بر صدقه واجب و هم بر صدقه مستحب اطلاق شده، پس کلمه زکات بر هر دو حالت واجب و مستحب گفته می‌شود؛ مانند نماز که بر هر دو نماز واجب و مستحب اطلاق می‌شود.^(۲)

در تفسیر قرطبی^(۳) نقل از کیا طبری نیز این چنین مطلبی نقل شده و زمخشری و ابوالسعود و غیر این دو نیز همین اعتقاد را دارند.

می‌گویم: در این آیه نکته‌های دیگری نیز وجود دارد:

- ۱- وجود اثر فقهی و برداشت حکم شرعی از این قضیه.
- ۲- لفظ زکات هم بر زکات واجب و هم زکات مستحب دلالت می‌کند.
- ۳- «واو» در «هم راکعون» واو حالیه است.

۲- احکام القرآن جصاص: ۶۲۵/۲ - ۶۲۶.

۱- روم: ۳۹/۳۰.

۳- تفسیر قرطبی: ۲۲۱/۶.

دوم: نظر امام باقر علیه السلام درباره نزول آیه:

برخی مانند جصاص در سخنان خود به این نکته اشاره کرده‌اند که امام ابو جعفر باقر علیه السلام از کسانی است که اعتقاد به نزول آیه «انما ولیکم الله...» درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام دارد؛ در حالی که دهلوی صاحب کتاب «تحفه اثنی عشری» به نقل از تفسیر نقاش می‌گوید: امام باقر علیه السلام اعتقاد به نزول آیه درباره تمام مؤمنان دارند. آن‌گاه شخصی از وی پرسید که مردم می‌گویند آیه درباره علی است. وی پاسخ داد: علی نیز از مؤمنان است. باید توجه داشت که بسیاری از دانشمندان درباره نقاش و تفسیرش به نام «شفاء الصدور» تأمل دارند و وی را شخص موجهی نمی‌دانند. برقانی می‌گوید: تمامی احادیث منقول از نقاش «منکر»^(۱) هستند و در تفسیر وی، حدیث صحیح یافت نمی‌شود. دارقطنی وی را به باطل بودن سخن نسبت داده و لالکائی گفته است: تفسیر نقاش از بین برنده شفای سینه‌هاست نه شفا ده سینه‌ها. و خطیب بغدادی درباره وی گفته است: احادیث وی منکر، ولی دارای سندهای مشهورند و طلحه بن محمد شاهد می‌گوید: نقاش در حدیث دروغگو بود و ذهبی نیز درباره وی می‌گوید: قلبم نسبت به او آرام نمی‌گیرد و وی نزد من متهم [به جعل حدیث] است.^(۲)

سوم: حدیث در شعر حسان بن ثابت و دیگران:

حاکم حسکانی ذکر کرده است که صحابی شاعر، حسان بن ثابت، این منقبت [علی علیه السلام] را در شعرش بیان کرده و آن‌گاه آن را در کتاب خود آورده و گفته است که شعرهایی در این باره وجود دارد. البته درباره این داستان در کتاب‌های مفصل از شعرای متقدم و متأخر اشعاری وجود دارد که طالبین می‌توانند به آنها مراجعه کنند.

چهارم: سخن پیامبر در این واقعه که فرمود: «من کنت مولاة فعلی مولاة»:

۱- حدیث منکر، حدیثی است که فقط یک تن غیر تقه آن را نقل کرده باشد. (مترجم).
 ۲- سخنان فوق را بنگرید در: سیر اعلام النبلاء: ۵۷۳/۱۵ و لسان المیزان: ۱۳۷/۵؛ چاپ جدید.

در روایت طبرانی در «اوسط» و هم چنین در روایات تعدادی دیگر از راویان - طبق نقل الدر المنثور - این مطلب قید شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم بعد از نزول آیه ولایت درباره تصدق امام فرمود: هر کس من مولا و سرپرست اویم، علی نیز سرپرست اوست و سخن او دلالت مؤکدی است بر امامت حضرت علی عليه السلام و این یکی از مواردی است که پیامبر صلی الله علیه و سلم درباره علی این جمله را فرموده است: «من كنت مولاه...». هر چند که مشهورترین جایی که حضرت پیامبر این جمله را فرموده روز «غدیر خم» بوده است.

پنجم: دعای پیامبر بعد از این قضیه

سیوطی در الدر المنثور از تعدادی حافظان حدیث نقل کرده که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم بعد از نزول آیه، این دعا را فرموده است: « الحمد لله الذى اتم لعلي نعمه و هيا لعلي بفضل الله اياه »:

«حمد و سپاس بر خدایی است که نعمت را بر علی تمام و کامل نموده و فضل و برتری اش را بر او آماده ساخت.»

ششم: انگشتی که علی بخشید، انگشت یمانی قرمز رنگی بود.

در روایات حاکم حسکانی است که انگشتی که امام به مسکین بخشید، انگشت عقیق یمانی قرمز رنگی بود که حضرت در نماز در دست راست خود می کرد.

فصل دوم

«دلالت آیه شریفه بر امامت»

علما و دانشمندان شیعه از زمان‌های قدیم، طبق این آیه شریفه و با توجه به احادیث معتبر و متقنی که از طریق شیعه و سنی وارد شده است، به طور صریح استدلال می‌کنند که شأن نزول آن درباره امیرالمؤمنین علیه السلام است که در رکوع انگشترش را صدقه داد. ما اینک به بیان و استدلال برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. سید مرتضی گوید: «بر این سخن، این آیه قرآن دلالت می‌کند: «انما ولیکم الله...» و به تحقیق ثابت است که لفظ ولیکم در آیه، اولویت در تدبیر امور و وجوب اطاعت آنان بر مردم را می‌رساند. و نیز ثابت است که اشاره سخن خدای متعال در «والذین آمنوا» امیرمؤمنان است و با این مطلب آشکار می‌گردد که نص بر امامت او گویاست.»^(۱)

۲. شیخ طوسی گوید: «امانصّ قرآن درباره اثبات امامت امیرمؤمنان، همان آیه «انما ولیکم الله..» است و وجه دلالت در آیه آن است که منظور از لفظ «ولیکم» در آیه، کسی است که به تدبیر و انجام کارهای مردم متحقق شده و اطاعت او بر همگی مردم واجب گشته است و اثبات می‌شود که معنای «الذین آمنوا» امیرمؤمنان علیه السلام است و اثبات این دو وصف یعنی «ولایت بر شما» و «کسانی که ایمان آورده‌اند» دلالت دارد بر این که علی علیه السلام امام و رهبر برای ماست.»^(۲)

۳. خواجه نصیرالدین طوسی گوید:

۱- الذخیره فی علم الکلام: ۴۳۸. ۲- تلخیص الشافی: ۱۰/۲.

«در سخن خدای متعال: «انما ولیکم الله...» تمامی ویژگی‌ها و اوصاف در علی علیه السلام جمع شده است.»

۴. علامه حلی در شرح این سخن خواجه طوسی گوید: «می‌گوییم: این دلیلی بر امامت علی علیه السلام است و آن آیه «انما ولیکم الله...» است و استدلال به این آیه بر اثبات چند مقدمه استوار است:

مقدمه اول (لفظ «انما» دلالت بر انحصار می‌کند و نقل و عقل بر این مطلب دلالت دارد؛ اما از نظر نقل: ادبای عربی بر این مطلب اجماع دارند.

از نظر عقل: لفظ «ان» برای اثبات و لفظ «ما» برای نفی قبل از ترکیب است و همین حالت بعد از ترکیب هم در جمله صادق است و این ادامه عمل به خاطر استصحاب و ابقای بر عمل و برای اجماع بر این دلالت است.

صحیح نیست که توارد این دو را به معنای واحدی بدانیم و صرف اثبات به چیزی که مذکور نیست و نفی به چیزی که مذکور است، برای اجماع مسلمانان وجود ندارد. پس عکس آن باقی می‌ماند و آن صرف اثبات به مذکور و نفی غیر آن است و این همان معنای انحصار است.

مقدمه دوم (کلمه «ولی» دلالت بر اولویت در تصرف می‌کند و دلیل این سخن نقل همه لغویین و استعمال آنها می‌باشد؛ ولی دم (صاحب خون) و ولی میّت (صاحب میّت) و مانند حدیث معروف: «هر زنی که بدون اذن و لیش ازدواج کند، نکاح او باطل است.»

مقدمه سوم (مراد از کلمه مؤمنان در آیه فوق، همه مؤمنان نیست بلکه برخی مؤمنان منظور می‌باشد. زیرا خدای متعال آنان را به ویژگی مخصوصی ستوده است و اگر این ویژگی اختصاصی شود، اتحاد ولی و مولی علیه (کسی که بر او ولایت وجود دارد) لازم می‌آید.

هرگاه این مقدمات جمع شود، می‌گوییم: مراد و مقصود از این آیات علی است؛ به جهت اجماعی که در این مورد حاصل شده است که منظور آیه همه مؤمنان

نیست و منظور برخی مؤمنانند که همان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است و اگر کسی این مطلب را تغییر دهد، خرق اجماع کرده است. زیرا آیه یا درباره همه مؤمنان بحث می‌کند یا برخی از آنان. و بنابر اجماعی که مسلمانان در این باره دارند، ما اثبات کردیم که در آیه عمومیت وجود ندارد تا همه مؤمنان مراد باشند و مفسران قرآن اتفاق نظر دارند که مراد این آیه حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است. او در حالت رکوع انگشترش را بخشید که آیه نازل شد و در این مسأله هیچ مخالفی وجود ندارد.^(۱)

۵. علامه حلی در جای دیگر می‌گوید: «آیاتی در قرآن بر اثبات امامت امیرمؤمنان دلالت دارد که این آیه از جمله آنهاست: «انما ولیکم...». همه مفسران اجماع دارند که نزول این آیه درباره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است. این مطلب در صحاح سته هم ذکر شده است. وی انگشترش را در رکوع نماز به مسکین و فقیری بخشید و این در حضور برخی صحابه بود. و ولی در آیه یعنی کسی که در امور مردم تصرف می‌کند و ثابت است که ولایت برای خداست و خداوند با خود، پیامبر و امیرالمؤمنین را نیز مشارکت داده است.

چون ولایت خدا عام و کلی است، پس ولایت پیامبر و ولی نیز باید عام باشد.^(۲)

۶. کلام مؤلف:

استدلال مفردات آیه را روشن می‌سازد:

«انما» دلالت بر انحصار می‌کند مانند آیه «انما الله إله واحد»

«ولایت» در این جا به معنای «اولویت» است همان گونه که از سخن پیامبر فهمیده می‌شود که گفت: «ألسنت اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی. قال: فمن كنت مولاه فعلى مولاه»

آیا من از مؤمنان به خودشان اولویت بیشتری ندارم؟ گفتند: چرا. فرمود: پس هر

۱- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد: ۲۲۵.

۲- نهج الحق و کشف الصدق.

کس که من سرپرست اویم، علی نیز سرپرست اوست .

همین طور پیامبر فرمود: «علی مَنّی و أنا من علی و هو ولیکم بعدی»^(۱)

علی از من است و من از علی ام و او سرپرست شما بعد از من است.»

منظور از «الذین آمنوا» در آیه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است و غیر او نیست؛ به دلیل روایات صحیحی که همگی بر آن اتفاق نظر دارند.

«و هم راکعون». و او در این قسمت و او حالیه است و راکعون معنای رکوعی می دهد که از ارکان و افعال نماز است و این برای احادیثی است درباره علی امیرمؤمنان که انگشتر خود را در حال رکوع نماز به فقیری بخشید.

و خلاصه مطلب آن که عمده استدلال در آیه شریفه نزد شیعه و سنی، دلالت بر این دارد که علی امیرمؤمنان انگشترش را در حال رکوع نمازش به فقیری بخشید و این که ولایت در آیه معنای اولویت و حق تصرف می دهد. ولایت به معنای مذکور در آیه حتمی است و سایر معانی ولایت در این جا معنی ندارد. زیرا از کلمه حصر «انما» فهمیده می شود که ولایت به معنای اولویت در تصرف امور همگان است و این مطلب هم از جهت آیات قرآنی و سنت نبوی و لغت عرب و عرف ثابت است و همگی دلالت بر امامت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می کند. و اما این که مراد از آیه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است، به جهت احادیث متعددی است که تعداد بی شماری از بزرگان حدیث - به اتفاق مفسران - به این مطلب اعتراف کرده اند و آلوسی معروف اعتراف کرده که رأی غالب مفسران در آیه شریفه، همین مطلب است.

۱- به دو کتاب نگارنده: «حدیث غدیر» و «حدیث ولایت» رجوع کنید.

فصل سوم

« پاسخ به سخنان یاد شده »

اکنون وقت آن رسیده است که به شبهات مخالفان دربارهٔ این آیه بپردازیم. زیرا این آیه از قوی‌ترین آیات اثبات ولایت و امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام است. مخالفان تمامی کوشش خود را به کار انداخته‌اند تا این استدلال‌ها را رد کنند. چرا که استدلال به این آیه، هم مستند قرآنی و هم مستند روایی مقبول نزد فریقین دارد. در این نقض و ردّ آیه شریفه، هم معتزله و هم اشاعره مشارکت دارند و ما در تحقیقمان بدین نکته رسیدیم که عمدهٔ شبهات وارده به معتزله برمی‌گردد و اشاعره در این باره از معتزله پیروی می‌کنند و خود نقش زیادی در بیان اشکالات ندارند و تابع آنان‌اند.

بخش اوّل:

سخنان معتزله

در ابتدا خلاصه کلام قاضی عبدالجبار معتزلی را در اعتراض به استدلال آیه شریفه بیان می‌داریم. وی در این باره گفته است:

«بدان، مطالبی که به این آیه مربوط است یا به ظاهر آیه مربوط است و یا به اموری که با آیه همراه و مقارن است. اگر مطلبی به ظاهر آیه ارتباط داشته باشد بر آن چه گفته شده دلالت نمی‌کند و اگر به قرینه‌ای وابسته باشد، لازم است که آن را بیان کند و هیچ قرینه‌ای دالّ بر اجماع یا خبری قطعی در این باره وجود ندارد.»

اگر پرسند که از کجا ثابت می شود ظاهر آیه بر آن چه ما گفتیم دلالت نمی کند؟ گفته می شود: خدای متعال در آیه از لفظ جمع استفاده کرده است، چگونه آیه بر یک فرد خاص و معین می تواند دلالت کند؟ و آیه «یؤتون الزکاة و هم راکعون» اگر ثابت شود که جز بر امیرمؤمنان تحقق ندارد، واجب و لازم نمی شود که بگوییم «و الذین آمنوا» فقط اوست. زیرا اگر ابتدای کلام عام و کلی باشد، لازم نیست که آن را تخصیص بزنیم؛ چون لازم است صفت آیه را تخصیص بزنیم. و از کجا ثابت می شود منظور از «یؤتون الزکاة و هم راکعون» آن کسی است که آنان پنداشته اند که او زکات داده است؛ در حالی که طریقه و روش همه آنان تواضع و خضوع بوده است؟ و این کار صحیح نیست که کسی در حین نماز خواندن زکات بدهد. زیرا واجب است رکوع کننده در نماز تمام کوشش و نیت خود را به توجه و عنایت در نماز معطوف دارد و به چیز دیگری توجه نکند. استاد ما ابوهاشم گفته است: منظور از «الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة» این است که اقامه نماز واجب و پرداخت زکات واجب است و نه در نماز و زکات مستحبی ... در حالی که همه می دانیم امیرمؤمنان کار مستحبی انجام می داد...

اگر صحیح باشد که علی بدین خصوصیت اختصاص یابد، از کجا ثابت می شود که او در زمان مشخص و معینی بدین ویژگی اختصاص یافته است؟ در حالی که ذکری از اوقات آن نماز نیست. و ما می دانیم صحیح نیست که همراه رسول صلی الله علیه و آله و سلم امامی باشد؛ پس نمی توان به ظاهر آیه استناد نمود.

و اگر گفته شود که او بعد از پیامبر در برخی حالات امام بود، پس آنان از ظاهر آیه عدول کرده و آن ظاهر را زایل کرده اند. آنان بدین مطلب نمی توانند استدلال کنند که وی در وقتی اولویت داشت و در وقت دیگر این اولویت را فاقد بود؛ نمی توان فرض کرد که کسی در وقتی امام باشد و وقت دیگر امام نباشد.

این مطلب با فرض آن است که بگوییم منظور از ولی آن چیزی است که آنان می گویند یعنی اولی به تصرف در مؤمنان؛ در حالی که این معنا ثابت نیست. پس به ناچار باید ولی را به معنای کسی گرفت که در باب دین به آن یاری می رساند یعنی

ناصر دین و یاری کننده آن است و اختصاصی به امامت ندارد. به همین جهت است که در ادامه آیه آمده است: «ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون».

استاد ما ابوعلی گفته که این آیه درباره تعدادی از اصحاب پیامبر نازل شده است... و کسانی که در این آیه با رکوع و خضوع و خشوع توصیف شده‌اند، همان کسانی هستند که قبل از این با ویژگی «خوار کنندگان افراد مرتد و خارج از دین» توصیف گشته‌اند؛ آن‌جا که می‌گوید: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ: خداوند به زودی قومی را می‌آورد که آنان را دوست دارد و آنان نیز خدا را دوست دارند و در برابر مؤمنان هستند.» در این آیه می‌خواهد مشی و شیوه متواضعانه آنان را بستاید: «أَعَزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ: اینان بر کافران گردن فرازند».^(۱)

گفته‌اند که این آیه درباره عبادۀ بن ثابت نازل شده است...^(۲)

می‌گوییم:

اولاً: مطالب عبدالجبار معتزلی به طور مفصل در کتاب «الشافی»، «الذخیره» و «تلخیص الشافی» ردّ و به آنها پاسخ داده شده است.

ثانیاً: خوب است که بین سخنان قاضی و کسانی از اشاعره که بعد از او آمده‌اند، تطبیق و مقایسه‌ای انجام دهیم.

بخش دوم:

سخنان اشاعره

۱. اگر خواننده محترم به تفسیر فخر رازی^(۳) مراجعه کند، می‌یابد که وی کاملاً

۱- مائده: ۵۴/۵

۲- المغنی فی الامامة: ج ۲۰ ق ۱۳۳/۱.

۳- تفسیر رازی: ۲۵/۱۱.

پیرو قاضی عبدالجبار است و همین شبهات وی را در این مورد وارد ساخته است؛ با آن که قبلاً جواب‌های کاملی را سید مرتضی به اشکالات قاضی داده است.

۲. قاضی عضد ایجی نیز همین را گفته است: «جواب آن است که مراد از «ولی» در این جا (آیه ولایت) ناصر و یاری کننده است. زیرا اگر این گونه نباشد، لازم می آید که علی در زمان حیات رسول خدا امام باشد. و نکته دیگر این که در آیه چرا از لفظ جمع استفاده و یک نفر اراده شده است؟ و این مطلب با ما قبل و ما بعد آیه مناسبتی ندارد.»^(۱)

۳. سعد الدین تفتازانی در این باره می گوید: «ما قبل آیه شاهد راستینی است بر این که معنای ولایت در این جا محبت و یآوری است و منظور امامت و تصرف در امور دیگران نیست، بلکه توصیف و ویژگی است برای همه مؤمنان که در این جا برای مدح آنان است. نیز، دلیلی بر تخصیص آیه بر شخص خاصی وجود ندارد و برای زیادی شرافت و استحقاق مدح آنان است. عبارت «و هم راکعون» ممکن است برای عطف باشد یا برای خضوع و خشوع آنان. ظاهر آیه دلالت بر ثبوت ولایت بالفعل می کند در حالی که در آن موقع نمی توانست منظور ولایت تصرف و اولویت باشد. چون این ولایت در تصرف برای خدا و رسول نمی تواند در آینده باشد و برای علی نمی توانست در آن زمان باشد، چون هم زمان پیامبر نیز حضور داشت.

مطلب دیگر آن که حمل صیغه جمع در آیه برای یک نفر، باید دلیل داشته باشد و این که آیه را برای عموم صحابه ندانیم و برای شخص علی بگیریم، دلیل می خواهد و در نهایت دور از ذهن است.»^(۲)

۴. آلوسی^(۳) سخن شاه عبدالعزیز دهلوی صاحب «تحفه اثنی عشری» را به خود نسبت داده و آن را با تمام طول و تفصیل و بدون ذکر منبع آورده و سخن صاحب تحفه را به عموم اهل سنت نسبت داده و آن را جواب آنان به شیعه قلمداد

۲- شرح المقاصد: ۲۶۹/۵.

۱- شرح المواقف: ۳۶۰/۸.

۳- روح المعانی: ۱۶۸/۶.

کرده است. و به زودی ما کلام صاحب تحفه اثنی عشری را خواهیم آورد.

۵. ابن تیمیه چون هیچ دلیلی بر نفی آیه بر اثبات امیر مؤمنان پیدا نکرده، اصل قضیه را منکر شده و چنین گفته است:

«برخی دروغ گویان حدیثی دروغین را جعل کرده اند که این آیه (آیه ولایت) درباره علی نازل شده هنگامی که در نماز، انگشترش را صدقه داد. این مطلب به اجماع علمای نقل دروغ است.»^(۱)

هم چنین گفته است: «عالمان علوم نقلی اجماع دارند که این آیه درباره علی نازل نشده و علی در نماز خود انگشتری تصدق نکرده و اجماع اهل حدیث بر آن است که داستان نقل شده در این باره دروغ محض است.»^(۲)

وی هم چنین گفته است: «تمامی امت این خبر را نشنیده اند.»^(۳)

۶. ابن روزبهان خبر را تکذیب نکرده ولی در معنای «ولایت» مناقشه کرده و آن را به معنای یاری و نصرت حمل کرده و به قانون سیاق تمسک بسته است.

این سخن او دو وجه از وجوهی می باشد که قاضی عبدالجبار معتزلی گفته است.

۷. عبدالعزیز دهلوی - که کلام وی را آلوسی در تفسیرش به خود نسبت داده بود - و هم چنین صاحب کتاب «مختصر تحفه اثنی عشری» نیز به استدلال های شیعه این چنین پاسخ گفته اند:

«این دلیل همان گونه که امامت امامان قبلی را نقض می کند - آن گونه که تقریر شده - امامت امامان بعدی را نیز به همان تقریر ردّ و نقض می کند و لازم می آید که سبطین [امام حسن و امام حسین علیهما السلام] و امامان بعد از این دو نفر نیز امام نباشند. پس اگر این استدلال شیعه صحیح باشد، تمسک آنان بدین دلیل فاسد می شود. زیرا نتیجه استدلالی که در برابر اهل سنت بیان شده، آن است که دلالت بر حصر امامت می کند. این حصر همان گونه که به اهل سنت ضرر می رساند، برای شیعه نیز مضر

۲- منهاج السنة: ۱۱/۷.

۱- منهاج السنة: ۳۰/۲.

۳- منهاج السنة: ۱۷/۷.

است؛ اگر آنان (شیعه) به این نقض جواب دهند که منظور از حصر، ولایت حضرت امیر کرم الله وجهه است. یعنی در هنگام امامت اوست نه وقت امامت امام حسن و امام حسین و امامان بعد از آنان، ما می‌گوییم: پس ما و شما در این نقض باهم مشترک هستیم. آن‌گاه در مرحله بعد به استدلال، این چنین جواب داده و آن جواب‌ها را در وجوهی به این شکل بیان کرده است:

اول) ما این اجماع نزول آیه بر حضرت امیر را قبول نداریم. زیرا ابوبکر نقاش صاحب تفسیر معروف از محمد باقر علیه السلام روایت کرده که این آیه درباره مهاجرین و انصار نازل شده است. اگر گفته شود که به ما رسیده - یا مردم می‌گویند - که این آیه درباره علی کرم الله وجهه نازل شده؛ گفته می‌شود: علی نیز از ایشان است و برخی مفسران از عکرمه نقل کرده‌اند که این آیه در شأن ابوبکر نازل شده است.

و اما نزول این آیه در حق علی و داستان سائل و بخشیدن انگشتی در حال رکوع را فقط ثعلبی نقل کرده و وی در این نقل تنهاست. مفسران اهل سنت برای روایات ثعلبی پیشیزی ارزش قائل نیستند و به وی لقب هیزم کش شب لقب داده‌اند (یعنی کار بیهوده زیاد انجام می‌دهد). زیرا وی میان مسائل قدرت تشخیص ندارد و اکثر روایاتش از کلبی^(۱) است از طریق ابوصالح که اینان از سست‌ترین افراد در علم تفسیر به شمار می‌آیند. قاضی شمس‌الدین ابن خلکان درباره کلبی گفته که وی از طرفداران عبدالله بن سبا است...

همچنین برخی روایات ثعلبی به محمد بن مروان یعنی سدی صغیر می‌رسد و اورافضی (شیعه) و غلوکننده در دین است...

دوم) ما قبول نداریم که منظور از «ولی» متولی کارها و تصرف‌کننده عام در آن است بلکه مراد یاور است؛ همان‌گونه که از سیاق آیه بر می‌آید.

سوم) به فرض بپذیریم که منظور آیه همان است که شیعه می‌گوید، یعنی لفظ جمع، یا عام است یا مساوی آن، همان‌گونه که سید مرتضی در الذریعه و ابن مطهر (علامه حلی) در نهاییه گفته‌اند، و در آیات به عموم لفظ اعتبار دارد نه خصوص

۱- در کتاب مختصر تحفه اثنی عشریه، کلبی را به کلینی تغییر داده است.

سبب. ونصّ و آیه به روشنی نمی‌رساند که تصدق برآستی در حالت رکوع نماز بوده است. زیرا رکوع به معنای خشوع و تذللّ است نه به معنای معرفی که در عرف مردم متدین وجود دارد و حمل کلمه رکوع در غیر معنای شرعی آن، بعیدتر از این نیست که زکات همراه با نماز را به این گونه تصدّق حمل کنیم و اثبات این مطلب بر مدعی امامت، قطعاً لازم است.

شیخ ابراهیم کردی اصل استدلال را این چنین پاسخ داده که این دلیل در غیر جایگاه خود اقامه شده است. آن مطلب این است که علی کرم الله وجهه باید بعد از رسول خدا بدون فاصله امام باشد. زیرا ولایت «الذین آمنوا» بنا بر رأی امامیه زمانی غیر از زمان خطاب آیه است. زمان خطاب آیه در عهد نبوت است، و امامت نیابت نبوت است. پس منظور امامت بعد از رحلت پیامبر خواهد بود. حال اگر زمان خطاب مراد نباشد و منظور زمانی پس از رحلت پیامبر باشد، حدی برای تأخیر در انتقال امامت متصور نخواهد بود. و این مطلب نسبت به امیری است که بعد از سه امام، امام شده است. پس حاصل مطلب آن است که مدعی امامیه اثبات نمی‌شود. وی گفته است: «تازه اگر از تمامی این سخنانمان دست برداریم، این آیه با آیاتی که بر امامت و خلافت خلفای سه گانه منصوص است، معارضه و منافات دارد.»^(۱)

بخش سوم:

بررسی این سخنان و پاسخ به شبهات آنان

می‌گوییم:

اگر مهم‌ترین شبهه که از معتزله گرفته شده با شبهات دیگر سنجیده شود، نتیجه بدین ترتیب است:

۱- التحفه الاثنی عشریه: ۱۹۸ / مختصر التحفه الاثنی عشریه: ۱۵۷. مقایسه شود با سخنان الوسی در: روح المعانی: ۱۶۷/۶ - ۱۶۹.

۱- نزول آیه درباره حضرت علی و تصدق وی اجماعی نیست:

این سخن، ادعای قاضی عبدالجبار و پیروان وی از گروه اشاعره مانند فخر رازی است که پنداشته‌اند: اکثر مفسران قائل‌اند که این آیه درباره امت - و نه حضرت علی - نازل شده است.^(۱)

جواب آن است که امامیه به اجماع علمای اهل سنت استدلال می‌کنند و بسیاری از آنان این قضیه را نقل و بر این موضوع اجماع کرده‌اند که ما به برخی از اعترافات بزرگانشان اشاره می‌کنیم:

«اعتراف قاضی عضد»

یکی از اینان قاضی عضد ایجی^(۲) (م ۷۵۶ هـ) صاحب کتاب مشهور «المواقف فی علم الکلام»^(۳) است. او در ارتباط با استدلال به آیه چنین می‌گوید: «امامان تفسیر اجماع کرده‌اند که مراد این آیه علی است»^(۴)

۱- تفسیر رازی: ۲۵ / ۱۱.

۲- وی را به اوصاف ویژه‌ای چون «قاضی القضاة شرق»، «شیخ علماء»، «شیخ شافعیه» ستوده‌اند. علمای رجال درباره وی گفته‌اند: وی در معقولات پیشوا بود. او محقق، باریک بین و دانای به علم اصول و معانی ادبیات عرب و در فقه و دانش‌های دیگر ماهر بوده است و یکی از نجیب‌ترین دانش‌آموختگانی است که در آفاق زمین شهره گشتند. الدرر الکامنه: ۳۲/۳/۲، البدر الطالع: ۳۲۶/۱، شذرات الذهب: ۱۵۶/۶، طبقات الشافعیة اسنوی: ۱۷۹/۲، بغیة الوعاة: ۲۹۶.

۳- حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون: ۱۸۹۱/۲ گفته است: «المواقف فی علم الکلام» کتابی جلیل القدر و دارای شأنی رفیع است که فضلاء بدان توجه داشته‌اند. سید شریف جرجانی و شمس الدین محمد بن یوسف کردانی آن را شرح کرده‌اند ... سپس شروح متعدد این کتاب را بر می‌شمارد و می‌گوید: شروح این کتاب زیاد است. شوکانی در توضیح کتاب ایجی گوید: وی کتاب المواقف فی علم الکلام را به همراه مقدمات آن نگاشته و آن کتابی است که وصف آن ممکن نیست و اگر کسی می‌خواهد در این دانش (کلام) به تحقیق بپردازد، از آن بی‌نیاز نیست. هم چنین به سخنان میرسید شریف جرجانی در توصیف کتاب به مقدمه شرح وی بر آن کتاب مراجعه کنید.

۴- المواقف فی علم الکلام: ۴۰۵.

اعترافات میر شریف جرجانی

یکی دیگر از آنان، میر شریف جرجانی^(۱) (م ۸۱۶ هـ) است که در شرح مواقف^(۲) می‌گوید: «امامان تفسیر بر این مطلب اجماع دارند که مراد از «الذین یقیمون الصلاة» تا «و هم راکعون» علی است. زیرا او در نماز در حال رکوع بود که فقیری از وی درخواست نمود و وی انگشترش را به وی بخشید، آن‌گاه آیه کریمه نازل شد.»^(۳)

«اعتراف تفتازانی»

فرد دیگر سعد الدین تفتازانی^(۴) (م: ۷۹۲ هـ) است که در کتاب شرح

۱- وی را با جملاتی این چنین وصف کرده اند: «عالم سرزمین های شرق»... «وی علامه زمانش بود»... «در تمام علوم عقلی و غیر آن پیشوا بود و در بسیاری از آن علوم بی همتا، در بسیاری رشته‌های علمی کتاب تألیف کرده و در مباحث دقیق و ریز بسیار تبخر و مهارت داشته و آوازه‌اش در بسیاری سرزمین‌ها پیچیده است. مردم بسیاری در سرزمین‌های گوناگون از تألیفاتش بهره‌مند گشته‌اند. وی در هر فن و رشته علمی مشهور بوده که بزرگان از دانشمندان به سخنانش استناد و از کتابوی نقل می‌کنند و او را منبع و مأخذ خویش می‌شمارند» و یکی از این آثار همین کتاب شرح مواقف وی است. بنگرید:

الضوء اللامع: ۳۲۸/۵، البدر الطالع ۴۸۸/۱، الفوائد البهیه: ۱۲۵، بغیه الوعاه: ۳۵۱، مفتاح السعاده: ۱۶۷/۱ و منابع دیگر. ۲- بنگرید: کشف الظنون: ۱۸۹۱/۲.

۳- شرح المواقف فی علم الکلام: ۳۶۰/۸.

۴- حافظ ابن حجر درباره وی گفته است: امام علامه، دانای به نحو، صرف، معانی و بیان، منطق و علوم دیگر. دانش را از ملاقطب و عضدالدین ایجی فراگرفت و در دانش پیش افتاد، مشهور گشت و شهره آفاق شد و مردم از دانش‌های او بهره‌مند شدند؛ (الدرر الکامنه: ۳۵۰/۴). سیوطی و ابن عماد و شوکانی نیز همین مطلب را گفته‌اند و افزوده‌اند: «خلاصه این که وی در قرن هشتم در علوم و دانش‌ها یگانه بوده است. در میان همگنان وی، نظیر برایش یافت نمی‌شود. وی در میان علمای عصرش آن چنان بهره، شهرت و آوازه‌ای دارد که هیچ کس از عالمان روزگار بسان او نبوده‌اند. آثار و کتاب‌هایش، در زمان حیاتش، در تمام سرزمین‌ها منتشر گشت و مردم در دستیابی به آثار وی با یک دیگر مسابقه می‌دادند...» البدر الطالع: ۳۰۳/۲، بغیه الوعاه: ۳۹۱، شذرات الذهب: ۳۱۹/۶.

المقاصد^(۱) گوید:

«به اتفاق تمامی مفسران، این آیه در حق علی بن ابی طالب عليه السلام نازل شده است؛ آن هنگام که در رکوع نمازش بود و انگشترش را به فقیری بخشید.»^(۲)

«اعتراف قوشچی»

دیگر قوشچی سمرقندی است؛ یعنی علاءالدین علی بن محمد حنفی متوفای سال ۸۷۹ هـ

قاضی القضاة شوکانی در شرح حال وی گفته است:

علی بن محمد قوشچی. لفظ قوشچی به معنای تعلیم دهنده و نگاهدارنده باز شکاری است.

پدرش از ملازمان پادشاه ماوراءالنهر بود که در خدمت وی بازشکاری نگه می داشت.

وی نزد علمای سمرقند درس خواند. سپس عازم آسیای صغیر (روم) شد و نزد قاضی زاده رومی مطلب آموخت، آن‌گاه به کرمان رفت و نزد عالمان آن جا هم درس گرفت و همان جا پیش نویس شرح تجرید را نگاشت... هنگامی که به قسطنطنیه رفت، علمای آن جا به دیدارش شتافتند... وی آثاری از جمله شرح تجرید دارد که بیان آن گذشت و آن شرحی بزرگ و دارای فواید زیادی است... وی از علمای مشهور است.^(۳)

صاحب کتاب کشف الظنون درباره شرح وی بر تجرید می نویسد: «تجرید الکلام کتاب مشهوری است که بزرگان بدان توجه زیادی داشته اند و درباره آن، چه در رد و چه در اثبات، حرف‌ها زده اند. شرح‌ها و حاشیه‌های زیادی بر این کتاب نوشته شده

۱- صاحب کشف الظنون (۱۷۸۰/۲) درباره این کتاب گفته است: المقاصد فی علم الکلام ... و وی بر این کتاب شرح جامع و کاملی نگاشته، آن‌گاه برخی حواشی این کتاب را ذکر می کند.

۲- شرح المقاصد فی علم الکلام: ۱۷۰/۵. ۳- البدر الطالع: ۴۹۵/۱ - ۴۹۶.

است». تا آن جا که می‌گوید: «یکی از شرح‌ها، شرح عالم محقق علاءالدین علی بن محمد معروف به قوشجی (م ۸۷۹ هـ) است که شرحی لطیف و مزجی است... و این شرح با شرح جدیدی مشهور شده است». آن‌گاه مقدمه کتاب را از دیباچه آن نقل می‌کند و سپس می‌افزاید: «من این مطالب را آوردم که هم قدر متن کتاب و هم قدر شارح و شرح وی و فضل هر دو معلوم و آشکار شود.» سپس حواشی بر این شرح جدید را نیز معرفی و بحث‌های خود را طولانی می‌کند؛ هر که خواهد مراجعه کند.»^(۱)

این عبارات قوشجی دربارهٔ نزول آیه مبارکه و بیان دلالت آن بر امامت امیرمؤمنان است:

«بیان آن: آیه به اتفاق همه مفسران در حق علی بن ابی طالب نازل شده، آن‌گاه که انگشترش را در رکوع نمازش به سائلی بخشید...» سپس گفته است: اگر چه در استدلال به آیه مناقشه و بحث شده ولی اتفاق نزول آیه دربارهٔ امام علی علیه السلام منکری ندارد...^(۲)

به علاوه از جهتی دیگر، شهاب آلوسی با این سخن صریح بر این مطلب صحه گذاشته و گفته است: «این سخنی است که اکثر علمای حدیث آن را باور دارند.»^(۳)

اینک اگر این سخن را ملاحظه کنیم که «اکثر مفسران» و «غالب محدثان» به این اجماع رسیده‌اند که این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام است، پس چه جای انکار برای شخصی مثل دهلوی هندی باقی می‌ماند؟! بلی، ممکن است در برخی افراد واقع شده در سند حدیث بتوان قدحی وارد کرد که البته این هم درست نیست. چون فردی مانند ابن‌کثیر به عظمت و قدرت علمی برخی رجال سند حدیث، اعتراف کرده و در مورد برخی دیگر ساکت شده و قدح و ذمی وارد نکرده است. حال دیگر جایی برای انکار اصل خبر توسط ابن تیمیه باقی نمی‌ماند؛ با این ادعای

۱- کشف الظنون: ۳۴۸/۱ - ۳۵۰. ۲- شرح تجرید الاعتقاد: ۳۶۸.

۳- روح المعانی: ۱۶۸/۶.

غیر قابل قبول وی که جمهور امت این خبر را نشنیده‌اند؟! یا این ادعای عجیب او که آگاهان علم حدیث و تفسیر اجماع دارند که اصل قضیه دروغ محض است؟! با این ترتیب، روشن می‌شود که مخالفت عکرمه ناصبی - با این فرض که نسبتی که بدو داده شده است، صحیح باشد - چندان آسیبی به صحت حدیث وارد نمی‌سازد و ما به زودی توضیحات کاملی در آیه مباهله درباره شرح حال عکرمه و عدم قبول سخنان وی توسط بزرگان رجال خواهیم آورد.

هم چنین برای نقل قول فردی چون نقّاش نیز نمی‌توان اعتباری قائل شد. زیرا علمای بزرگ رجالی اهل سنت، درباره وی و تفسیرش حرف و سخن‌های بسیاری دارند و حرف او را قبول نمی‌کنند؛ همان‌گونه که بر شخص مطلع به احادیث و اخبار روشن و واضح است.

۲- این سخن که ناقل این فضیلت برای علی فقط ثعلبی است و بس.

پاسخ: این سخنان جز از شخص متعصب شقی و نا آگاه بی‌اطلاعی جز عبدالعزیز دهلوی - که آنان وی را به عنوان علّامه هند!! ستوده‌اند - بر نمی‌آید. زیرا در سخنان او دروغ‌هایی است که به آن اشاره می‌کنیم:

الف) «این که ثعلبی در نقل حدیث واحد است.» زیرا وفات ثعلبی در سال ۴۲۷ است، در حالی که این خبر را قبل از او تعداد بسیاری از امامان حدیث اهل سنت نقل کرده‌اند که ما نام‌های آنان را در فصل اول ذکر کردیم، بلکه حتی اجماع مفسران بر این مطلب گفته شده است.

ب) «این که او را به بیهوده کاری متهم ساخته‌اند و محدثان اهل سنت او را بدین صفت می‌شناسند.» چنین نیست، محدثان اهل سنت این لقب را به او نمی‌دهند بلکه فقط ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنه» به وی این لقب را داده است. زیرا وی فضائل و مناقب علی و اهل بیت علیهم‌السلام را نقل کرده است.

ج) «این که روایات ثعلبی در تفسیر از کلبی از ابو صالح است و این روایات،

روایاتی سست در تفسیر می‌باشند».

ما در برخی تحقیقات خود بیان و اثبات کرده‌ایم که روایات کلبی در تفسیر را تعداد زیادی از صحاح اهل سنت نقل و اثبات کرده‌اند و این روایات در کتاب‌های معروف و مشهوری که اهل سنت آنان را قبول دارند، آمده است و این چنین نیست که جمهور اهل سنت آن روایات را قبول نداشته باشند، بلکه اکثراً این روایات را قبول دارند.

نکته دیگر این که روایات نزول آیه در حق امیر مؤمنان علیه السلام که در فصل اول این کتاب گذشت، فقط از طریق کلبی و ابوصالح و یا سدّی کبیر یا صغیر نیست، بلکه افراد بسیاری آن را نقل کرده‌اند.

و اما این ادعا که در تفسیر ثعلبی سخنان بیهوده وجود دارد، امری ثابت و روشن است؛ همان‌گونه که در کتب تفسیری و روایی اهل سنت، حتی صحاح آنان، این مشکل وجود دارد و ما هم این مطلب را قبول داریم.

برای روشن شدن مصادر و منابعی که به شرح حال ثعلبی و تعریف از او پرداخته‌اند، به این کتب مراجعه کنید تا درجه اعتبار وی را نزد اهل سنت بیابید:

وفیات الاعیان: ۷۹/۱، معجم الادباء: ۳۶/۵، تذکره الحفاظ: ۱۰۹/۳، المختصر فی اخبار البشر: ۱۶۰/۲، الوافی بالوفیات: ۳۰۷/۷، مرآة الجنان: ۴۶/۳، طبقات الشافعیة الکبری سبکی: ۵۸/۴، البدایه و النهایه: ۴۰/۱۲، النجوم الزاهره ۲۸۳/۴، طبقات المفسرین ۶۵/۱.

من فقط به نقل سخن قاضی ابن خلکان بسنده می‌کنم که در شرح حال کلبی به وی اعتماد کرده و گفته است: وی در علم تفسیر یگانه زمان خود بود و کتاب تفسیر بزرگی نوشت که بر دیگر تفاسیر پیشی گرفت. کتاب العرائس نیز از اوست... ابوالقاسم قشیری گفته است: من خدای عزّ و جلّ را در خواب دیدم؛ در حالی که با یکدیگر حرف می‌زدیم! همین موقع خدای متعال گفت: مرد صالح آمد. من متوجه آن طرف شدم که ناگهان احمد ثعلبی را در حالی که جلو می‌آمد، دیدم.

عبدالغافر بن اسماعیل فارسی در کتاب سیاق تاریخ نیشابور از وی نام برده و بر وی درود و ثنا فرستاده و گفته که به نقل وی می‌توان اعتماد کرد و وی حدیث زیادی نقل کرده، و استادان زیادی دیده و در سال ۴۲۷ وفات یافته است. کسان دیگر گفته‌اند که او در سال ۴۳۷ فوت شد.^(۱)

این شرح حال کلبی به نقل از قاضی ابن خلکان است و همان‌گونه که می‌یابید، چیزی جز مدح و ثنا در آن وجود ندارد؛ حتی بنا به نقل وی خدا نیز او را ستوده است.

سخنان زیادی از علمای اهل سنت در تعریف و تمجید کلبی آمده است که می‌توان به کتاب‌های رجال آنان مراجعه نمود. ولی ما فقط به کلام ابن خلکان بسنده کردیم تا برای دهلوی هندی دلیل محکمی آورده باشیم که وی کلبی را ستوده و دهلوی نیز ابن خلکان را قبول داشته و به کلام وی در جاهایی استناد کرده است.

۳- منظور از ولایت در این جا به قرینه سیاق، نصرت و یاری است:

این سخن ادعای قاضی معتزلی است و برخی تابعان اشعری وی از قبیل فخر رازی و ابن روزبهان و غیر آنان.

پاسخ آنان:

ما با دلایل محکم و براهین صحیح اثبات کردیم که لفظ «ولیکم» در این حدیث آمده بود که: «علی منّی و انا من علی و هو ولیکم من بعدی». از اخبار صحیح به دست می‌آید و ثابت است، که ولی به معنای «اولویت» در امور است و این لفظ در آیه مبارکه هم به همین معناست و اگر به عطف «ولی» بر «نبی» و آن‌گاه عطف به ذات خدای متعال توجه کنیم، این بیشتر تقویت می‌شود. معلوم است که ولایت و سرپرستی خدای عزّ و جلّ، ولایتی عام و مطلق است که آن‌گاه برای نبی و سپس برای «ولی» اثبات می‌شود.

و اما سیاقی که برخی بر آنان تکیه می‌کنند.

اولاً) سیاق در برابر نصّ هیچ اعتباری ندارد؛ بنابراین چه علمای محقق آن را اثبات می‌کنند و استدلال افرادی چون فخر رازی بر سیاق نمی‌تواند درست باشد.

ثانیاً) بین آیه سوره مبارکه ولایت و آیه ای که مدعیان وحدت سیاق می‌پندارند، آیات دیگری قرار گرفته که اعتبار سیاق را مخدوش می‌کند؛ پس اصلاً سیاقی نیست.

۴- چون آیه به صیغه جمع آمده، حمل آن بر یک نفر، مجاز است:

قاضی عبدالجبار معتزلی و برخی تابعان وی مانند فخر رازی، گفته‌اند که خدای متعال مؤمنان توصیف شده در این آیه را به صیغه جمع در هفت جای قرآن یاد کرده است؛ مثل همین آیه ولایت: «والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة...». اگر چه جایز است حمل الفاظ جمع برای تعظیم و بزرگ داشت یک نفر به کار رود ولی [این حمل] مجاز است نه حقیقت و اصل در کلام آن است که آن را به معنای حقیقی اش حمل کنیم.

پاسخ:

مقتضای نصّ صحیحی که هر دو فرقه قبول دارند و اجماع مفسران و محدثان هم آن را تأیید می‌کند، آن است که در این جا صیغه جمع را باید بر فرد معین و مشخصی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، حمل نمود. اما این که چرا در آیه شریفه از صیغه جمع استفاده شده، حاوی نکته‌ای است.

زمخشری گوید: اگر بگوییم: چگونه می‌شود که در آیه از صیغه جمع استفاده شده ولی منظور آیه حضرت علی رضی الله عنه است؟

می‌گوییم: «در این جا لفظ جمع آمده اگر چه سبب آن یک مرد است. برای این که در این عمل، مردم به او اقتدا کنند و مانند او بدین صفت و کرامت نایل گردند. آیه این تشبیه و آگاهی را به ما می‌دهد که خصوصیات اخلاقی مؤمنین باید بدان پایه و

غایت برسد که این چنین در انجام نیکی و احسان حرص داشته باشند و به حال فقرا و بیچارگان رسیدگی کنند و در آن کوچک‌ترین تأخیری روا ندارند، تا آنجا که حتی در زمان نماز بدین امر مهم شتاب ورزند و نگذارند که نماز تمام شود و این کار را انجام دهند.»^(۱)

برخی از مفسران امامیه و سنی هم چون طبرسی صاحب تفسیر «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»^(۲) و فخر رازی این وجه را اختیار کرده‌اند که نکته جمع آوردن آیه، همان تعظیم و بزرگ داشتن شخص و کار وی می‌باشد.

سید شرف الدین عاملی تذکر می‌دهد که اگر آیه به شکل مفرد می‌آمد، دشمنان علی و اهل بیت و بقیه منافقان طاقت شنیدن این فضیلت را نداشتند و چون دیگر هیچ راهی برای تحریف و باطل ساختن آیه نداشتند، ممکن بود به سمت بازی با آیات قرآن بروند و کلمات آن را تحریف کنند و یا کارهایی از این قبیل انجام دهند، کارهایی که باید از عواقب آن برای اسلام ترسید.^(۳)

اینک برای اتمام فایده، سخنان صاحب الغدیر رحمه الله علیه را در این باره یادآور می‌شویم. وی با استناد به کتاب‌های تفسیر و حدیث اهل سنت، آیاتی از قرآن کریم را آورده که لفظ در آن‌ها جمع است ولی مقصود فقط یک تن است. علاقمندان به آن مراجعه نمایند.^(۴)

۵- ولایت به معنای تصرف، در زمان خطاب آیه مورد نظر نبوده است:

این مطلب را قاضی عبدالجبار معتزلی بیان کرده و تعدادی از اشاعره هم چون دهلوی، آلوسی و تفتازانی آورده و گفته‌اند که منظور آیه، ولایت حضرت علی بعد از عثمان است.

۲- مجمع البیان: ۲۱۱/۳.

۱- الکشاف: ۶۴۹/۱.

۳- المراجعات: ۲۶۳.

۴- الغدیر: ۲۳۱/۶ - ۲۳۸ چاپ تحقیق شده جدید.

سید مرتضی و دیگر دانشمندان امامیه از جمله شیخ الطائفه به این اشکال این چنین پاسخ داده‌اند: «ما بیان کردیم که منظور از لفظ ولی، اطاعت و استحقاق تصرف در امر و نهی الهی است. این مقام در زمان حال برای او ثابت شده است. چون این مقام در حال برایش ثابت باشد، فقط منحصر در حال هم نیست و شامل زمان حال و زمان آینده نیز می‌شود (یعنی از زمان نزول آیه تا آینده). اگر این مطلب درست باشد، ما زمان نزول آیه را که در زمان حیات پیامبر بوده است، به دلیل اجماع مسلمانان را که پیامبر علیه وآله الصلوٰة والسلام به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اولویت دارد خارج می‌کنیم و بقیه زمان‌ها این اولویت به موجب آیه وجود خواهد داشت. این جا دیگر دلیلی وجود ندارد که ما این اولویت را بعد از رحلت پیامبر ندانیم و بگوییم که این اولویت بعد از عثمان پیدا شده است. اولویت هر کس بعد از این آیه اثبات شود، بعد از وفات پیامبر، بدون هیچ فاصله‌ای اثبات می‌شود که او «ولی» است. از سوی دیگر هیچ کس از امت نگفته است که این آیه دلالت بر امامت حضرت علی می‌کند، ولی این ولایت بعد از زمان عثمان است.»^(۱)

۶- صدقه دادن در اثنای نماز موجب بطلان آن است

این سخن را نیز، قاضی معتزلی گفته و کسانی هم از او پیروی کرده‌اند. آلوسی این شبهه را این گونه پاسخ داده است:

برای من نقل شده که به ابن جوزی گفتند: چگونه علی در اثنای نماز انگشترش را صدقه داد.... پس او شعری را خواند:

می‌نوشد و می‌آشامد و مستی اش وی را نه از مردم و نه از یادش باز می‌دارد.
سرمستی اش او را به اطاعت واداشت که قادر شد عمل درستی انجام دهد و او یکی از مردم است.^(۲)

۱- تلخیص الشافی: ۴۴/۲ - ۴۵.

۲- روح المعانی: ۱۶۹/۶: یسقی و یشرّب لا تلهیه سکرته
اطاعه سکره حتی تمکن من
عن النذیم و لایلهو عن الناس
فعل الصّحاة فهذا واحد الناس

قبل از آلوسی نیز سید شهید نور الله شوشتری در احقاق الحق^(۱) همین دو بیت را نقل کرده و آن را به برخی از اصحاب امامیه نسبت داده است.

کلام پایانی

مطالبی را که نقل کردیم، اهمّ شبهاتی بود که در این مورد وجود دارد. جواب عمده‌ای هم که در این باره وجود دارد همان نصّ صریح مقبول میان شیعه و سنی در این باره است که با وجود این نصّ قوی، دیگر مجالی برای آن شبهات باقی نمی‌ماند، مثل این احتمال که «واو»ی که در آیه «وهم راکعون» وجود دارد، واو عطف است یا این که «رکوع» بر خضوع و خشوع دلالت می‌کند یا این احتمال که «زکات» که در آیه ذکر شده، زکات واجب است در حالی که کار امیرمؤمنان عملی مستحبی بود.

یا این احتمال که لازمه استدلال به آیه از طریق افاده حصر در کلمه انما، این است که امامت بقیه امامان علیهم‌السلام باطل شود. همه این اشکالات یا جاهلانانه است و یا توسط کسی است که خود را به نادانی می‌زند. زیرا این افراد در هیچ فرضی امامت امامان اثنی عشر را نمی‌پذیرند. اما امامیه امامت کسانی را که قبل از حضرت علی علیه‌السلام بودند، با کمک این آیه باطل می‌دانند. در این جا بحث بر سر امامت علی و امامت ابوبکر است و امامت امامان بعد از علی علیه‌السلام فرع بر اثبات امامت اوست. همان گونه که امامت عمر و عثمان و معاویه و یزید، فرع بر اثبات امامت ابوبکر است... حال در این جا اگر امامت علی علیه‌السلام از آیه شریفه اثبات شود، امامت امامان فرزندان او نیز اثبات می‌شود و امامت ابوبکر و هر امامت دیگری که متفرع بر آن است نیز باطل می‌گردد.

در حقیقت - همان گونه که قبلاً متذکر شدیم - نزول این آیه قوی‌ترین دلیل بر اثبات امامت امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌باشد. به همین خاطر است که اهل سنت در برابر

۱- احقاق الحق و ازهاق الباطل: ۴۱۴/۲ با اختلاف اندکی در لفظ.

آیه ولایت / ۷۳

این آیه جبهه گرفته و سخنان آنان در این باره مضطرب و پریشان و در نتیجه استدلال‌های آنان نیز همین گونه است. آنان تمام کوشش خویش را به کار بسته‌اند تا جواب‌هایی مناسب به استدلال‌های شیعه بیان کنند، ولی در این کار توفیق نیافته و در نتیجه از شاهراه حق و حقیقت و طریق صواب منحرف شده‌اند. حق این است که نه می‌توان آیه را تکذیب کرد و نه احادیث وارد شده در این باب را منکر شد... و حمد و سپاس از آن خدای جهانیان است و درود و سلام خداوند بر سرور ما محمد و خاندان گرامش باد.

آیه تطہیر / ۷۵

«آیه تطہیر»

مقدمه

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^(۱)

«جز این نیست که خدا می خواهد تا از شما اهل بیت پلیدی را دور کند و شما را پاک کند پاک کردنی.»

این آیه معروف به «آیه تطهیر» است و علمای شیعه به تبعیت از ائمه و عترت پیامبر، بر عصمت اهل بیت علیهم السلام به آن استدلال کرده اند. به این جهت یکی از دلایل اثبات امامت امیرمؤمنان و ائمه طاهرين علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد.

از ابتدای نزول این آیه تا امروز، خوارج، نواصب و مخالفان اهل بیت با استدلال به این آیه به مخالفت برخاسته اند. به همین جهت این آیه محل بحث و تحقیق ورد و اثبات بوده و درباره آن کتابها و تحقیقات زیادی انجام شده است.^(۲)

ما در این جا وجه استدلال به آیه را ذکر می کنیم و از خوانندگان می خواهیم که با

۱- احزاب: ۳۳/۳۳.

۲- نگارنده در این باره رديه ای نوشته است بر کتابچه دکتر علی احمد سالوس. نام کتاب وی «آیه التطهیر بین امهات المؤمنین و اهل الکساء» و نام کتاب ما «مع الدكتور سالوس فی آیه التطهیر» است. توضیحات بیشتر را در آن جا بیابید.

دقت بحث را پیگیری کنند که آیا این استدلال‌ها در حوزه تمسک به کتاب خدا و سنت او هست یا خیر؟!

اینها سخنانی است در این باره به نقل از یک فرد متعصب ضد شیعه امامیه:

«مراد از اهل بیت در این آیه، از سه حالت خارج نیست:

اول) منظور همسران پیامبرند که در خانه ایشان بودند.

این مطلب را سعید بن جبیر از قول ابن عباس نقل کرده است. هم چنین این اعتقاد را عکرمه، ابن سائب و مقاتل نیز دارند؛ این سخنان بر این مطلب تأکید می‌ورزد که آیات قبل و بعد این آیه درباره همسران پیامبر بحث می‌کند، در حالی که این اعتراض به این سخن وارد است که چرا ضمیر در قسمت اول و بعد از آیه جمع مؤنث «عنکن» است ولی در این آیه جمع مذکر «کم»؟ جوابی که می‌دهند، این است که چون پیامبر نیز در میان آنان است، از باب تغلیب و غلبه مذکر بر مؤنث این گونه آمده است.

دوم) این آیه مخصوص رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین است:

این مطلب را ابوسعید خدری گفته و از انس و عایشه و ام سلمه و افرادی از این قبیل نقل کرده است.

سوم) منظور آیه، خانواده پیامبر و همسران ایشان است؛ این قول ضحاک است.^(۱)

این سخن حافظ ابن جوزی است.

قائلان اختصاص آیه به پیامبر و فاطمه و علی و دو پسرش؛ تعدادی از صحابه هستند که در رأس آنها ام سلمه و عایشه، از همسران حضرت هستند.

و در رأس کسانی که می‌گویند این آیه درباره همسران پیامبران است، عکرمه بربری است. خواهیم گفت که کسانی می‌گویند ابن عباس از معتقدان این نظریه

۱- زادالمسیر فی علم التفسیر از حافظ ابن جوزی (م ۵۹۷) ج ۳۸۱/۶ - ۳۸۲.

است.

اما قول سوم فقط از ضحاک نقل شده است.

کدام یک از این افراد، صاحبان رأی صحیح هستند و چه کسانی صاحبان بدعت و پیروان هوی و هوس؟!

چرا کسانی که ادعا می‌کنند تابع معانی قرآن هستند، دلالات الفاظ قرآن را وا می‌نهند و آن را همان‌گونه که سلف صالح می‌فهمیدند، نمی‌فهمند؟ چرا آن را همان‌طور که رسول خدا تفسیر می‌کرد تفسیر نمی‌کنند؟ چرا صحابه و تابعان دنباله روی آنان را رها می‌سازند؟ چرا قول ام سلمه، عایشه و بزرگان صحابه را کنار گذاشته و به قول عکرمه خارجی - که به زودی با شرح حال وی آشنا خواهی شد - و امثال او روی می‌آورند!!؟

تفصیل مطالب در طّی فصولی بیان خواهد شد.

فصل اوّل

«تعیین اهل بیت در قول و فعل پیامبر ﷺ»

تعدادی از بزرگان علماء، حافظان و امامان حدیث که گفته‌اند منظور از حدیث کساء، پیامبر و اهل بیت طاهرین ایشان علیهم الصلاة والسلام می‌باشند، بیش از ده نفر از صحابه هستند که ما در این جا به اسامی آنان اشاره می‌کنیم:

بخش اول:

راویان حدیث از صحابه

صحابه ای که راویان حدیث کساء هستند و ما فقط به تعدادی از آنان اشاره می‌کنیم:

۱- عایشه دختر ابوبکر

۲- ام سلمه همسر پیامبر رسول خدا ﷺ

۳- عبدالله بن عباس

۴- سعد بن ابی وقاص

۵- ابوالدرداء

۶- انس بن مالک

۷- ابوسعید خدری

- ۸- واثلة بن اسقع
- ۹- جابر بن عبدالله انصاری
- ۱۰- زید ابن أرقم
- ۱۱- عمر بن ابی سلمة
- ۱۲- ثوبان مولی رسول خدا ﷺ

راویان حدیث کساء از پیشوایان علم حدیث

ما فقط به مشهورترین آنان اشاره می‌کنیم:

- ۱- احمد بن حنبل (م ۲۴۱ هـ)
- ۲- عبد بن حمید کشی (م ۲۴۹ هـ)
- ۳- مسلم بن حجّاج صاحب صحیح (م ۲۶۱ هـ)
- ۴- ابو حاتم محمد بن ادريس رازی (م ۲۷۷ هـ)
- ۵- احمد بن عبد الخالق بزّاز (م ۲۹۲ هـ)
- ۶- محمد بن عیسی ترمذی (م ۲۹۷ هـ)
- ۷- احمد بن شعيب نسائی (م ۳۰۳ هـ)
- ۸- ابو عبدالله محمد بن علی حکیم ترمذی
- ۹- ابو جعفر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ هـ)
- ۱۰- عبدالرحمن بن ادريس رازی معروف به ابن ابی حاتم (م ۳۲۷ هـ)
- ۱۱- سلیمان بن احمد طبرانی (م ۳۶۰ هـ)
- ۱۲- ابو عبدالله حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ هـ)
- ۱۳- ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (م ۴۳۰ هـ)

- ۱۴- ابوبکر احمد بن حسین بیهقی (م ۴۵۸ هـ)
- ۱۵- ابوبکر احمد بن علی م معروف به خطیب بغدادی (م ۴۶۳ هـ)
- ۱۶- ابوالسعادت مبارک بن محمد معروف به ابن اثیر (م ۶۰۶ هـ)
- ۱۷- شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (م ۷۴۸ هـ)
- ۱۸- جلال الدین عبدالرحمن بن ابوبکر سیوطی (م ۹۱۱ هـ)

بخش دوم:

الفاظ حدیث در کتب صحاح و مسانید و بقیه کتب

اینک بخش اندکی از الفاظ حدیث را با اسانید آن می آوریم: (۱)

۱- احمد در مسند آورده است: «عبدالله از پدرش از عبدالرحمن بن نمیر از عبدالملک - یعنی ابن ابی سلیمان - از عطاء بن ابی رباح که وی گفت: برایم حدیث گفت کسی که از ام سلمه شنیده بود که گفت: پیامبر ﷺ در خانه اش بود که فاطمه نزد وی آمد؛ در حالی که ظرفی گلین داشت و در آن غذا بود و با آن ظرف بر پیامبر وارد شدند. پیامبر به فاطمه فرمود: شوهر و دو پسر را دعوت کن. ام سلمه گوید: علی و حسن و حسین بر پیامبر وارد شدند و نزد ایشان نشستند و از آن ظرف غذا خوردند؛ در حالی که پیامبر در اتاق خود بر روی تختی که زیر آن پارچه ای خبیری قرار گرفته بود، قرار داشت.

ام سلمه گوید: من در اتاق در حال نماز خواندن بودم که خداوند این آیه را نازل

۱- روایاتی که در متن کتاب آورده شده، بخش اندکی از تمام روایاتی است که در کتاب های «مسند» یا «مستدرک» و کتب دیگر حدیثی اهل سنت آورده شده است و ما روایاتی را که در تفسیر طبری با چهارده طریق آورده شده است، نیاوردیم. این احادیث در منابع معتبر تفسیری، حدیثی و شرح حال صحابه و غیر آنها نقل شده است.

کرد: «انما یرید الله لیذهب...»

ام سلمه ادامه می دهد: پیامبر با انتهای پارچه همگی را می پوشانید، آن گاه دستش را به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت: بار خدایا، اینان اهل بیت و خاندان من هستند، از ایشان پلیدی را دور نما و پاکیزه بگردان.

ام سلمه گوید: من سرم را داخل اتاق کردم و پرسیدم: آیا من هم با شمایم رسول خدا؟ حضرت فرمود: تو بر خیری. تو بر خیری.

عبدالملک گوید: ابولیلی هم از ام سلمه مثل حدیث عطا را نقل کرده است.

هم چنین وی ادامه می دهد: داوود بن ابی عوف جحاف نیز از حوشب از ام سلمه همین گونه روایت کرده است.^(۱)

۲- در مسند آمده است: «عبدالله برایمان حدیث گفت که پدرم از عفان از حماد بن سلمه از علی بن زید از شهر بن حوشب از ام سلمه نقل کرده است:

پیامبر صلی الله علیه و سلم به فاطمه گفت: شوهر و پسرانت را بیاور. آنان را آورد. آن گاه پیامبر بر همگی آنان پارچه بافت فدک انداخت و دستش را بر روی آنان قرار داد و گفت: بار خدایا، اینان آل محمداند. پس درود و برکات را بر محمد و آل او بفرست؛ زیرا که تو حمید و مجید هستی.

ام سلمه گوید: من پارچه را کنار زدم تا به آنان ملحق شوم، اما پیامبر پارچه را از دستم گرفت و گفت: تو بر خیر هستی.^(۲)

۳- در مسند است: «عبدالله از پدرش از یحیی بن حماد از ابو عوانه از ابوبلیح از عمرو بن میمون که گفت: من کنار ابن عباس نشسته بودم که ناگهان نه گروه وارد شدند و گفتند: ای ابن عباس، یا با ما همراهی می کنی یا ما را با اینان تنها می گذاری. ابن عباس گفت: بلکه من با شما می آیم. در آن موقع ابن عباس صحیح و سالم بود و هنوز نابینا نشده بود.

۲- همان: ۳۲۳/۶.

۱- مسند احمد: ۲۹۲/۶.

راوی گوید: آنان با یکدیگر گفتگو و صحبت داشتند، و ماندانستیم که چه چیزهایی گفتند. آن‌گاه لباسش را از گرد و غبار تکان داد، در حالی که می‌گفت: اُف و تُف درباره کسی که ده مرد به وی وارد شدند و او چیزی نگفت؛ مردی که پیامبر به او دستور داده بود که مناقب و فضایل علی را بگوید. پس شروع کرد به سخن و برخی فضایل علی را به گفتن آغاز کرد، از جمله چنین گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم جامه‌ای برگرفت و آن را بر روی علی و فاطمه و حسن و حسین انداخت و گفت:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۱)

۴- در صحیح مسلم آمده است:

«ابوبکر بن ابی شیبه و محمد بن عبدالله بن نمیر برایمان حدیث گفتند - لفظ حدیث از ابوبکر است - این دو از محمد بن بشر از زکریا از مصیب بن شیبه از صفیه دختر شیبه نقل کردند که وی از قول عایشه گفت:

صبح زود، پیامبر صلی الله علیه و سلم از خانه خارج شد در حالی که پارچه‌ای سیاه و بدون مو به همراه داشت. حسن بن علی بر وی وارد شد و پیامبر پارچه را بر روی او پوشانید. آن‌گاه حسین و فاطمه و علی به همین سان بر وی وارد شدند و ایشان پارچه را بر همگی آنان پوشاندند. سپس فرمودند: انما یرید الله لیذهب (۲) «....»

۵- در جامع الاصول: (۶۶۸۹ ت) ام سلمه گفت: «این آیه در خانه من نازل شده است: «انما یرید الله لیذهب..» در حالی که من کنار در نشسته بودم و گفتم: ای رسول خدا، آیا من نیز از اهل بیتم؟ پیامبر فرمود: تو بر خیر هستی، تو از همسران رسول خدا صلی الله علیه و سلم هستی.

ام سلمه گوید: این آیه نازل شد در حالی که در خانه جز رسول خدا صلی الله علیه و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین نبود و پیامبر آنان را با پارچه‌ای پوشانید و

۱- مسند احمد: ۳۳۰/۱.

۲- صحیح مسلم: ۱۳۰/۷.

می‌گفت: بار خدایا، اینان اهل بیت من هستند. از ایشان پلیدی را دور نما و آنان را پاکیزه گردان.

در روایتی دیگر است که پیامبر ﷺ حسن و حسین و علی و فاطمه را با پارچه‌ای پوشانید و گفت: بار خدایا، اینان اهل بیت و حامیان من هستند، از ایشان پلیدی را دور نما و ایشان را پاکیزه بگردان.

ام سلمه گوید: ای رسول خدا، من هم از آنان هستم؟ پیامبر فرمود: تو بر خیر هستی.

ترمذی روایت آخری و رزین روایت اولی را نقل نموده است.»

۶- جامع الاصول (۶۶۹۰ت) عمر بن ابی سلمه گفت: «این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و سلم در خانه ام سلمه نازل شد: «انما یرید الله لیذهب..». پیامبر صلی الله علیه و سلم فاطمه و حسن و حسین را به خانه دعوت کرد و آنان را با پارچه‌ای پوشانید؛ در حالی که علی پشت سر پیامبر بود. آن‌گاه پیامبر فرمود: بار خدایا، اینان اهل بیت من هستند، از اینان پلیدی را دور کن و آنان را پاکیزه بگردان.

ام سلمه گفت: ای پیامبر خدا، آیا من نیز با آنانم؟

پیامبر فرمود: تو بر جایست بایست، تو بر خیر هستی.

این حدیث را «ترمذی» نقل کرده است.»^(۱)

۷- جامع الاصول (۶۶۹۱ت) انس بن مالک: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم حدود شش ماه بعد از نزول آیه، هرگاه از در خانه فاطمه می‌گذشت، می‌فرمود: ای اهل بیت، نماز! «انما یرید الله...»

این روایت را «ترمذی» نقل کرده است.»

۸- جامع الاصول (۶۶۹۲م): «پیامبر صلی الله علیه و سلم خارج شد در حالی که پارچه‌ای بدون مو و سیاه رنگ بر دوش افکنده بود. آن‌گاه حسن آمد، او را با آن

۱- جامع الاصول: ۱۰/۱۰۰، ۱۰۱.

پوشاند. سپس حسین آمد، او را داخل کرد. سپس فاطمه آمد، او را پوشاند. علی آمد، او را نیز پوشاند. سپس فرمود: انما یرید الله ...».

این حدیث را «مسلم» نقل کرده است.

۹- نسائی در خصائص: «محمد بن مثنی از ابوبکر حنفی از بکر بن مسمار از عامر بن سعد که معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت:

چه عاملی باعث می شود که علی بن ابی طالب را دشنام ندهی؟! »

سعد گفت: به خاطر سه جمله که پیامبر صلی الله علیه و سلم درباره علی گفته، من او را سب و نفرین نمی کنم و دوست داشتم که یکی از آنان را درباره من گفته بود و من آن را از شتران سرخ مو بیشتر دوست داشتم:

من او را سب نمی کنم به خاطر این که درباره وی آیه نازل شد و پیامبر، او و فاطمه و حسن و حسین را در زیر پارچه ای قرار داد و گفت: خدای من، اینان خاندان و اهل بیت من هستند.

من او را دشنام نمی دهم به خاطر این که پیامبر وی را در یکی از غزوات جانشین خود کرد...

و من او را به خاطر آن چه در روز خیبر گفت، سب و نفرین نمی کنم...»^(۱)

۱۰- نسائی در خصائص: «قتیبۀ بن سعید بلخی و هشام بن عمّار دمشقی از حاتم از بکیر بن مسمار از عامر بن سعد بن ابی وقاص نقل کرده اند که معاویه سعد را به سب و نفرین علی خواند و گفت: چه چیزی باعث می شود که ابوتراب را نفرین و سب نکنی؟! »

وی گفت: به خاطر سه جمله که رسول خدا صلی الله علیه و سلم درباره وی گفته، من او را هیچ گاه سب نمی کنم و دوست داشتم که یکی از این جملات را پیامبر را به جای شتران سرخ مو برای من گفته بود:

۱- خصائص علی: ۸۱، طبع نجف اشرف.

از رسول خدا شنیدم که وی را در برخی غزوات جانشین خود کرده ...

در روز خیبر نیز از پیامبر در باره او شنیدم که ...

و هنگامی که آیه «انما یرید الله لیذهب...» نازل شد، پیامبر علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند و درباره آنها گفت: خدایا، اینان اهل بیت من هستم.»^(۱)

می‌گوییم:

ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» در عبارت اول از شرح حدیث آورده است: «آیاضی نیستی که نسبت به من مانند هارون به موسی باشی؟» سپس گفت: «در روایت عامر بن سعد بن ابی وقاص که در کتاب مسلم و ترمذی آمده، این گونه نقل شده است: معاویه به سعد گفت: چه چیزی مانع می‌شود که ابوتراب را سب و نفرین نکنی؟!»

وی پاسخ داد: بدان خاطر که یاد دارم سه جمله رسول خدا را که درباره وی گفته است و من هرگز او را سب و نفرین نمی‌کنم و بعد این حدیث را ذکر کرد.

نیز این که رسول خدا ﷺ در جنگ خیبر فرمود: من پرچم را (برای فتح) به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش او را دوست دارند (یعنی حضرت علی را). و این کلام پیامبر که وقتی آیه: «فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم»^(۲) (آیه مباحله) نازل شد، علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند و گفت: خدایا! اینان اهل بیت من هستند.»^(۳)

نقل مطلب به این گونه، تحریف آن است و پیامبر این جا این حدیث را نفرموده است. شاید هم بتوان آن را حمل بر تکرار و تعدد آن دانست.

۱۱- نسائی در خصائص: «حدیث عمرو بن میمون از ابن عباس را که ما قبلاً از کتاب «مسند» ذکر کردیم، نقل کرده است.»^(۴)

۱- همان: ۴۹. ۲- آل عمران: ۶۱/۳.

۳- فتح الباری (شرح صحیح بخاری) ۶۰/۷.

۴- خصائص علی: ۶۲.

۱۲- حاکم در مستدرک: «ابوالعباس محمد بن یعقوب از عباس بن محمد دوری از عثمان بن عمر از عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار از شریک بن ابی نمر از عطاء بن یسار از ام سلمه که وی گفت: آیه «انما یریدالله...» در خانه من نازل شده است. رسول خدا به دنبال علی و فاطمه و حسن و حسین فرستاد و آن‌گاه گفت: خدایا، اینان اهل بیت من هستند.

ام سلمه گفت: ای رسول خدا من نیز از اهل بیتم؟

پیامبر فرمود: تو اهل منی و اهل خیری و اینان اهل بیت من هستند.

خدایا، اهل من احق هستند.

این حدیث بنا بر شرط بخاری صحیح است گرچه آن دو (بخاری و مسلم) این حدیث را نیاورده‌اند.»

۱۳- حاکم در مستدرک: «ابوالعباس محمد بن یعقوب از عباس بن ولید بن مزید از پدرش اوزاعی از ابوعمّار از واثله بن اسقع که گفت: نزد علی رضی الله عنه رفتم ولی او را نیافتم. بعد از اندکی رسول خدا صلی الله علیه و سلم همراه علی آمد و من نیز با آنان داخل شدم. رسول خدا حسن و حسین را خواست و هر کدام بر روی ران رسول خدا نشستند و فاطمه و علی نیز در نزدیکی پیامبر بودند. سپس ایشان پارچه‌ای قرار داد و من نیز شاهد این ماجرا بودم که فرمود: «انما یریدالله...» خدایا، اینان اهل بیت من هستند.

این حدیث بنا بر شرط مسلم صحیح است، گرچه آن دو (بخاری و مسلم) آن را نقل نکرده‌اند.»^(۱)

ذهبی در تلخیص المستدرک مانند: حاکم نیشابوری بر صحیح بودن حدیث تصریح کرده است.^(۲)

۱- المستدرک علی الصحیحین: ۴۱۶/۲، کتاب التفسیر.

۲- تلخیص المستدرک: ۴۱۶/۲.

۱۴- ذهبی با اسانید خود به نقل از شهر بن حوشب از ام سلمه حدیث را با این جمله نقل کرده است: «(ام سلمه گفت): سرم را داخل پارچه کردم و گفتم: ای رسول خدا، من نیز از اهل بیتم؟»

حضرت دوبار فرمود: تو بر نیکی و خیر هستی.

ذهبی گوید: ترمذی این حدیث را به طور مختصر نقل کرده و طریق آن را از ثوری و زبید و شهر بن حوشب صحیح دانسته است.^(۱)

۱۵- ابن حجر در «صواعق محرقه» (ضمن آیات مربوطه به اهل بیت): آیه اول: خدا فرموده: «انما یرید الله...».

«اکثر مفسران بر آن اند که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است، با قید ضمیر «کم» که برای مذکر می آید و نه برای «کُنَّ» که برای مؤنث می آید.»^(۲)

بخش سوم:

کسانی که بر صحیح بودن حدیث اتفاق کرده اند

اینان، افرادی از بزرگان اهل سنت هستند که به صحت حدیث گواهی می دهند و می گویند آیه کریمه تطهیر به اهل بیت پیامبر اختصاص دارد.

یا آن را در کتب صحیح آورده اند و یا نصّ بر صحت آن کرده اند. و این افراد عبارت اند از:

۱- احمد بن حنبل: وی به صحت احادیث در کتاب «مسند» خود التزام داشته است.

۲- الصواعق المحرقه: ۸۵

۱- سیر اعلام النبلاء: ۳۴۶/۱۰

- ۲- مسلم بن حجاج: در صحیح خود به این مطلب تصریح کرده است.
- ۳- ابن حبان: در صحیح خود حدیث را نقل کرده است.
- ۴- حاکم نیشابوری: حدیث را در مستدرک خود صحیح دانسته است.
- ۵- ذهبی: به تبعیت حاکم نیشابوری حدیث را در تلخیص المستدرک خود، صحیح انگاشته است.
- ۶- ابن تیمیه گفته است: فصل: و اما حدیث کساء، حدیثی است که احمد و ترمذی از ام سلمه و مسلم در صحیح خود آن را از عایشه آورده است.^(۱)

بخش چهارم:

این احادیث بر چه نکاتی دلالت می‌کنند؟

از این احادیثی که در صحاح، مسانید و معاجم حدیثی اهل سنت با سندهای صحیح نقل شده و تعداد آنها هم زیاد است، دو نکته فهمیده می‌شود:

اول) مراد از اهل البیت در آیه مبارکه اینان‌اند: پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین. هیچ کس با اینان در این صفت مشارکت ندارد؛ نه همسران پیامبر و نه غیر آنان.

در مورد همسران پیامبر، احادیث همگی دلالت می‌کند که پیامبر به هیچ کدام اجازه وارد شدن در «کساء» را نداده‌اند؛ نص حدیث در این باره روشن شده است.

و اما در مورد غیر همسران نیز - یعنی بقیه خانواده پیامبر - پیامبر به فاطمه امر کرده که فقط همسرش علی و فرزندانش حسن و حسین را با خود بیاورد و اگر می‌خواست بقیه خانواده خود را وارد در کساء کند، امر به احضار آنان می‌نمود.

دوم) این آیه شریفه در واقعه‌ای معین و قضیه‌ای خاص اتفاق افتاده و این قسمت آیه به قبل و بعد آن کوچک‌ترین ارتباطی ندارد و منافاتی میان این بخش آیه و بقیه قسمت‌های آن که خطاب آن به همسران پیامبر است، وجود ندارد. زیرا بسیاری از آیات مدنی در بین آیه‌ای مکی و آیات مکی در بین آیه‌ای مدنی است. بر این نکته‌ای که گفتیم، دو دلیل وجود دارد:

۱- آوردن ضمیر مذکر «عنکم» و «یطهرکم» و نه ضمیر «عنکن» و «یطهرکن».

۲- در آیه شریفه با برداشته شدن آیه تطهیر هیچ گونه تغییری ایجاد نمی‌شود و اتصال آیه قبل از آیه تطهیر و بعد از آن کاملاً حفظ می‌شود و هیچ اختلافی به مفهوم آیه با برداشته شدن آیه تطهیر پیدا نمی‌شود؛ همان‌گونه که بر شخص آگاه مخفی نیست.

نکته لطیف دیگری که در حدیث وجود دارد، جوابی است که پیامبر به سؤال ام‌سلمه می‌دهد. وی می‌خواهد داخل «اهل‌البیت» باشد و پیامبر پاسخ می‌دهد که تو از همسران پیامبری و نه اهل‌بیت پیامبر، از این کار پیامبر می‌فهمیم که بین مفهوم و مصداق «همسران پیامبر» و «اهل‌بیت پیامبر» تفاوت اساسی وجود دارد. نتیجه این که آیه شریفه‌ای که با «یا نساء‌النبی»: ای همسران پیامبر، آغاز می‌شود به همسران پیامبر مربوط است. و آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً» مخصوص عترت طاهره پیامبر «یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین» است.

این که پیامبر در زمانی طولانی از در خانه فاطمه عبور می‌کرد و آنان را با عنوان «اهل‌البیت» مورد خطاب قرار می‌داد و دعوت به نمازشان می‌کرد، حاکی از این نام گذاری خاص است. البته روایات در این باره زیاد است که برای رعایت اختصار، همه آنها را بیان نمی‌کنیم.

فصل دوم

«ردّ و سخن دیگر»

با وجود این احادیث متقن که تمام علمای شیعی و سنی در مصداق اهل البیت با هم متفق هستند، دیگر برای دو سخن مخالف با این قول، یعنی «عکرمه» و «مقاتل» جایی باقی نمی ماند. زیرا پیامبر با قول و عمل خود، آیه شریفه تطهیر را تفسیر فرمودند. بنابراین دیگر برای تفسیر مخالف این تفسیر صحیح از قول پیامبر عظیم الشان اسلام، وجهی وجود نخواهد داشت و به سخن «عکرمه» نباید استناد جست. او (عکرمه) کسی است که شدیدترین عداوت را با نزول آیه تطهیر درباره عترت طاهره دارد.

او کسی است که نقل شده در بازارها می چرخید و فریاد می کشید که آیه تطهیر فقط درباره همسران پیامبر نازل شده است.^(۱)

او می گفت: هر کس می خواهد با او مباحله می کنم در این موضوع که، این آیه فقط درباره همسران پیامبر نازل شده است.^(۲)

در حالی که سخن و رأی همه مسلمانان آن است که این آیه درباره اهل بیت و عترت پیامبر است؛ همان گونه که از ظاهر عبارات خود عکرمه پیداست، بلکه در کلامش صراحت وجود دارد؛ آن جا که می گوید:

«آن چنان که شما بدان سو می روید، نیست. منظور این آیه فقط همسران پیامبر

۱- تفسیر طبری: ۷/۲۲، تفسیر ابن کثیر: ۴۱۵/۳، اسباب النزول: ۲۶۸.

۲- الدر المنثور: ۱۹۸/۵، تفسیر ابن کثیر: ۴۱۵/۳.

است.»^(۱)

البته جایز نیست که ما در این جایگاه مهم و امثال این گونه مطالب با اهمیت، سراغ سخنان افرادی مثل عکرمه برویم.

«شرح حال عکرمه»

عکرمه بربری از مشهورترین زندیقانی است که احادیثی وضع کرده‌اند تا بدین وسیله اسلام را بد نام کنند. اینک شرح حال او را از کتب معتبر نقل می‌کنیم:^(۲)

۱- طعن در دین

ذکر کرده‌اند که این شخص در اسلام عیب وارد می‌ساخت و دین را استهزاء می‌کرد. و از بزرگان گمراهی و دعوتگران به بدی بوده است. از وی نقل شده که می‌گفت: خدا قرآن را متشابه نازل کرده تا بدین وسیله مردم را گمراه سازد. وی در او در هنگام موسم حج نیز می‌گفت: امروز دوست داشتم سلاحی در دستم بود و به همه کسانی که شرکت کرده بودند، از چپ و راست، اعتراض می‌کردم.

وی در جلوی مسجد پیامبر می‌ایستاد و می‌گفت: در این جا (مسجد) جز کافر کسی نیست.

درباره گفته‌اند که نماز نمی‌خواند و در دستش انگشتری از طلا بود؛ وی تخته نرد بازی می‌کرد و موسیقی و غنا گوش می‌داد.

۱- الدر المنثور: ۱۹۸/۵.

۲- طبقات ابن سعد: ۲۸۷/۵، الضعفاء الكبير: ۳۷۳/۳، تهذیب الکمال: ۲۶۴/۲۰، وفيات الاعیان: ۳۱۹/۱، میزان الاعتدال: ۹۳/۳، المغنی فی الضعفاء: ۸۴/۲، سیر اعلام النبلاء: ۹/۵، تهذیب التهذیب: ۲۷۳/۷ - ۲۶۳.

۲- از مبلغان خوارج بود.

مردم افریقا عقیده صفریه را که از غالیان خوارج بود، از او گرفتند و گفته‌اند که وی این عقاید باطل را به ابن عباس نسبت داده است.

از یحیی بن معین نقل شده است: چون که وی آراء و اندیشه‌های خوارج صفریه را بیان می‌کرد، مالک او را یاد نکرده است.

ذهبی گفته است: مردم دربارهٔ عکرمة حرف و نظر دارند، چرا که او آراء و نظریات خوارج را انعکاس می‌داد.

۳- کذاب بود.

او به سرور و مولایش ابن عباس دروغ می‌بست تا این حد که علی بن عبدالله بن عباس وی را در کنار مستراح می‌بست. به او اعتراض شد: چرا با غلام خود چنین می‌کنید؟ علی بن عبدالله بن عباس پاسخ داد: این شخصی است که بر پدرم دروغ می‌بندد.

از سعید بن مسیب نقل شده است که به غلامش می‌گفت: ای برد، مبادا بر من دروغ ببندی همان گونه که عکرمة بر سرورش عبدالله بن عباس دروغ می‌بست.

از ابن عمر نیز نقل شده است که به غلامش می‌گفت: از خدا بترس، وای بر تو ای نافع. بر من دروغ مبنده؛ همان گونه که عکرمة بر ابن عباس دروغ می‌بست.

از قاسم نقل شده است: عکرمة کذاب بود.

از ابن سیرین و یحیی بن معین و مالک نقل شده است: عکرمة کذاب بود.

از ابن ذویب نقل شده است: عکرمة غیر ثقه بود.

مالک نقل روایت از او را حرام کرده بود.

و مسلم بن حجاج از وی اعراض کرده بود.

و محمد بن سعد گفته است: به حدیث وی نمی‌توان استدلال کرد.

۴- مردم تشییع جنازه او را ترک کردند.

به همین جهات مذکور و غیر این موارد، مردم به تشییع جنازه وی حاضر نشدند و گفته شده است که هیچ کس در مرگش حاضر نشد تا این که چهار غلام سودانی چهارپایی کرایه کردند تا جنازه‌اش را حمل کنند.

شرح حال مقاتل

حال و وضع وی بسان عکرمه بوده است و دانشمندان معروف مثل دارقطنی، عقیلی، ابن جوزی و ذهبی او را در زمره «ضعفاء» شمرده‌اند. فقط سخن ذهبی در این باره کفایت می‌کند که درباره‌اش گفته است: «همگی دانشمندان بر ترک سخنان وی اجماع کرده‌اند.»^(۱)

شرح حال ضحاک

سخن دیگر را ابن جوزی فقط به ضحاک بن مزاحم نسبت داده است. این شخص را ابن جوزی هم چون عقیلی جزء «ضعفاء» شمرده است. ذهبی نیز از وی پیروی کرده و او را در مغنی از ضعفاء شمرده است. ذهبی، ملاقات او با ابن عباس را نفی کرده بلکه حتی نقل کرده، که وی از هیچ کدام از اصحاب رسول خدا هیچ سخنی را نشنیده است. از یحیی بن سعید نقل شده است: ضحاک نزد ما شخص ضعیفی است.

گفته‌اند: مادرش وی را دو سال حامله بود!!^(۲)

اما در نسبت دادن این سخن - مانند سخن اول که به ابن سائب کلبی نسبت داده شد - اندک تأملی وجود دارد. چرا که به این دو نفر، این سخن نسبت داده شد که آیه

۱- سیر اعلام النبلاء: ۲۰۱/۷.

۲- تهذیب الکمال: ۲۹۱/۱۳، میزان الاعتدال: ۳۲۵/۲، المغنی فی الضعفاء: ۳۱۲/۱

آیه تطهیر / ۱۰۱

شریفه اختصاص به اصحاب کساء دارد و در مصادر، همین قول به آنان نسبت داده شده است. این البته سخن صحیحی است که ما هم در صدد اثبات آنیم و در ضمن ردّ سخن سالوس، در باب این مطلب سخن گفته ایم.

آیه تطهیر / ۱۰۳

فصل سوم

«دلالۃ آیه مبارکه بر عصمت اهل البیت»

همان گونه که قبلاً اشاره شد، اصحاب امامیه به آیه مبارکه بر عصمت اهل بیت علیهم السلام استدلال کرده‌اند؛ البته بعد از آن که با استفاده از روایات متواتر میان شیعه و سنی که منظور از اهل بیت علیهم السلام را بیان کرده‌اند، وجه استدلال از آیه به طور مشروح در کتاب‌های عقائد و امامت آمده است. هم چنین در کتاب‌های تفسیر در ذیل آیه مبارکه بیانات آنان آمده و این نکات، از آن قابل برداشت و قابل توجه است:

۱- «انما» حصر را می‌رساند، چرا که خدای متعال بردن رجس و پلیدی را جز از اینان اراده نکرده است.

۲- کلمه «اراده» در آیه کریمه، تکوینی است و از قبیل اراده در این سخن خدای متعال است که: انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون: ^(۱) «جز این نیست فرمان خدا چون بخواهد آفریدن چیزی را گویدش شو، پس می‌شود.» و منظور آیه اراده تشریحی نیست هم چون آیه شریفه: «یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر» ^(۲): خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما سختی نمی‌خواهد.»

اگر در آیه تطهیر، اراده الهی تشریحی باشد، بانص آیه به حصر آن به وسیله کلمه «انما» سازگاری ندارد. زیرا هیچ ویژگی خاصی ندارد که تشریح احکام منحصر به آنان باشد.

هم چنین آیه شریفه با احادیث متواتر منافات خواهد داشت، چرا که پیامبر آیه شریفه را فقط بر اهل بیت و نه غیر آنان تطبیق فرموده است.

۳- کلمه «رجس» در آیه عبارت است از «ذنوب یعنی گناهان».

در این جا شبهه ای وجود دارد که باید بدان پرداخت: اگر اراده در آیه شریفه، اراده تکوینی دال بر عصمت باشد، نتیجه این اراده تکوینی آن است که مراد الهی حتماً باید تحقق پیدا کند. چرا که تخلف از اراده الهی محال است و این قول به جبر می انجامد و قول به جبر را علمای امامیه قبول ندارند.

علمای امامیه با توجه به اعتقاد: «نه جبر و نه تفویض بلکه امری است بین دو امر» به این اشکال چنین پاسخ داده اند:

مفاد آیه این است که اراده اهل بیت دائماً مطابق اراده الهی است و آنان همیشه طبق تشریحات الهی عمل می کنند، چرا که همیشه در حالات معنوی عالی سیر می کنند و خدای متعال نیز این را می داند، بنابراین صحیح خواهد بود که خدای متعال از ذات مقدس خودش و با اراده تکوینی خود خبر بدهد که نمی خواهد آنان گناه بکنند. پس در افعال آنان گناه یافت نمی شود و آنان همان چیزی را می خواهند که خدا می خواهد. اما بقیه مردم چون بر این حالات معنوی نیستند، پس اراده الهی نیز بر زودن گناه از آنان تعلق نگرفته است.

نکته دیگر آن که اگر در این آیه، این منزلت عظیم برای اهل بیت بیان و اثبات نشده بود، چرا دشمنان آنان از خوارج و نواصب، سعی در انکار تأویل آیه درباره ایشان داشتند و می خواستند این فضیلت را به غیر آنان - یعنی همسران پیامبر - نسبت بدهند در حالی که خود همسران چنین ادعایی نداشته اند، و با آن که کسی جز خود این بزرگواران، این منقبت را برای خود اثبات نکرده اند؟

فصل چهارم

«تناقضات دانشمندان اهل سنت در برابر آیه شریفه»

علمای اهل سنت مدلول آیه مبارکه تطهیر و مفاد احادیث صحیحی را که در این مورد وارد شده، می دانند، لذا نمی خواهند از جهتی بدان اعتراف کنند. زیرا این اعتراف، تمامی عقاید آنان را در اصول و فروع دین خراب می کند. از جهتی دیگر نیز خودشان را به «سنت» پیامبر منتسب می سازند و ادعای پیروی از آن را می کنند. این جاست که در اضطراب می افتند و سخنانشان با یکدیگر متناقض می شود؛ به حدی که حتی در سخنان یک نفر از آنها نیز تناقض و چندگانگی دیده می شود.

بخش اول:

گزارش دیدگاهها

برخی از آنان با امامیه موافقت می کنند و در حقیقت در این باره، از سنت ثابت نبوی تبعیت و آن را اتخاذ می کنند.

برخی با عکرمه خارجی و مقاتل همراهی کرده و سنت صحیح را ترک می کنند.

برخی دیگر نیز سخن ضعیف ضحاک را قبول می کنند و برخلاف رسول خدا ﷺ و بزرگان صحابه رفتار می کنند. آنان (اهل سنت) در این باره به سه دسته تقسیم می شوند و ما از هر کدام از آنان یک یا دو مورد نقل قول خواهیم کرد:

گروه اوّل:

ابوجعفر طحاوی^(۱) در کتاب مشکل الآثار گفته است:

«باب در بیان مطلب مشکلی که از رسول خدا ﷺ در مراد آیه تطهیر وجود دارد که مقصود از اهل بیت کیست:

ربیع مرادی برایمان حدیث گفت از اسد بن موسی از حاتم بن اسماعیل، از بکیر بن مسمار از عامر بن سعید از پدرش که گفت:

هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و فرمود:

خدایا، اینان اهل بیت من هستند.

مراد از این حدیث و افرادی که مشمول این آیه هستند، عبارت‌اند از: رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین.

فهد برایمان حدیث گفت، از عثمان بن ابی شیبیه، از جریر بن عبدالحمید از اعمش از جعفر از عبدالرحمن بجلی از حکیم بن سعید که از ام سلمه نقل کرده است: این آیه درباره رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده: «انما یرید الله...»

سپس او با سندهای فراوان این حدیث را از ام سلمه نقل کرده که در آنها دلالت

۱- ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامه مصری حنفی (م: ۳۲۱ هـ). شرح حال کامل وی را می‌توان در این منابع یافت: طبقات ابی اسحاق شیرازی: ۱۴۲، المنتظم ۲۵۰/۶، وفيات الاعیان: ۷۱/۱، تذكرة الحفاظ: ۸۰۸/۳، الجواهر المضية فی طبقات الحنفیه: ۱۰۲/۱، غایة النهایة فی طبقات القراء: ۱۱۶/۱، حسن المحاضرة، طبقات الحفاظ: ۳۳۷ و غیر این‌ها. حافظ ذهبی درباره وی چنین گفته است: «طحاوی امام علامه، حافظ کبیر، محدث سرزمین مصر و فقیه آنان». ذهبی ادامه داده است: «ابوسعید بن یونس گوید: وی از زمره «ازد» بوده، ثقه، شایسته اعتماد، فقیه و عاقل بوده که بسان وی باقی نمانده است». ذهبی ادامه می‌دهد: اگر کسی در تألیفات این امام نظری بیفکند، جایگاه علمی و وسعت معلوماتش را در می‌یابد...» سیر اعلام النبلاء: ۲۷/۱۵ - ۳۲.

صریح وجود دارد که این آیه اختصاص به اهل بیت طاهرین دارد، یعنی احادیثی که می‌گویند ام سلمه پرسید که آیا من نیز از آنان ام و رسول خدا به وی پاسخ می‌دهد که تو از همسران پیامبری و تو بر خیری یا به سوی خیری.

ام سلمه گوید: من گفتم: ای رسول خدا، من از اهل بیتم؟ فرمود: تو نزد خدا انسان خیری هستی، من دوست داشتم که رسول خدا بگوید: آری و این پاسخ مثبت برایم از آن چه خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند، بهتر بود.

ام سلمه گوید: من کساء را بلند کردم تا داخل آن قرار بگیرم، پس رسول خدا مرا باز داشت و گفت: تو بر خیر هستی.

طحاوی گفته است: از این اخباری که برایمان نقل شده، آشکار می‌شود موقعیتی را که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به ام سلمه داشته، بسان آیه‌ای که بعد از این خواهیم آورد، نیست. بلکه مراد پیامبر از آیه تطهیر آن بوده که به دیگران بفهماند که مقصود از آیه، خودش، حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌باشد و شامل دیگران نمی‌شود ولو این که ام سلمه از کسانی است که مصداق «اهل» پیامبر و همسر او محسوب می‌شود.

چرا که به وی فرموده است: «تو از اهل و خاندان من هستی».

و اما آیه‌ای که ممکن است مورد استدلال برخی قرار گیرد:

محمد بن حجاج حصرمی و سلیمان کیسانی از بشر بن بکر از اوزاعی از ابوعمار از واثله که گفت: به رسول خدا گفتم: یا رسول الله، من از اهل تو هستم؟ وی فرمود: تو از اهل من هستی!

واثله گفت: این سخن امیدوارکننده‌ترین چیزی بود که من بدان امید داشتم.

در حالی که واثله از او دورتر بود تا ام سلمه. زیرا واثله مردی از طایفه بنی لیث بود و از قریش نبود، ولی ام سلمه از قریش و همسر پیامبر بود. بنابراین سخن پیامبر به واثله که تو از جمله اهل من هستی، بدین معناست که چون تو از من پیروی می‌کنی و به من ایمان داری، پس من تو را از جمله افراد خودم و خاندانم به حساب

می آورم. ما این مطلب را در قرآن نیز می یابیم که بر این مطلب دلالت می کند؛ آن جا که می فرماید:

«و نادى نوح ربه فقال رب ان ابنى من اهلى^(۱): و نوح پروردگارش را صدا زد که ای پروردگارم، همانا پسر من از اهل من است».

خدای متعال به وی پاسخ داد: «انه ليس من اهلك^(۲): او از اهل تو نیست.» پسر نوح داخل در اهل او بود، در حالی که با او در دینش موافقت داشته باشد. اما اگر موافقت نداشته باشد، از جمله دارندگان نسبت نخواهد بود و اهل محسوب نمی شود.

ما، حدیث سعد و چند حدیث دیگر را در اوّل باب نقل کردیم، به طور معقول این مطلب استنباط می شود که هنگام نزول آیه، افراد خاصی نزد وی حاضر بودند - یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین - و پیامبر فقط آنان را صدا زده، پس منظور آیه از اهل بیت فقط آنان هستند و دیگرانی که آن جا حاضر نبودند، داخل در مفهوم این آیه نمی شوند و نمی توان آنان را از مصادیق آیه به حساب آورد.

شاید کسی بگوید: کتاب خدا دلالت می کند بر این که همسران پیامبر نیز داخل در شمول آیه اهل بیت می شوند، چرا که در آیات قبل آن آمده است که خطاب به پیامبر می فرماید: «ياايها النبي قل لأزواجك..^(۳): ای پیامبر به همسران خود بگو...» پس معلوم می شود که زنان نیز داخل در اهل بیت پیامبر هستند؟

در پاسخ می گوییم: بله، ابتدای آیه خطاب به همسران پیامبر است، اما به دنبال آن خطاب به اهل بیت پیامبر است. به همین جهت نیز ضمیر مؤنث تبدیل به ضمیر مذکر شده است، چرا که می فرماید: «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت.. و معقول است که بگوییم این جا دو گروه مقصود آیه هستند: زنان پیامبر و اهل او.

۲- هود: ۴۶/۱۱.

۱- هود: ۴۵/۱۱.

۳- احزاب: ۲۸/۳۳.

به همین جهت خطاب آیه تغییر کرده است و به گونه‌ای با اهل صحبت شده است که حکایت‌گر شرافت و عظمت اهل پیامبری باشد و نه همسران او. آن چه بر این مطلب‌ها دلالت بیشتری می‌کند، حدیث انس است که پیامبر خدا هرگاه می‌خواست برای نماز صبح به مسجد رود، اهل بیت را مخاطب می‌ساخت و می‌فرمود: نماز، ای اهل بیت، آن‌گاه آیه را تلاوت می‌کرد: «انما یرید الله...» در این مطلب نیز تأییدی وجود دارد که مراد از اهل، پنج تن آل عبا هستند؛ و بالله التوفیق.^(۱)

گروه دوم

نمونه این گروه، ابن جوزی^(۲) و ذهبی^(۳) هستند که از عکرمه بربری خارجی و مقاتل بن سلیمان تبعیت کرده و به مقتضای عناد و تعصب اینان نسبت به اهل بیت پیامبر، منکر این اختصاص به آنان گشته‌اند.

گروه سوم

نمونه گروه سوم از علمای اهل سنت، ابن کثیر است. وی بعد از افترای عکرمه - که آیه درباره همسران پیامبر است - چنین گفته است: «اگر مراد آیه همسران پیامبر باشد، سبب نزول آیه فقط آنان‌اند و شامل دیگران نمی‌شود و این صحیح است. و اگر مراد غیر همسران پیامبر باشند، پس در این سخن تأملی وجود دارد. چرا که احادیث زیادی وارد شده که مراد آیه، اعم از زنان پیامبر است.»

آن‌گاه تعداد زیادی حدیث را نقل کرده که نص صریح بر آن است که مصداق آیه،

۱- مشکل الآثار: ۳۳۹/۱ - ۳۳۲.

۲- از ظاهر کلام او همین مطلب استفاده می‌شود. چرا که این را به عنوان اولین سخن ذکر کرده و از آن دفاع کرده است: زاد المسیر: ۳۸۱/۶. ۳- سیر اعلام النبلاء: ۲۰۷/۲.

اختصاص به پیامبر و وصی پیامبر و امام حسن و امام حسین و حضرت صدیقه طاهره علیهم الصلاه والسلام دارد و این که قول عکرمه با کتاب خدا و سنت وی مخالفت صریح دارد....

ولی تعصب وی به او اجازه اذعان به این مسأله را نداده تا این که قائل شده که همسران پیامبر نیز داخل در شمول آیه هستند. در حالی که به قرینه سیاق آیه تشبّث جسته و گفته است: اگر کسی در قرآن تدبّر کند، برای او شکی باقی نمی ماند که همسران پیامبر داخل در آیه تطهیر هستند زیرا که سیاق کلام همراهی آنان را می رساند...^(۱)

بخش دوم:

اعتراف ابن تیمیه به صحت حدیث

عجیب آن است که ابن تیمیه نه سخن ابن کثیر را گفته و نه قائل به قول عکرمه شده، بلکه به صحت حدیث کساء اذعان کرده؛ همان گونه که علامه حلّی رحمه الله استدلال کرده است:

ما در این جا مقدار اندکی از آن چه آنان به طور صحیح گفته و آن چه از سخنان و کتاب های معتبر شان نقل کرده اند، می آوریم تا روز قیامت بر آنان حجت باشد از جمله کلام اندلسی.

ابوالحسن اندلسی^(۲) در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة»، از کتاب های مؤطأ

۱- تفسیر القرآن العظیم: ۴۱۵/۳.

۲- اندلسی، یعنی زید بن معاویه عبدری صاحب «تجرید الصحاح» متوفی سال ۵۳۵ هـ. در کتاب سیر اعلام النبلاء: ۲۰۴/۲ در شرح حال و ویژگی هایش آمده است: امام محدث مشهور. و از ابن عساکر نقل کرده است: وی امام مالکی ها در حرم بود؛ برای شرح حال وی بنگرید: تذکره

مالک، صحیح بخاری و مسلم و سنن ابی داوود و صحیح ترمذی و صحیح نسایی از ام سلمه همسر پیامبر آورده که آیه تطهیر در خانه وی نازل شده است. او گفته است: «من در کنار در خانه نشسته بودم، به رسول خدا گفتم: آیا من از اهل بیت هستم؟ فرمود: تو بر خیری، تو از همسران پیامبری.»

ام سلمه گفت: در خانه، رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین بودند، پیامبر آنان را با عبایی پوشانید و گفت: بار خدایا، اینان اهل بیت من هستند. از ایشان پلیدی را ببر و آنان را پاک کن، پاک کردنی.»

ابن تیمیه گفته است:

«حدیث کساء حدیثی صحیح است. آن را احمد و ترمذی از احادیث ام سلمه روایت کرده‌اند. مسلم نیز در صحیح خود، از جمله احادیث عایشه، آن را روایت کرده است. وی گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم صبح زود از خانه خارج شد و پارچه‌ای مویین و سیاه رنگ به همراه داشت. حسن بن علی به نزد وی آمد و او را داخل آن پارچه ساخت. آن‌گاه حسین آمد، وی را داخل کرد. سپس فاطمه آمد، وی را نیز داخل کرد و سپس علی آمد وی را نیز داخل کرد و آن‌گاه فرمود: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً».

فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم در این حدیث شرکت دارند. پس، این از ویژگی‌های علی نیست و معلوم است که زن صلاحیت امامت را ندارد و دانسته می‌شود که این فضیلت اختصاص به امامان ندارد و فاطمه با آنان در این خصوصیت شراکت و همراهی دارد.

مطلب بعد آن که مضمون حدیث دلالت بر آن دارد که پیامبر صلی الله علیه و سلم برای آنان دعا کرده‌اند که از ایشان پلیدی زدوده گردد و آنان پاک شوند. نهایت چیزی که این جا می‌توان گفت، آن است که پیامبر می‌خواهد دعا کند که اینان از

← الحفاظ: ۱۲۸۱/۴، العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین: ۳۹۸/۴، النجوم الزاهره: ۱۶۷/۵، مرآه الجنان: ۲۶۳/۳ و دیگر منابع.

متقیانی باشند که خداوند، پلیدی را از آنان برداشته و پاکشان ساخته است. اجتناب از پلیدی بر همه مؤمنان واجب است و طهارت امری است که هر مؤمنی بدان دستور یافته است.

خدای متعال می فرماید :

«ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم»^(۱):
خداوند نمی خواهد تا بر شما مشقتی قرار دهد، بلکه می خواهد شما را پاک سازد و نعمت خود را بر شما تمام کند.»

و گفته است: «خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیم بها»^(۲): از اموال آنان صدقه ای بگیر تا آنان را پاک کنی و پاکیزه سازی به آن.»

هم چنین فرمود: «ان الله یحب التوابین و یحب المستطهرین»^(۳): همانا خدا توبه کنندگان و پاک کنندگان را دوست می دارد.»

نهایت چیزی که می توان گفت، آن که دعای برایشان است که آنان امری را انجام دهند و حرامی را ترک کنند. خدای متعال درباره ابوبکر صدیق می گوید: الأتقی * الذی یؤتی ماله یتزکی * و ما لاحد عنده من نعمة تجزی * إلا ابتغاء وجه ربه الاعلی و لسوف یرضی^(۴): و پرهیزگارترین مردم کسی است که مال خود را می دهد تا پاک شود و هیچ کس نزد او نیست که نعمتی جزا داده شود مگر به جهت جلب رضایت پروردگار بزرگ خود و همانا خوشنود خواهد شد.»

در آیه دیگر، سبقت گرفتگان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکی از ایشان پیروی کردند، یاد می شود: «رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها أبداً ذلک الفوز العظیم»^(۵): خداوند از آنان خوشنود است و ایشان از خدا خوشنودند. و خداوند برای آنان بوستان هایی آماده ساخت که

۱- مائده: ۶/۵
۲- توبه: ۱۰۳/۹
۳- بقره: ۲۲۲/۲
۴- لیل: ۱۷/۹۲ - ۲۱
۵- توبه: ۱۰۰/۹

زیر آن نهرهایی جاریست و همیشه در آن جاویدان‌اند و این است رستگاری بزرگ.» قطعاً اگر اصحاب و تابعین او امر الهی را انجام دهند و نواهی او را ترک کنند، بدین خشنودی خواهند رسید و به این پاداش دست خواهند یافت. در نتیجه در این زمان، رجس و پلیدی از آنان خارج شده و پاک شدنشان از گناهان، اندکی از صفات آنان خواهد بود.

بدین روی، دعای پیامبر صلی الله علیه وسلم برای اهل کساء، بعضی از آن صفاتی است که آنها را برای مهاجران و انصار برشمرده است.

پیامبر بهشت و مغفرت و چیزهای دیگری را برای افراد بسیاری درخواست کرده که از چیزهایی که برای اهل کساء دعا کرده بالاتر است. این دعای پیامبر برای آنان به معنای برتری آنان بر سبقت گرفتن نخستین نیست. و چون بر اهل کساء اجتناب از پلیدی و انجام تطهیر واجب گشته است، پیامبر برای آنان دعا کرده تا آنان را بر امر الهی کمک نماید تا از جمله افراد مستحق ذم و عقاب الهی نباشند و به درجه مدح و ثواب الهی نایل شوند! ^(۱)

این عبارات، عین سخنان ابن تیمیه بود که نقل شد و همان گونه که روشن است، این نکات از آن قابل برداشت است

۱- اعتراف به صحت حدیث که دلالت بر نزول آیه تطهیر درباره اهل کساء می‌کند و دیگران داخل در شمول آیه نیستند.

۲- اعتراف به عدم شمول فضیلت بر غیر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام. در این جا دیگر از سخن عکرمه و سیاق آیه و آن سخنان توجیه‌گر ابن‌کثیر خبری نیست.

بررسی و نقد سخنان ابن تیمیه

اینک کلمات و عبارات او را مورد بررسی قرار می دهیم. وی از دو قول اعراض کرده: یکی سخن عکرمه، اختصاص آیه فقط به همسران پیامبر، دیگر قول شمول آیه نسبت به اهل بیت و همسران پیامبر به شکل جمع. آنگاه اعتراف نموده که آیه تطهیر اختصاص به عترت پیامبر دارد، سپس سخنان و اعتراضاتی را نسبت به آیه بیان داشته که قابل نقد و بطلان است و ما به آنها اشاره خواهیم داشت:

۱- ابن تیمیه گوید: «در این حدیث، فاطمه نیز حضور و شرکت دارد...».

بلی، علامه حلی (ره) نیز ادعا نکرده که این حدیث از اختصاصات علی علیه السلام است و بس، بلکه آیه تطهیر و روایت ذیل آن دلالت بر عصمت اهل بیت دارد که عبارت اند از رسول خدا امیرمؤمنان، فاطمه و حسن و حسین و هر کسی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متعین در امامت است، شخص معصوم یعنی علی آنگاه حسن و سپس حسین و... می باشد. البته روشن است که زن (حضرت فاطمه علیها السلام) صلاحیت امام شدن را ندارد.

۲- سپس گفته است: «مضمون حدیث بر آن دلالت دارد که آنان از متقیانی باشند که خداوند از آنان پلیدی را برده و این دعای برای آنان است که امر الهی را انجام دهند و نهی وی را ترک نمایند.»

این عبارات ابن تیمیه ناشی از قَلت فهم یا شدت تعصب وی می باشد؛ چرا که: اولاً) این برداشت با صریح آیه شریفه و لفظ «أئمة» که دلالت بر حصر می کند، تعارض دارد. حال آن که سخن وی دلالت بر عدم حصر دارد و سخنش، کلام خدا و رسول را ردّ می کند.

ثانیاً) در بسیاری از احادیث صحیح وارد شده که وقتی آیه شریفه نازل شد، رسول خدا، علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند و آنگاه آنان را با عبایی پوشانید و برای آنان دعا فرمود: خدایا اینان اهل بیت من اند. و آیه می گوید که خدا اراده کرده تا از شما اهل بیت پلیدی را ببرد و پیامبر صلی الله علیه و آله با این کار

خود قصد دارد اهل بیت را تعیین کند و بگوید که فقط این افراد خاص (و نه دیگران) مصداق اهل بیت اویند.

ثالثاً) اگر مراد و مقصود پیامبر فقط دعای بر اهل بیتش بود، مبنی بر این که آنان از افراد متقی باشند، و یا طهارت امری است که هر مؤمنی بدان دستور داده شده و یا نهایت چیزی که در این باره می شود گفت دعای بر آنان به انجام امر الهی و ترک نهی وی می باشد، پس در حدیث فضیلت خاصی بر آنان نیست و این سخن با کلام خود ابن تیمیه که این عمل رسول خدا را فضیلت شمرده، تناقض دارد.

رابعاً) اگر قصد پیامبر فقط دعای بر آنان و خواستن امر الهی و ترک نهی وی می باشد، چرا به ام سلمه اجازه داخل شدن در جمع آنها را نمی دهد؟! آیا مگر نه این که وی از متقیانی است که خداوند از آنها پلیدی را برده است، پس چه احتیاجی به دعا کردن دارد؟! آیا مگر نه آن است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خواهد که ام سلمه نیز از متقیان باشد؟!!

خامساً) و اگر بپذیریم که نهایت عمل پیامبر دعای برایشان بوده، اما هنگامی که خدا اراده می کند و رسول نیز دعا می کند و ما می دانیم که دعای رسول قطعاً مستجاب است، بنابراین اهل البیت بالفعل دارای ویژگی طهارت مورد نظر آیه و حدیث بوده اند.

۳- وی گفته است: «در مورد ابوبکر نیز خدای متعال خبر داده ...».

حاصل گفتار ابن تیمیه این است: نهایت آن چه از آیه و حدیث در حق «اهل البیت» برمی آید، این است که پیامبر آنان را دعا کرده است و در آیه و حدیث هیچ دلالتی وجود ندارد مبنی بر این که آن دعا مستجاب شده است یا خیر. اما آنچه در حق ابوبکر آمده است، اخبار است یعنی مطلب واقع شده است؛ پس ابوبکر از اهل البیت افضل است.

این عبارات او نیز از بسیاری جهات قابل نقد و بررسی است:

اولاً) قطعاً شخص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جزء «اهل بیت» آیه تطهیر هست که هیچ شکی

در افضلیت و برتری مطلق او وجود ندارد.

ثانیاً) یکی از مصادیق اهل البیت در آیه مورد بحث، حضرت صدیقه طاهره است که بسیاری از علمای اهل سنت به افضلیت و برتری وی بر ابوبکر اعتراف کرده‌اند که ما به برخی آنان اشاره می‌کنیم:

علامه مناوی در شرح حدیث معروف بین همه مسلمانان: «فاطمه بضعه منی فمن اغضبها اغضبنی: فاطمه پاره تن من است، هر کس وی را به غضب آورد مرا به غضب آورده است» گوید:

«سهیلی^(۱) به استناد این حدیث استدلال کرده که هر کس وی را سب کند، کافر است و پیامبر را به غضب آورده است و فاطمه زهراء از شیخین (ابوبکر و عمر) افضل است.

مناوی می‌افزاید: شریف سمهودی گفته است: و معلوم است که فرزندان فاطمه نیز پاره تن اویند و آنان نیز به واسطه او پاره تن پیامبر می‌شوند. و از همین جاست وقتی ام‌فضل خواب دید که پاره‌ای از پیامبر در دامن وی قرار گرفت و آن را به رسول خدا گزارش داد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را این چنین تعبیر کرد که فاطمه پسری متولد خواهد کرد که در دامن ام‌فضل قرار خواهد گرفت. بعد از زمان اندکی، امام حسین متولد گشت و در دامن وی قرار گرفت. و هم اکنون هر کس از ذریه فاطمه مشاهده می‌شود، بضعه‌ای از رسول خداست؛ اگر چه واسطه‌ها زیاد باشد. و هر کس در این مطلب تأمل کند، در قلبش انگیزه‌های احترام گذاشتن برای اولاد پیامبر پیدا می‌شود و این که از بغض و خشم آنان در هر حالتی که هستند، اجتناب کند.

۱- عبدالرحمن بن عبدالله، علامه آندلسی، حافظ مشهور، صاحب تألیفات که در ادبیات عرب، لغت و اخبار و آثار به کمال رسید و مرجع افاده برای دیگران شد؛ از مشهورترین آثار اوست: الروض الأنف که شرح سیره نبویه ابن هشام است؛ در سال ۵۸۱ هـ وفات یافت. برای شرح حال بیشتر وی بنگرید: مرآة الجنان: ۴۲۲/۳، النجوم الزاهرة: ۱۰۱/۶. العبر: ۸۲/۳، الکامل فی التاریخ: ۱۷/۹.

ابن حجر گفته است: از این حدیث بر می آید که هر کس فاطمه را اذیت کند، حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلم را اذیت کرده است. پس به شهادت این خبر، هر چیزی که در حق فاطمه واقع شود که باعث آزار وی گردد، پیامبر نیز آزار خواهد دید. البته هیچ چیز دردناکتر از این نیست که کسی را از طریق فرزندانش اذیت کنند. به همین جهت به تجربه ثابت شده است که این افراد به جهت ناراحتی و اذیت پیامبر - از طریق آزار و اذیت فرزندان او - در این دنیا به عقوبت و عذاب مبتلا شده اند؛ اگر چه: «ولعذاب الآخرة اشد»^(۱) عذاب آخرت شدیدتر است»^(۲).

ثالثاً مصداق آیه تطهیر حسنین نیز هستند. همان دلیلی که حافظ سهیلی و دیگران برای برتری حضرت زهرا بر شیخین اقامه کردند، به همان دلیل حسنین نیز این برتری را بر آن دو دارند. ضمن این که برای برتری حسنین بر شیخین دلایل دیگری از جمله آیه تطهیر و حدیث ثقلین نیز وجود دارد که دلالت بر عصمت این بزرگواران می کند و پیداست که معصوم بر غیر آن افضلیت دارد.

رابعاً امیرمؤمنان علیه السلام نیز از مصداق آیه تطهیر است؛ که به دلیل همین آیه و دلایل بی شمار دیگر، ایشان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر تمام خلائق افضلیت دارد.

خامساً این که مراد از «الاتقی» در سوره لیل شخص ابوبکر باشد، سخن واحد و منفردی است که در مقابل سخن متفق اجماعی شیعی و سنی آیه تطهیر و احادیث ذیل آن اصلاً قابل معارضه نیست و قابلیت ایستادگی ندارد.

سادساً این که ابوبکر مصداق آیه سوره لیل و «الاتقی» باشد، سخن ادعایی ابن تیمیه است که بسیاری از مفسران اهل سنت آن را قبول ندارند. برای نمونه می توان به تفسیر الدر المنثور سیوطی مراجعه کرد.

۴- سخن ابن تیمیه که می گوید: «مهاجرین و انصاری که در ابتدا به پیامبر گرویده اند بر اهل بیت مذکور در آیه تطهیر برتری و ارجحیت دارند» قابل نقد و ردّ می باشد. همان نقدی که بر کلام سابق وی گذشت، این جا نیز بر وی وارد می باشد.

۲- فیض القدیر - شرح جامع الصغیر: ۴/۲۱۴.

۱- طه: ۲۰/۱۲۷.

زیرا این مدعا فرع آن چیزی است که از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان دعا واقع شده است. خداوند این جا اراده کرده که آنان هیچ گونه رجس و پلیدی نداشته باشند و این اراده الهی دلالت بر عصمت آنان می‌کند. پیامبر نیز با گفتن و آشکار ساختن اسامی آنان، به امت اسلامی فهماند که اهل بیت ایشانند: خود رسول اکرم، علی، فاطمه، حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

نکته دیگر در این جا آن است که منظور از آیه «وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ...»: پیشی گیرندگان در اسلام^(۱)، شخص امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ است و بر این تفسیر، آیه «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، اولئك المقربون»^(۲) دلالت دارد که در همین کتاب بحث خواهد شد که مصداق صحیح آن علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

اما ابوبکر از سابقان و پیشی گیرندگان در اسلام نبود. ابو جعفر طبری گفته است: و دیگران گفته‌اند: قبل از ابوبکر تعداد زیادی اسلام آوردند و کسانی که این مطلب را روایت کرده‌اند، عبارت‌اند از ابن حمید، کنانه بن جبلة از ابراهیم بن طهمان از حجاج بن حجاج از قتاده از سالم بن ابی جعد از محمد بن سعد که وی گفته است: به پدرم گفتم:

آیا اولین نفر شما که اسلام آورد، ابوبکر بود؟

وی گفت: خیر، قبل از او بیش از پنجاه نفر اسلام آوردند و البته او در اسلام از ما افضل بود.»^(۳)

۱- توبه: ۱۰۰/۹. ۲- واقعه: ۱۰/۵۶ و ۱۱.

۳- تاریخ طبری: ۳۱۶/۲ به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم.

بخش سوم:

تناقض ابن تیمیه

ابن تیمیه در جای دیگری، در مورد آیه تطهیر مطالبی را بیان کرده است که با مطالبی که از او بیان داشتیم، متفاوت و متناقض است. او در این جا دیگر بر صحت حدیث تصریح نمی‌کند و به مفاد حدیث اعتراف نمی‌نماید بلکه ادعا می‌کند که زنان پیامبر نیز داخل در اهل بیت اویند؛ یعنی همان سخن سومی که ابن جوزی به ضحاک بن مزاحم نسبت داده است. عبارات ابن تیمیه چنین است:

«اما آیه طهارت؛ در آن خبر از طهارت اهل بیت و بردن پلیدی از ایشان نیست و فقط در آن امری است که به موجب آن باعث طهارت ایشان و بردن رجس از آنان خواهد شد. چرا که سخن خدا این است: «خدا اراده می‌کند تا از شما اهل بیت پلیدی را ببرد و شما را پاک کند پاک کردنی.»^(۱) و هم چنین سخن خدای متعال است: «خدا اراده نمی‌کند تا بر شما حرج و سختی قرار دهد اما خدا می‌خواهد تا شما را پاک سازد.»^(۲) و این سخن خدای است: «خداوند اراده می‌کند تا برای شما تبیین کند و شما را به سنت‌های کسانی که قبل از شما بودند، هدایت کند و بر شما بیخشاید. و خدای، دانا و با حکمت است. و خدا می‌خواهد تا بر شما بیخشاید ولی کسانی که از شهوات پیروی می‌کنند، می‌خواهند از میل (انحراف) بزرگی پیروی کنند. و خدا می‌خواهد تا به شما تخفیف دهد و انسان ضعیف آفریده شده است.»^(۳)

اراده در این جا متضمن امر و محبت و رضای الهی است و به معنای مشیتی که مستلزم وقوع مراد و مقصود او باشد، نیست. چرا که اگر این طور بود هر کس با اراده او پاک می‌شد و این سخن با اندیشه شیعیان قدری منافات دارد. زیرا آنان اعتقاد

۲- مائده: ۵/۶.

۱- احزاب: ۳۳/۳۳.

۳- نساء: ۲۸/۴ - ۲۶.

دارند که گاهی خدا می خواهد و نمی شود و گاه، امری واقع می شود که خدا نمی خواهد.

آیه تطهیر هم اشاره به انجام امر الهی و ترک نهی وی می کند و این تعلق به اراده اهل بیت و اعمال آنها دارد. پس اگر آن چه را که بدان امر شده اند انجام دادند، پاک می شوند و الا پاک نمی شوند.

شیعه می گوید: خداوند افعال آنها را خلق نمی کند و بر پاکیزه ساختن آنها قادر نیست و نمی تواند پلیدی را از آنان دور کند. ولی کسانی که قدر الهی را قبول دارند، می گویند: خداوند بر این کار قادر است. پس اگر آنان را بر انجام امر خود الهام کند و آنان را به ترک نهی خود وا دارد، طهارت برایشان حاصل شده و پلیدی برطرف می شود.

از آن چه بیان شد، این مطلب آشکار می شود که آیه درصدد امر کردن است و نه درصدد خبر از وقوع کاری دادن. آن چه ثابت است، حدیث صحیحی است که پیامبر صلی الله علیه و سلم عبایی را بر سر علی و فاطمه و حسن و حسین کشیده و در حق آنان دعا کرده و گفته است که خدایا اینان اهل بیت من اند، از ایشان پلیدی را برطرف کن و پاکیزه شان گردان. این حدیث را مسلم در صحیح خود از طریق عایشه آورده و صاحبان سنن آن را از طریق ام سلمه نقل کرده اند.

این مطلب از دو جهت بر ضد قول رافضی هاست:

جهت اول) پیامبر برای آنها دعا کرده و این دلیل است بر آن که آیه به وقوع آن خبر نمی دهد. چرا که اگر این عمل واقع می شد، باید بر خداوند به خاطر وقوع آن درود فرستاد و او را بر آن شکر نمود و فقط به دعا بسنده نکرد.

جهت دوم) آیه دلالت دارد بر این که خداوند بردور کردن پلیدی از ایشان و پاکیزه ساختن آنها تواناست و هم چنین خداوند خالق افعال بندگان است.

ضمناً معلوم می شود آیه متضمن امر و نهی است که این را از سیاق آیه می توان فهمید: «ای همسران پیامبر، اگر کسی از شما گناه آشکاری را مرتکب شود...»

خداوند اراده می‌کند تا ببرد ... و یاد کنید آن چه از آیات الهی و حکمت‌های او در خانه‌های شما خوانده می‌شود؛ همانا خداوند با لطف و آگاه است.»

این سیاق آیه دلالت دارد بر این که آیات امر و نهی است.

و دلالت می‌کند بر این که همسران پیامبر صلی الله علیه و سلم از اهل بیت اویند؛ چرا که سیاق آیه به شکل مخاطبه و گفتگوی با آنهاست.

آیه تطهیر دلالت می‌کند بر این که آیه به غیر ازواج پیامبر نیز دلالت می‌کند؛ افرادی هم چون علی، فاطمه، حسن، حسین رضی الله عنهم. چرا که آیه به شکل صیغه جمع مذکر است و هرگاه در جایی تعدادی مذکر و مؤنث وجود داشته باشد، آنها را به شکل جمع مذکر مورد خطاب قرار می‌دهند. البته ایشان (علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام) در اهل بیت نسبت به همسران پیامبر خاص شده‌اند، چون با دعای پیامبر در زیر کساء مواجه بودند؛ همان‌گونه که مسجد قبا بر پایه تقوا تأسیس شد و مسجد پیامبر نیز بر پایه تقوا پایه‌گذاری شد و این مسجد از مسجد قبا کمال بیشتری داشت، به همین جهت این آیه نازل شد: «لمسجد أَسَسَ عَلِيَّ التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ...»^(۱): مسجدی که از اولین روز بر تقوا پایه‌گذاری شده است...»

در آیه با نام مسجد قبا آغاز کرده در حالی که مسجد پیامبر به طریق اولی و شایسته تر قابل ذکر و بیان می‌باشد و این انحصاری برای مسجد قبا برای نام بردن نیست.

بین علما اختلاف است که آیا همسران پیامبر جزء خاندان اویند یا نه؟ دو قول در این باره وجود دارد: دو نوع روایت از طریق احمد رسید که صحیح‌ترین آن این است که همسران پیامبر از خاندان و آل او محسوب می‌شوند؛ همان‌گونه که از روایت موجود در صحیح بخاری و مسلم از سخن پیامبر بر می‌آید که دعا کرد: بار خدایا، بر محمد و بر همسران و فرزندان درود فرست. و این مطلب در جای دیگر به شکل گسترده و مبسوط آمده است.^(۲)

۱- توبه: ۱۰۸/۹.

۲- منهاج السنة: ۲۱/۴ - ۲۴.

در پاسخ سخنان او می‌گوییم:

ابن تیمیه سعی کرده تا از التزام به مفاد آیه تطهیر و سنت ثابت صحیح نبوی که در ذیل آیه وارد شده، فرار کند و به شبهات واهی و سخنان متناقضی چنگ زند. هر کس به کتب کلامی علمای شیعه مراجعه کند و استدلال‌های آنان را در پرتو آیات قرآنی و احادیث صحیح نبوی مورد اتفاق فریقین، مورد مطالعه و بررسی قرار دهد، موارد مورد توجه و مواضع تعصب وی را در کلامش در خواهد یافت.

ما در گذشته تعدادی از احادیث مشتمل بر وقوع دور کردن پلیدی از اهل بیت و پاکیزه کردن آنان را از جانب خدای متعال بیان کردیم و گفتیم که اراده تکوینی خداوند در این آیه با مذهب اهل بیت در مورد جبر و اختیار هیچ منافاتی با هم ندارد.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز مراد واقعی اهل بیت در آیه مورد بحث را بعد از نزول آن تعیین کرده و سپس برای آنان دعا فرموده‌اند که البته این دعای ایشان در حق آنان مورد اجابت خدا قرار گرفته است.

همان‌گونه که از خصوصیات موجود در خود آیه تطهیر و از احادیث صحیح وارد شده در ذیل آن برمی‌آید، این آیه اختصاص به اهل بیت پیامبر دارد و به این مطلب نیز تعداد زیادی از علمای اهل سنت اعتراف کرده‌اند: افرادی از قبیل طحاوی و ابن حبان؛ چنان که از قول همسران پیامبر و بزرگان صحابه او نقل شده است که این آیه در موضوع خاص اما در ضمن آیاتی نازل شده که خطاب آنها به همسران پیامبر مربوط می‌شود. البته موارد بسیاری در میان آیات یافت می‌شود که یک آیه مکی در ضمن آیات مدنی یا بالعکس قرار می‌گیرد.

پس آیه تطهیر - علی رغم قرار گرفتن در ضمن خطاب به همسران پیامبر - و نیز احادیث ذکر شده، هیچ ربطی به همسران او حتی عشیره و سایر افراد خانواده او نیز ندارد. مگر این که قرینه‌ای بر آن اقامه شود و اهل بیت فقط افراد خاص و مخصوصی هستند که مصداق آنها را پیامبر تعیین کرده است.

ضمن این که در صحیح مسلم در ذیل حدیث ثقلین از زید بن ارقم نقل شده که از او سؤال شد: آیا همسران پیامبر اهل بیت اویند؟ وی پاسخ داد: خیر، به خدا سوگند که ممکن است زنی برای مدتی در کنار مردی قرارگیرد و سپس آن مرد، زن را طلاق دهد و وی به خانواده و عشیره خود برگردد.

و این همان چیزی است که روایات آن را تأیید می‌کنند.

درباره این که روایت کرده‌اند که «اهل بیت پیامبر، یعنی کسانی که پس از حضرتش صدقه بر آنان حرام است»، می‌گوییم: تطبیق آن بر موضوع ما را، احادیثی متواتر رد می‌کند که برخی از آنها ذکر شد. روشن است که با این گفتار زید، نمی‌توان دست از مفاد آنها برداشت.

بخش چهارم:

سخنان دهلوی صاحب کتاب تحفه اثنی عشریه

تا این جا ما دو قول عکرمه و ضحاک را بررسی و نقد کردیم و هم چنین افتراءات ابن تیمیه را نقل و به تفصیل آنها را مورد بررسی قرار دادیم. با این بررسی‌ها دیگر لزومی به پاسخ دادن به دهلوی و سخنان وی وجود ندارد که بخواهیم آنها را به تفصیل پاسخ دهیم، چرا که او سخنانی غیر از سخنان ابن تیمیه ندارد. دهلوی، ابتدا سخن عکرمه را آورده و آن را با سیاق آیه مورد تأکید قرار داده و سپس چنین گفته است:

محققان از اهل سنت بر آن‌اند که هر چند خطاب آیه مخصوص زنان پیامبر است. اما بنا بر قاعده «اعتبار به عموم لفظ است، نه به دلیل سبب خاص»، بنابراین تمامی اهل بیت داخل در این بشارت الهی هستند. پس این مطلب هم دلالت دارد بر این که تخصیص آیه در بحث کساء، این چند نفرند و جز این مطلب هم فایده دیگری نیز برای آن تخصیص مترتب نمی‌باشد.

و این دعای پیامبر برای آن است که دفع گمان شود از این که اهل بیت افراد خاصی هستند، بلکه هم شامل این چهار نفر و هم شامل زنان پیامبر می شود و حتی شامل بقیه اقارب و اهل بیت نیز می شود.

آن‌گاه دهلوی در دلالت آیه بر عصمت مناقشه کرده و گفته است که اراده در این جا، اراده تشریحی و نه تکوینی است، وی این چنین گفته است:

اگر مراد و مقصود خدا طبق اعتقاد شیعه حتماً باید انجام شود و اراده الهی تکوینی باشد، این معنا با این مطلب منافات دارد و نقض می شود که بنابراین تمامی حاضران در جنگ بدر همگی معصوم بوده‌اند. چرا که خدای متعال در جاهایی از قرآن می فرماید: «اما خدا می خواهد شما را تطهیر کند و نعمت خود را بر شما تمام نماید؛ شاید که شما شکر گزار باشید».

هم چنین می فرماید: «تا بدین وسیله شما را تطهیر کند و از شما پلیدی شیطان را ببرد».

و ظاهر این عبارات آن است که اتمام نعمت در حق صحابه کرامتی است زیادی به سبب آن دو لفظ و واقع شدن این اتمام نعمت به عصمت آنان دلیل محکم‌تر است.

سپس گفته: گیرم که بپذیریم که دلیل برای امامت حضرت امیر ثابت است؛ اما از کجا می توان امامت بلا فصل او را بعد از پیغمبر را اثبات نمود؟^(۱)

در پاسخ او می‌گوییم:

مطالب فوق، خلاصه مهمی از سخنان دهلوی است که تمامی این سخنان اولاً بر کلام عکرمه مبتنی است. سپس وی از سخن خود کوتاه آمده و گفته آیه هم بر زنان پیامبر صادق است و هم بر اهل بیت پیامبر که البته این سخنی دیگر متفاوت با حرف اول اوست و ما بطلان هر دو سخن را روشن کردیم.

۱- تحفه اثنی عشریه: ۲۰۲؛ مختصر تحفه اثنی عشری: ۱۶۷-۱۷۲.

هم چنین گفتیم که اراده موجود در آیه اراده تکوینی است و اراده تشریحی نیست.

آن‌گاه وی برای نقض عصمت اهل بیت به عصمت اهل بدر استناد کرده و این نقض وی باطل است. چون در آیات مورد استناد وی اراده الهی تشریحی است؛ چرا که هیچ کس نگفته که اهل بدر معصوم بوده‌اند و نه این که هیچ یک از صحابه دارای عصمت بوده‌اند.

برخلاف «اهل البیت» که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در بین آنان [در کسا] بوده است و او به اجماع مسلمانان معصوم است. پس سایر اهل بیت هم به دلیل این آیه و حدیث ثقلین و دلائلی غیر از این دو معصوم اند.

و اما استدلال آخری که امامت امام را حمل بر امامت بعد از عثمان دانسته نیز از جهاتی باطل است.

چرا که این حمل وی متوقف بر صحت امامت سه خلیفه قبلی است و این کلامی غیر قابل قبول و شایسته اثبات است که باید خصم آن را اثبات کند.

و این تمام سخن ما در باب آیه تطهیر بود و حمد و سپاس از آن خداوند پروردگار جهانیان است.

آیه مؤدت / ۱۳۱

«آیه مؤدت»

مقدمه

«قل لا أسألكم عليه اجراً إلا المودة في القربى»^(۱)

«بگو از شما برای (رسالتم) فردی طلب نمی‌کنم مگر محبت و مودت در مورد
نزدیکان»

اصحاب امامیه بر اساس این آیه به امامت بدون واسطه امیرمؤمنان و اهل بیت
پاک نهاد حضرتش بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم استدلال کرده‌اند. مطالب
خود را ضمن فصولی بیان می‌کنیم:

فصل اوّل

«پیامبر منظور از «قربی» را تعیین کرده اند»

ما باید از کتاب و سنت پیروی کنیم و واقعاً بخواهیم به طور اعتقادی و عملی به آن چه در کتاب خدا آمده است و در سخنان پیامبر ﷺ وجود دارد، ملتزم باشیم. در آن صورت بر ما واجب و لازم است به شخص پیامبر مراجعه کنیم و قضاوت‌های او را در آن چه مورد اختلاف است، بپذیریم و اختلافاتمان را بعد از تحکیم او استوار سازیم؛ آن‌گاه به این آیه قرآن عمل کرده‌ایم که می‌فرماید:

«فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً»^(۱)

پس قسم به پروردگار تو که ایشان (امت مسلمان) ایمان نمی‌آورند مگر آن که تو را در اختلافات میان خودشان حاکم کنند و به دنبال آن در دل خود تنگی و حرجی احساس نکنند از آن چه تو درباره آن حکم فرمودی و با انقیاد و تسلیم قبول کنند.» قطعاً در این سخن خدای متعال میان مسلمانان اختلاف وجود دارد که باید همگی به حکم پیامبر بازگردند و آن آیه این است: «ذلک الذی یشّر الله عباده الذین آمنوا و عملوا الصالحات قل لأسألکم علیه اجراً إلاً المؤمنة فی القربی...»^(۲): این آن ثوابی است که خدا آن را به بندگان خود مرزده می‌دهد؛ آن کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام می‌دهند. بگو از شما بر (تبلیغ رسالت) هیچ مزدی نمی‌طلبم مگر دوستی خویشاوندان.»

پیامبر ﷺ از میان ما رفت و معنا و مراد «قُربی» را روشن و واضح فرمود و حاصل آن عبارات و جملاتی است که از او در کتاب‌های اخبار و حدیث طرفین اختلاف (علمای شیعی و سنی) آمده است.

پس چرا قول پیامبر را عده‌ای قبول نمی‌کنند و اختلاف هم چنان باقی است؟!

پیامبر اسلام ﷺ مراد از «قربی» را در آیه شریفه تعیین کرده و فرمود است:

منظور نزدیکان اویند و عبارت‌اند از علی، زهرا و پسران آن دو. اینان مراد قربی در این آیه هستند؛ همان‌گونه که مراد «اهل بیت» را پیامبر در آیه تطهیر تعیین کرده و آنان همان اقربای اویند.

راویان خبر از صحابه و تابعین

شمار زیادی از صحابه و بزرگان تابعین که مورد مراجعه مفسران قرآن هستند، این موضوع را روایت کرده‌اند و برخی از آنان عبارت‌اند:

- ۱- امیر مؤمنان علی علیه السلام
- ۲- سبط اکبر امام حسن بن علی علیه السلام
- ۳- سبط شهید امام حسین علیه السلام
- ۴- امام سجاد علیه السلام
- ۵- امام باقر محمد بن علی بن حسین علیه السلام
- ۶- امام صادق جعفر بن محمد بن علی بن حسین علیه السلام
- ۷- عبدالله بن عباس
- ۸- عبدالله بن مسعود
- ۹- جابر بن عبدالله انصاری
- ۱۰- ابو‌أمامه باهلی

۱۱- ابوالطفیل عامر بن واثله لیشی

۱۲- سعید بن جبیر

۱۳- مجاهد بن جبر

۱۴- مقسم بن بجره

۱۵- زاذان کندی

۱۶- سُدی

۱۷- فضال بن جبیر

۱۸- عمرو بن شعیب

۱۹- ابن مبارک

۲۰- زَرَّ بن حبش

۲۱- ابواسحاق سبیعی

۲۲- زید بن وهب

۲۳- عبدالله بن نجی

۲۴- عاصم بن ضمیره

راویان این حدیث از پیشوایان دانش حدیث و تفسیر

مشاهیر ائمه اهل سنت در کتاب‌های تفسیر و حدیثی خود، در قرن‌های گوناگون، نزول آیه مؤدت را درباره اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مسلم و قطعی دانسته‌اند. حتی امام شافعی در شعر معروف خود که در کتاب‌های مورد اعتمادی هم چون «الصَّوَاعِقُ الْمَحْرَقَةُ» آمده، با آنان معامله ارسال مسلم^(۱) داشته است. اینک ما

۱- ارسال مسلم یعنی اینکه یک مطلب را حقیقت روشن بدانیم، لذا برای آن سندی نیاوریم.
(ویراستار)

اسامی تعدادی از افراد معروف را به ترتیب وفات ذکر می‌کنیم:

- ۱- سعید بن منصور (م ۲۲۷)
- ۲- احمد بن حنبل (م ۲۴۱)
- ۳- عبد بن حمید (م ۲۴۹)
- ۴- محمد بن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶)
- ۵- مسلم بن حجاج نیشابوری (م ۲۶۱)
- ۶- احمد بن یحیی بلاذری (م ۲۷۶)
- ۷- محمد بن عیسی ترمذی (م ۲۷۹)
- ۸- ابوبکر بزار (م ۲۹۲)
- ۹- محمد بن سلیمان حضرمی (م ۲۹۷)
- ۱۰- محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰)
- ۱۱- ابو بشر دولابی (م ۳۱۰)
- ۱۲- ابوبکر ابن منذر نیشابوری (م ۳۱۸)
- ۱۳- عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷)
- ۱۴- هیشم بن کلیب چاچی (م ۳۳۵)
- ۱۵- ابوالقاسم طبرانی (م ۳۶۰)
- ۱۶- ابو الشیخ ابن حبان (م ۳۶۹)
- ۱۷- محمد بن اسحاق ابن منده (م ۳۹۵)
- ۱۸- ابو عبدالله حاکم نیشابوری (م ۴۰۵)
- ۱۹- ابوبکر ابن مردویه اصفهانی (م ۴۱۰)
- ۲۰- ابواسحاق ثعلبی (م ۴۲۷)

- ۲۱- ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰)
- ۲۲- علی بن احمد واحدی (م ۴۶۸)
- ۲۳- محیی السنة بغوی (م ۵۱۶)
- ۲۴- جارالله زمخشری (م ۵۳۸)
- ۲۵- ملا عمر بن محمد بن خضر (م ۵۷۰)
- ۲۶- ابوالقاسم ابن عساكر دمشقی (م ۵۷۱)
- ۲۷- ابوالسعادات ابن اثیر جزری (م ۶۰۶)
- ۲۸- فخر رازی (م ۶۰۶)
- ۲۹- عزالدین ابن الاثیر (م ۶۳۰)
- ۳۰- محمد بن طلحه شافعی (م ۶۵۲)
- ۳۱- ابو عبدالله انصاری قرطبی (م ۶۵۶)
- ۳۲- ابو عبدالله گنجی شافعی (م ۶۵۸)
- ۳۳- قاضی بیضاوی (م ۶۸۵)
- ۳۴- محب الدین طبری شافعی (م ۶۹۴)
- ۳۵- خطیب شربینی (م ۶۹۸)
- ۳۶- ابوالبركات نسفی (م ۷۱۰)
- ۳۷- ابوالقاسم جزّی (م ۷۴۱)
- ۳۸- علاء الدین خازن (م ۷۴۱)
- ۳۹- ابو حیان اندلسی (م ۷۴۵)
- ۴۰- ابن کثیر دمشقی (م ۷۷۴)
- ۴۱- ابوبکر نورالدین هیثمی (م ۸۰۷)

۱۴۲ / خلاصه عبقات الانوار (آیات ولایت)

- ۴۲- ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲)
- ۴۳- نورالدین ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵)
- ۴۴- شمس‌الدین سخاوی (متوفای ۹۰۲)
- ۴۵- نورالدین سمهودی (م ۹۱۱)
- ۴۶- جلال‌الدین سیوطی (م ۹۱۱)
- ۴۷- شهاب‌الدین قسطلانی (م ۹۲۳)
- ۴۸- ابوالسعود عمادی (م ۹۵۱)
- ۴۹- ابن حجر هیتمی مالکی (م ۹۷۳)
- ۵۰- زرقانی مالکی (م ۱۱۲۲)
- ۵۱- عبدالله شبراوی (م ۱۱۶۲)
- ۵۲- محمد صبان مصری (م ۱۲۰۶)
- ۵۳- قاضی القضاة شوکانی (م ۱۲۵۰)
- ۵۴- شهاب‌الدین آلوسی (م ۱۲۷۰)
- ۵۵- صدیق حسن خان (م ۱۳۰۷)
- ۵۶- محمد مؤمن شیلنجی (م بعد از ۱۳۰۸)

نصّ حدیث در کتب معتبر

الفاظ این حدیث با تمامی سندهای آن، همان گونه که در کتاب‌های معتبر اهل سنت از قبیل صحاح، مسانید و معاجم و غیر آنها آمده، بدین ترتیب است:

۱- بخاری تحت عنوان «قوله: الا المودة فی القربی» گوید: «محمد بن بشّار برایمان حدیث گفت از محمد بن جعفر از شعبه از عبدالملک بن میسره که وی گفت: از طاووس شنیدم که از ابن عباس (رضی الله عنهما) سؤال شد درباره «الا

آیه مؤدت / ۱۴۳

الموده فی القربی». سعید بن جبیر گفت: قربی آل محمد صلی الله علیه و سلم است ابن عباس گفت: عجله کردی، تیره‌ای از قریش نبود مگر این که پیامبر ﷺ، با ایشان قرابتی داشت. سپس گفت: مگر این که میان من و خودتان به قرابت وصل کنید. (۱)

۲- مسلم این حدیث را نقل کرده و حاکم نیشابوری و ذهبی نیز بدان تصریح کرده‌اند که به زودی مطالب آنها خواهد آمد.

۳- احمد در مسند این حدیث را نقل کرده و گفته است: «عبدالله از پدرش از یحیی از شعبه، عبدالملک بن میسره از طاووس حدیث نقل کرد. وی گفت: مردی نزد ابن عباس آمد و از او سؤال کرد. همچنین سلیمان بن داوود از شعبه از عبدالملک از طاووس که می‌گفت: مردی از ابن عباس درباره معنای این سخن خدا: «قل لا أسألکم علیه اجراً الا الموده فی القربی» سؤال کرد. سعید بن جبیر گفت: قرابت محمد صلی الله علیه و سلم است. ابن عباس گفت: عجله کردی، تیره‌ای از قریش نبود مگر آن که رسول خدا با ایشان قرابت داشت؛ پس آیه مؤدت نازل شد. «الا الموده فی القربی» یعنی: همان طور که میان من و خودتان را با قرابت اتصال می‌دهید. (۲)

۴- در کتاب مناقب آمده است: «محمد بن عبدالله بن سلیمان حضرمی از حرب بن حسن طحان از حسین اشقر از قیس از اعمش از سعید بن جبیر از ابن عباس که گفت: هنگامی که آیه «قل لا أسألکم علیه إلا الموده فی القربی» نازل شد، گفتند: ای رسول خدا، نزدیکان تو که دوستی آنها بر ما واجب شده کیان‌اند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر آن دو.» (۳)

۱- صحیح بخاری، کتاب تفسیر، جلد سوم: ۵۰۲.

۲- مسند احمد: ۲۲۹/۱.

۳- مناقب: حدیث ۲۶۳؛ این حدیث را چند تن از راویان و حافظان به نقل از احمد در مناقب نقل کرده‌اند مانند محب الدین طبری در ذخائر العقبی: ۲۵ و سخاوی در کتاب استجلاب ارتقاء الغرف: ۳۶.

۵- ترمذی گوید: «بندار از محمد بن جعفر از شعبه از عبدالملک میسره از طاووس که می‌گفت: از ابن عباس درباره آیه قل لا أسألكم ... سؤال شد، سعید بن جبیر گفت: قریب آل محمداند. ابن عباس گفت: عجله کردی، تیره‌ای از قریش نبود مگر آن که با پیامبر قرابتی بود. آن‌گاه گفت: مگر این که میان من و خودتان را با قرابتی وصل کنید.

ابوعیسی ترمذی گفته: این حدیث حسن و صحیح است.»^(۱)

۶- ابن جریر طبری روایت کرده است:

۶-۱. محمد بن عماره از اسماعیل بن ابان از صباح بن یحیی مری از سدی از ابودیلیم که گفت: هنگامی که علی بن الحسین (حضرت امام سجّاد) را به شکل اسیر آوردند، وی در کنار دروازه شهر دمشق ایستاده بود، مردی از اهل شام برخاست و گفت: حمد و سپاس خدایی راست که شما را کشت و مستأصل ساخت و دو شاخ فتنه را قطع کرد. علی بن الحسین به وی گفت: آیا قرآن خوانده‌ای؟ مرد گفت بلی. فرمود: آیا آیه آل حم را خوانده‌ای؟ مرد گفت: قرآن خوانده‌ام ولی آل حم نخوانده‌ام. حضرت فرمود: آیا قل لا أسألكم را نخوانده‌ای؟ مرد شامی گفت: شما آنها را (قریب پیامبر)؟ حضرت فرمود: آری.^(۲)

۶-۲. ابوکریب از مالک بن اسماعیل از عبدالسلام از یزید بن ابی‌زیاد از مقسم از ابن عباس که گفته است: انصار گفتند: ما این چنین و آن چنان کردیم؛ گویا فخر فروشی می‌کردند. ابن عباس یا عباس - شک از راوی یعنی عبدالسلام است - گفت: ما بر شما برتری داریم.

این گزارش به پیامبر رسید؛ به مجلس آنان رفت و فرمود:

۱- صحیح ترمذی، کتاب تفسیر: ۳۵۱/۵.

۲- ابوحیان اندلسی این داستان را به شکل مسلم و قطعی نقل کرده و البته به حق نقل کرده و گفته است: «و به همین معنا علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب گفته است هنگامی که وی را در حالت اسیری به شام می‌بردند، به این آیه بر فضیلت خود استشهاد فرموده است». البحر المحیط: ۵۱۶/۷.

ای گروه انصار، آیا شما ذلیل نبودید و خداوند شما را به وسیله من عزیز کرد؟
گفتند: بلی، ای رسول خدا.

فرمود: آیا شما گمراه نبودید و خداوند شما را به وسیله من هدایت کرد؟
گفتند: بلی، ای رسول خدا.

فرمود: پس چرا مرا اجابت نمی‌کنید؟

گفتند: مگر ما چه می‌گوییم ای رسول خدا؟

فرمود: چرا شما نمی‌گویید: آیا مگر قومت تو را بیرون نکردند و ما تو را جای دادیم؟ آیا مگر تو را تکذیب نکردند و ما تو را تصدیق کردیم؟ آیا مگر تو را خوار نکردند و ما تو را یاری کردیم؟!

راوی می‌گوید: پیامبر پیوسته این گونه جملات را تکرار می‌فرمود تا این که آنان با حالت تواضع عرض کردند: ای رسول خدا، اموال ما و هرچیزی که در دست ماست برای خدا و رسولش نثار باد. آن‌گاه این آیه نازل شد: قل لا أسألكم عليه...

۳-۶. یعقوب از مروان از یحیی بن کثیر از ابوالعالیه از سعید بن جبیر درباره آیه مؤدت گفته است: این قریبی، نزدیکان رسول خدا ﷺ هستند.

۴-۶. محمد بن عماره اسدی و محمد بن خلف از عبیدالله از اسرائیل از ابواسحاق که از عمرو بن شعیب در مورد این آیه پرسیدند: قل لا أسألكم عليه... گفت: منظور اقریبای پیامبر صلی الله علیه و سلم هستند. (۱)

می‌گوییم:

همان گونه که ذکر شد، طبری در معنای آیه چهار قول آورده است. خود وی قول دوم را در نزول آیه مؤدت به اهل بیت اختیار کرده و این اخبار را آورده است.

او قول اول را به معنای قرابت با قریش گرفته است. طبری روایت طاووس از

ابن عباس را نقل کرده که آن را احمد و بخاری و مسلم روایت کرده‌اند که احادیث آن گذشت و در آن سخن سعید بن جبیر آورده شده بود که حاکی از اختصاص آیه مودت فقط به اهل بیت بود. اما سخن سوم و چهارم وی را به زودی بیان خواهیم کرد.

۷- ابوسعید هیشم بن کلب بن چاچی - صاحب مسند کبیر - حدیث گفته از مسند عبدالله بن مسعود در روایتی که از زرّبن حبیش آورده است:
حسن بن علی بن عفّان از محمّد بن خالد از یحیی بن ثعلبه انصاری از عاصم بن ابی النجود از زرّ از عبیدالله که گفت:

ما در مسیری همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلّم حرکت می‌کردیم که یک بادیه‌نشین با صدای بلند پیامبر را مخاطب ساخت و گفت: ای محمّد. پیامبر فرمود: چه می‌گویی ای بی ادب! وی گفت: ای محمّد، چه می‌گویی درباره شخصی که مردمی را دوست دارد ولی مثل آنان عمل نمی‌کند؟ پیامبر فرمود: انسان با کسی است که او را دوست دارد.

مرد گفت: ای محمّد، به چه چیزهایی دعوت می‌کنی؟ حضرت فرمود: این که شهادت دهی خدایی جز «الله» نیست و مرا رسول خدا بدانی و نماز برپای داری و زکات بدهی و روزه رمضان به جای آوری و حج بگزاری.

مرد پرسید: آیا بر این مزدی می‌طلبی؟ فرمود: نه، مگر دوستی با نزدیکان. مرد گفت: نزدیکان من یا نزدیکان تو؟ حضرت فرمود: بلکه نزدیکان من. مرد گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم، چرا که خیری نیست در کسی که تو را دوست بدارد ولی نزدیکانت را دوست ندارد.»^(۱)

۸- طبرانی حدیث نقل کرده است: «محمّد بن عبدالله از حرب بن حسن طحّان از حسین اشقر از قیس بن ربیع از اعمش از سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنه که گفت: هنگامی که آیه: «قل لأسألكم عليه اجراً الا الى المودة في القربى» نازل شد، گفتند: ای

رسول خدا، آن کسانی که محبت آنان بر ما واجب گشته است، چه کسانی هستند؟
فرمود: علی و فاطمه و پسران آن دو.»^(۱)

۹- هم چنین وی حدیث گفت از محمد بن عبدالله حضرمی از محمد بن مرزوق از حسین اشقر از نصیر بن زیاد از عثمان ابویقظان از سعید بن جبیر از ابن عباس که گفت: انصار میان خود گفتگو می کردند و می گفتند: خوب است اموالی را برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم جمع کنیم و به طوری که کسی نفهمد، آنها را به وی تسلیم نماییم. بعد از این مشاوره نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند: ای رسول خدا، ما می خواهیم اموالی را برایتان جمع آوری کنیم. پس خدای متعال این آیه را نازل فرمود: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ... آن گاه به شکل متفرق از نزد ایشان خارج شدند و برخی می گفتند: آیا دیدید رسول خدا چه گفتند؟! و برخی دیگر گفتند: پیامبر به این دلیل چنین گفت تا ما به خاطر اهل بیت او بجنگیم و آنها را یاری کنیم...»**^(۲)

۱۰- حاکم نقل کرده است از «ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی پسر برادر طاهر عقیقی حسنی از اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین، از عمویش علی بن جعفر بن محمد از حسین بن زید از عمر بن علی از پدرش علی بن الحسین که گفت: حسن بن علی، هنگامی که علی به قتل رسید، سخنرانی کرد. وی حمد خدا را به جای آورد و بر او ثنا کرد و سپس فرمود:

امشب مردی قبض روح شد که هیچ کس از پیشینیان در هیچ عملی بر او پیشی نگرفت و هیچ کس از آیندگان هم نمی توانند بر او سبقت بگیرند. رسول خدا صلی الله علیه و سلم پرچم خود را در اختیار او گذاشت که در راه خدا پیکار کند، در حالی که جبرئیل در سمت راستش می جنگید و میکائیل در سمت چپش تا آن هنگام که پیروز برمی گشت. او هیچ گاه زر و سیمی از خود بر روی زمین باقی نگذاشت مگر هفتصد درهم که سهم غنائمش در جنگ بود که می خواست برای

۱- المعجم الكبير: ۴۷/۳ رقم ۲۶۴۱، ۳۵۱/۱۱ رقم ۱۲۲۵۹.

۲- همان: ۲۶/۱۲ رقم ۱۲۳۸۴.

همسرش غلامی بخرد....

سپس گفت:

ای مردم، هرکس مرا می‌شناسد که شناخته است. و هرکس مرا نمی‌شناسد، بداند که من حسن بن علی هستم. من پسر پیامبر و پسر وصی پیامبرم. من پسر بشیر و نذیر هستم. پسر دعوتگر به سوی خدا هستم و من پسر چراغ درخشانم. من از اهل بیتی هستم که جبرئیل بر ما فرود می‌آید و از نزد ما به آسمان صعود می‌کند. من از اهل بیتی هستم که خداوند پلیدی را از آنان برداشته و آنان را پاک ساخته است. من از اهل بیتی هستم که خداوند محبت آنان را بر هر مسلمانی واجب ساخته است و در کتاب خود به پیامبرش چنین فرموده است:

بگو من از شما برای رسالتم مزدی نمی‌طلبم مگر دوستی خویشاوندانم را و هر کس نیکی انجام دهد، برای او در آن نیکی، حسن را بیفزایم. «اقتراف حسنه [گرفتن نیکی] دوستی ما اهل بیت است.»^(۱)

حاکم در کتاب تفسیر در توضیح این آیه گفته است: «در این مطلب اتفاق نظر وجود دارد که تفسیر این آیه طبق حدیث عبدالملک میسر زراد از طاووس از ابن عباس رضی الله عنه عبارت است از دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم»^(۲)

۱۱- ابونعیم حدیث نقل کرد: «حسین بن احمد بن علی ابو عبدالله از حسن بن محمد بن ابی هریره از اسماعیل بن یزید، از قتیبة بن مهران از عبدالغفور از ابوهاشم از زاذان از علی که وی گفت: رسول خدا فرمودند: بر شما باد تلاوت قرآن، با کثرت تلاوت قرآن به درجات بهشتی نایل می‌شوید و عجایب او را در بهشت مشاهده می‌کنید. آن‌گاه علی علیه السلام گفت: در ماست آل حم که محبت و مؤدّت آن را جز مؤمن حفظ نمی‌کند آن‌گاه این آیه را خواند: قل لأسألكم ...»

۱۲- «وی هم چنین نقل کرد از ابو عبدالله محمد بن احمد بن علی بن احمد بن مخلد از محمد بن عثمان بن ابی شیبۀ از عبادة بن زیاد، از یحیی بن علاء از جعفر بن

۱- چالمستدرک علی الصحیحین: ۱۷۲/۳. ۲- همان: ۴۴۴/۳.

محمد از پدرش از جابر که وی گفت: مردی بادیه‌نشین نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای محمد! اسلام را بر من عرضه کن. پیامبر فرمود: شهادت بده که خدایی جز الله نیست و او شریک ندارد و این که محمد بنده و رسولش می باشد. مرد گفت: برای این کار از من مزدی می طلبی؟! فرمود: خیر، مگر مودت درباره قریبی. اعرابی گفت: نزدیکان من یا نزدیکان تو؟! فرمود: نزدیکان من. اعرابی گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم زیرا هرکس تو و قریبای تو را دوست نداشته باشد، لعنت خدا بر او باد. و پیامبر فرمودند: آمین.

ابو نعیم گوید: این حدیث غریبی است از احادیث جعفر بن محمد، و ما آن را از حدیث یحیی بن علاء کوفی، قاضی منطقه ری نوشتیم.^(۱)

۱۳- ابوبشر دولابی خطبه امام حسن، نوه رسول خدا را حدیث کرده است: مرا «ابوالقاسم کهمس بن معمر از که ابومحمد اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب از عمویش علی بن جعفر بن محمد بن حسین بن زید از حسن بن زید بن علی از پدرش حدیث گفته است: حسن بن علی در شبی که پدرش علی به قتل رسید، خطبه ای خواند...» [تا آخر حدیث پیش]

۱۴- دولابی آورده: «ابوعبدالله حسین بن علی بن الحسین بن علی بن عمر بن الحسن بن علی بن ابی طالب از پدرش حسین بن زید از حسن بن زید بن حسن - در این سند ندارد که از پدرش - که وی گفته است: حسن بن علی برای مردم سخنرانی کرد...»

۱۵- دولابی آورده: احمد بن یحیی اودی از اسماعیل بن ابان و زاق از عمر از جابر از ابوظفیل و زید بن وهب و عبدالله بن نجی و عاصم بن ضمیره از حسن بن علی روایت کرده است که فرمود: مردی در این شب از دنیا رفته که...»^(۲)

۱۶- ابن عساکر آورده: «ابوالحسن فرضی از عبدالعزیز صوفی از ابوالحسن بن

سمسار که ابوسلیمان خبر داد که

طریق دیگر: ابن سمسار از علی بن حسن صوری از سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی لخمی در اصفهان، از حسین بن ادریس حریری تستری از ابوعثمان طلوت بن عبّاد بصری صیرفی از فضّال بن جبیر از ابوامامه باهلی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: خداوند پیامبران را از درخت‌های مختلفی خلق کرد و من و علی را از یک درخت آفرید. منم ریشه آن درخت و علی شاخه آن است و فاطمه هسته آن و حسن و حسین میوه آن هستند. هرکس به شاخه‌ای از شاخه‌های آن بیاویزد، نجات خواهد یافت و کسی که منحرف شود، سقوط خواهد کرد. اگر بنده‌ای هزار سال بین صفا و مروه عبادت خدا کند، آن‌گاه هزار سال دیگر عبادت کند و آن‌گاه برای بار سوم هزار سال عبادت خدا کند، ولی محبت ما را نداشته باشد، خداوند او را به رو در آتش جهنم خواهد افکند؛ آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود: «قل لا أسألكم علیه أجراً إلا المودة فی القربی».

طریق دیگر: علی بن حسن صوفی، از استاد دیگری از ابوالحسن فقیه سلمی طرسوسی از عبدالعزیز کتّانی از ابونصر بن جیان از ابوالحسن علی بن حسن طرسوسی از ابوالفضل عباس بن احمد خواتیمی در طرسوس، از حسین بن ادریس تستری... (تا آخر حدیث که یاد شد)^(۱)

۱۷- ابن عساکر نقل کرده است که به امر معاویه، مروان دختر عبدالله بن جعفر را برای یزید خواستگاری کرد. ولی عبدالله امر دخترش را به امام حسین سپرد تا او را برای قاسم بن محمّد بن جعفر عقد کند. حضرتش پس از حمد و ثنای الهی در مسجد نبوی، وقتی بنی هاشم و بنی امیه در آن جاگرد آمده بودند، فرمود:

به راستی اسلام پستی را دفع کرد و نقصان را برطرف ساخت و پلیدی را بُرد؛ پس هیچ سرزنشی بر مؤمن نیست مگر در گناه و معصیت. به یقین، قرابتی که خداوند حقش را بزرگ داشته و به رعایت آن دستور داده است و امر کرده که

۱- تاریخ دمشق؛ شرح حال علی امیر مؤمنان: ۱۳۲/۱ - ۱۳۳.

پیامبرش آن را به عنوان اجر خود برای مؤدت اهلش بخواهد، قرابت ما اهل بیت است...»^(۱)

۱۸- ابن اثیر روایت کرده است: «حکیم بن جبیر از حبیب بن ابی ثابت که گفت: من با برخی از بزرگان قوم نشسته بودیم که در این هنگام، علی بن الحسین از کنار ما گذشت و این در حالی بود که بین او و گروهی از قریش، درباره زنی که با او ازدواج کرده بود، نزاعی بود. آنان با این ازدواج موافق نبودند. در این زمان بزرگان انصار گفتند: آیا درباره امری که بین تو و بین فلان خاندان روی داده، از ما دعوت نکنی؟! چرا که بزرگان ما برایمان حدیث گفتند که آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند: ای محمد، آیا ما به خاطر تو از سرزمین خودمان کوچ نکنیم و با اموالمان که خدا به واسطه تو، به ما داده و کرامتی که خداوند به خاطر تو، به ما بخشیده، از تو دفاع نکنیم؟! بعد از آن خدای متعال این آیه را نازل فرمود: «قل لأسألكم...». و ما شما را به مردم دلالت می‌کنیم. این حدیث را ابن منده نقل کرده است.»^(۲)

۱۹- ابن کثیر ذیل آیه گوید: «قول سوم حکایتی است از بخاری و دیگران که از سعید بن جبیر روایت است... سدی از ابودیلیم نقل کرده است: هنگامی که علی بن حسین رضی الله عنه را اسیر آوردند... [تا آخر حدیث که قبلاً نقل شد] ابواسحاق سبیبی گفت: من از عمرو بن شعیب در مورد این سخن خدای متعال پرسیدم: «قل لأسألكم علیه اجرا إلا المودة فی القربی». او گفت: قربای پیامبر هستند. ابن جریر این دو قول را روایت کرده است.

سپس ابن جریر گفت: ابوکریب از مالک بن اسماعیل از عبدالسلام، از یزید بن ابوزیاد از مقسم از ابن عباس....

طریق دیگر: ابن ابی حاتم از علی بن الحسین از عبدالؤمن بن علی از عبدالسلام

۱- تعلیقه علامه محمودی بر شواهد التنزیل، ۱۴۴/۲ به نقل از «انساب الأشراف» در شرح حال معاویه، و از تاریخ دمشق، شرح حال مروان بن حکم.
۲- اسد الغابة فی معرفة الصحابة: ۳۶۷/۵.

از یزید بن ابی زیاد - که شخصی ضعیف است - به اسناد خود، مانند این عبارت یا نزدیک به آن روایت کرده است. و در صحیحین در بخش غنیمت‌های [جنگ] حنین، عبارتی نزدیک به این مضمون نقل است، اما درباره نزول آیه مؤدت نیست....

۲۰- ابن کثیر گوید: ابن ابی حاتم گفت: علی بن الحسین از مردی که نامش را برد از حسین اشقر از قیس از اعمش از سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنه که گفت: وقتی این آیه نازل شد: «قل لا أسألكم عليه...». گفتند: ای رسول خدا، این کسانی که خداوند امر به مؤدت و محبت آنان کرده است، کیان‌اند؟ فرمود: فاطمه و دو پسرش رضی الله عنهم.

ابن کثیر می‌افزاید: اسانید این حدیث ضعیف است و در آن شخصی مبهم و ناشناخته است از شیخی دروغ پرداز شیعی که حسین اشقر باشد...^(۱)

۲۱- هیشمی از ابن عباس روایت کرده است: هنگامی که آیه «قل لا أسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى» نازل شد، گفتند: ای رسول خدا، این کسانی که مودت آنان بر ما واجب است، چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر آن دو.

طبرانی این حدیث را از طریق حرب بن حسن طحان از حسین اشقر از قیس بن ربیع آورده و بیشتر [علمای رجال] ایشان را توثیق و عده‌ای تضعیف کرده‌اند و بقیه رجال آن ثقه و مورد اعتماداند.^(۲)

بار دیگر این روایت را این چنین نقل کرده است: «در این حدیث، عده‌ای راوی ضعیف هستند که برخی آنها را موثق دانسته‌اند»^(۳)

۲۲- هیشمی: خطبه امام حسن رضی الله عنه را این گونه آورده که تحت عنوان: «باب خطبه حسن بن علی رضی الله عنهما از ابوالطفیل آورده که گفت: «حسن بن علی بن ابی طالب برایمان خطبه خواند، و حمد و ثنای الهی را به زبان آورد و از علی رضی الله عنه به

۱- تفسیر القرآن العظیم: ۱۰۰/۴. ۲- مجمع الزوائد: ۱۰۳/۷.

۳- مجمع الزوائد: ۱۶۸/۹.

عنوان خاتم اوصیاء و وصی انبیاء و امین صدیقین و شهداء یاد کرد. سپس گفت: ای مردم، مردی از شما جدا شد که هیچ کدام از پیشینیان بر او سبقت نگرفتند و آیندگان نیز به او نخواهند رسید؛ پیامبر رایت [جنگ] را به او می داد و او می جنگید در حالی که جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او می جنگید. و از هیچ جنگی بر نمی گشت مگر این که خدا پیروزش می کرد. خداوند او را در شبی قبض روح کرد که در آن وصی موسی را قبض روح کرده بود و روح او را در شبی عروج داده بود که....

سپس گفت: من پسر بشیرم، من پسر نذیرم، من پسر پیامبرم، منم پسر دعوتگر به خدا از جانب او، من پسر چراغ درخشانم، منم پسر کسی که رحمت برای جهانیان بود، من از اهل بیتی هستم که خداوند پلیدی را از آنان برداشت و آنان را پاکیزه ساخت، من از اهل بیتی هستم که خداوند مؤدت و ولایت آنان را واجب ساخته است که بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل فرمود: «قُلْ لَأَسْأَلَكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا إِلَّا الْمُوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».

هیثمی گوید: این حدیث را طبرانی در دو معجم خود «اوسط» و «کبیر»، به اختصار رایت کرده است ...

ابویعلی نیز آن را به اختصار نقل کرده ... و بزّار نیز همین سان، احمد نیز این حدیث را بسیار کوتاه روایت کرده است.

إسناد احمد و برخی از طریق بزّار و طبرانی در معجم کبیر، حَسَن هستند.»^(۱)

۲۳- سیوطی، حدیث را از طریق طاووس از ابن عباس روایت کرده است که قبلاً گذشت.

۲۴- سیوطی گوید: «ابن مردویه روایت کرده است از طریق ابن مبارک از ابن عباس در آیه «إِلَّا الْمُوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» فرمود: مرا از طریق خویشانم حفظ کنید.

۲۵- سیوطی گوید: ابن جریر روایت کرده و هم چنین ابوحاتم و ابن مردویه از

طریق مقسم از ابن عباس نقل کرده است: انصار گفتند... حدیث قبلاً گذشت.

۲۶- سیوطی گوید: طبرانی در «اوسط» و ابن مردویه با سندی ضعیف از طریق سعید بن جبیر نقل کرده است: انصار در بین خودشان گفتگو می کردند: کاش برای رسول خدا اموالی گرد می آوردیم... حدیث قبلاً نقل شد.

۲۷- سیوطی گوید: ابونعیم و دیلمی از طریق مجاهد از ابن عباس رضی الله عنه آورده اند که: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: قل لأسألكم عليه اجراً إلا المودة في القربى: مرا از طریق خویشانم حفظ کنید و آنان را به خاطر من دوست بدارید.

۲۸- سیوطی گوید: ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه با سند ضعیف از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس است که وقتی این آیه نازل شد: «قل لأسألكم عليه اجراً...» گفتند: ای رسول خدا، خویشان تو که مؤدت آنان برایمان واجب شده، چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر آن دو.

۲۹- سیوطی گوید: سعید بن منصور از سعید بن جبیر در آیه: «الا المودة في القربى» نقل کرده است که منظور خویشان، رسول خدا صلی الله علیه و سلم هستند.

۳۰- سیوطی گوید: ابن جریر از ابودیلیم روایت کرده است: وقتی که علی بن الحسین را آوردند... حدیث قبلاً گذشت.

۳۱- سپس سیوطی حدیث ثقلین و احادیث دیگری را نقل کرده که در آنها وصیت شده است به تبعیت از اهل بیت و پرهیز از بغض نسبت به آنها...^(۱)

۳۲- آلوسی گوید: «گروهی آیه مؤدت را بدین سان معنی کرده اند که: من از شما مزدی طلب نمی کنم مگر محبت داشتن شما نسبت به اهل بیت و خویشانم.

در بحر [المحیط] است که این، سخن ابن جبیر و سدی و ابن شعیب است. «فی» در آیه یعنی ظرف مجازی و «قربى» یعنی نزدیکان و خویشان و جار و مجرور در موضع حال است؛ به این معنا که: مؤدت و محبت درباره خویشان ما ثابت است و

۱- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ۶/۶ - ۷.

درباره آنها استقرار دارد. به همین دلیل نگفت: «الا المودة للقربی». سپس این حدیث را به شکل مرفوع نقل کرده است:

ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه از طریق ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: وقتی این آیه نازل شد ... حدیثی که قبلاً گذشت.

آنگاه گوید: سند این حدیث بنا بر سخن سیوطی در الدر المنثور ضعیف است و ابن حجر در تخریج احادیث کشاف بر ضعف آن تصریح کرده است.

هم چنین گوید: اگر این مطلب صحیح باشد، ابن عباس آن چه را که از او در صحیحین و دیگر منابع نقل شده است، نمی گفت بنا بر احادیثی که قبلاً گذشت مگر آن روایاتی که از برخی اهل بیت نقل شده است؛ مثل آن چه ابن جریر از ابن دیلم کلام علی بن الحسین را آورده که حدیث قبلاً گذشت.»

۳۳- زاذان از علی کرم الله وجهه نقل کرده است که فرمود: «درباره ما نازل شده آل حم که آن را کسی جز مؤمن حفظ نمی کند» سپس این آیه را خواند. کمیت در شعر خود به همین موضوع اشاره کرده است، آن جا که می گوید: ما برای شما در آل حم آیه ای یافتیم که برخی از ما که متقی و آشکار کننده است، آن آیه را تأویل کرده است.^(۱)

و خداوند بر یکی از نزدیکان معاصر ما یعنی عمر هیتی درود فرستد، آن جا که در شعر خود گوید: یزید بر اساس کدام آیه در فردای قیامت پرونده اعمال خود را می آورد، آن گاه که خوانده می شود و رسول پروردگار عرش برمی خیزد و می خواند در حالی که تمامی خلق نمی شنوند که «قل لا» [اشاره به آیه مؤدت]^(۲)

باید دانست که خطاب این سخن به تمامی امت است نه فقط گروه انصار، اگر چه حدیثی این توهم را ایجاد کرده است، چرا که همگی امت به مؤدت اهل بیت

۱- وجدنا لكم في آل حم آیه تأولها منا تقى و معرب
۲- بأية آية يأتي يزید غداة صحائف الأعمال تتلى
و قام رسول رب العرش يتلو و قد صمت جميع الخلق: «قل لا»

تکلیف شده‌اند و مسلم و ترمذی و نسائی ... روایت کرده‌اند. آن‌گاه وی حدیث ثقلین و احادیث مشابه را نقل کرده و در پایان گفته است: «و غیر این احادیث که آن قدر این زیاد هستند که نمی‌توان آنها را بر شمرد».^(۱)

۳۴- شوکانی روایاتی را که از «الدر المنثور» آوردیم، نقل کرده است مانند حدیثی که پیشوایان حدیث آن را از طریق مقسم از ابن عباس نقل کرده‌اند. سپس گوید: «در اسانید این حدیث یزید بن ابی‌زیاد است که شخصی ضعیف است. شوکانی درباره سند حدیثی که ابونعیم و دیلمی از طریق مجاهد از ابن عباس نقل کرده‌اند، سخنی نمی‌گوید. و حدیثی را که گروهی از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده‌اند از قول سیوطی ضعیف انگاشته است.

آن‌گاه به تعارض موجود در اخباری که از طریق ابن عباس نقل شده اشاره می‌کند. سپس آن چه را در دو کتاب بخاری و مسلم از طرف ابن عباس روایت شده، بر بقیه احادیث ترجیح داده و گفته است: خدای متعال آل محمد را از این گونه سخنان بی‌نیاز ساخته است. زیرا آنان آن قدر فضایل جلیل و مزایای جمیل دارند که احتیاجی به این گونه نقل‌ها نیست. و ما برخی از این فضایل را در تفسیر آیه تطهیر «انما یرید الله...» در تفسیرمان آورده‌ایم».^(۲)

۳۵- تذکر: بسیاری از محدثان اهل سنت تلاش کرده‌اند که تمام خطبه امام حسن را به طور کامل نقل نکنند و حتی در نقل ناقص آن نیز دخل و تصرف کرده‌اند؛ برای نمونه رجوع کنید به منابع ذیل:

مسند: ۱۹۹/۱، مناقب احمد حنبل: شماره ۱۳۶ و ۱۳۷، المعجم الکبیر طبرانی: ۳/ شماره ۲۷۱۷ تا ۲۷۲۵، تاریخ طبری: ۱۵۷/۵، مستدرک: ۱۷۲/۳، الکامل: ۴۰۰/۳ و مجمع الزوائد: ۱۴۶/۹.

اگر کسی به طور مقایسه‌ای به این منابع بنگرد و الفاظ آنها را با یکدیگر به طور موازی بررسی کند، مقدار اخلاص امینان حدیث! و علاقمندی آنان به حفظ صحیح

۲- فتح القدر: ۵۳۶/۴ - ۵۳۷.

۱- روح المعانی: ۳۱/۲۵ - ۳۲.

آن و نقلش! را می بیند. ما این خبر را طبق نقل ابوالفرج [اصفهانی] با سندهای مختلف می آوریم؛ وی گفته است:

«احمد بن عیسی عجللی از حسین بن نصر از زید بن معذل از یحیی بن شعیب از ابی مخنف از اشعث بن سوار از ابواسحاق سبئی از سعید بن رویم.

همچنین: علی بن اسحاق منخرمی و احمد بن جعد از عبدالله بن عمر مشکدانه از وکیع از اسرائیل از ابواسحاق از عمرو بن حبشی.

نیز: علی بن اسحاق از عبدالله بن عمر از عمران بن عیینه از اشعث بن ابی اسحاق [موقوفاً] نیز: محمد بن حسین خثعمی از عبّاد بن یعقوب از عمرو بن ثابت از ابواسحاق از هبیره بن یریم که عمرو بن ثابت گفت: من سالی نزد ابواسحاق سبئی رفت و آمد زیادی داشتم. روزی از وی درباره خطبه حسن بن علی پرسیدم. ولی او این حدیث را برایم نمی گفت تا این که روزی بر وی وارد شدم که او در آفتاب نشسته و کلاهی بر سر گذاشته و مانند غول شده بود. از من پرسید: تو کیستی؟ من خودم را به او معرفی کردم. او گریست و پرسید: پدرت و خانواده ات چگونه بودند؟ گفتم: همگی مردمی صالح بودند. پرسید: چرا یک سال است که این جا رفت و آمد می کنی؟ چه می خواهی؟ گفتم: خطبه حسن بن علی را بعد از وفات پدرش می خواهم. او گفت:

برایم حدیث گفت هبیره بن یریم از محمد بن محمد باغندی و محمد بن حمدان صیدلانی، هر دو از اسماعیل بن محمد علوی از عمویش علی بن جعفر بن محمد از حسین بن زید بن علی بن الحسین بن زید بن حسن از پدرش روایت کرد؛ البته برخی عبارات حدیث با هم مخلوط است، ولی مضامین به هم نزدیک است:

حسن بن علی بعد از وفات امیر مؤمنان علیه السلام خطبه ای خواند و گفت: مردی در این شب قبض روح شد که هیچ کس از پیشینیان بر او سبقت نگرفت و هیچ کس از آیندگان در عمل به او نخواهد رسید. وی همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مجاهده کرد و با جان خود از وی حمایت کرد. وی با پرچم پیشاپیش پیامبر حرکت می کرد؛ در حالی که جبرئیل از سمت راست و میکائیل در سمت چپش او را حمایت می کردند. از

جنگ باز نمی‌گشت مگر آن که خداوند او را پیروز می‌ساخت. کسی دیشب وفات یافت که در چنین شبی عیسی بن مریم عروج کرده بود و این شب، شبی است که یوشع بن نون وصی موسی وفات کرده بود. وی هیچ درهم و دیناری نیندوخت مگر هفتصد درهم از پول‌هایی که از غنائم جنگی نصیب وی شده بود و می‌خواست با آن برای خانواده‌اش خدمتکاری بخرد. آن‌گاه اشک او را امان نداد و سخت گریست و مردم نیز با او گریستند.

سپس گفت: ای مردم، هرکس مرا می‌شناسد که شناخته و هرکس مرا نمی‌شناسد، بداند که من حسن بن علی پسر رسول‌خدایم صلی الله علیه و آله و سلم، من پسر بشیرم، من پسر نذیرم، من پسر دعوتگر به سوی خدا به اذن او. منم پسر سراج منیر (چراغ درخشان). من از اهل بیتی هستم که خداوند پلیدی را از آنان برداشته و آنان را پاکیزه گردانیده است و آنان کسانی هستند که خداوند مودت آنان را در کتابش واجب ساخته و گفته است:

«و من یقترف حسنة نزد له فیها حسناً»^(۱): اقراراف حسنه (برگرفتگن نیکی) دوستی ما اهل بیت است.»

ابومخنف از قول رجال سند نقل می‌کند: سپس ابن عباس در مقابل حضرتش ایستاد و مردم را به بیعت او فرا خواند و آنان نیز به او پاسخ مثبت دادند و گفتند: چقدر او نزد ما محبوب است و ما او را به خلافت شایسته می‌دانیم. آن‌گاه با وی بیعت کردند؛ سپس از منبر پایین آمد.»^(۲)

۳۶- میلانی گوید:

شیخ مفید با اسانید خود همین‌گونه این روایت را نقل کرده است.^(۳)

البته ذیل این حدیث شواهدی هست که نشان می‌دهد خبر طاووس از سعید از ابن عباس باطل است که این شواهد بر افراد آگاه مخفی نیست.

۱- شوری: ۲۳/۴۲: و آن که فراهم کند نیکی را بیفزایمش در آن نیکویی را.

۲- مقاتل الطالبیین: ۶۱- ۶۲. ۳- ارشاد: ۷/۲- ۸

فصل دوم

«تصحیح اسنادهای این اخبار»

بخش اول:

دیدگاه‌ها در مورد اسناد این اخبار

در فصل اول برخی اخبار را آوردیم که گفته بودند: مراد از «قربی» در آیه مؤدت همان «اهل البیت» هستند. در بعضی از آنها تصریح شده بود که منظور، علی و فاطمه و دو پسرشان هستند.

ما این اخبار را از مهم‌ترین و مشهورترین کتب حدیثی و تفسیری اهل سنت، چه از منابع متقدم و چه منابع متأخرشان، نقل کردیم. از این اخبار به دست می‌آید که نزول آیه مبارکه مؤدت درباره اهل البیت، سخنی است که میان شیعه و سنی اتفاق نظر وجود دارد. در مورد اسناد این احادیث، نکاتی گفته‌اند:

۱- طاووس یقین سعید بن جبیر را نقل کرده که مراد آیه، «اهل البیت» به طور خاص هستند و این روایتی است که بخاری و مسلم و احمد و ترمذی و بسیاری دیگر نقل کرده‌اند و ما در سند آن مشکلی ندیدیم؛ اگر چه نویسنده درباره آن مطلبی دارد که به زودی خواهد گفت.

۲- آن چه احمد بن حنبل در مناقب نقل کرده، از زیادات و اضافات است. زیرا گوینده عبارت «کتب الینا» «برای ما نوشت»، شخص «قطعی» است یعنی ابوبکر

احمد بن جعفر حنبلی (متوفای سال ۳۶۸) که او راوی کتاب‌های «مسند» و «زهد» و «مناقب» برای احمد بن حنبل است. دارقطنی، حاکم، ابن رزقویه، ابن شاهین، برقانی و ابونعیم و دیگر پیشوایان حدیث از او روایت کرده‌اند.

دارقطنی او را توثیق کرده و درباره‌اش گفته است: «وی ثقه و زاهدی قدیمی است و شنیدم که مستجاب الدعوة است».

برقانی گفته است: «نزد من اثبات شده که او صادق است. من او را نزد حاکم سبک شمردم، حاکم انکار کرد و حالش را ستود و گفت که شیخ و استاد وی بوده است».

برخی دیگر از علمای رجال گفته‌اند: «او ضعیف بوده و در اواخر عمر خود دچار اختلال حواس شده است» و برخی در نقل روایت از او توقف کرده‌اند.

از این رو ذهبی نامش را در کتاب میزان الاعتدال آورده و به راست‌گویی‌اش تصریح کرده است.

عبارت ذهبی درباره‌اش چنین است: «[صحّ] احمد بن جعفر بن حمدان ابوبکر قطیعی، انسان راستگویی بود و مقبول، و اندکی تغییر کرده است. خطیب گفت: کسی را که احتجاج و دلیل آوردن او را ترک کند، ندیدیم». آن‌گاه وثاقت وی را از دارقطنی و دیگران نقل کرده و گفتار کسانی را که قائل شده‌اند وی در اواخر عمر خود دچار اختلال حواس شده، رد کرده است.^(۱)

محمد بن عبدالله بن سلیمان حضرمی، کارگل می‌کرد و به سال ۲۹۷ درگذشت.

دارقطنی گوید: وی ثقه و متین بود. خلیلی گوید: ثقه و حافظ بود. ذهبی گوید: شیخ حافظ راستگو و محدّث کوفه بوده است...^(۲)

سخن درباره‌ی بقیه رجال از جهت صحت راویان و حجّیت خبر خواهد آمد.

۱- تاریخ بغداد: ۷۳/۴، المنتظم: ۹۲/۷، سیر اعلام النبلاء: ۲۱۰/۱۶، میزان الاعتدال: ۸۷/۱، الوافی بالوفیات: ۲۹۰/۶ و بقیه منابع.

۲- تذکره الحفاظ: ۶۶۲/۲، الوافی بالوفیات: ۳۴۵/۳، سیر اعلام النبلاء: ۴۱/۱۴.

۳- اما آن چه ابن جریر طبری به عنوان حجیت نزول آیه درباره اهل بیت مطرح کرده، عبارت از چهار روایت بود... که فقط سند حدیث دوم آن را نقد کرده‌اند. اسانید آن چنین است:

«ابوکریب از مالک بن اسماعیل از عبدالسلام از یزید بن ابی‌زیاد از مقسم از ابن عباس...»

ابن کثیر گفته است: «این روایت را ابن ابی حاتم با این اسانید نقل کرده از علی بن الحسین از عبدالمؤمن بن علی از عبدالسلام از یزید بن ابی‌زیاد - که ضعیف است - با اسانید خود، مثل این حدیث یا نزدیک به آن».

شوکانی نیز در این اسانید از او پیروی کرده و افزوده که در اسانید این حدیث، یزید بن ابی‌زیاد است که شخصی ضعیف است.

۴- آن چه را که پیشوایان حدیث مثل ابن‌منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی و ابن مردویه نقل کرده‌اند، سیوطی سندش را ضعیف دانسته و شهاب‌آلوسی نیز از او پیروی کرده است؛ البته قبل از این دو، هیشمی، ابن‌کثیر و ابن‌حجر عسقلانی نیز چنین گفته‌اند. عسقلانی در کتاب شرح بخاری گوید:

«آنچه سعید بن جبیر نسبت بدان یقین داشته و آن را به عنوان روایت از ابن عباس به شکل مرفوع نقل کرده است، طبرانی و ابن ابی حاتم از طریق قیس بن ربیع از اعمش از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده‌اند: وقتی آیه مؤدت نازل شد، گفتند: ای رسول خدا، خویشان تو که مؤدت آنان بر ما واجب گشته، کیان‌اند؟ تا آخر حدیث که اسانید آن ضعیف است... عده‌ای از مفسران بر این تفسیر یقین دارند و استناد کرده‌اند بر آن چه از طریق ابن عباس ذکر شده، و طبرانی و ابن ابی حاتم آن را از طریق او نقل کرده‌اند در حالی که اسانید آن واهی است، در رجال آن ضعف وجود دارد و برخی افراد آن را فاضی هستند.»^(۱)

مؤلف کتاب تخریج احادیث کشف گوید: «این حدیث را طبرانی و ابن ابی حاتم

و حاکم در مناقب شافعی نقل کرده‌اند و طریق آن حسین اشقر از قیس بن ربیع از اعمش از سعید بن جبیر از ابن عباس است و حسین اشقر، ضعیف و ساقط است.^(۱)

ابن کثیر گوید: «ابن ابی حاتم گفته است: حدیث گفت برای ما علی بن الحسین، از مردی که او را نام برد، از طریق حسین اشقر از قیس از اعمش از سعید بن جبیر از ابن عباس... و این اسانید ضعیف است و شخصی مبهم در آن وجود دارد و از طریق شیخی دروغگو و شیعی که حسین اشقر باشد، نقل شده است. قسطلانی نیز به تبعیت از او گفته است: اما حدیث ابن عباس نیز نزد ابن ابی حاتم است که گفت: وقتی این آیه نازل شد: «قل لا أسألكم...» گفتند: ای رسول خدا، این کسانی که محبت آنان بر ما واجب است، چه اشخاصی هستند؟ پیامبر گفت: فاطمه و پسرانش عليه السلام.

ابن کثیر گوید: این اسانید ضعیف است و در آن شخص مبهمی است که از طریق شیخی دروغ پرداز و شیعی حدیث نقل شده که حسین اشقر باشد.^(۲)

هیثمی گفته است: «این حدیث را طبرانی از طریق روایت حرب بن حسن طحان از حسین اشقر از قیس بن ربیع نقل کرده‌اند. همگی این‌ها توثیق شده‌اند. چند تن از محدثان برخی افراد آن را تضعیف کرده‌اند ولی بقیه رجال حدیث ثقه و مورد اعتمادند.»

بخش دوم:

بررسی سخنان یاد شده

اخباری که دلالت بر سخن حق و درست می‌کند و در کتاب‌های اهل سنت روایت شده، بنابر اعتقاد علمای رجالی خود آنان، به سه دسته تقسیم می‌شود:

۱- الکاف الشاف فی تخریخ احادیث الکشاف - که با تفسیر کشاف چاپ شده - ۲۲۰/۴.

۲- ارشاد الساری فی شرح البخاری: ۳۳۱/۷.

۱- احادیث مورد اتفاق آنان که به صحّت آن باور دارند، یعنی حدیث طاووس از سعید بن جبیر از ابن عباس.

۲- احادیثی که آن را ذکر کردند ولی در سند آن گفتگو نکرده و درباره آن اندک حرفی نیز نکرده‌اند؛ در حالی که چاره‌ای جز اعتراف به صحت آن ندارند. مانند اخبار پیامبر وقتی در قبال مزد رسالتش سؤال می‌شود، یا خطبه امام حسن علیه السلام بعد از وفات پدرش و هم چنین سخن حضرت سجّاد در شام و مانند آنها.

۳- احادیثی که آن را روایت کرده و درباره سند آن نیز گفتگو کرده‌اند. درباره نوع اول در آغاز فصل چهارم همین بخش سخن خواهیم گفت. نوع دوم نیازی به بیان صحت از جانب آنان ندارد؛ زیرا که علمای آنان به صحت آن اعتراف کرده‌اند.

در اینجا نوع سوم احادیث آنان را بررسی خواهیم کرد.

اینک ما به تفصیل درباره شرح حال کسانی که آنان را ضعیف دانسته‌اند و درباره رجال این احادیث سخن خواهیم گفت تا روشن شود آیا تمامی آنان را که ذکر کرده‌اند، ساقط و غیر قابل قبول‌اند. البته این بررسی در پرتو سخنان دانشمندان رجال و جرح و تعدیل آنان صورت خواهد گرفت:

۱- شرح حال یزید بن ابی‌زیاد

قرشی، هاشمی، کوفی و مولی عبدالله بن حارث بن نوفل بود.

از رجال کتاب‌های شش‌گانه اهل سنت است. مزّی گوید: «بخاری در باب لباس از کتاب صحیح پس از حدیث عاصم بن کلیب از ابوبرده گفته است: ما به علی گفتیم: «قسیه» چیست؟ و جریر از قول «یزید» این حدیث را گفت که قسیّه لباسی برش دار است...

بخاری از او در «باب بالابردن دست در نماز» و در باب ادب نیز روایت کرده

است. مسلم نیز او را به همراه دیگران آورده و بقیه علمای حدیث به سخن وی استدلال کرده‌اند.^(۱)

شمار زیادی از پیشوایان حدیث مانند سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، شریک بن عبدالله، شعبه بن الحجاج، عبدالله بن نمیر و امثال اینان، از او حدیث نقل کرده‌اند.^(۲)

ذهبی گوید: «شعبه با وجود تسلط و مهارتش در نقد رجال، از او حدیث نقل کرده است.»^(۳)

درباره شخصیت او همین مقدار بس که علما بر او اعتماد کرده و باروش خود از کلامش دلیل آورده‌اند. اینان همان صاحبان کتب شش‌گانه صحیح و پیشوایان حدیث‌اند.

به علاوه، سخن مسلم در مقدمه کتابش بر صحت او کفایت می‌کند: «افرادی هم چون عطاء بن سائب و یزید بن ابی‌زیاد و لیث بن ابی‌سلیم و امثال اینان به عنوان افرادی صادق و متعهد به علم و دانش‌اند و کسانی‌اند که نامشان برای پوشاندن عیب چیزی کفایت می‌کند.»^(۴)

عده‌ای از بزرگان حدیث او را توثیق کرده‌اند؛ از باب نمونه:

ابن سعد گوید: شخصی ثقه بود، فقط در اواخر عمرش دچار دیوانگی شد و مطالب عجیبی گفت.

ابن شاهین او را از ثقات شمرده و گفته است که احمد بن صالح مصری درباره‌اش گفت: یزید بن ابی‌زیاد ثقه و مورد اعتماد است و سخن کسی را که درباره‌اش بدگویی کند، نمی‌پذیرم.

۱- تهذیب الکمال فی اسماء الرجال: ۱۴۰/۳۲.

۲- تهذیب الکمال: ۱۳۷/۳۲، سیر اعلام النبلاء: ۱۲۹/۶، تهذیب التهذیب: ۲۸۷/۱۱ شماره

۳- سیر اعلام النبلاء: ۱۳۰/۶. ۵۳۱

۴- صحیح مسلم: ۵/۱ - ۶.

ابن حبان گوید: شخصی صدوق بود، اما وقتی سن او زیاد شد، محفوظاتش خراب شد و تغییر کرد و آن چه که دیگران به او القاء می کردند، می گفت. بنابراین در سخنانش حرف های عجیبی پیدا شده است.

آجری از قول ابوداود گوید: کسی را نمی شناسم که حدیثش را ترک کرده باشد؛ البته افراد دیگر غیر از او برایم بهترند.

یعقوب بن سفیان گوید: و یزید - اگر چه درباره تغییر حالش صحبت کرده اند - عادل و ثقه بود؛ البته مثل حکم و منصور نبود.^(۱)

وقتی در سخنان طعن زندگان به او نظری بیفکنیم - علی رغم این که وی از روایان کتب صحاح شش گانه است - چهار نفر از علمای فوق به سخنش استناد کرده اند و بخاری و مسلم نیز به تأییدش پرداخته اند. نخستین سخنی که درباره او می گویند، این که از پیشوایان بزرگ شیعه است.^(۲)

اگر از اینان پرسید: مراد از شیعه چیست؟ و از کجا فهمیده می شود که وی از پیشوایان شیعه است؟

پاسخ می دهند: چون روایاتی که نقل کرده، جعلی است.^(۳)

زمانی که در این مسأله اندکی بررسی و ملاحظه کنیم، متوجه می شویم که علت بدبینی بعضی علمای اهل سنت به وی، بدان جهت است که وی این روایت را از سلیمان بن عمرو بن احوص از ابی برزه آورده که گفت: معاویه و عمرو بن عاص آواز می خواندند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «خداوندا، آن دورا در فتنه [کور] سرنگون کن و آن دورا با صورت به آتش دوزخ بیفکن.»^(۴)

۱- این عبارات در شرح حال وی از تهذیب التهذیب: ۲۸۸/۶ - ۲۸۹ و منابع دیگر ذکر شده است.

۲- الکامل - ابن عدی - ۲۷۲۹/۷، تهذیب الکمال: ۱۳۸/۳۲، تهذیب التهذیب: ۲۸۸/۱۱.

۳- تهذیب الکمال: ۱۳۸/۳۲، حاشیه کتاب.

۴- احمد در مسند: ۴۲۱/۴ و طبرانی و بزاز در مجمع الزوائد: ۱۲۱/۸، این خبر را آورده اند.

آنان گفته‌اند: این حدیث موضوع^(۱) یا غریب مورد انکار است.^(۲) چرا و به چه دلیل؟ برای آن که این حدیث، نکوهش معاویه رئیس سرکشان و عمرو بن عاص رئیس منافقان است. بنابراین راوی آن نیز در نظر اینان باید یکی از پیشوایان بزرگ شیعه باشد.

جالب این جاست که این علمای [متعصب] در مقام دفاع از معاویه و عمرو بن عاص فقط به این مطلب اکتفا نکرده‌اند که حدیث او را جعلی و راوی آن را شیعی معرفی کنند، بلکه حتی به تحریف لفظ حدیث روی آورده و به جای نام این دو نفر از کلمه «فلان و فلان» استفاده کرده‌اند. این حدیث «مسند» را ملاحظه کنید:

«عبدالله از پدرش از عبدالله بن محمد - و من از عبدالله بن محمد بن ابی شیبۀ شنیدم - از محمد بن فضیل از یزید بن ابی‌زیاد از سلیمان بن عمرو بن احوص که گفت: صاحب این خانه ابو هلال به من خبر داد که از ابو بزره شنیدم که می‌گفت: ما در سفری همراه رسول خدا ﷺ بودیم، دو مرد شروع به آواز خواندن کردند و دومی جواب اولی را می‌داد و می‌گفتند:

«پیوسته استخوان‌های اسبم آشکار می‌شود و جنگ افروزان از او می‌خواهند که پنهان شود و در قبر قرار گیرد!»^(۳)

پیامبر ﷺ پرسید: این دو نفر چه کسانی هستند؟ گفتند: فلان و فلان.

پیامبر ﷺ فرمود: خداوندا، آنان را در فتنه سرنگون ساز و با صورت به آتش دوزخ بیفکن».

جالب این که این اندازه تحریف، سینه آنان را شفا نداده است. لذا در مرحله

۱- الموضوعات ابن جوزی؛ مخفی نماند که وی این حدیث را فقط از جهت یزید، راوی آن مورد طعن قرار داده و از او به عنوان شخص مورد تلقین دیگران سرزنش کرده، لذا سیوطی بر کلام او تعلیقه‌ای زده که در سطور آینده می‌خوانیم.

۲- میزان الاعتدال: ۴/۴۲۴.

۳- لایزال جوادی تلوح عظامه ذوی الحرب عنه أن یجنّ فیقبرا

بعد، حدیث را ابهام‌آمیزتر کرده و به جای معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص، نام دو شخص دیگر را قرار داده‌اند؛ به این خبر جعلی توجه کنید:

سیوطی این حدیث را از ابویعلی و کلام ابن جوزی را پس از آن آورده‌است. سپس می‌گوید: این حدیث نباید جعلی باشد، چراکه احمد بن حنبل آن را در مسند خود آورده‌است.

آنگاه می‌گوید: «حدیث ابن عباس را نیز شاهدی بر آن می‌توان آورد. طبرانی نیز این حدیث را در معجم کبیر خود آورده است که اسانید آن چنین است: از طریق ابن قانع - در معجمش - محمد بن عبدوس کامل از عبدالله بن عمر از سعید ابوالعباس تیمی از سیف بن عمر از ابو عمر مولی ابراهیم بن طلحه از زید بن اسلم از صالح از شقران که گفت: شبی در سفری بودیم که پیامبر ﷺ صدایی را شنید و فرمود: این چه صدایی است؟ من رفتم و دیدم که «معاویه بن رافع» و «عمرو بن رفاعه بن تابوت» شعری می‌خوانند:

«پیوسته استخوان‌های اسبم پیداست و جنگ افروزان از او می‌خواهند که بمیرد و به قبر وارد شود.»

من نزد پیامبر آمدم و به او خبر دادم. پیامبر فرمود: خداوندا، آن دو را سرنگون ساز و به صورت به آتش جهنم بیفکن. راوی گوید: «عمرو بن رفاعه» قبل از آن که پیامبر ﷺ از سفر بازگردد، از دنیا رفت.

سیوطی گوید: این روایت اشکال را برطرف می‌کند و ابهامی را که در حدیث اول واقع شده بود، آشکار می‌سازد. اشکال در لفظ «ابن عاص» بود، در حالی که در این حدیث، نام «ابن رفاعه» و «معاویه بن رافع» آمده که هر دو از منافقان بودند. والله اعلم. (۱)

آری، سیوطی خود واقع حال و حقیقت امر را می‌داند و گرنه چه چیزی او را به جهالت واداشته است؟ زیرا:

۱- اللثالی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعية: ۴۲۷/۱.

اولاً: در حدیث اول، اشکال و وهمی وجود ندارد که برطرف شود. نهایت چیزی که در آن حدیث وجود داشت، این بود که در «مسند» لفظ فلان و فلان به جای معاویه و عمرو آمده بود، و سیوطی و دیگران می‌دانند که این تحریف واقعیت است؛ اگر عمدی نباشد حتماً سهوی است با این که ابن جوزی با وارد کردن اشکال به حدیث موافق نیست، بلکه به صحت حدیث شهادت داده است.

ثانیاً: به فرض بپذیریم که در حدیث اول اشکال و ابهام وجود داشته باشد. پس آیا می‌توان آن را با حدیثی برطرف ساخت که مطلقاً سند آن را نمی‌توان باور کرد و پذیرفت. چرا که در سند آن اسم «سیف بن عمر» آمده است و کافی است نگاه کوتاهی به شرح حال او بیندازیم: ^(۱)

ابن معین گوید: ضعف الحدیث بود.

ابوحاتم: متروک الحدیث بود.

ابوداؤد: آدم مهمی نیست.

نسائی: ضعیف است.

دارقطنی: ضعیف است.

ابن عدی: برخی احادیث او مشهورند، ولی بیشتر آنها احادیثی منکرند که نمی‌توان از آنها پیروی کرد.

ابن حبان: احادیث جعلی را از روی عمد می‌گفته و گفته‌اند: حدیث جعل می‌کرده و متهم به زندقه و بی‌دینی بوده است.

برقانی از دارقطنی نقل می‌کند: متروک است.

حاکم گوید: متهم به بی‌دینی بود و روایات او ساقط است.

جالب آن که خود سیوطی احادیث او را ردّ می‌کند و درباره‌اش گوید که بسیار

حدیث جعل می کرده است.^(۱)

میلانی گوید:

خوب است پژوهشگر منصف به کارهای اینان - پیروان معاویه و عمرو عاص - بنگرد تا ببیند چگونه حدیث را از مردی برمی گردانند که صاحبان صحاح شش گانه به او اعتماد کرده اند؛ چرا که او در نکوهش پسر هند و پسر نابغه سخن گفته است. آنگاه در صدد مقابله با او برمی آیند و مردی را در برابرش عَلم می کنند که هیچ یک از علمای رجالی آنان بر او اعتماد ندارند و او را به دروغگویی و بی دینی متهم می کنند.

بنگرید که چگونه با دین الهی و سنت پیامبر او بازی می کنند؟!

پنداری که این شیوه آنان فقط درباره احادیث مناقب و مثالب است، بلکه آنان در مباحث اصول عقاید و فقه و اصول فقه نیز همین شیوه را پی می گیرند.

به سخن خود ادامه دهیم و مطلب را درباره «یزید بن ابی زیاد» تمام کنیم: یزید بن ابی زیاد شخص ثقه و از رجال صحاح شش گانه است و هیچ عیبی در وی نیست مگر آن که برخی بدگویی هایی از رهبران این قوم به عمل آورده که به مذاق آنان خوش نیامده، که در پی آن، او را از بزرگان عمده شیعه قلمداد کرده اند. حتی طبق قواعد رجالی آنان، اگر راوی شیعی و حتی رافضی باشد، به وثاقت او لطمه ای وارد نمی شود و بر این اساس مبانی زیادی را بنیان نهاده اند که در جای خود، ثبت و ضبط شده است.^(۲)

خلاصه سخن درباره او آن که روایتی را که درباره آیه مؤدت و ارتباط آن با اهل بیت پاک پیامبر صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین آورده، کاملاً صحیح و قابل اعتماد است.

۱- اللثالی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعه: ۱/۱۹۹.

۲- مقدمه فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ۳۹۸.

۲- شرح حال حسین اشقر

در آینده، ذیل آیه مسابقه (و السابقون السابقون...) درباره ابی عبدالله حسین بن حسن اشقر فرازی کوفی سخن خواهیم گفت. اجمال مطلب این که او از رجال نسائی در صحیح اوست. این نکته را باید در مورد نسائی ذکر کرد که شروط صحیح بودن حدیث در نظر او، از شروط صحت حدیث بخاری و مسلم دشوارتر است.^(۱) بزرگان ائمه حدیث از او روایت کرده‌اند؛ همچون احمد بن حنبل، ابن معین، فلاس، ابن سعد و امثال این گونه افراد.^(۲)

حافظ ابن حجر ضمن شرح حال عقیلی، از احمد بن محمد بن هانی آورده: «من به ابو عبدالله یعنی احمد حنبل گفتم که آیا از حسین اشقر حدیث نقل می‌کنی؟ گفت: او از کسانی نیست که دروغ‌گویی آنان نزد من ثابت شده باشد.

تشیع او نقل شده همان گونه که عباس بن عبدالعظیم درباره اش می‌گوید که درباره ابوبکر و عمر سخن می‌گفته است. من گفتم: ای ابابعدالله، او فصلی درباره عیب‌های شیخین نگاشته است. پاسخ داد: پس چنین شخصی شایستگی ندارد که از او حدیث نقل شود.»^(۳)

و این همان دلیلی است که افرادی جز احمد او را ضعیف بدانند.

از جوزجانی نقل شده است: «شخصی غالی است که به انسان‌های نیک طعنه می‌زند.»^(۴)

به همین جهت می‌گویند: او احادیث منکر دارد؛ این کلمه و امثال آن در عرف علمای رجال سنی دلالت بر طعنه شخصی می‌کند که می‌خواهد فضائل علی را باز گوید یا مخالفانش را نقد کند، گرچه اینان نمی‌توانند بر این شخص طعنه وارد کنند. به همین جهت یحیی بن معین گوید: «او از شیعیان غالی بود؛ از یحیی پرسیدند:

۱- تذکرة الحفاظ: ۷۰۰/۲. ۲- تهذیب التهذیب: ۲۹۱/۲.
۳- تهذیب التهذیب: ۲۹۱/۲ - ۲۹۲. ۴- تهذیب التهذیب: ۲۹۱/۲ - ۲۹۲.

احادیث وی چگونه است؟ گفت: ایرادی بر او نیست. گفتند: آیا راست‌گو است؟
گفت: آری من از او حدیث نقل کرده‌ام.^(۱)

بنابراین حسین اشقر، شخصی مورد اعتماد و راست‌گوست در نظر بسیاری از
بزرگان حدیثی اهل سنت مثل احمد، نسائی، یحیی بن معین و ابن حبان... تنها گناه
نابخشودنی او همان تشیع او است که البته علمای آنان تصریح کرده‌اند که به
احادیث منقوله از وی آسیبی وارد نمی‌کند.

میلانی گوید:

مهم در این جا همین است که حافظ ابن حجر، او را راست‌گو (صدوق) می‌داند.
ابن حجر گوید: حسین بن حسن اشقر فزاری کوفی، شخص راست‌گویی است و
علاقه و غلو در تشیع دارد.... در سال ۲۰۸ از دنیا رفته است.^(۲)

این نکته را این جا باید گوشزد کنیم که حافظ ابن حجر عسقلانی در دو نوبت
خودش را مورد نقض قرار داده است:

۱- در کتاب «تخریج احادیث الکشاف» حسین اشقر را ضعیف دانسته، در حالی
که در کتاب «تقریب التهذیب» او را به عنوان «صدوق» می‌ستاید!!

۲- ابن حجر، حسین اشقر را به خاطر تشیع یا رافضی بودنش مورد طعن قرار داده
با این که او در «مقدمه فتح الباری» آشکارا می‌گوید که تشیع یا رافضی بودن ضرری
به شخص راوی وارد نمی‌کند.

بدین ترتیب طعن او در حدیث ما و البته طعن دیگران که در پی او حرکت
کرده‌اند لطمه‌ای به صحت احادیث حسین اشقر وارد نمی‌سازد.

«نکته مهم»

اشکال اشکال‌کنندگان در روایت پیشوایان حدیث هم چون طبرانی، ابن
ابی حاتم، ابن منذر، حاکم ابن مردویه از حسین از قیس بن ربیع از اعمش از سعید بن

۱- تهذیب التهذیب: ۲۹۱/۲ - ۲۹۲. ۲- تقریب التهذیب: ۱۷۵/۱.

جبیر از ابن عباس ... با هم اختلاف دارند:

سیوطی و به تبع او آلوسی فقط گفته‌اند: حدیث، سند ضعیفی دارد.

ابن حجر در «تخریج احادیث الکشاف» فقط گوید: حسین ضعیف و حدیث وی از اعتبار ساقط است. در اینجا به همین مقدار اکتفا کرده، ولی در «فتح الباری» گفته است: اسانید آن واهی است و شخص ضعیف و رافضی در آن وجود دارد.

ابن کثیر و به تبع او قسطلانی درباره حسین اشقر گفته‌اند: «شیخ شیعی و جاعل حدیث است.» البته در خصوص اسانید ابن ابی حاتم بر این اساس که گفته: «مردی که نامش را برده برایمان حدیث گفت.» شخصی در این حدیث وجود دارد که مبهم و ناشناس است.»

همیشگی در این باره افراط کرده و گوید: «طبرانی از طریق روایت حرب بن حسن طحّان از حسین اشقر از قیس بن ربیع روایت کرده و همگی ایشان توثیق شده‌اند و البته جماعتی هم آنان را تضعیف کرده و بقیه رجال حدیث، ثقه و مورد اعتمادند.

بر اساس مطالبی که درباره شرح حال اشقر بیان کردیم، سخن سیوطی و آلوسی از یک سوی و کلام ابن کثیر، از سوی دیگر درباره او باطل می‌شود که گفته بود در این حدیث شخص مبهمی است که ناشناس است، چرا که حرب بن حسن طحّان مشخص و معلوم است. و اگر منظور وی شخص دیگری است، باز هم اشکال به خود وی باز می‌گردد که از سخن دیگران بدون دلیل پیروی کرده است.

سخن ابن حجر نیز در کتاب «تخریج احادیث الکشاف» باطل می‌شود.

اما سخن او در کتاب «فتح الباری» ممکن است فقط ناظر به اشقر باشد و بس، که از او با ویژگی رافضی یاد کرده و به همین جهت او را ضعیف پنداشته است.

شاید منظور او از تضعیف غیر اشقری باشد که وی را به رافضی بودن توصیف کرده است. در ظاهر همین مطلب به نظر می‌رسد، و شاید منظور وی قیس بن ربیع است که پنداشته شخص دیگری است و او را تضعیف کرده است، اینک ما به شرح حال قیس می‌پردازیم:

۳- شرح حال قیس بن ربیع

وی قیس بن ربیع اسدی، ابو محمد کوفی است، از راویان ابوداود، ترمذی و ابن ماجه.^(۱)

شمار زیادی از پیشوایان حدیثی در کتب صحاح و بقیه کتب حدیثی، از او حدیث نقل کرده‌اند؛ هم چون سفیان ثوری، شعبه بن حجاج، عبدالرزاق بن همام، ابونعیم فضل بن دکین، ابوداود طیالسی، معاذ بن معاذ و دیگران.^(۲)

عبارات ذیل، اندکی از عبارات و سخنانی است که از او مدح و تعریف کرده‌اند و به اختصار می‌آوریم:

ابوداود طیالسی از شعبه نقل کرده است: از ابو حصین شنیدم که از قیس بن ربیع تعریف می‌کرد؛ او می‌گفت: شعبه برایمان توضیح داد: قیس را قبل از آن که بمیرد، دریابید.

عقّان گفته: به یحیی بن سعید گفتم: آیا او را به دروغ‌گویی متهم می‌کنی؟ وی گفت: نه. عقّان ادامه داد: قیس ثقه بوده و ثوری و شعبه او را موثق دانسته‌اند.

حاتم بن لیث از ابوالولید طیالسی نقل کرده که قیس بن ربیع ثقه است و احادیثش حسن است.

احمد بن صالح می‌گوید: به ابونعیم گفتم: آیا درباره قیس بن ربیع نکته‌ای در ذهنت هست؟ گفت: نه.

عمرو بن علی گوید: از معاذ بن معاذ شنیدم که از قیس تعریف کرده است.

یعقوب بن شیبه سدوسی گوید: قیس بن ربیع در نظر تمامی اصحاب ما، راست‌گوست، و کتابش نیکوست، از لحاظ حافظه ضعیف بود و سخنانش اضطراب داشت، زیاد خطا می‌کرد و در روایتش ضعیف بود.

۱- تهذیب الکمال: ۲۵/۲۴، تهذیب التهذیب: ۳۵۰/۸ و دیگران.

۲- تهذیب الکمال: ۲۷/۲۴.

ابن عدی گوید: عموم روایاتش استوار است و سخن صحیح درباره وی همان سخنی است که شعبه گفته است.

از منقولات درباره او چند چیز به دست می آید:

الف. از طرف منصور عباسی والی مدائن بوده و مردم از او نفرت داشته و دوری می جستند.

ب. شیعه بوده؛ این مطلب را ذهبی از قول احمد نقل کرده است.^(۱)

ج. احادیث منکری نزد او بوده است؛ حرب بن اسماعیل گوید: به احمد بن حنبل گفتم: چرا قیس بن ربیع ضعیف است؟ گفت: احادیث منکر نقل می کرد.

البته گفته اند: این احادیث را پسرش برای او می ساخت که وقتی خودش به سن رشد رسید، آنها را از پدر نقل کند!^(۲)

اما خودش را شخصی راست گو، مورد اعتماد و ثقه دانسته اند و اینها روایاتی است که بر او بسته اند و از او نیست؛ ذهبی درباره اش گوید: شخصاً راست گو بوده ولی حافظه اش قوی نبوده است.^(۳)

حافظ ابن حجر گوید: راست گو بوده. وقتی عمرش بیشتر شده، تغییر حالت یافته است و پسرش احادیثی را از قول او ساخته که وقتی خودش به سن رشد رسید، آن احادیث را از پدرش نقل کند.^(۴)

پس اگر نیت ابن حجر در «مقدمه فتح الباری» تضعیف این راوی است، خودش را نقض کرده است.

۱- میان الاعتدال فی نقد الرجال: ۳۹۳/۳.

۲- تاریخ بغداد: ۴۵۶/۱۲ - ۴۶۲، تهذیب الکمال: ۲۵/۲۴ - ۳۷، سیر اعلام النبلاء: ۴۱/۸ - ۴۴،

تهذیب التهذیب: ۳۵۰/۸ - ۳۵۳. ۳- میزان الاعتدال فی نقد الرجال: ۳۹۳/۳.

۴- تقریب التهذیب: ۱۲۸/۲.

۴- شرح حال حرب بن حسن طحّان:

کسی برای او عاملی به عنوان ضعف برنشمرده است و هیچ کلامی در ذم او گفته نشده مگر سخن هیثمی، که در عین حال او را توثیق کرده و دلیل تضعیف او را ذکر نکرده و نگفته چه کسی او را تضعیف کرده است.

ابن ابی حاتم گوید: درباره او از پدرم پرسیدم، گفت: او شیخ و استاد است.^(۱)
ابن حجر گوید: حدیث حرب بن حسن طحّان، مورد قبول نیست. زیرا از دی درباره اش نظر خوبی نداشته است....

اما ابن حبان او را از جمله ثقات برشمرده است.

ابن نجاشی گوید: از نظر نقل روایت سنی است ولی شیعه بوده و دارای کتاب است. یحیی بن زکریای لؤلؤی از او حدیث آورده است.^(۲)

می‌گوییم:

به سخن از دی درباره او نمی‌توان استناد کرد. زیرا ذهبی درباره از دی چنین گفته است: به سخن از دی اعتمادی نیست و بدان توجه نمی‌شود. چرا که زبانش در جرح و رد افراد فعّال و پرکار است.^(۳)

دو نکته پایانی

مطلب اول:

ذهبی بعد از نقل خطبه امام حسن علیه السلام که حاکم آن را از فرزندان امامان اهل بیت و فرزندان وی نقل کرده، گفته است: این حدیث صحیح نیست.^(۴)

این طعن و قدح وی مجمل و مبهم است، و هرگز قابل اعتنا نیست. به نظر می‌آید که از جهت سندی اشکالی ندارد و فقط معنا و متن آن با مذاق وی خوش

۱- الجرح و التعديل: ۲۵۲/۳.
۲- لسان المیزان: ۱۸۴/۲.
۳- میزان الاعتدال: ۶۱/۱.
۴- تلخیص المستدرک: ۱۷۲/۳.

نمی آید. و البته عذر ذهبی در طعنه بر خاندان پیامبر معلوم است.

مطلب دوم:

ابن عساکر نیز حدیث ابی امامه باهلی را از طریق طبرانی آورده، سپس گوید: این حدیثی منکر است که در «جزء ابن عباد» نسخه ای که من دارم، موجود نیست، و بنابراین بر آن اعتمادی نتوان کرد. (۱)

این حدیث را با این عبارت، حافظ ابو عبدالله گنجی از طریق طبرانی روایت کرده و گفته است: «این حدیث حسن و عالی است که طبرانی در معجم خود با شکل های یکسان آورده ولی محدث شام در کتابش آن را با شکل های مختلف نقل کرده است.» (۲) حافظ ابن حجر نیز چنین می گوید (۳) و آن را نه از طریق طبرانی بلکه از طریق حاکم حسکانی نیشابوری نقل کرده است. (۴)

دیدیم که ابن عساکر گفته بود: این حدیث در نسخه من از حدیث طلوت بن عبّاد موجود نیست، اما سخن ابن عساکر زیانی به حدیث نمی رساند و مطلب کاملاً واضح است.

ولی چرا ابن عساکر حدیث را منکر دانسته است؟ در کدام قسمت آن اشکالی وجود دارد؟ آیا اشکال در حدیث شجره «انا و علی من شجره واحده» است؟ یا اشکال در سخن پیامبر ﷺ است که فرمود: اگر بنده چنین و چنان عبادت کند و ولایت علی را نپذیرد... یا اشکال در خواندن آیه مؤدت در این جایگاه است!!

حدیث شجره را پیشوایان زیادی از اهل سنت نقل (۵) و امیرمؤمنان نیز خود بدان اشاره کرده اند و هیچ کس آن را منکر ندانسته است. (۶)

۱- تاریخ دمشق، شرح حال امیر مؤمنان علیه السلام ۱/۱۳۳.

۲- کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب: ۳۱۷.

۳- لسان المیزان: ۴/۴۳۴.

۴- شواهد التنزیل: ۲/۱۴۱.

۵- بنگرید: خلاصه عبقات الانوار، مجلد حدیث نور.

۶- نهج البلاغه: ص ۱۶۲.

در مورد آیه مؤدت دیدیم که بر اساس روایت متعدّد، در حق علی و فاطمه و دو پسر آنان نازل شده است.

فقط این حدیث باقی می ماند که هرچه انسان عبادت کند، بدون قبول ولایت و محبت سودی نمی رساند. البته این سخن والا و برتر است و معنای دقیقی دارد. خلاصه بیان آن، چنین است که دوستی و حب اهل بیت، عاملی برای تبعیت و نزدیکی به خداست، عمل کردن بدون دوستی پیامبر و و خاندان او کسی را به خدا نزدیک نمی کند و هر عمل عبادی که در آن حبّ و دوستی محمّد و خاندان او نباشد، باطل است و عمل کننده آن در زمره دوزخیان خواهد بود که البته بد جایگاهی است.

پاسخ سخنان ابن عساکر در حدّ ظاهر کلمات، چنین است. اما اگر سخنان او و امثال او ناشی از دشمنی و بغض پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت او عَلَيْهِمُ السَّلَام باشد، سخنی دیگر داریم. البته چنین شخصی از خدای متعال دور خواهد بود و هیچ عملی برای او سود نخواهد داشت...

بار پروردگارا؛ ما را از دوست داران پیامبر و آل او قرار ده و چنان کن که از کسانی باشیم که آنان را به سویت وسیله تقرّب قرار می دهند.

فصل سوم

«چند شبهه و پاسخ آنها»

بخش اول:

مهمترین شبهات مخالفان آیه شریفه

صَحَّ احادیث وارد شده در باب نزول آیه مبارک درباره اهل البیت، روشن شد و از درستی تمامی سندهای آن مطمئن گشتیم. اینک می خواهیم به شبهاتی که دستاویز برخی علمای اهل سنت در این باره شده است، و سپس به پاسخ آنها پردازیم.

اینک سخنان آنان را در این باره ذکر می کنیم، آن گاه با دلایل متین و شواهد محکم به پاسخ یکایک آنها می پردازیم تا این که بعد از قیام بیّنه و اقامه دلیل، هر کس تصمیم خود را بگیرد: هلاک شود یا زنده ماند.

شاید بیشترین مخالفت و معارضه در این باره، از آن ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنه» باشد. به همین جهت ما سخنان او را مقدم بر دیگر افراد ذکر می کنیم:

۱- ابن تیمیه می گوید:

«در حدیث صحیح از طریق سعید بن جبیر ثابت شده که از ابن عباس درباره مصداق خدای متعال در آیه: «قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا أَلَا الْمَوْدُةُ فِي الْقُرْبَى»

پرسیدند. سعید بن جبیر پاسخ داد: یعنی این که خویشان پیامبر را دوست داشته باشید. ابن عباس گفت: عجله کردی، هیچ تیره‌ای از قریش نیست مگر آن که با پیامبر خویشاوندی دارد، لذا پیامبر فرمود: از کسی اجری نمی‌طلبیم مگر آن که در باب خویشاوندی که بین او و شماست، به او محبت کنید.

ابن عباس از بزرگان اهل بیت و داناترین آنان به تفسیر قرآن بوده و این تفسیر از او قطعی است. و ظاهر آیه بر این مطلب دلالت می‌کند که آیه نگفت: «الّا المودة لذوی القربی»: مگر محبت برای نزدیکان پیامبر، بلکه گفت: «الّا المودة فی القربی»: مگر محبت درباره نزدیکان پیامبر. لذا در آیه دیگر که می‌خواهد خویشان خاص پیامبر را بفهماند، چنین می‌گوید: «واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسة وللرسول ولذی القربی، (بدانید که هرگاه در چیزی سود کردید، پس یک پنجم آن، از آن خدا و رسول و خویشان او است.)»

در این مودت نگفت: «المودة فی ذوی القربی»، بلکه گفت: «المودة لذوی القربی». و چگونه است که در آیه می‌فرماید: «قل لأسألکم علیه اجراً الّا المودة فی القربی»؟

از این بیان روشن می‌شود که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم هرگز هیچ اجری درخواست نمی‌کرد، بلکه اجر و پاداش او بر خداست. البته بر مسلمانان لازم است که به اهل بیت او محبت داشته باشند و این مطلب از روی دلایل دیگری به دست می‌آید و دوستی ما برای اهل بیت، مزد و اجر پیامبر در هیچ چیزی نمی‌باشد. هم‌چنین باید دانست که این آیه مکی است و در آن زمان علی با فاطمه ازدواج نکرده بود و برای او فرزندان متولد نشده بود.^(۱)

۲- ابن تیمیه گوید:

«این که سخن خدای متعال در آیه قل لأسألکم علیه ... درباره اهل بیت نازل شده باشد، دروغی آشکاراست. زیرا این آیه در سوره شوری است و این سوره بدون هیچ تردیدی، مکی است و قبل از آن که فاطمه همسر علی شود، نازل شده بود... بیشتر گفتیم که مراد آیه همان چیزی است که ابن عباس گفته و بخاری و دیگران روایت کرده‌اند.

ولی پاره‌ای از نویسندگان اهل سنت و جماعت و شیعه، از جمله احمد بن حنبل و دیگران، حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده‌اند که وقتی این آیه نازل شد، پرسیدند: ای رسول خدا، اینان - قربی - چه کسانی هستند؟ پاسخ داد: علی و فاطمه و دو پسر آن دو. و این حدیث به اجماع اهل معرفت حدیث، دروغ است.»^(۱)

۳- ابن تیمیه این اشکالات خود را مکرر و پیوسته در جاهای مختلف کتابش تکرار کرده و می گوید:

«حدیث فوق دروغ است... آیه در سوره شوری مکی است، حال آن که در مکه علی و فاطمه ازدواج نکرده بودند و در مدینه ازدواج کردند... و توضیحی که در صحیح بخاری و مسلم نقل شده، با این حدیث مشهور تناقض دارد که از ابن عباس سؤال شد... و این که آیه گفته: «الا المودة فی القربی» و نگفته «الا المودة للقربی» و هم چنین نگفته و لا المودة لذوی القربی که در جای دیگری در قرآن گفته: «واعلموا انما غنمتم...»

و این که پیامبر بر رسالت خویش البته مزدی نمی طلبد و مزد و اجر او بر خداست... و این که «قربی» در این جا «ال» دارد یعنی معرفه است و لازمه «ال» معرفه آن است که القربی نزد مخاطبان، معلوم و مشخص باشند. قبلاً ذکر کردیم که

۱- منهاج السنة: ۵۶۲/۴ - ۵۶۳.

وقتی آیه نازل شد، [امام] حسن و [امام] حسین خلق نشده بودند و علی و فاطمه با هم ازدواج نکرده بودند و «قربایی» که مخاطبان آن را می‌شناختند، محال است اینان باشند، برخلاف «قربایی» که نزد آنان معروف و معلوم بود که همگی خویشاوندان پیامبر بودند.»^(۱)

۴- ابن حجر عسقلانی:

«در کتاب «تخریج الکشاف» در این باره فقط معارضه احادیث را متذکر شده و گفته است: این احادیث با آن چه بخاری آورده، تناقض دارند و اولویت با حدیث بخاری است.^(۲) وی در «فتح الباری» هم همین مطلب را گفته و می‌افزاید: حدیث بخاری مکی بودن سوره شوری را تأیید می‌کند.»^(۳)

۵- ابن کثیر:

«نزول آیه مؤدت در مدینه بعید است، چرا که آیه مکی است و فاطمه رضی الله عنها اصلاً در مکه فرزندان نداشت؛ او بعد از جنگ بدر و در سال دوم هجرت پیامبر به همسری علی رضی الله عنه درآمد و تفسیر بحق آیه، همان است که دانشور امت ابن عباس گفته است.»^(۴)

۶- قسطلانی:

«آیه مکی است و در آن زمان، فاطمه اصلاً فرزندان نداشت. فاطمه بعد از جنگ بدر در سال دوم هجرت به عقد علی درآمد. و تفسیر آیه بر طبق نظر ابن عباس

۱- منهاج السنة: ۹۵/۷ - ۱۰۳.

۲- الکاف الشاف فی تخریج احادیث الکشاف - همراه کشاف چاپ شده - ۲۲۰/۴.

۳- فتح الباری فی شرح البخاری: ۴۵۸/۸.

۴- تفسیر القرآن العظیم: ۱۰۱/۴.

دانشور امت و ترجمان قرآن به حق نزدیک‌تر و سزاوارتر است.»^(۱)

۷- شوکانی:

او به معارضه احادیث در این باره اکتفا کرده و حدیث طاووس از طریق ابن عباس را بر دیگر احادیث ترجیح داده است.^(۲)

۸- ابن روزبهان:

او فقط می‌گوید: «ظاهر آیه بر این مطلب دلالت می‌کند که آیه شامل همگی خویشاوندان پیامبر می‌شود.»^(۳)

۹- عبدالعزیز دهلوی:

«این حدیث را احمد و طبرانی از ابن عباس آورده‌اند، اما اکثر محدثان آن را ضعیف دانسته‌اند. زیرا تمام سوره شوری مکی است و در زمان نزول آیه [امام] حسن و حسین متولد نشده بودند و فاطمه به عقد علی در نیامده بود... حدیث از طریق برخی راویان شیعه غالی روایت شده است. البته حدیث را محدثان به عنوان حدیث صحیح توصیف کرده‌اند و گمان راجح آن است که این راوی دروغ نگفته و حدیث را نقل به معنا کرده است؛ چرا که شیعه لفظ «اهل بیت مرا» به علی و فاطمه و حسن و حسین اختصاص می‌دهند... در حالی که معنای مذکور با مقام نبوت سازگاری ندارد، بلکه با شیوه مردم دنیا پرست سازگار است. و این آیه را آیات فراوان دیگر نفی می‌کند؛ مثل این آیه: ما سألتکم من اجر فهو لکم ان اجری الّا علی الله: «من از شما مزدی نمی‌طلبم و پاداش آن به خود شما باز می‌گردد، اجر من فقط بر خداست.»

۱- ارشاد الساری فی شرح البخاری: ۳۳۱/۷.

۲- فتح القدیر: ۵۳۷/۴.

۳- ابطال الباطل - همراه احقاق الحق چاپ شده - ۲۰/۳.

و اگر خاتم پیامبران طالب اجر و مزد باشد، منزلت او از بقیه پیامبران پایین‌تر خواهد بود، در حالی که این سخن خلاف اجماع است.»^(۱)

بخش دوم:

پاسخ به شبهات یاد شده

مطالبی را که از بزرگان اهل سنت نقل کردیم، مهم‌ترین شبهات آنان در این باره است که به ترتیب آنها را می‌آوریم.

۱- سوره شوری مکی است و امام حسن و حسین در آن زمان متولد نشده بودند.

شاید این شبهه در این مسأله یکی از اساسی‌ترین شبهات باشد. اینک یک بار درباره آیه شریفه با توجه به روایات و بار دیگر بدون توجه به روایات بحث و بررسی می‌کنیم.

دیدگاه اول: اگر بخواهیم آیه را با توجه به احادیث مختلفی که در این باره وارد شده است، تفسیر کنیم - چه مراد اهل بیت باشد و یا به مناسبت سخن انصار نازل شده باشد - آیه مدنی است. لذا شماری از مفسران می‌گویند که سوره شوری مکی است مگر چند آیه آن:

قرطبی گفته است: «سوره شوری بنا بر قول حسن، عکرمه، عطاء و جابر مکی است. ابن عباس و قتاده گفته‌اند که به جز چهار آیه آن که در مدینه نازل شده است و از جمله آن است آیه «قل لأسألکم علیه اجرأ الا الموده فی القربی؛ تا آخر آن».^(۲)

ابو حیان گفته است: «ابن عباس گفته که سوره شوری مکی است مگر چهار آیه آن: از آیه: قل لأسألکم علیه... تا چهار آیه پس از آن که این آیات در مدینه نازل شده

۲- تفسیر القرطبی: ۱/۱۶.

۱- التحفة الاثنا عشریة: ۲۰۵.

است»^(۱).

شوکانی گفته است: «از ابن عباس وقتاده روایت شده که سوره شوری مکی است مگر چهار آیه آن که در مدینه نازل شده است، از آیه قل لاأسألكم... تا آخر آن»^(۲).

ألوسی گفته است: «در بحرال محیط آمده که این سوره مکی است مگر چهار آیه آن از قل لاأسألكم علیه... تا آخر آن. مقاتل گفته است: در این سوره، آیات مدنی وجود دارد و آن آیه «ذلک الذی یبشر الله عباده...» است. و برخی آیه «ام یقولون افتری...» را استثنا کرده اند و جایز است که این اطلاق - مکی بودن - به اعتبار اغلب آیات باشد»^(۳).

همین مقدار برای اهل تحقیق کافی است. زیرا وجود آیات مدنی در سوره های مکی و عکس آن در قرآن فراوان است و هیچ یک از علمای بزرگ با این مطلب مخالفتی نکرده است.

دیدگاه دوم: بررسی آیه مؤدت قطع نظر از روایات

آیه به ظاهر آن دلالت بر وجوب «مؤدت القربی» یعنی نزدیکان و خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می کند و خطاب آیه به مسلمانان است، نه غیر آن. این آیه دلالت بر وجوب مؤدت «قربی» پیامبر می کند، به خاطر تبادل این معنا به ذهن. بسیاری از پیشوایان حدیث به این تبادل اذعان کرده اند؛ از جمله: کرمانی صاحب «الکواکب الدراری فی شرح البخاری»^(۴) و عینی صاحب کتاب «عمده القاری فی شرح البخاری». عینی در شرح حدیث طاووس گفته است: «حاصل کلام ابن عباس این که: تمامی قریش، اقارب و خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند و مراد آیه بنی هاشم و مانند آنان، نیست که به ذهن متبادر می شود، همان طور که سعید بن جبیر فهمیده

۱- البحر المحيط: ۵۰۷/۷. ۲- فتح القدير: ۵۲۴/۴.

۳- روح المعانی: ۱۰/۲۵.

۴- الکواکب الدراری فی شرح صحیح البخاری: ۸۰/۱۸.

است.»^(۱)

از سوی دیگر می‌گوییم که خطاب آیه به مسلمانان است، به دلایل و وجوهی که یکی از آن‌ها دلیل سیاق است؛ چرا که خدای متعال می‌فرماید: «هر آینه ستمکاران را می‌بینی که ترسان هستند از آن چه به عمل آورده‌اند، در حالی که البته (کیفر کارشان) به ایشان می‌رسد. و آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، در غرفه‌های بهشتی‌اند، ایشان را باشد آن چه درخواست کنند در نزد پروردگار خویش و این برتری بزرگ است* این است آن ثواب که مژده می‌دهد به آن کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام می‌دهد. بگو: از شما برای تبلیغ رسالتم مزدی نمی‌طلبم مگر محبت در میان خویشانم. و هر که نیکی بکند آن نیکی را برای او بیفزاییم و برای او حُسن را زیاد کنیم. به راستی خدا آمرزنده و قدرشناس است* آیا می‌گویند پیامبر بر خدا به دروغ افترا بسته است؟ پس اگر خدا خواهد، بر قلب تو مهر می‌زند و خدا باطل را نابود می‌سازد و حق را با سخن‌های درست اثبات می‌کند. به یقین، او به هر چه در سینه‌هاست، آگاه است* و او کسی است که توبه را از بندگان خود قبول می‌کند و از گناهان در می‌گذرد و می‌داند کارهایی را که می‌کنید* و قبول می‌کند دعای آن کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و خداوند از فضل خود به ایشان زیاد می‌دهد و برای کافران عذاب سختی است.»^(۲)

آیه مبارکه مؤدّت بعد از این آیه نازل شده است: «این است آن ثواب که مژده می‌دهد خداوند آن را به بندگان؛ آن کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام می‌دهند.»

شاید گفته شود: بعد از آن آیه است: «آیا می‌گویند پیامبر بر خدا به دروغ افترا بسته است؟» [با توجه به آن، مخاطب آیه کیست؟]

۱- عمده القاری فی شرح البخاری: ۱۵۹/۱۹.

۲- شوری: ۲۶/۴۲ - ۲۲.

می‌گوییم: منظور از این آیه مشرکان نیستند، بلکه منظور مسلمانانی هستند که ظاهراً مسلمان ولی باطناً منافق‌اند. دلیل این مطلب آیه بعدی است که می‌فرماید: «او کسی است که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد و از گناهان در می‌گذرد و می‌داند آن چه را می‌کنید.»

پس خطاب این آیه مشرکان نیستند، چرا که کلمه «توبه» در قرآن کریم جز برای مسلمانان گناهکار به کار نرفته است.

شاید بپرسند: آیا در میان مسلمانان مکه منافق وجود داشت؟

می‌گوییم:

بلی، با مراجعه به سوره «منافقان» و «مدثر» و سخنان مفسران، این مطلب روشن می‌شود.^(۱)

بنابر این بر تمامی مسلمانان واجب است که مؤدت و دوستی اقرباء و خویشان نبی ﷺ را پیشه خود سازند. پس آیا می‌توان این جا ادعا کرد که مسلمانان امر شده‌اند تا عموها و فرزندان ایشان را دوست بدارند؟ در اینجا دو حالت می‌توان تصور کرد:

یا اقربای مشرک منظور می‌باشند که قطعاً چنین نیست؛ یا اقربای مسلمان آن حضرت مقصود باشند. در این صورت، آنان در وقت نزول آیه یا بعد از آن هیچ نقشی در مکه نداشتند. خیر، منظور از این اقربا، افراد خاصی مثل علی هستند؛ کسی که مشرکان نسبت به او بغض داشتند و وی را دشمن می‌شمردند، منافقان بر

۱- خوب است در این مورد تفاسیر فریقین ملاحظه شود؛ مخصوصاً در سوره «مدثر» که به اتفاق و اجماع همگی مکی است. در آن جا می‌توان سخنان علمای تفسیر سنی و تناقضاتشان را یافت و این که می‌کوشند با سخنانی شگفت، آیات سوره را که ظاهر آن بر حالات اهل نفاق دلالت می‌کند، به افراد و اشخاص دیگر برگردانند؛ برای فرار از پاسخ به این که منظور از اینان چه کسانی هستند؟ اما شیعه، از ابتدا منافقان را می‌شناختند. تفصیل این مطلب، مجال بازتری را می‌طلبد و شایسته است ما در این موضوع قرآنی و تاریخی مهم به توفیق الهی رساله‌ای فراهم آوریم؛ ان شاء الله.

او حسادت می ورزیدند و مؤمنان دوستش می داشتند و به او علاقه می ورزیدند. البته مخفی نماند که دو کلمه «مودت» (دوستی) و «یقترف» (می گیرد) در این جا جایگاهی خاص دارند. بعلاوه وقتی در مدینه از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد که منظور از «قربی» در آیه مبارکه چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: «علی و فاطمه و دو پسر آن دو.»

۲- پیامبر مزدی طلب نمی کند

می گویند: هر پیامبری از جانب خدای متعال انتخاب شده، مزدی از مردم برای ادای رسالت خود طلب نکرده است، زیرا اجر و پاداش آنان بر خداوند است و پیامبران گذشته نیز این چنین بوده اند:

حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام به قومش گفت: «به راستی من برای شما رسولی امینم* اینک از خدا بترسید و از من فرمانبرداری کنید و من از شما بر تبلیغ رسالتم هیچ مزدی را طلب نمی کنم، مزد من نیست مگر بر پروردگار جهانیان»^(۱)

حضرت هود عَلَيْهِ السَّلَام گفت: «ای قوم، از شما برای تبلیغ دستمزدی نمی طلبم. مزد من نیست مگر بر آن که مرا آفریده است. آیا در نمی یابید؟»^(۲)

حضرت صالح عَلَيْهِ السَّلَام گفت: «به راستی من برای شما پیامبری امینم* اینک از خدا بترسید و از من فرمانبرداری کنید* و از شما برای تبلیغ خود هیچ مزدی درخواست نمی کنم؛ برای من مزدی نیست مگر بر پروردگار جهانیان»^(۳)

از همین جاست که برخی از مفسران آنان اصرار دارند که این استثناء منقطع است. البته برخی نیز مانند زمخشری و دیگران جایز دانسته اند که هم استثنای متصل باشد و هم استثنای منقطع.

در پاسخ می گویم:

۲- هود: ۵۱/۱۱.

۱- شعراء: ۱۰۷/۲۶ - ۱۰۹.

۳- شعراء: ۱۴۳/۲۶ - ۱۴۵.

پیامبر ما نیز در آیات دیگری از قرآن این چنین توصیف شده‌اند:

«بگو من از شما بر تبلیغ رسالتم پاداشی نمی‌خواهم و من از تکلف کنندگان نیستم * نیست این (قرآن) مگر یادآوری برای جهانیان»^(۱)

«بگو آن چه از شما مزد طلب کرده باشم، پاداش شماست؛ مزد من نیست مگر برای خدا و او بر هر چیز گواه است.»^(۲)

«بگو بر تبلیغ رسالتم از شما مزدی نمی‌خواهم مگر این که هر که خواهد، راهی به سوی پروردگار خود برگیرد.»^(۳)

مفسران شیعه و سنی درباره این شبهه (تناقض این آیات باهم) جواب‌های زیادی داده‌اند؛ از جمله در تفسیر خازن و خطیب شربینی دو وجه ذکر شده است.

اما با دقت و تدبیر در آیات ذکر شده درباره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، می‌توان مفاد این آیات را در چهار گروه تقسیم‌بندی کرد:

۱- پیامبر، اجر و پاداشی از مردم نمی‌خواست.

۲- پاداش خواست، اما تصریح کرد که این پاداش، به نفع شما مردم است.

۳- پاداش نخواست، اما از مردم خواست به اختیار خود، راهی به سوی خدای متعال برگیرند.

۴- پاداش از مردم خواست، که همان «مؤدت قریبی» است.

افراد منصف، به ترتیب این آیات دقت کنند و ببینند که آیا در آنها تناقض و چندگانگی وجود دارد؟

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مردم اجر و مزدی نمی‌خواهد، ایشان از مردم می‌خواهد که به پروردگار راهی بجویند، و این جستن راه به سوی خدا، جز با محبت اهل‌البیت حاصل نمی‌شود و البته سود این محبت نیز عاید خود مردم می‌شود.

۲- سبأ: ۴۷/۳۴.

۱- ص: ۸۶/۳۸.

۳- فرقان: ۵۷/۲۵.

به همین جهت، اهل بیت علیهم السلام فرموده‌اند: «نحن السبیل:»^(۱) ما راه هستیم». بلی آنان راه‌های [به سوی خدا] هستند، مخصوصاً وقتی که در دنیا به هرج و مرج و بی‌نظمی افتد و فتنه‌هایی روی آوردند و راه‌ها نامن شود...^(۲)

بنابراین ایشان - اهل بیت - همان راه‌های به سوی خدایند و معنای این آیه محکم نیز در تنزیل، خود همین است. البته نباید لوازم راه بودن آنان را از نظر دور داشت و باید این معنای دقیق را فهمید و آن را مغتنم شمرد: «به راه پروردگارت با حکمت و موعظه نیکو بخوان و با آنان به بهترین شکل مجادله نما...» و خدای، ما را کافی است و برترین وکیل است.

۳- چرا در آیه گفته نشده است: «أَلَا الْمَوَدَّةُ لِلْقَرَبِيِّ»؟

طرح این شبهه از مانند دهلوی خیلی شگفت نیست، اما از شخصی مثل این تیمیه که مدعی دانش ادبیات عرب است خیلی بعید است و کاش او به سخنان اهل فن در این باره مراجعه می‌کرد.

زمخشری گوید: «جایز است که استثناء متصل باشد؛ یعنی: از شما اجری درخواست نمی‌کنم مگر این را، یعنی آن که نزدیکانم را دوست بدارید. و این در حقیقت اجر نیست چرا که خویشاوندی او خویشاوندی آنان است. بنابر این ارتباط با ایشان در همراهی و جوانمردی لازم و شایسته است.

و ممکن است که استثناء منقطع باشد. یعنی: هیچ اجری از شما درخواست نمی‌کنم، اما از شما می‌خواهم که خویشان مرا دوست بدارید که آنان خویشان شما هم هستند و آنان را اذیت نکنید.

زمخشری در ادامه کلام خود می‌پرسد: چرا گفته نشده است: «أَلَا مَوَدَّةُ الْقَرَبِيِّ» یا «أَلَا الْمَوَدَّةُ لِلْقَرَبِيِّ»؟ و معنای سخن خدای متعال: «أَلَا الْمَوَدَّةُ فِي الْقَرَبِيِّ» چیست؟ می‌گوییم: برای مودت و دوستی مکان و جایگاه قرارداده‌اند مانند این که

۱- فرائد السمطين به نقل از ینابیع المودّة: ۲۲.

۲- مجمع الزوائد: ۱۶۵/۹.

می‌گویی: «لی فی آل فلان مودة ولی فیهم هوی و حبّ شدید»: «مرا به خاندان فلان محبتی است و مرا بدانان دوستی و علاقه شدیدی است». منظور این است: من به آنان علاقه و دوستی دارم و آنان در جایگاه محبت و علاقه من‌اند. توضیح این که کلمه «فی» برای رساندن پیوند مؤدت مانند «ل» نیست. هنگامی که می‌گویی «آل المودة للقربی»، در این جا ارتباط دارد به محذوفی که ظرفی به آن مربوط است، مانند وقتی که می‌گویی «المال فی الکیس». این جا تقدیر کلام، چنین است: مگر مؤدت و دوستی که در قربی و خویشان ثابت است و در آنها متمکن است، «قربی» مصدر است مانند «زُلفی» و «بُشری» به معنای قرابت و خویشی. و به معنی قرابت و خویشی و منظور، اهل قربی است.

روایت شده است که وقتی آیه نازل شد، گفته شد: ای رسول خدا، این افرادی که خویشان تواند و مؤدت و دوستی شان بر ما واجب است، کیان‌اند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسرشان.

و بر این مطلب دلالت می‌کند آن چه از علی رضی الله عنه روایت شده است: من از حسادت برخی مردم نسبت به خودم، به محضر رسول خدا صلی الله علیه و سلم شکایت بردم. پیامبر به من گفت: آیا راضی نیستی یکی از چهار نفر باشی؟ نخستین کسانی که داخل بهشت می‌شوند، من هستم و تو و حسن و حسین، آنگاه همسران ما از سمت راست و چپ ما، سپس فرزندان ما به دنبال همسران ما خواهند آمد. (۱)

فخر رازی گوید: «برای آنان جایگاهی برای محبت قرار داده‌اند و پایگاه آن ایشان‌اند، مانند این که می‌گویی: برای من در آل فلان مؤدّتی است و من به ایشان دوستی و محبت زیادی دارم. مقصود تو آن است که من آنها را دوست دارم و ایشان جایگاه محبت و محل آن هستند.» (۲)

۱- الکشاف فی تفسیر القرآن: ۲۱۹/۴ - ۲۲۰.

۲- التفسیر الکبیر: ۱۶۷/۲۷.

ابوحیان نیز همین مطلب را گفته و آن را پسندیده است.^(۱)

نیشابوری گوید: «سپس خداوند به پیامبرش امر کرد که بگو: «قل لأسألکم» بر این تبلیغ «اجراً الا المودة» که موجود است «فی القربی». اینان را مکان مؤدت و محل برای آن قرار داده‌اند. به همین دلیل نگفته است: «مودة القربی» یا «المودة للقربی» و «قربی» مصدر است به معنای قرابت و خویشی؛ یعنی: درباره اهل قربی و در حق ایشان.^(۲)

ابوسعود استثناء را متصل دانسته و سپس گوید: گفته‌اند که استثنای منقطع است به این معنی: من هرگز از شما اجری نمی‌خواهم ولی از شما مؤدت و دوستی می‌خواهم. و «فی القربی» حال است به این معنا که: مؤدت در قریباً ثابت است و در ایشان قرار یافته است که اهل‌اند و در حق ایشان است. و قربی مصدری است مانند زلفی به معنای قرابت و خویشی. روایت شده است وقتی این آیه نازل شد، پرسیدند. ای رسول‌خدا، اقرباء و خویشان تو چه کسانی‌اند...^(۳)

هم چنین به تفاسیر بیضاوی، نسفی، شربینی و بقیه تفاسیر مراجعه شود.

۴- تعارض روایات با هم

این آخرین شبهه‌ای بود که برخی از آنان مطرح کرده‌اند. بیان آن موكول است به اعتبار احادیثی که احمد و دیگران، از طریق طاووس از ابن‌عباس آورده‌اند. و ما جواب را به تفصیل در فصل چهارم بیان خواهیم کرد.

۱- البحر المحيط: ۵۱۶/۷.

۲- تفسیر النیشابوری - در حاشیه طبری چاپ شده - ۳۳/۲۵.

۳- تفسیر ابوالسعود: ۳۰/۸.

فصل چهارم

«روایات و اخبار»

تا این جا آشکار شد که نزول آیه مبارکه درباره «اهل البیت»، از یک سوی، از لفظ و عبارت آیه به ذهن متبادر می شود و از سوی دیگر، مستند به دلایل معتبر و متعددی از سخنان دانشمندان اهل سنت است که در کتاب هایشان تأیید می شود. بعلاوه، این نقل از امامان اهل البیت علیهم السلام نیز حکایت شده است؛ از حضرت علی علیه السلام که به اجماع مسلمانان داناترین یاران پیامبر به کتاب خدا بود و هم چنین از سبط اکبر حسن بن علی، حسین بن علی شهید، امام سجاد علی بن الحسین، امام باقر و امام صادق علیهم السلام نیز نقل شده و تعداد زیادی از بزرگان صحابه آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند: ابن عباس (طبق روایت سعید بن جبیر و مجاهد و کلبی و دیگران) چنین گفته و ابوحیان آن را جزء مسلمیات شمرده و گفته که این کلام سعید بن جبیر و عمرو بن شعیب و سدی و شمار دیگری می باشد.

بخش اول:

دلایل و شواهد دیگر بر نزول آیه درباره اهل بیت

این سخن را تعداد زیادی از مفسران و دیگر دانشمندان ذکر کرده و سخن دیگری را بر آن ترجیح نداده اند، بلکه دلایل و شواهد و مؤیدات زیادی از احادیث و اخبار در تأیید آن آورده اند، مانند اقوال افرادی که پس از این می آید:

۱- زمخشری این سخن را نقل کرده، روایت پیامبر صلی الله و آله و سلم را در تأیید آن آورده و گفته است: «دلیل بر این مطلب روایتی از علی... است» (که ما آن را در صفحات قبل آوردیم) «سپس می افزاید: «از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل شده است: بهشت حرام شده است بر هر کس که به اهل بیت من ظلم کند و به سبب اذیت خاندانم به من آزار رساند. و هر کس کار نیکی نسبت به فرزندان عبدالمطلب انجام دهد و آنان تلافی نکنند، من به جای آنان در فردای قیامت وقتی که با من ملاقات کنند پاداش ایشان را خواهم داد.»

بعد از آن، حدیث انصار را نقل کرده است (که قبلاً ذکر آن گذشت).

آن‌گاه این حدیث را نقل کرده است: «پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، شهید مرده است. آگاه باشید! هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، گناهانش آمرزیده می شود. آگاه باشید! هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد در حالت توبه مرده است. آگاه باشید! هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، در حالت ایمان کامل مرده است. آگاه باشید! هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، ملک الموت و نکیر و منکر وی را به بهشت بشارت می دهند. آگاه باشید! هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، او را به بهشت می برند، هم چون عروسی که به خانه شوهرش می برند.

آگاه باشید! هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، در قبرش دو در از بهشت گشوده خواهد شد. آگاه باشید! هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، قبرش را ملائکه رحمت زیارت خواهند کرد. آگاه باشید! هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، بر طریقه و سنت پیامبر و جماعت مسلمانان مرده است. آگاه باشید! هر کس بر دشمنی آل محمد بمیرد، هرگز بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد»^(۱).

۲- فخر رازی گوید: «کلبی از ابن عباس روایت کرده است: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه آمد، به وی مصیبت‌هایی رسید و حق برخی بر عهده

او بود، ولی مال و ثروتی نداشت. بنابراین، انصار با خود گفتند: ای مردم، خداوند شما را به وسیله این مرد هدایت کرد و او پسر خواهر شما و همسایه شما در سرزمین شماست. قسمتی از اموالتان را برایش گرد آورید، او را حاضر گردانید و سپس آنها را به او تسلیم کنید؛ آنگاه این آیه نازل شد: «قل لا أسألكم عليه اجراً» یعنی در برابر ایمان، من از شما مزد و اجری نمی طلبم مگر این که نسبت به خویشان من محبت کنید. و پیامبر آنها را به مودت و دوستی خویشانش تشویق کرد.»

آنگاه وی روایت زمخشری را از قول پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده: «هرکس بر محبت محمد و آل محمد بمیرد... (تا آخر)

فخر رازی می افزاید: «من می گویم: آل محمد همان کسانی هستند که امر همه مردم به آنان باز خواهد گشت. امر مردم به کسانی آنان ارجاع می شود که کامل تر و شدیدترند و آنان آل هستند. بی تردید، فاطمه و علی و حسن و حسین بیشترین ارتباط و تعلق را به پیامبر داشته اند و این مطلب با نقل های متواتری که رسیده معلوم و مشخص است. پس لازم و بایسته است که آنان آل و خاندان پیامبر باشند.»

البته مردم در آل و مصداق آنان اختلاف کرده اند؛ برخی گفته اند: آل خویشان اویند. عده ای گفته اند: آل او امت وی اند. اگر آن را بر خویشی حمل کنیم. خویشان وی، آل اویند. و اگر آن را بر امت وی حمل کنیم، که دعوت وی را قبول کردند، آنان نیز آل او محسوب می شوند؛ پس ثابت می شود به هر فرض و تقدیری که در نظر بگیریم، خویشان پیامبر آل اویند. اما آیا غیر خویشان پیامبر را می توانیم از جمله آل او بدانیم؟ در این مطلب اختلاف وجود دارد.

صاحب کشف روایت کرده که وقتی این آیه نازل شد، از پیامبر پرسیدند: ای رسول خدا، خویشان تو که مودت آنان بر واجب گشته، چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر آنان؛ پس ثابت می گردد که این چهار نفر، خویشان و اقارب پیامبر هستند.

وقتی این مطلب ثابت شود، بزرگداشت و پاس داشت آنان واجب می گردد.

براین مطلب چند دلیل، اقامه می شود:

اول: سخن خدای متعال: «*الا المودة في القربى*» که وجه استدلال آن قبلاً گذشت.
دوم: بی تردید، پیامبر صلی الله علیه و سلم، فاطمه علیها السلام را دوست داشتند. پیامبر فرمود: فاطمه پاره ای از من است. هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده است. هم چنین با نقل متواتر ثابت شده است که پیامبر، علی و حسن و حسین را هم دوست داشته است.

وقتی این مطلب ثابت شود، بر تمام امت واجب می شود که مثل او رفتار کنند؛ چون در قرآن آمده است: «*واتبعوه لعلکم تهتدون*» و از او پیروی کنید، شاید که هدایت یابید.» هم چنین خدای متعال می فرماید: «*لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة*» هر آینه برایتان در رسول خدا الگویی نیکو موجود است.»

سوم: دعای برای آل، منصب و مقامی بزرگ است. به همین جهت در پایان تشهد نماز، باید بر آنان درود و صلوات فرستاد، و این همان دعاست: «*اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم محمداً و آل محمد*» خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و بر محمد و آل محمد رحمت فرست.»

این تعظیم و بزرگداشتی است که در غیر آل محمد پیدا نشده است.

همه اینها دلالت می کند بر این که دوستی آل محمد واجب و لازم است. شافعی گفته است:

ان کان رفضاً حبّ آل محمد فلیشهد الثقلان انّی رافضی

«اگر دوستی آل محمد، برگشتن از دین [رفض] است پس جنّ و انس شهادت دهند که من رافضی هستم.»^(۱)

۳- نیشابوری خلاصه سخن فخر رازی را آورده و سپس می افزاید: «شکی نیست که این افتخار عظیمی برای آنان و شرافتی تمام است که این روایت بر آن دلالت

می‌کند»^(۱).

۴- قرطبی گوید: «گفته شده (القربی) خویشی با رسول خداست صلی الله علیه و سلم یعنی اجری از شما درخواست نمی‌کنم مگر این که خویشان مرا و اهل بیتم را دوست بدارید؛ همان گونه که به بزرگداشت آنان یعنی ذوی القربی فرمان داد. این سخن علی بن الحسین و عمرو بن شعیب و سدّی است. و در روایت سعید بن جبیر از ابن عباس است: وقتی آیه مودت: «قل لا أسألكم» نازل شد، گفتند: ای رسول خدا، این کسانی که باید آنان را دوست داشته باشیم، چه کسانی هستند؟ وی گفت: علی و فاطمه و دو پسر آنان.

همچنین بر این سخن دلالت می‌کند آن چه از علی رضی الله عنه روایت شده است: از حسادت مردم بر خودم به پیامبر شکایت کردم... از پیامبر نقل شده است: بهشت حرام شده... (این دو حدیث، قبلاً نقل شده است)

قرطبی می‌افزاید: چه قدر این سخن قبیح و نادرست است که کسی بگوید: تقرب و نزدیکی به سوی خدا که با اطاعت و مودت پیامبر صلی الله علیه و سلم و اهل بیت او به دست می‌آید، منسوخ شده است. در حالی که پیامبر فرموده کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، شهید مرده است. کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، خداوند ملائکه رحمت را زائر قبر او قرار می‌دهد. اگر کسی در بغض و دشمنی آل محمد بمیرد، روز قیامت می‌آید در حالی که در پیشانی وی نوشته شده است. او از رحمت الهی مأیوس است. و کسی که در بغض آل محمد بمیرد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد. و اگر کسی بر دشمنی آل محمد بمیرد، از شفاعت من بهره‌ای نخواهد داشت»^(۲).

می‌گوییم: تمام این حدیث را زمنخسری، طولانی تر و کامل تر از آن چه ما این جا نوشته‌ایم، آورده که نیازی به تکرار نقل آن نیست.

۱- تفسیر نیشابوری چاپ شده در حاشیه تفسیر طبری: ۳۳/۲۵.

۲- تفسیر القرطبی: ۲۳/۱۶.

۵- خطیب شربینی گوید: «درباره آیه مودت گفته اند که آنان فاطمه و علی و دو پسر آن دو هستند و درباره ایشان آیه: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» نازل شده است.»^(۱)

۶- آلوسی گوید: «گفته اند: آیه مودت درباره علی و فاطمه و دو پسر آنان نازل شده است. این روایت را به شکل مرفوع روایت کرده اند: ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه از طریق ابن جبیر از ابن عباس که روایت آن قبلاً ذکر گردیده ... هم چنین تعدادی از اهل البیت نیز این مطلب را گفته اند که آن حدیث را تأیید می کند»

آن‌گاه وی کلام امام سجاد علیه السلام را به روایت ابن جریر از ابی دیلم و به دنبال آن حدیث زاذان را از علی علیه السلام روایت کرده و شعر کمیت شاعر و هیتی را آورده و بعداً حدیث تقلین را روایت نموده است.

آلوسی می افزاید:

ترمذی این روایت را روایتی حسن دانسته، او و طبرانی و حاکم بیهقی در «الشعب» از قول ابن عباس از قول پیامبر آورده اند که حضرتش فرمود: خدای تعالی را به خاطر نعمت‌هایی که به شما داده، دوست بدارید. و مرا به جهت دوستی با خدا دوست بدارید و اهل بیت مرا نیز به خاطر دوستی من دوست بدارید.

ابن حبان و حاکم از طریق ابوسعید روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: قسم به کسی که جانم در دست اوست، هیچ کسی اهل بیت را دشمن نمی دارد مگر آن که خدای متعال او را در آتش دوزخ داخل می کند. و روایات دیگر هست که به دلیل کثرت، نمی توان آنها را شمرد. بعضی از آنها دلالت بر عمومیت «قربی» دارد و شمول آن را بر تمامی فرزندان عبدالمطلب می رساند: احمد و ترمذی (که روایت را صحیح دانسته) و نسائی از مطلب بن ربیع روایت کرده اند که گفت: عباس بر پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد شد و گفت: وقتی ما خارج شدیم،

دیدیم که قریش با هم سخن می‌گویند. وقتی ما را دیدند، ساکت شدند. پیامبر خشمگین شد، عرق بر پیشانی مبارکش جاری شد و فرمود: سوگند به خدا؛ ایمان وارد قلب انسان مسلمان نشده است مگر این که شما را برای خدا و به خاطر من دوست بدارد. ظاهر است که این مطلب، خصوصیت قربی را به مؤمنان از بنی عبدالمطلب تخصیص می‌زند، و گرنه باید گفته شود: که این آیه نسخ شده که البته در این قول، خدشه وارد است. و حق آن است که داشتن محبت نسبت به آنان، از جهت قرابت و خویشی که با پیامبر علیه الصلوه و السلام دارند، واجب است؛ حال هرگونه که هستند. و چه نیکو گفته است شاعر:

«من به خاندانت به خاطر علاقه به تو عشق می‌ورزم؛ حال آن که آنان دشمنان هستند. به خاطر یک شخص [نفیس] هزاران شخص دیگر، بزرگ داشته شوند.»^(۱)

هرچه جهت خویشی و قرابت قوی‌تر باشد، طلب مؤدت و دوستی شدیدتر خواهد بود.

پس بنا بر قول به عمومیت «القربی»، محبت به علوی‌ها از محبت به عباسی‌ها لازم‌تر است. و بنا بر قول تخصیص «القربی» البته به دلیل تفاوت در اعتبارات، تفاوت در مراتب مؤدت وجود خواهد داشت. آثار این مودت و دوستی، تعظیم و احترام است و این که باید حقوق آنها را به کامل‌ترین شکل ممکن اداء کرد. تعداد زیادی از مردم نسبت بدین امر مهم، سستی و بی‌اعتنایی کرده‌اند تا این که راه رفتن در مسیر عدم توجه به اهل بیت را واجب انگاشته‌اند. من سخن کافی و هوشیارانه شافعی را می‌آورم» (سپس شعر شافعی را آورده که قبلاً نقل شد)^(۲)

میلانی گوید:

این سخن اول است که حق هم همان است. یعنی قول نزول آیه مؤدت درباره علی و فاطمه و حسنین. بر فرض که از این قول تنزل کنیم و آن را شامل تمامی

۱- داریتُ اهلک فی هواک و هم عدی ولأجل عین ألف عین تکرّم
۲- روح المعانی: ۳۱/۲۵ - ۳۲.

خویشان پیامبر ﷺ بدانیم، باز هم، روایاتی که در مودت اهل البیت وارد شده، آنان را در این مسأله، خاص و مخصوص می سازد.

بخش دوم:

رد سخنان دیگر در این باره

در این موضوع، در مقابل سخن حق، اقوال و نظریات دیگری وجود دارد که به آنها اشاره ای خواهیم داشت:

۱- منظور از «قربی» خویشاوندی است که میان پیامبر ﷺ با قریش وجود دارد؛ به دلیل روایت پیامبر: «مگر این که بین من و خودتان به واسطه قرابت وصل کنید».

۲- مراد از «قربی» همان نزدیکی و تقرب به سوی خداست؛ به این معنا که: «دوست داشته باشید به خدا نزدیک شوید یعنی با اعمال صالح و نیکی خود، به او محبت ورزید».

۳- «قربی» یعنی مطلق خویشان، اما نه خویشان پیامبر بلکه به معنای این که خویشان خود را دوست داشته باشید و با آنان ارتباط برقرار کنید.

۴- این آیه (آیه مودت) منسوخ شده است و ناسخ آن آیه زیر است: «قل ما سألتکم علیه من اجر فهو لکم^(۱)»: بگو آن چه از شما بر تبلیغ رسالتم درخواست می کنم، پاداش آن برای شماست.»

پاسخ به این چهار نظریه را به ترتیب عکس می گویم:

سخن چهارم را همگی مفسران رد کرده و حتی برخی از آنان آشکارا آن رازشت دانسته اند. ما هم قبلاً بیان کردیم که بین این دو آیه هیچ منافاتی وجود ندارد، بلکه

۱- سوره سبأ: ۴۷/۳۴.

یکی از آنان مؤید دیگری است.

قول سوم نیز شایستگی آن را ندارد که در میان اقوال قابل اعتنا قرار گیرد. زیرا سخنی بدون دلیل است. و هیچ کدام از اهل تفسیر و تأویل بدان اعتنایی نکرده و آن را ناچیز شمرده‌اند.

قول دوم به این مضمون که «قربی» همان تقرب به خداست، از حسن بصری^(۱) نقل شده است. این قول را «عینی»^(۲) برگزیده و در کتاب «فتح الباری» بدان استدلال شده است؛ بنا بر روایتی که احمد از طریق مجاهد از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: بگو از شما اجری را برای پاداش رسالتم طلب نمی‌کنم و آن چه را که از بینات و هدایت برایتان آورده‌ام، از شما درخواست نمی‌کنم مگر این که با اطاعت از خدا بدو تقرب بجویید.

ابن حجر درباره این حدیث گفته است که در اسانید آن ضعف وجود دارد.^(۳) این قول، سخنی مردود است، با آنچه که از آیه به ذهن می‌آید، مخالفت دارد، و تمامی نصوص روایی با آن ناسازگار و برخلاف ذوق سلیم است. در این میان، نظریه نخستین باقی می‌ماند که باید به تفصیل بیشتر درباره آن سخن گفت.

قول اول یعنی همان قولی است که ابن تیمیه بدان تکیه کرده، فقط خودش آن را گفته، ابن حجر آن را برگزیده و شوکانی آن را بر دیگر اقوال ترجیح داده است؛ به دلیل حدیثی که احمد و بخاری و مسلم و محدثان دیگر روایت کرده‌اند که ما قبلاً آن را از طاووس از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کردیم.

ما از دو جهت درباره این حدیث بحث می‌کنیم:

جهت اول؛ بررسی سند:

۱- تفسیر رازی: ۱۶۵/۲۷، فتح الباری: ۴۵۸/۸ و دیگر منابع.

۲- عمده القاری: ۱۵۷/۱۹. ۳- فتح الباری بشرح صحیح البخاری: ۴۵۸/۸.

مدار این خبر بر شعبه بن حجاج است. او از کسانی بوده که دروغ می‌گفته و از زبان اهل بیت حدیث جعل می‌کرده است. شریف مرتضی^(۱) رحمه الله گوید که شعبه، از قول جعفر بن محمد نقل کرده که وی شیخین را دوست داشته است. طبعاً از چنین شخصی بعید نیست که درباره نزل آیه، این چنین سخنانی را به ابن عباس نسبت دهد.

راوی بعدی که طبق نقل احمد از شعبه نقل کرده: «یحیی بن عبّاد ضبعی بصری» می‌باشد که خطیب درباره وی گفته است: به بغداد وارد شد و از شعبه حدیث نقل می‌کرد.... احمد بن حنبل از وی روایت نقل کرده است...^(۲)

ابن حجر، این شخص را به عنوان شخصی از رجال بخاری که مورد نقد است، یاد کرده و از قول «ساجی» گفته که وی ضعیف است ولی از قول ابن معین نقل کرده که وی این چنین نبوده، اگر چه وی را تصدیق کرده است...^(۳)

خطیب با اسانید خود از ابن مدینی از پدرش آورده که می‌گفت: که یحیی بن عبّاد، از کسانی نیست که من از او حدیث نقل کنم و «بشّار خفّاف» از وی کامل تر و بهتر بود.

و با اسانید خود از یحیی بن معین آورده: «راوی مهمی نبود، حدیث می‌شنید و انسان راست‌گویی بود. ما نزد او رفتیم، او کتابی را روایت می‌کرد ولی نمی‌توانست آن را خوب قرائت کند؛ بنابراین ما از او اعراض کردیم.

خطیب به اسانید خود، از ساجی آورده که: وی [در نقل روایت] ضعیف بود، اهل بغداد از وی حدیث نقل می‌کردند. از حسن بن محمد زعفرانی شنیدم که از او حدیث نقل می‌کرد از طریق شعبی و دیگران؛ اما هیچ کدام از اصحاب ما در بصره از وی حدیث نقل نکرده‌اند نه «بندار» و نه ابن المثنی».

ذهبی در کتاب میزان الاعتدال به تضعیف ساجی اکتفا کرده است.^(۴)

۱- الشافی فی الامامة: ۱۱۶/۴.

۲- تاریخ بغداد: ۱۴۴/۱۴.

۳- مقدمه فتح الباری: ۴۵۲.

۴- میزان الاعتدال: ۳۸۷/۴.

راوی از شعبه نزد بخاری «محمد بن جعفر - غندر» است. ابن حجر او را از کسانی قرار داده که محلّ بحث است، و به مناسبت سخن ابوحاتم که گفته است: حدیث وی از غیر شعبه نوشته می شود و می توان به آن استدلال کرد^(۱) به همین مناسبت ذهبی نیز وی را در کتاب میزان الاعتدال خود آورده است.^(۲)

راوی وی «محمد بن بشر» است. او نیز کسی است که پیشوایان حدیث از وی حدیث نقل کرده اند. ابن حجر وی را در شمار کسانی آورده که درباره آنان سخن به تضعیف گفته اند. آن گاه تضعیف «فلاس» را آورده و گفته که یحیی بن معین او را ضعیف دانسته و از ابوداود نقل کرده است: «اگر سلامت در شخص او نبود، حدیث وی ترک می شد.»^(۳)

اما در میزان الاعتدال است: فلاس وی را دروغ گو انگاشته و از «دورقی» روایت کرده است: ما نزد یحیی بن معین بودیم و ذکری از «بندار» به میان آمد، دیدم که یحیی به وی اعتنایی نداشت و او را تضعیف می کرد، ذهبی گوید: «قواریری را دیدم که از وی راضی نبود» و «او به کبوتر بازی می پرداخت»^(۴)

میلاتی گوید:

این است حال افراد مؤثر و عمده در اسانید طاووس از ابن عباس. انصاف آن است که این اسانید، صلاحیت استدلال نیز ندارد تا چه رسد به این که با حدیث صحیح و حق معارضه کند. بعلاوه دیدیم که سخن حاکم در کتاب تفسیر، صراحت دارد که این حدیث از طریق طاووس از ابن عباس به لفظ دالّ بر کلام حق رسیده و بخاری و مسلم نیز آن را روایت کرده اند؛ عبارت او چنین است: «این دو - بخاری و مسلم - اتفاق نظر دارند که حدیث عبدالملک بن میسره زراد از طاووس از ابن عباس رضی الله عنهما تفسیر این آیه رسیده که مراد، در خویشاوندی آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.»

۱- مقدمه فتح الباری: ۴۳۷. ۲- میزان الاعتدال: ۵۰۲/۳.
۳- مقدمه فتح الباری: ۴۳۷. ۴- میزان الاعتدال: ۴۹۰/۳.

علاوه بر این کلام حاکم، ابوحنیفان نیز این حدیث را از ابن عباس به عنوان ارسال مسلم آورده و پس از نقل کلام حق ذیل آیه، گوید: «همین معنا را علی بن حسین بن علی بن ابی طالب گفته است، هنگامی که در اسارت به شام می‌رفت و به این آیه استشهاد می‌کرد. این مطلب، سخن ابن جبیر و سدی و عمرو بن شعیب نیز هست و سخن ابن عباس بر مبنای همین حدیث است که به رسول خدا گفته شد که این خویشان تو که به مودت آنان امر شده‌ایم، چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسرشان.»^(۱)

جهت دوم؛ بررسی فقه الحدیث:

در این جا باید به مطالبی توجه کنیم:

اول: معقول نیست که خدای متعال و پیامبرش، مشرکان را به طلب اجر و مزد بخوانند، مشرکان نسبت به اصل رسالت کافر و بی اعتقادند، پس چگونه می‌توان از آنان اجر و مزد طلب کرد؟!

دوم: این آیه مدنی است. روایاتی که در سبب نزول آنها داستان انصار بود، قبلاً نقل کردیم.

سوم: بر فرض که آیه مکی باشد، خطاب آن به مسلمانان است نه مشرکان؛ چنان که بیان داشتیم.

بعد از همه این مطالب، به فرض ما از قول حق عدول کنیم و حدیث طاووس از ابن عباس را از جهت سند و متن، بر اساس نقل مسند و بخاری و مسلم درست بدانیم، شک نداریم که بر اساس آن، سعید بن جبیر به سخن حق عقیده دارد. آنگاه سخن ابن عباس با او تعارض دارد و نتیجه تعارض، به سقوط دو حدیث می‌انجامد. در نتیجه دلیلی وجود ندارد که بگوییم منظور از قرابت طرح شده در آیه، قرابت بین پیامبر و قریش است، زیرا فرض آن است که هیچ دلیلی بر صحت این خبر یعنی خبر ابن عباس وجود ندارد.

اما سخن صحیح آن است که ابن عباس که از اهل بیت و شاگرد آنان است، با سخن آنان مخالفت نمی‌کند. قبلاً هم دانستیم که حضرت علی و حضرت سجاد علیهما السلام نزول آیه مؤدت در مورد اهل بیت را آشکارا گفته‌اند..

دیدیم که هیچ کس در سند این دو خبر مناقشه نکرده و امام حسن و امام حسین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام نیز همین را گفته‌اند؛ پس چگونه مخالفت ابن عباس با قول این بزرگواران را بپذیریم؟

اما متأسفانه برخی علمای سوء، تزویر و تعصب را ادامه داده و بر زبان ابن عباس احادیثی را جعل کرده و نسبت مخالفت ابن عباس با امیر مؤمنان علیه السلام را افتراء بسته‌اند که یکی از آن مطالب، قضیه ازدواج موقت است. آنها حتی حدیثی جعل کرده‌اند که حضرت علی علیه السلام به حرمت «متع» و ازدواج موقت اعتقاد داشت و این مطلب به گوش ابن عباس رسید و او قائل بود که متعه حلال است و حضرت علی علیه السلام وی را مخاطب ساخت و گفت: «تو مردی گمراه هستی!»! در عین حال ابن عباس از قول به حلال بودن متعه بازنگشت.^(۱)

این افتراها، نمونه‌های دیگری دارد که ما از ذکر آن چشم می‌پوشیم.

مقصود از این سخنان، آن است که برخی عالمان سوء دیده‌اند که تعداد زیادی از صحابه با سندهای معتبری آیه مبارکه مؤدت را درباره اهل بیت علیهم السلام می‌دانند. این عالمان سوء دیده‌اند که تمامی امامان اهل بیت علیهم السلام بر این مطلب اتفاق نظر دارند، لذا در تضعیف این روایات کوشیده و تلاش کرده‌اند که در مقابل آنها روایاتی از طریق خود اهل بیت جعل کنند که با این روایات صحیح تعارض داشته باشد و به زعم خود شبهه اختلاف میان آنها را مطرح کنند؛ آنگاه بعدها افرادی مثل ابن تیمیه و پیروان او به این احادیث جعلی دست آویزند و حدیث صحیح میان مسلمانان را تکذیب کنند..

۱- به بخش «دو متعه» از کتاب نگارنده تحت عنوان: «الرسائل العشر فی الاحادیث الموضوعه فی کتب السنه» مراجعه کنید.

دو نکته مهم

نکته اول:

فخر رازی متوجه این نکته شده که آیه درباره اهل بیت پیامبر نازل شده و وجوب محبت و احترام و اطاعت از آنان را می‌رساند و این که حرام است کسی نسبت به آنان بغض و دشمنی داشته باشد. اما به دنبال این مطلب، می‌گوید که باید به امامت شیخین و تمامی صحابه معتقد بود، و بدین ترتیب، سخن قبلی خود را نفی کرده است.

به خصوص که نظر علمای حدیث را درباره اهل البیت می‌دانسته و دیده است که آنها چه خضوع و کرنشی در مقابل ایشان می‌کنند. به همین دلیل می‌کوشد تا این مطلب را این گونه توجیه و تفسیر کند. کلام او چنین است:

«در این سخن خدای متعال: «الّا المودة فی القربی» منصب و شرافت بزرگی برای صحابه وجود دارد!! برای این که خدای متعال می‌فرماید:

«السابقون السابقون اولئک المقربون: پیشی گیرندگان، پیشی گیرندگان؛ اینان مقرب‌اند.»

پس هر که از خدا اطاعت کند، وی به سوی خدا نزدیک شده و داخل در آیه «الّا المودة فی القربی» قرار می‌گیرد!

نتیجه آن که: این آیه هم بر وجوب دوستی آل رسول و هم بر دوستی اصحاب پیامبر دلالت می‌کند و این منصب فقط بر قول اصحاب ما یعنی اهل سنت و جماعت راست می‌آید که آنان میان دوستی خاندان پیامبر و اصحاب او جمع کرده‌اند.

او ادامه می‌دهد: من از بعضی واعظان شنیدم که می‌گفتند پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: مثل اهل بیت من هم چون کشتی نوح می‌ماند. هر که در آن سوار شود، نجات می‌یابد. هم چنین فرمود: «اصحاب من مانند ستارگان‌اند؛ به هر کدام که اقتدا کردید، هدایت می‌یابید.» ما اینک در دریای تکلیف سیر می‌کنیم و امواج

شبهه‌ها و شهوت‌ها به ما ضربه وارد می‌کند؛ هر سواره بر کشتی نیز به دو چیز احتیاج دارد: کشتی‌ای که خالی از عیب و نقص باشد و ستارگان ظاهر و نورانی. اگر کسی سوار کشتی شود و نگاهش را به آن ستارگان درخشان بدوزد، غالباً می‌توان امید بر سلامت داشت. اصحاب ما، اهل سنت و جماعت، همین گونه‌اند: سوار کشتی محبت آل محمد شده‌اند و چشمان خویش را بر نجوم اصحاب دوخته‌اند. لذا از خدای متعال امید سلامت و سعادت در دنیا و آخرت دارند!»^(۱)

نیشابوری نیز سخنانی شبیه به فخر رازی گفته است: «برخی واعظان گفته‌اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح است. هرکس بر آن سوار شد، نجات می‌یابد. و هرکس از آن بازماند، هلاک گشت. اوست که فرمود: اصحاب من مانند ستارگان‌اند به هرکدام که اقتدا کنید، هدایت می‌یابید. پس ما در سفینه دوستی آل محمد سواریم و چشمانمان را به ستارگان آسمان یعنی صحابه دوخته‌ایم تا در دریای تکلیف به سلامت و ارامیم و از تاریکی گمراهی نجات یابیم و امواج شبهه و ضلالت را کنار زنیم.»^(۲)

آلوسی نیز سخن فخر رازی را پسندیده و آن را نقل کرده است. او بعد از نقل سخن رازی، در وجوب محبت اهل بیت و اطاعت از آنان و حرمت دشمنی و بغض و مخالفت با آنان، چنین گفته است:

«با این وجود نمی‌توان از عقیده بزرگان اهل سنت که دین خود می‌شمارند، خارج شد؛ یعنی آن چه درباره صحابه اعتقاد دارند. می‌بینیم که دوست داشتن آنان واجب است و شارع بر آنان واجب ساخته که صحابه را نیز دوست داشته باشند، و بر این مطلب برهان‌های آشکاری نقل شده است. این نکته از ظرائف است که فخر رازی از بعضی واعظان نقل کرده است...»^(۳)

در پاسخ می‌گوییم:

۱- تفسیر رازی: ۱۶۶/۲۷.

۲- تفسیر نیشابوری - چاپ شده در حاشیه تفسیر طبری - ۳۵/۲۵.

۳- روح المعانی: ۳۲/۲۴.

نیشابوری و آلوسی بسیار نیکو عمل کرده‌اند که از فخر رازی در آغاز سخنش پیروی نکرده‌اند. زیرا هیچ ارتباطی میان دوستی صحابه و آیه مؤدّت وجود ندارد؛ علی رغم همه نظرات و تفاوت‌هایی که در آن وجود دارد که یکی از آنها استدلال او به آیه «السابقون السابقون اولئك المقربون» است که این آیه را علمای فریقین به امیرمؤمنان علی عليه السلام تفسیر کرده‌اند و هیچ ارتباطی به صحابه ندارد.^(۱)

و اما آن حکایت ظریف که از بعضی واعظان نقل شده، متأسفانه بسیاری و بلکه بالغ بر ده‌ها نفر از پیشوایان حدیث، به بطلان حدیث نجوم و جعلی بودن آن گواهی داده‌اند و ما به زودی در این باره سخن خواهیم گفت.

نکته دوم:

رازی در وجوه دلالت‌گر بر اختصاص آیه مؤدّت به اهل بیت - علی، فاطمه، حسنین - مطالبی را گفته است؛ از جمله وجه سوم آن که می‌گوید:

«وجه سوم: دعای بر آل محمد منصب و جایگاه رفیعی است. به همین جهت هر مسلمانی در آخر تشهد نماز، باید بر آنان درود بفرستد»

اینک در دنباله کلام فخر رازی، سخن بیاضی عاملی محدث شیعی را ذکر می‌کنیم که درباره کلام او نظر داده است. این سخن را علی رغم طولانی بودن نقل می‌کنیم، چون نکته‌های جالبی در آن وجود دارد:

«فائده: قاضی نعمان گفته است: خدای متعال در کتابش کلامی زیبا گفته؛ آن جا که فرموده است:

«به راستی خدا و ملائکه بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او صلوات بفرستید و سلام دهید سلام کردنی».^(۲) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معنای این آیه را برای امتش بیان کرده و اولیای خود را پس از خودش، در این جایگاه

۱- مجمع الزوائد: ۱۰۲/۹؛ به زودی بحث درباره این آیه خواهد آمد.

۲- احزاب: ۵۶/۳۳: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.

نصب فرموده است. این مطلب برای آنان (آل محمد ﷺ) مایه فخر است که در غیر ایشان یافت نمی شود و از غیر آنان دانسته نمی شود؛ هنگامی که از حضرتش پرسیدند که چگونه بر او صلوات و درود فرستند، فرمود که بگویید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم؛ انک حمید مجید: خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی؛ زیرا تو ستوده و شایسته ستایش هستی»:

پس صلواتی که در آیه امر شده تا بر پیامبر و آل او فرستاده شود، فقط دعای بر ایشان نیست؛ آن گونه که اهل سنت پنداشته اند. زیرا ما هیچ کس را سراغ نداریم که بر پیامبر دعا کرده و ایشان کار او را پسندیده باشد، چنانکه کسی را امر به دعا نکرده است و آلا او شفیع پیامبر خواهد بود. اگر جواب سخن خدای تعالی که «صلوا علیه: بر او صلوات بفرستید» جمله: «اللهم صل علی محمد و آل محمد» باشد؛ لازم می آید که این جمله ردّ امر خدای متعال باشد مانند کسی که به دیگری می گوید: فلان کار را انجام بده و وی بگوید: فلان کار را خودت انجام بده! و اگر صلوات در این جا به معنای دعا باشد، این سخن ما که می گوییم: «اللهم صل علی محمد و آل محمد» این خواهد شد که: خدایا؛ او را دعا کن؛ در حالی که این مطلب جایز نیست. صحابه پیامبر هنگام بردن نام ایشان، بر او و بر خاندانش صلوات می فرستادند. ولی هنگامی که بنی امیه غلبه یافت، صلوات بر آل پیامبر در گفتارها و نوشتارها حذف شد و مردم را بابت این کار مجازات کردند. این کار آنان به خاطر دشمنی با آل پیامبر بود، در حالی که مؤدت و دوستی ایشان واجب بود؛ با وجود این روایت که خودشان نقل کرده اند که پیامبر شنید مردی بر او صلوات فرستاد ولی بر آتش درود نفرستاد، آنگاه پیامبر فرمود: بر من درود ابتر و ناقص نفرستید و با این کار خود، آن شخص را آگاه ساخت.

زمانی که بنی عباس به قدرت رسیدند، صلوات بر آل پیامبر را بازگرداندند و مردم را به آن امر کردند. ولی این رسم اموی هم چنان در بین آنان باقی است که

هنگام ذکر پیامبر، بر آل او درود و صلوات نمی فرستند.^(۱)

این عمل آنان است، اما هرگز درک نمی کنند که معنای صلوات بر آل پیامبر، علاوه بر دعا، به معنای متابعت و پیروی از آنان است. البته همین دعا را نیز برای محو جایگاه آنان سرسری گرفتند و فراموش کردند؛ در حالی که مردم به این دعا نیاز دارند نه اهل البیت.

معنای پیروی که گفته شد، از همین کلمه برمی آید؛ در لغت آمده است: «المصلی من الخیل یعنی اسبی که تبعیت می کند». پس نخستین کسی که پیامبر از او متابعت کرد، جبرئیل بود، وقتی که از جبرئیل در نماز خواندن پیروی کرد، هنگامی که جبرئیل به ایشان نماز را آموزش داد. سپس علی عَلِيٍّ از پیامبر پیروی کرد؛ چرا که او نخستین کسی بود که از پیامبر تبعیت کرد. پس خداوند به پیامبرش بشارت داد که علی را به عنوان اولین تابع و پیرو خود در امتش اقامه و معرفی کند، زمانی که پیامبر درخواست کرد که «برایم وزیری از خاندانم قرار ده» یعنی علی را و «پشتم را به او محکم گردان». سپس خدای متعال فرمود: «صَلُّوا عَلِيَّهِ: از او پیروی کنید» یعنی به ولایت علی اعتقاد داشته باشید و تسلیم امر او شوید. و سخن پیامبر که بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلِيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، یعنی از خدا درخواست کنید که برایش ولایت والیان بعدی را که از علی پیروی می کنند، اقامه کند؛ همان گونه که در آل ابراهیم این چنین کرد و سخن خدای که: «بارک علیهم: برایشان برکت ده» یعنی نمو و رشد را در آنها قرار بده و امامت را از آنان قطع مکن.

کلمه آل، عمومی است ولی مقصود، آنان (اهل بیت) هستند. زیرا در پیروان و خاندان و بستگان هر شخصی، انسان های فاجر و کافر وجود دارند که صلاحیت ندارند بر آنان درود فرستاده شود.

پس آشکار می شود که «صلوات» یعنی اعتقاد به وصی پیامبر و امامان از نسل او، زیرا کمال دین به آنان است و نعمت با آنان تمام می شود. و این همان صلاتی است

۱- میگویند: صلی الله علیه وسلم: درود و سلام خدا بر او باد، یعنی آل را از صلوات می اندازند.

که خداوند فرمود: «آدمی را از عمل زشت و منکر باز می دارد».^(۱)

بخش سوم:

دلالت آیه مودت، اعم از این که استثناء متصل یا منفصل باشد

خلاصه مطلب: آیه مبارکه مودت بر وجوب مودت «اهل البیت» دلالت می کند، در چند حالت:

۱- چه این که آیه مکی باشد و یا مدنی، و چه از روایات وارد شده درباره آن چشم پوشی شود و چه آن روایات لحاظ گردند.

۲- در حالتی که این استثنا منقطع باشد؛ همان طور که تعدادی از علمای اهل سنت و برخی بزرگان امامیه مثل شیخ مفید بغدادی رحمه الله بدان اعتقاد داشته اند. نظر اینان این است که پیامبر ﷺ بر تبلیغ رسالت هیچ مزد و پاداشی طلب نمی کند. شیخ مفید گوید:

«نه این سخن صحیح است که خدا پاداش پیامبرش را مودت و محبت اهل بیتش ﷺ قرار داده باشد و نه این که بگوییم: خود پیامبر صلی الله علیه و آله پاداش خودش را مودت اهل بیت قرار داده بود.

زیرا پاداش پیامبر در تقرب و نزدیکی به خدا، همان ثواب دائم است و شایسته آن است که خداوند، طبق عدالت و بخشش و کرمش او را به پاداش برساند. استحقاق اعمال بندگان به خود آن اعمال ارتباط ندارد، چرا که هر عملی باید برای خدا خالص باشد و هر کاری که برای خدا باشد، پاداش آن نیز بر خدا است، نه غیر خدا.

بعلاوه، خداوند متعال فرماید: «ای قوم، من بر تبلیغ از شما درخواستی ندارم و

۱- الصراط المستقیم الی مستحقى التقدیم: ۱۹۰/۱ - ۱۹۱.

البته پاداش من جز بر خدا نیست» و در جای دیگر فرمود: «ای قوم، من بر تبلیغ آن از شما مزدی نمی خواهم. پاداش من نیست جز بر کسی که مرا آفرید.»

اگر گوینده ای پرسد که معنای این سخن خدای متعال چیست: «بگو من از شما اجری نمی طلبم مگر مودت در قُربا و خویشانم»؟ مگر نه این است که این آیه مودت و دوستی خویشان پیامبر را به عنوان ادای رسالت از آنان درخواست می کند؟

در پاسخ باید گفت: این گونه نیست که پنداشته می شود، به خاطر آن چه که قبلاً طبق حجیت قرآن و عقل بحث کردیم. پس در این جا استثنا از جمله قبلی نیست بلکه استثنای منقطع است، به این معنی که: بگو من بر تبلیغ رسالتم از شما درخواستی ندارم اما شما را الزام می کنم که به خویشان من محبت و مودت نمایید و آن را از شما درخواست می کنم. پس جمله «قل لأسألکم اجراً» کلام تامی است که معنای آن تمام و کامل است. می تواند سخن خدای متعال: «الأمودة فی القربی» کلام ابتدایی باشد و فایده آن این است که مودت در خویشان را من از شما درخواست می کنم. این مطلب مانند این سخن خدای متعال است: «تمامی ملائکه، همگی آنان سجده کردند مگر ابلیس»، به این معنی که ابلیس سجده نکرد، و این استثنای در جمله قبل نیست. و مانند این سخن خدای متعال است: «پس ایشان دشمن من هستند مگر پروردگار جهانیان» بدین معنی که پروردگار جهانیان دشمن من نیست، و مثل قول شاعر که گفت:

و شهری که در آن انیس و مونس نیست، مگر آهوان و اشتران^(۱)

۳- اگر استثنای موجود در آیه، استثنای متصل باشد، باز اشکالی متوجه آیه نخواهد بود؛ همان گونه که تعدادی دیگر از علمای عامه همچون زمخشری و نسفی و دیگران بدان معتقد گشته اند.^(۲)

۱- تصحیح الاعتقاد (چاپ شده در مجموعه مصنفات شیخ مفید): ۱۴۰ - ۱۴۲.

۲- الکشاف فی تفسیر القرآن: ۲۲۱/۴، تفسیر النسفی - چاپ شده در حاشیه تفسیر خازن - ۹۴/۴.

دیگر بزرگان امامیه نیز در این باره اظهار نظر کرده‌اند. شیخ طوسی رحمه الله در این باره می‌فرماید: «در استثنای آیه دو قول وجود دارد: یکی آن که استثنای منقطع است؛ یعنی مودت در خویشان، اجر و پاداش رسالت نیست و تقدیر جمله این می‌شود: اما شما را به مودت درباره خویشانم تذکر می‌دهم. دوّم این که این جا استثنای حقیقی است که معنای جمله این می‌شود: پاداش من مودت درباره خویشان است که بسان اجر است؛ اگر چه خود، اجر نیست.»^(۱)

شیخ طبرسی گوید: «... درباره آیه «الّا المودة فی القربی» دو قول نقل شده است: یکی آن که استثناء منقطع است و این از واجبات اسلام است که هیچ پاداشی برای پیامبر متصور نیست. قول دوم آن که این آیه استثنای متصل است، بدین معنی که من از شما اجر نمی‌طلبم مگر این را که بدان واسطه از شما به پاداشی راضی می‌شوم؛ همان‌گونه که وقتی از دیگری درخواستی داری، آن شخص برایت کار خیری انجام بدهد و تو به او می‌گویی: نیکی به من را پاداش درخواستم قرار ده. به همین قیاس معنای آیه چنین می‌شود که من از شما اجر و پاداشی طلب نمی‌کنم مگر این را که نفع آن نیز عاید خود شما می‌شود؛ مثل آن است که اجری به من نرسیده است همان‌گونه که در توضیح آیه دیگر گذشت («بگو مزدی که از شما می‌طلبم آن اجر به خودتان می‌رسد.»)

ابو حمزه ثمالی در تفسیرش گفته است: عثمان بن عمیر برایم حدیث گفت از سعید بن جبیر از عبدالله بن عباس: رسول خدا ﷺ وقتی به مدینه آمد و اسلام قرار یافت، انصار پیش خود گفتند نزد رسول خدا برویم و به او بگوییم: مشکلاتی برایت پیدا شده، پس این اموال ماست...» (تا آخر حدیث که قبلاً نقل شد)^(۲)

۴- در جای خود این مطلب اثبات شده که اصل در استثناء، اتصال است و تا آن جا که امکان دارد، باید به آن حمل شود. به همین دلیل، برخی مفسران، مثل بیضاوی، قول به اتصال را می‌پذیرند و قول استثنای منقطع را ضعیف می‌انگارند و

۱- البیان فی تفسیر القرآن: ۱۵۸/۹. ۲- مجمع البیان فی تفسیر القرآن ۲۹/۹.

برخی علمای امامیه، استثنای منقطع را جایز نمی دانند.

سید شهید قاضی نورالله شوشتری گفته است: «نزد علمای ادبیات عرب و علمای اصول ثابت است که استثنای منقطع مجاز است، گرچه بر خلاف اصل است. و استثناء را بر منقطع حمل نمی کنند مگر جایی که استثنای متصل امکان نداشته باشد، بلکه چه بسا از ظاهر لفظی که به ذهن متبادر می شود، عدول و با آن مخالفت کنند، به خاطر فایده و هدفی که برای نسبت متصل وجود دارد که از همین استثناء می شود.» (شارح عضدی) بدان تصریح کرده، و گوید: حق آن است که استثنای متصل، ظاهرتر است و این نه استثناء مشترک بین دو استثناء است و نه برای چیزهای مشترک به کار می رود، بلکه حقیقت در آن است و مجاز در استثنای منفصل. بدین روی، عالمان، استثنا را بر استثنای منفصل حمل نمی کنند مگر در جایی که امکان استثنای متصل نباشد که از آن عدول کنند. به همین جهت در این مثال چنین می گویند: «برای او نزد من صد درهم است مگر لباسی» «و برای او به عهده دارم شتری مگر گوسفندی» یعنی مگر قیمت لباسی یا قیمت گوسفندی. و در این جا کلمه ای را به اضمار می برند که خلاف ظاهر است تا از آن استثنای متصل بسازند. و اگر در این جا استثنای منقطع ظاهر بود، هرگز با ظاهر مخالفت نمی کردند و از آن می پرهیزیدند.»^(۱)

فصل پنجم

«دالت آیه مؤدت بر امامت و ولایت»

بخش اول:

آیه مودت را هر گونه در نظر بگیریم، از چند جهت بر امامت امیرالمؤمنین و اهل بیت او علیهم السلام دلالت می‌کند:

۱- خویشاوندی نسبی و امامت:

اگر به فرض، قرابت نسبی دخالت و اثری در امامت و خلافت نداشته باشد، در این صورت باز هم در امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام هیچ شکی وجود ندارد. زیرا هر عاملی برای استحقاق خلافت برای کسی در نظر بگیریم، تمام آنها در علی علیه السلام به نحو برتر و کامل تر و تمام تر وجود دارد. به علاوه - همان گونه که خواهیم دید - این امر یعنی قرابت نسبی نیز در امر خلافت، اثر و دخالت دارد.

الف - کلام سید ابن طاووس:

سید احمد ابن طاووس حلی در پاسخنامه‌ای که بر رساله عثمانیه جاحظ نوشته، عبارت نیکویی دارد که عین آن عبارت نقل می‌شود:

«جاحظ گوید: عثمانی‌ها می‌پندارند که: «هر کس به ریاست دینی نمی‌رسد مگر به سبب دین». وی در این باره با سخنانی طولانی کتابش را انباشته و خطابه‌اش را زیاد کرده و با الفاظی آراسته و کلماتی فراوان، عبارتی را آورده که جواب او این

است:

امامیه برای استحقاق ریاست و امامت فقط نسب و خویشی را شرط نمی داند، پس تمامی پرگویی های او از درجه اعتبار ساقط است. ولی امامیه می گویند که اگر نسب دلیلی بر استحقاق باشد، بنی هاشم نسبت به دیگران و علی علیه السلام نسبت به بنی هاشم اولویت دارند.

اگر استحقاق به نسب و خویشی است، پس علی اولویت دارد؛ زیرا او داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله است. اگر استحقاق به تربیت باشد، علی اولویت دارد. اگر استحقاق به ولادت از سرور زنان باشد، علی اولویت دارد. اگر استحقاق به هجرت است، علی علیه السلام با خوابیدنش در بستر رسول خدا سبب ساز آن شد. زیرا همه مهاجران، به جز رسول خدا، رهین این فداکاری علی بودند و همه، مدیون اویند. اگر استحقاق به جهاد در راه خدا باشد، علی اولویت دارد. اگر استحقاق به حفظ قرآن است، علی اولویت دارد. اگر به تفسیر قرآن است، علی اولویت دارد؛ بنابراین آن چه قبلاً گذشت. اگر استحقاق به علم است، علی اولویت دارد. اگر استحقاق به خطابه و سخن وری است، علی اولویت دارد و اگر استحقاق به شعر و شاعری است، علی اولویت دارد.

صولی روایت کرده که ابوبکر و عمر شاعر بودند، ولی علی بهتر از همه شعر می گفت. اگر استحقاق به گشودن مباحث کلامی است، علی علیه السلام اولویت دارد.

اگر استحقاق به حسن خلق است، علی نسبت به دیگران اولی است و عمر نیز شاهد آن بوده است.

اگر استحقاق به پرداخت صدقات باشد - بنابراین آن چه گذشت - علی نسبت به دیگران اولی است.

اگر استحقاق به نیروی بدنی است، علی اولویت دارد؛ دلیل آن نیز کندن در خیبر است.

اگر استحقاق به زهد است، علی علیه السلام بدان اولویت دارد به دوری از دنیا، به

گریه اش، خشوعش، مهارت هایش و تقدم ایمانش. اگر استحقاق به روایتی است که پیامبر صلی الله علیه وآله در فضل و برتری علی گفته است، علی اولویت دارد و بیان این مطلب در روایت ابن حنبل و غیر او قبلاً گذشت.

و اگر استحقاق به استعداد و دریافت مطالب است، علی اولویت دارد. بیان این مطلب آن که پیامبر صلی الله علیه وآله به علی عَلِيٍّ فرمود: همانا خدای متعال به من امر فرمود که تو را به خود نزدیک کنم و از خود دور نسازم؛ به این که تو را علم آموزم و تو همه چیز را فراگیری و بر خداست که فراگیری علمی تو را بیفزاید.

و اگر استحقاق به رأی و حکم است، علی اولویت دارد. بیان این مطلب آن که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به داشتن رأی و حکمت در علی عَلِيٍّ شهادت داد و ... مطالب دیگری که ما به آنها تنبه و تذکر دادیم و بحث آن قبلاً گذشت.

اگر مطالب فوق را بپذیریم، معنای تعلق و ارتباط نسبی روشن می شود، به همین جهت امیرمؤمنان علی عَلِيٍّ تعجب می کند هنگامی که خلیفه اول به بهانه صحابی بودن خود را خلیفه خواند؛ در حالی که خود حضرت علی، هم با پیامبر خویشی داشت و هم از امتیاز صحابی بودن برخوردار بود.

بعلاوه، ابو عثمان جاحظ در این سخنش اشتباه کرده است که هیچ کس به ریاست دینی جز به سبب دین نمی رسد.

بیان مطلب: اگر صاحب دین دست از صلاح و نیکی بردارد، شایسته ریاست نخواهد بود. و او باز می دارد از این که کسی بدان جز به وسیله دین نایل شود و استثناء از نفی، اثبات حاضر است در غیر چیزهای موجود از صفات و ویژگی ها. من این مطالب را در کتابم به نام «الاداب الحکمیة» نوشته ام و نمونه های آن هم زیاد است که تنها برخی از این صفات ضروری و لازم است نه همه آنها.

یکی از جنایات دشمنان اسلام، آن است که گوینده ای چنین بگوید و رو در روی امیرالمؤمنین عَلِيٍّ بایستد، چرا که امیرالمؤمنین عَلِيٍّ صاحب دین است که عمود دین بوسیله او برپاست و پایگاه های آن به دست او استوار گردیده است و گردن بند

او به گردن اسلام آویخته است.

بعد از این مطالب می‌گوییم: نسب و خویشی عاملی قوی در ریاست است.

بیان آن: اگر بر صاحبان شرافت و خویشی نسبی کسی مقدم شود که با آنان نزدیک نیست و کسی برایشان رهبری کند که با ایشان دوست و همراه نیست، شایسته‌تر آن است که آنان از او دور و جداگردند. بلکه اگر بر خاندان رئیس تازه از دست رفته، غیر خاندانش تقدّم و پیشی گیرند و کسانی که از گوشت و پوست او نیستند به رهبری برسند، سزاوار است که مردم از او روی برگردانند و وی را همراهی نکنند و به او معترض باشند. در این مسأله گمان فساد و تباهی در دین و دنیا می‌رود که به اتفاق همگی خردمندان باعث پریشانی و ضعف می‌گردد؛ اما مناط و قانون آشکار و ظاهر آن است که بدان اشاره کردم و آن شد، و همان چیزی است که بدان تکیه کردم.

می‌گوییم: قرآن مجید عنایت و توجه ویژه‌ای به خویشان از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و محبت و مودت نسبت به آنان دارد. همین نکته سبب تقدّم آنان بر دیگران شده است. با وجود این که عوامل ترجیح و برتری آنان بر دیگران، زیاد و فراوان است و علی‌رغم این که کسانی را که بر آنان مقدم داشته‌اند، هیچ مناسبت و شایستگی و ارتباطی با این شغل و سمت نداشته‌اند.

ثعلبی بعد از ذکر آیه مودت و بیان برخی مطالب، این حدیث را می‌آورد: حسین بن محمّد از برهان بن علی صوفی از حرب بن حسن طحّان از حسین اشقر از قیس از اعمش از سعید بن جبیر از ابن عباس که وقتی آیه: «قل لا أسألكم عليه اجراً الا المودة فی القربی» نازل شد، گفتند: ای رسول خدا، این خویشان تو که مودت آنان بر ما واجب گشته است، کیان‌اند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر آنان.

ثعلبی دانش‌های انبوهی روایت کرده غیر از آنچه گفته شد که هر کدام عامل محبت اهل البیت می‌شود. وی این روایت را با این سند آورده است: ابو حسان مُزکی از ابوالعباس محمّد بن اسحاق از حسن بن علی بن زیاد سری از یحیی بن

عبدالحمید حمانی از حسین اشقر از قیس از اعمش از سعید بن جبیر از ابن عباس که وقتی آیه مؤدت: «قل لأسألکم...» نازل شد؛ گفتند: ای رسول خدا، این کسانی که ما به مؤدت آنان امر شده‌ایم، چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسرشان.

نیز آورده است: ابوبکر بن حرث از ابوسیح از عبدالله بن محمد بن زکریا از اسماعیل بن یزید از قتیبه بن مهران از عبدالغفور ابوالصبح از ابوهاشم رمانی از زاذان از علی رضی الله عنه که فرمود: درباره ما در آل حم حقایقی هست. زیرا که مؤدت ما را حفظ نمی‌کند مگر مؤمن. سپس این آیه را قرائت کرد: «قل لأسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی».

کلبی تفسیر آیه را چنین گوید: بگو برای ایمان از شما درخواست چیزی نمی‌کنم مگر این که با خویشانم، دوستی و محبت کنید.

می‌توانم آیاتی را از قول او بیاورم که او علاقه داشت در حضورش درباره آنها گفتگو و حدیث شود.^(۱)

ب - کلام مؤلف:

شک نیست که نسبت و خویشاوندی تأثیر زیادی دارد. بی‌تردید، در عنایت الهی به «قربی» و تطبیق آن به علی و زهرا - پاره تن رسول خدا - و پسران آن دو، حکمتی وجود دارد. در سنت نبوی بر این مطلب شواهد و دلایل زیادی است که ما به اختصار به آنها اشاره‌ای خواهیم داشت:

۱- مسلم و ترمذی و ابن سعد و دیگران از واثله نقل کرده‌اند: «از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: به راستی خدای متعال «کنانه» را از فرزندان اسماعیل علیه الصلاة والسلام برگزید و قریش را از میان کنانه برگزید و از قریش بنی‌هاشم را و مرا از بنی‌هاشم انتخاب کرد.»^(۲)

۱- بناء المقالة الفاطمية فی نقض الرسالة العثمانية: ۳۸۷ - ۳۹۱.

۲- جامع الاصول: ۳۹۶/۹ از مسلم و ترمذی، الطبقات الكبرى: ۲۰/۱، الشفاء بتعريف حقوق

۲- نووی در شرح این حدیث گفته است:

«اصحاب ما - اهل سنت - به این حدیث استدلال کرده‌اند که غیر قریشیان در طراز و هم سطح با قریش نیستند و هیچ کس هم طراز با بنی‌هاشم نیست مگر بنی‌مطلب. پس بنی‌مطلب و بنی‌هاشم همانند هم هستند؛ همان‌گونه که حدیث صحیح بدان صراحت دارد.»^(۱)

۳- حافظ ابونعیم فصلی را اختصاص داده به این عنوان: «فصل دوم در بیان برتری پیامبر صلی الله علیه وسلم در پاکی تولد و حسب و نسب وی و غیر آن». وی در این فصل، احادیث زیادی را با سندهای آن نقل کرده است که یکی از آنها را قبلاً آوردیم و روایت دیگری را هم این جا می‌آوریم:

«به راستی، خدای متعال، هنگامی که مخلوقات را آفرید، مرا در میان برترین آفریدگان نهاد. و هنگامی که قبیله‌ها را خلق می‌کرد، مرا در بهترین قبائل قرار داد. و هنگامی که جان‌ها را می‌آفرید، مرا از بهترین آنان قرار داد. و هنگامی که خاندان‌ها را پدید آورد، مرا در بهترین خاندان‌ها جای داد. پس من بهترین مردم از نظر پدر و بهترین آنان از نظر جان و روح هستم.»^(۲)

۴- حافظ محب‌الدین طبری برخی از این احادیث را تحت عنوان «ذکر برگزیدگی آنان» و «ذکر این که ایشان بهترین خلق‌اند» آورده است.^(۳)

۵- قاضی عیاض گوید: «باب دوم در این مطلب که خداوند، محاسن و نیکی‌های خَلْقی و خُلُقی پیامبر را کامل ساخت و همه فضائل دینی و دنیوی به شکلی تمام در آنها قرین شده است». آن‌گاه فواید مهمی را در ضمن سخنانی طولانی نقل کرده است.^(۴)

← المصطفی.

۱- المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن حجّاج: ۳۶ / ۱۵.

۲- دلایل النبوه: ۱۶ / ۶۶ / ۱.

۳- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی: ۱۰.

۴- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی: ۱۳۷ / ۱.

در این جا ارتباطی بین «آیه مؤدت» و «آیه تطهیر» و احادیث «اصطفاء» و «برترین مخلوقات بودن» اینان وجود دارد.

۶- در اخبار سقیفه و استدلال‌هایی که در آن جا بین مهاجران و انصار جریان یافته، دلالت‌های واضح و آشکاری وجود دارد که توجه بدان‌ها راه‌گشاست.

بخاری آورده که ابوبکر به مردم چنین گفت: «عرب هرگز این امر را نمی‌شناخت مگر از این تیره قریش که آنان برترین اعراب از نظر نسب و خاندان بودند».^(۱) در کلام ابوبکر بنگرید. هیچ عاقلی تردید ندارد در این که علی عَلِيٍّ از تمام مهاجران و انصار، هم از جهت نسب و هم از جهت خاندان برتر بود، لذا باید امام باشد.

طبری و دیگران روایتی آورده‌اند که در دلالت به این حقیقت، بسیار صریح‌تر و نزدیک‌تر است؛ طبری گوید که ابوبکر در خطبه خود گفت: «خدای متعال مهاجران و انصار اولیه را که از قوم و قبیله‌اش بودند، اختصاص داد که به او ایمان بیاورند و تصدیقش کنند و به او نیکی کنند و همراه او بر شدت آزار و اذیت قومش صبر کنند (برای خودشان و به خاطر دینشان) در حالی که تمامی مردم با آنان مخالف بودند و آنان را خوار و خفیف می‌شمردند.

آنان هیچ‌گاه به خاطر کمی تعدادشان نترسیدند و تعجب مردم به آنان باعث نشد که اجتماع و همراهی با یکدیگر را ترک کنند.

آنان نخستین کسانی بودند که در روی زمین عبادت کردند و به خدا و رسولش ایمان آوردند؛ آنان دوستان وی و خاندانش بودند که به این امر، نسبت به دیگران شایستگی بیشتری بعد از او داشتند. هیچ کس جز افراد ظالم با اینان در این مورد منازعه و درگیری نمی‌کند».^(۲)

۷- در روایت ابن‌خلدون آمده است: «ما دوستان پیامبر و خاندانش و

۱- صحیح بخاری، کتاب حدود، باب ۳۱. بنگرید: طبری: ۲۰۳/۲، سیره ابن هشام: ۶۵۷/۲ و دیگر منابع.
۲- تاریخ الطبری: ۲۱۹/۳.

شایسته‌ترین مردم به امر او هستیم و در این مطلب هم نزاع نمی‌کنیم»^(۱)

۸- در روایت محب‌الدین طبری از طریق موسی بن عقبه از ابن‌شهاب نقل شده است: «ای گروه مهاجران، ما میم نخستین مسلمانان، خاندان او و نزدیکان و بستگان‌ش. ما میم اهل خلافت و برترین مردم از نظر حسب و نسب عربی، که تمامی عرب ما را می‌پذیرد و هیچ کس از ایشان نیست مگر آن که برای قریش در آنان تیره‌ای است و این امر، هیچ‌گاه جز برای فردی از قریش بسامان نمی‌آمد...»^(۲)

۹- مگر نه این است که این صفات در بالاترین مراتب آن و بلندترین درجاتش در علی عَلَيْهِ السَّلَام نمایان است؟ علی عَلَيْهِ السَّلَام کسی بود که این صفات در وی به وفور وجود داشت و شرایط در وی جمع بود؛ وی از «عشیره و خاندان پیامبر» و «نزدیکان پیامبر»، و «ولی او» و «نخستین کسی که در روی زمین عبادت کرد و به پیامبر ایمان آورد» و «شایسته‌ترین مردم به خلافت بعد از او» است که کسی با او در امر خلافت نزاع نکند مگر ظالم.

۱۰- به همین سبب می‌بینیم که علی عَلَيْهِ السَّلَام در روز شوری بر قوم به «اقریبیت و نزدیکی بیشتر با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، احتجاج و استدلال کرد، و فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا از نظر خویشی در میان شما، کسی نزدیک‌تر از من به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجود دارد؟ آیا در میان شما کسی هست که نفس او باشد و پسرانش، پسران او و زنانش زنان او؟! آنان همگی گفتند: به خدا سوگند نه!»^(۳)

۱۱- همچنین اعتراف به برتری او از زبان طلحه و زبیر خواندنی است، هنگامی که بعد از قتل عثمان، مردم به او مراجعه کردند تا با ایشان بیعت کنند. حضرتش - بنا بر روایت محمد بن حنفیه - فرمود: من به این امر - خلافت - نیازی ندارم، به طلحه و زبیر مراجعه کنید.

آنان گفتند: به همراه ما حرکت کن. علی بیرون آمد، من همراه او بودم و تعدادی

۱- تاریخ ابن‌خلدون: ۸۵۴/۲

۲- الرياض النضرة: ۲۱۳/۱

۳- الصواعق المحرقة: ۹۲ به نقل از دارقطنی.

از مردم نیز ما را همراهی می‌کردند تا نزد طلحه بن عبیدالله رسیدیم. علی به طلحه گفت: مردم به گرد من جمع شده‌اند تا با من بیعت کنند، ولی من نیازی به بیعت آنان ندارم. دستت را بده تا با تو بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش بیعت کنم.

طلحه به علی گفت: تو از من بدین کار سزاوارتری و به خاطر سابقه سلامت و خویشی با پیامبر اولویت داری، ضمناً این مردم به گرد تو جمع می‌شوند در حالی که از کنار من دور می‌گردند.

علی به او گفت: نگرانم که بیعت مرا بشکنی و به من خیانت کنی.

طلحه گفت: از این مطلب نگران مباش، سوگند به خدا که از جانب من چیزی که باعث ناراحتی تو شود، نخواهی دید.

علی گفت: خدا بر تو کفالت کند.

سپس او نزد زبیر بن عوّام آمد - در حالی که ما با او بودیم - و همان سخنان را که به طلحه گفته بود، به او گفت و همان سخنانی را شنید که طلحه گفته بود.^(۱)

ج - کلام دیگر از ابن طاووس

با وجود همه این مطالب، جاحظ در این مطلب عناد می‌ورزد. او در رساله‌ای که در دفاع از عثمانیان و امویان نوشته، همه این مطالب را رد کرده، که سید ابن طاووس رحمه‌الله به او چنین پاسخ می‌دهد:

«جاحظ استدلال کرده است به قول خدای متعال: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى: برای انسان نیست جز آن چه می‌کند». [و می‌کوشد تا براساس این آیه، اهمیت خویشاوندی را نفی کند]

[در پاسخ می‌گوییم: این آیه قرابت و خویشی را دفع و نفی نمی‌کند؛ اگر آن خویشاوند، دین‌دار و شایسته باشد. و اگر چنین شد، چنین خویشاوندی برای ریاست بهتر و شایسته‌تر از دیگران و افراد هم‌ردیف خود خواهد بود.

جاحظ هم چنین به این سخن رسول خدا چنگ زده است که حضرتش به تعدادی از بنی عبدالمطلب فرمود: من نمی‌توانم در هیچ چیزی شما را از خدا بی‌نیاز کنم.

او این روایت را بدون استناد به راوی یا کتابی نقل کرده است.

در حالی که روایت ثعلبی، این حدیث بدون سند او را رد می‌کند: یعقوب بن سری از محمد بن عبدالله حفید از عبدالله بن احمد بن عامر از پدرش از علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از ابوجعفر محمد بن علی از علی بن الحسین از حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بهشت بر هر کسی که به اهل بیت من ظلم کند، و کسی که عترتم را بیازارد حرام شده است. و هر کس عملی را برای احدی از فرزندان عبدالمطلب انجام دهد که وی نتواند او را پاداش دهد، فردای قیامت که مرا ملاقات می‌کند، او را پاداش خواهم داد.

همچنین در کتاب شیخ دانشمند ابو عبدالله محمد بن عمران بن موسی مرزبانی به نام «فی ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام» حکایتی وجود دارد که به کلام جاحظ پاسخ می‌گوید. حکایت این است: حسن بن حسین از حیّان بن کلبی از ابوصالح که ابن عباس در سوره نساء سخن گفت: «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ»^(۱) و پروا دارید از خدایی که از یکدیگر به نام او سؤال می‌کنید و نیز پروا دارید از قطع کردن ارحام و خویشان.»

ابن عباس گفت: این آیه در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و صاحبان رحمش نازل شده است. توضیح این که هر سَبَب و نَسَبی [در روز قیامت] قطع می‌شود مگر سَبَب و نَسَب پیامبر.

روایت عمر نیز شاهی بر این روایت است که وی به ازدواج با دختر امیرمؤمنان صلوات الله علیه اصرار داشت.

«جاحظ همچنین، این آیه را دستاویز خود ساخته است:

«و اتقوا يوماً لاتجزى نفس عن نفس شيئاً و لا يقبل منها شفاعه و لا يؤخذ منها عدلٌ و لا هم ينصرون:»^(۱)

و پروا دارید از روزی که هیچ کس از کسی چیزی را کفایت نکند و از هیچ کس شفاعتی پذیرفته نشود و از هیچ کس عوضی گرفته نشود و ایشان یاری نشوند. می‌گویم: جاحظ یا جهالت کرده و یا خود را به جهالت می‌زند، چرا که این آیه در شأن کافران نازل شده است، نه درباره بزرگان مسلمان یا خویشان رسول پروردگار جهانیان؛ به دلیل دنباله آیه که می‌فرماید: ایشان یاری نشوند.

او این آیه را نیز دستاویز خود می‌سازد: «یوم لا یغنی مولی عن مولی شيئاً: روزی که هیچ دوستی از دوستی چیزی را دفع نکند.»

او دنباله آیه را یا به خاطر تدلیس و انحراف یا جهل و یا هر علت دیگری نیاورده است خدای متعال سخن خود را چنین ادامه می‌دهد: «... و لا هم ينصرون* الّا من رحم الله انه هو العزيز الرحيم:»^(۲) و نه ایشان یاری شوند* مگر آن که خدا بر او رحم کند که او غالب مهربان است.»

پاکان از فرزندان پیامبر و خویشان او به دلیل آیات قرآنی و روایات، از جمله رحمت شوندگان هستند. پس بدین سان دستاویز او فرو می‌ریزد. به علاوه تمامی مطالب او داخل در افراد دین‌دار و شایستگان نمی‌شود و ترجیحی برای او در ریاست و دستاویز ریاست نخواهد گردید.

جاحظ بدین آیه قرآن نیز تشبیه جسته است: «یوم لا ینفع مال و لا بنون* الّا من اتی الله بقلب سلیم:»^(۳) روزی که نه مال سود می‌دهد و نه فرزندان* مگر کسی که قلب بی‌عیب و سالم بیاورد.»

۲- دخان: ۴۲/۴۴.

۱- بقره: ۴۸/۲.

۳- شعراء: ۸۹/۲۶.

این سخن او نیز داخل در استدلال جاحظ نخواهد بود؛ اگر چه این مطلبی خارج از بحث اوست. جواب او چیزی است که مفسران در معنای «سلیم» گفته‌اند: قلبی که خارج از شرک باشد؛ و البته این مطلبی صحیح است.

جاحظ به این آیه نیز چنگ زده است؛ «و اتقوا ربکم و اخشوا یوماً لایجزی والد عن ولده و لا مولود:»^(۱) پروا دارید از پروردگار خویش، و حذر کنید از روزی که هیچ پدری از فرزندش کفایت نکند و فرزندی کفایت کننده پدرش نباشد.

اما بحث این آیه در هیچ موردی از ریاست دنیایی نیست و ما قبلاً در حدیث صحیح از امام رضا علیه السلام دیدیم که در قرابت و خویشی پیامبر، اثر خاصی وجود دارد. نکته دیگر آن که مفسران در تفسیر آیه: «عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً: نزدیک است که خدا تو را به مقامی پسندیده برانگیزد»^(۲) می‌گویند: مقام محمود شفاعت است. و اگر پیامبر برای عموم مردم شفیع باشد، شایسته تر آن است که درباره فرزندان و بستگان خود شفاعت کند.

درباره این آیه: «ولسوف یعطیک ربک فترضی:»^(۳) پروردگارت به زودی چنان به تو عطا خواهد کرد که خوشنود شوی. نیز گفته‌اند که مراد، شفاعت است.

جاحظ به این آیه هم چنگ زده است: «واتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحق...»^(۴) و بخوان بر قوم خود خبر دو پسر آدم را به حق. او می‌کوشد نقش قرابت را از بین ببرد، که بنا به بیان سابق هیچ وجهی ندارد.

دستاویز وی در داستان نوح و کنعان نیز هیچ ارتباطی به موضوع قرابت ندارد. کجا کنعان از بزرگان اسلام بود؟!

دستاویز جاحظ به آیه: «لاینال عهدی الظالمین»^(۵): عهد و پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد. نیز درست نیست و امامیه درباره این آیه مباحث دقیق و

۱- لقمان: ۳۳/۳۱. ۲- اسراء: ۷۹/۱۷.

۳- ضحی: ۵/. ۴- مائده: ۵/۲۷.

۵- بقره: ۱۲۰/۲.

محکمی دارند. زیرا اعتقاد دارند کسی که سابقه کفر دارد، نسبت به گذشته خود ظالم است، بنابراین شایسته امامت نخواهد بود و این آیه به زیان اوست نه به نفع او.

او در این باره مطالب دیگری را از قول بزرگان حدیثی نقل کرده که ما اینک در صدد بیان مطالب او نیستیم»^(۱).

۲- واجب بودن مؤدت، وجوب اطاعت را به دنبال می آورد:

مراد از «مؤدت»، «محبت به تنهایی» نیست. مخصوصاً در آیه شریفه مورد بحث، آن جا که می فرماید: «این ثوابی است که خدا به بندگانش مژده می دهد. بندگانی که ایمان آورند و اعمال صالح انجام دهند. بگو بر تبلیغ رسالتم مزدی نمی طلبم مگر این که به خویشان من دوستی کنید».

در این آیه شریفه - اگر استثناء را متصل بدانیم - مؤدت را اجر رسالت قرار داده و معلوم است که اگر بین دو امر، تساوی نباشد، نمی توان اجر و مؤدت را با یکدیگر مقابل دانست و این تساوی، صادق نیست. بنابراین، اگر ما به عظمت رسالت محمدی نزد خدا و نزد بشریت واقف باشیم، به عظمت این اجر و مؤدت در خویشان پیامبر پی برده و بدان هدایت می شویم.

اما اگر استثنای آیه شریفه را منقطع بدانیم و به روایات ذیل آن مراجعه کنیم، ما را به این نکته راهنمایی می کند که مسلمانان می خواستند در مقابل ادای رسالت پیامبر به او اموالی دهند که وی به گشایش و راحتی برسد؛ ایشان این پیشنهاد را رد می کند و می گوید: تبلیغ او اصلاً پاداشی ندارد. پیامبر می افزاید: اما من دوستی خویشانم را از شما طلب می کنم و این همان امر مطلوب و محبوبی است که انجام آن بر مسلمانان واجب است...

پس وجوب مؤدت - در چنین جایگاهی؛ آن چنان که در مقدمات افراد هست و

۱- بناء المقالة الفاطمية في نقض الرسالة العثمانية: ۳۹۱ - ۳۹۷.

از آنان خواسته شده - دلالت می‌کند که این امر از مهمترین امور نزد خدا و پیامبر اوست.

لذا در این آیه، فقط محبت و مؤدّت خواسته نشده، بلکه محبتی خواسته شده که به دنبال آن انقیاد و اطاعت باشد. خدای متعال می‌فرماید:

«قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله: ^(۱) بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.»

اتباع و تبعیت یعنی اطاعت امر و فرمان خدا، همان سان که در این آیه بدان اشاره شده است: «و ان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری: ^(۲) به راستی پروردگار شما خدای رحمن است، اینک از من پیروی کنید و از حکم من اطاعت نمایید.»

اتباع و انقیاد کامل و اطاعت مطلق، همان معنای امامت و ولایت است؛ علامه حلی ذیل آیه مؤدّت، پس از نقل روایت مربوط گوید: وجوب مؤدّت، مستلزم وجوب اطاعت است... ^(۳)

هم چنین گوید:

«به جز علی، مؤدّت و محبت بقیه صحابه و آن سه نفر واجب نیست و علی از همگی آنان افضل است. بنابراین، او امام است و مخالفت با او، با مؤدّت و محبت خواسته شده تنافی و منافرت دارد، چنانکه با پیروی از او مؤدّت وی به دست می‌آید. بنابراین، او واجب‌الاطاعة است و معنای امامت نیز همین است.» ^(۴)

۱- نساء: ۳۱/۴؛ رک: تفسیر رازی: ۱۷/۸. ۲- طه: ۹۰/۲۰.

۳- نهج الحق: ۱۷۵.

۴- منهاج الکرامه - چاپ شده در آخر جلد دوم از منهاج السنه: ۷۴.

۳- وجوب محبت مطلق، موجب افضلیت است:

علی علیه السلام از کسانی است که محبت و مودت او به طور مطلق واجب است. هر کس که محبت وی این گونه باشد، محبوب ترین شخص است؛ هر کس محبوب ترین شخص نزد خدا و رسولش باشد، بنابراین افضل و فاضل ترین افراد است و هر کس فاضل ترین باشد، بنابراین او امام است. پس علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله امام است:

[طی نقل مقدماتی بحث روشن می شود]: مقدمه اول کاملاً واضح است و از آیه شریفه مودت بر می آید.

مقدمه دوم نیز همین سان واضح است؛ یکی از نصوص که می رساند علی علیه السلام محبوب ترین افراد نزد خدا و رسولش بود، «حدیث طائر» است. روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی که برای ایشان پرنده بریانی را آورده بودند، فرمود: بار خدایا، محبوب ترین مخلوق خودت را نزد من حاضر کن. آنگاه علی آمد و به همراه رسول خدا از آن پرنده بریان میل فرمود.

این حدیث را تعداد زیادی از صحابه نقل کرده اند؛ از جمله آنها:

۱- علی امیرالمؤمنین علیه السلام

۲- عبدالله بن عباس

۳- ابوسعید خدری

۴- سفینه

۵- ابوالطفیل بن مالک

۶- انس بن مالک

۷- سعد بن ابی وقاص

۸- عمرو بن عاص

۹- ابومرزم یعلی بن مرّه

۱۰- جابر بن عبدالله انصاری

۱۱- ابورافع

۱۲- حبشی بن جنادة

ده‌ها نفر از تابعان نیز این حدیث را از قول آنان روایت کرده‌اند که در زمرة مشهورترین پیشوایان حدیث و حافظان و علمای هر قرن اند؛ به عنوان نمونه از این افراد می‌توان یاد کرد:

۱- ابوحنیفه پیشوای مذهب حنفی

۲- احمد بن حنبل پیشوای مذهب حنبلی

۳- ابوحاتم رازی

۴- ابو عیسی ترمذی

۵- ابوبکر بزّار

۶- ابو عبدالرحمن نسائی

۷- ابوالحسن دارقطنی

۸- ابو عبدالله حاکم نیشابوری

۹- ابوبکر ابن مردویه

۱۰- ابونعیم اصفهانی

۱۱- ابوبکر بیهقی

۱۲- ابو عمر ابن عبدالبرّ

۱۳- ابو محمد بغوی

۱۴- ابوالحسن عبدری

۱۵- ابوالقاسم ابن عساکر

۱۶- ابن حجر عسقلانی

۱۷- جلال‌الدین سیوطی

خلاصه مطلب: این حدیث صراحت دارد که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ محبوب‌ترین افراد نزد خدا و رسولش بوده است. (۱)

مقدمه سوم نیز کاملاً واضح است؛ همان‌گونه که تعدادی از علمای اهل سنت بدان تصریح کرده‌اند:

۱- ولی‌الدین ابن عراقی در سخنی که حافظ قسطلانی و ابن حجر مکی از وی نقل کرده‌اند، چنین گفته است: «محبت دینی لازمه افضلیت و برتری است. پس هر کس که برتر است، محبت دینی ما نسبت به او بیشتر خواهد بود.» (۲)

۲- فخر رازی این آیه را آورده: «إِنْ كُنْتُمْ تَحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمْ اللَّهُ: اگر خدا را دوست دارید، باید از من تبعیت کنید تا خدا شما را دوست بدارد.» پس گوید: مراد از محبت خداوند متعال، ثواب دادن اوست.» (۳)

روشن است که هر کس نزد خدا دوست داشتنی‌تر باشد، ثواب و پاداش او نزد خدا بیشتر است و هر کس ثواب بیشتری داشته باشد، قطعاً افضل و برتر خواهد بود.

۳- ابن تیمیّه سخن علامه حلی را نقل می‌کند که گوید: «به غیر از علی، مؤدت خلفای سه‌گانه واجب نیست.» سپس در پاسخ به آن گوید: «این سخن نزد همگان کلامی باطل است، بلکه مودت خلفا نزد اهل سنت از مؤدت علی واجب‌تر است. زیرا مؤدت به اندازه مقدار فضل و برتری است و هر کس برتر است، مؤدت او نیز

۱- این مطلب را ما در دو جلد از کتابمان، یعنی جلد سیزدهم و چهاردهم (حدیث طیر)، بحث کرده‌ایم.

۲- المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة، الصواعق المحرقة: ۹۷.

۳- تفسیر الرازی: ۱۷/۸.

کامل تراست... و در حدیث صحیح است: عمر روز سقیفه به ابوبکر گفت: بلکه تو سید و برتر و دوست داشتنی تر از همگی ما نزد رسول خدا هستی.»^(۱)

۴- تفتازانی گوید: تعبیر «دوست داشتنی ترین مخلوقات نزد تو»، احتمال دارد که اختصاص به ابوبکر و عمر داشته باشد، بر اساس دلایل برتری این دو نفر.^(۲)

به طور خلاصه آن که این مقدمه هم بسیار واضح است و هیچ کس در آن اختلافی ندارد.

و اما مقدمه چهارم به دلیل عقلی و نقلی است. تعدادی از علمای اهل سنت آشکارا گفته اند و حتی برخی از صحابه آن را نقل کرده اند؛ همان گونه که در بخش شبهات، این مطلب در برخی از سخنان آنان نقل شد.

۱- سید شریف جرجانی درباره شوری که چرا عدد آن شش نفر و نه بیشتر، این چنین گوید:

«عمر آن را به شکل شورایی میان آنان قرار داد، برای آن که آنان را از دیگران برتر می دانست و امامت غیر این شش نفر را جایز نمی دانست.»^(۳)

۲- ابن تیمیه در جایی از کتابش، به عدم جواز امامت فرد مفضول (پایین دستی) با وجود فرد افضل (برتر) قائل شده است.^(۴)

۳- محب الدین طبری گوید: «این سخن ماست: ولایت و امامت فرد مفضول با وجود انسان افضل منعقد نمی شود.»^(۵) علمای دیگرشان هم در این باره مطلب دارند که جای ذکرش این جا نیست. و علامه حلی در سخن سابقش به همین وجه اشاره داشت.

۴- محقق طوسی، خواجه نصیرالدین، در زمرة ادله برتری امیر مؤمنان علیه السلام به «وجوب محبت ایشان» اشاره می کند.

۱- منهاج السنة: ۱۰۶/۷ - ۱۰۷. ۲- شرح مقاصد: ۲۹۹/۵. ۳- شرح المواقف: ۳۶۵/۸. ۴- منهاج السنة - چاپ قدیم - ۲۷۷/۳. ۵- الرياض النضرة - باب خلافت ابوبکر - ۲۱۶/۱.

۵- علامه حلی در شرح آن گفته است:

بیانش این است که محبت و مؤدت علی علیه السلام واجب بود نه دیگر صحابه. بنابراین از همگی آنان برتری بیشتری داشت. بیان مقدمه اول آن، این است که ایشان از مصادیق «اولوا القربی» بودند که محبت آنان در آیه مؤدت «قل لاسألکم علیه اجر الا المودة فی القربی» واجب است.^(۱)

۴- وجوب محبت مطلق، مستلزم عصمت است:

مطلق بودن امر به مودت ایشان، دلیل بر عصمت آنان است. وقتی عصمت ثابت شد، امامت نیز ثابت می شود و این مطلبی واضح است.

مطلق بودن امر به مودت اهل البیت - که دلالت بر اطاعت مطلق می کند - دلیل بر عصمت آنان است، در این مورد کافی است به سخن فخر رازی در تفسیر آیه ذیل نظری بیندازید: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^(۲) از خدا اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر اطاعت کنید.»

فخر رازی در این باره گوید:

«خدای متعال در این آیه به شکل جزمی و یقینی به اطاعت از اولی الامر فرمان داده است. هرکس که خداوند به طور یقینی و قطعی دستور به اطاعت او دهد، باید معصوم از خطا باشد. زیرا اگر معصوم از خطا نباشد، به خاطر اقدام وی امر به خطا خواهد بود، اما خطا به دلیل خطا بودنش مورد نهی واقع شده است و این منجر به اجتماع امر و نهی در فعل واحد به اعتبار واحد بودن می انجامد؛ در حالی که این محال است. پس ثابت می شود که خدای متعال به طور قطعی امر به اطاعت از اولی الامر کرده است. همچنین ثابت می شود که هر کس را خدای متعال به طور قطعی امر به اطاعت کرده باشد، باید معصوم از خطا باشد؛ پس به طور قطع ثابت

۱- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد: ۳۱۰.

۲- نساء: ۵۹/۴.

شد که اولی الامری که در آیه از آنها صحبت شده حتماً باید معصوم باشند.»^(۱)

شاهد ما در کلام فخر رازی همین جملات فوق است. البته این که مصداق اولی الامری که ما به اطاعت آنان امر شده ایم چه کسانی هستند، بحث دیگری است... خلاصه مطلب آن که وجوب اطاعت و پیروی به طور مطلق - که از وجوب محبت مطلق برداشت می شود - مستلزم عصمت است. این دلیل را تعدادی از علمای ما بیان کرده اند:

بیاضی عاملی رحمه الله گوید: «خدای متعال پاداش پیامبرش را در مؤدت اهل و خاندانش قرار داده و آیه مؤدت شاهد بر این مطلب است: قل لا اسألکم ...

- گویند: مراد از «القربی» در طاعات است یعنی در «اطاعت از اهل قربی».

- گوئیم: اصل، عدم اِضمار (چیزی را در تقدیر نیاوردن) است [یعنی روشن سخن گفتن] اگر این سخن را بپذیریم، نمی توان مطلق بودن امر به مؤدت آنان را جز با عصمت آنان توجیه نمود.

- گویند: مخاطب در این آیه کُفَّار هستند، یعنی نَسَب قریشی مرا رعایت کنید.

- گوئیم: کُفَّار به پیامبر اعتقاد ندارند تا پاداشی را به خاطر مخاطب بودن با وی بپردازند.

بنابر آن که اخبار مورد اتفاق میان شیعه و سنی هر دو وجه را با هم نفی می کند، از جمله خبر صحیح بخاری...»^(۲)

سید عبدالله شبر گوید: «وجوب مؤدت مستلزم وجوب اطاعت است، زیرا مؤدت با عصمت واجب می شود. چون اگر خطا از جانب آنان جایز باشد، ترک مؤدت آنان لازم خواهد بود. همان گونه که خدای متعال می فرماید: «لا تجد قوماً

۱- تفسیر رازی: ۱۴۴/۱۰.

۲- الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم: ۱۸۸/۱.

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: (۱)

قومی را نخواهی یافت که به خدا و روز آخر ایمان داشته باشند، در حالی که دوستی کنند با کسی که با خدا و رسول او مخالفت کرده باشد...»
به اتفاق همگی، غیر این بزرگواران، معصوم نبوده‌اند، ولی علی و دو پسرش و فرزندان امام حسین علیه السلام دارای عصمت‌اند. (۲)

بخش دوم:

«ابطال شبهات پراکنده علیه دلالت آیه مؤدت بر امامت»

۱. سخن ابن روزبهان و پاسخ آن

ابن روزبهان گوید: ما می‌گوییم که مؤدت وی بر تمامی مسلمانان واجب است و مؤدت، همراه اطاعت است و البته هر اطاعت شونده‌ای (مطاعی) صاحب زعامت بزرگ نیست.

قاضی نورالله شوشتری رحمه‌الله در جواب او گفته است: «ابن روزبهان می‌گوید که این مطالب دلالت بر خلافت علی نمی‌کند؛ این سخن یا ناشی از جهالت صرف است و یا تجاهل محض. برای این که دلالت آیه بر مؤدت علی علیه السلام به مقتضای آیه واجب است؛ از آن جا که خدای متعال، اجر فرستادن پیامبر را که مستحق ثواب دائمی است، دوستی نزدیکان و خویشان پیامبر قرار داده است. و این مطلب با وجود عصمت ایشان واجب است، زیرا که با وقوع خطای ایشان، ترک مودت آنان خواهد شد؛ به دلیل آیه شریفه: «قومی را نخواهی یافت که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشند و دوستی کنند با کسی که با خدا و رسول او مخالفت کرده باشند». و به اتفاق همه مسلمانان، به جز علی علیه السلام، صحابه غیر معصوم هستند.

۱- مجادله: ۲۲/۵۸.

۲- حق الیقین فی معرفة اصول الدین: ۲۷۰/۱.

پس امامت در او - علی عَلَيْهِ السَّلَام - متعین است.»

قاضی نورالله ادامه می دهد:

«ابن حجر در باب یازدهم «صواعق» خود از پیشوایش، شافعی، شعری آورده - علی رغم عدم تمایل ناصبی ها بدین مطلب - که جالب توجه است:

ای اهل بیت رسول خدا، دوستی شما از طرف خدا امری است واجب که در قرآن نازل کرده است.

در عظمت قدر شما همین اندازه بس که هر کس در نماز بر شما درود نفرستد، نمازش قبول نمی شود.»^(۱)

قاضی نورالله می افزاید:

«دلیل آوردن شیعه در امامت بعد از رسول برای اهل سنت، غیر واجب بلکه مستحب است. زیرا اهل سنت در موضوع امامت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله با شیعه اتفاق نظر دارند. تفاوت آنها فقط در این است که شیعیان واسطه ها را حذف می کنند، ولی اهل سنت امامت علی را با واسطه قبول دارند. می دانیم که دلیل آوردن بر عهده مدعی است نه نفی کننده؛ چنان که در جای خود اثبات شده است. آنان در این جا مرتکب شکستن اجماع شده اند، چون مطلق امامت علی را منکر گشته اند. از این رو بر شیعه لازم شده است تا بر اثبات آن اقامه دلیل کند و خدای به راه راست و استوار هدایت گر است.»^(۲)

شیخ محمد حسن مظفر در پاسخ کلام ابن روزبهان، می گوید:

«معلوم است که مراد آیه مؤدت، چهار نفس پاک اند (یعنی علی و فاطمه و حسنین). این آیه بر افضلیت و عصمت آنان دلالت می کند و می رساند که اینان برگزیدگان خدای سبحان هستند. زیرا اگر این چنین نباشند، مؤدت آنان بر دیگران

۱- یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله
کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لاصلاه له
۲- احقاق الحق - در رد ابن روزبهان - ۲۳/۳.

واجب نمی شد و مودت ایشان به این مرتبه و منزلت نبود؛ منزلتی که مثل آن هیچ جایگاهی نیست. زیرا اجر و پاداش تبلیغ و رسالت است برای کسی که هیچ مزدی برایش قابل تصور نیست و هیچ حقی هم شبیه و مانند آن نیست.

به همین دلیل، خداوند، مودت خویشان نوح و هود را پاداش تبلیغ آن دو پیامبر قرار نداده است، بلکه به نوح فرموده است: «بگو من از شما بر رسالتم اجری طلب نمی کنم، اجر من جز بر خدا نیست» و به هود فرمود: «بگو من از شما بر آن اجری طلب نمی کنم. اجر من نیست مگر بر عهده کسی که مرا آفریده است. آیا پس تعقل نمی کنید؟»

پس امامت، منحصر در قربای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می شود. زیرا امامت مفضول با وجود افضل صحیح نیست؛ مخصوصاً با این برتری درخشان. به علاوه آن که مصنف رحمه الله (علامه حلی) وجوب مؤدت مطلق را مستلزم وجوب اطاعت مطلق می داند، چون ضروری است که عصیان و گناه دوستی مطلق را نفی می کند و وجوب اطاعت مطلق مستلزم عصمتی است که شرط امامت است. از طرف دیگر، مورد اجماع است که غیر حضرات ائمه، معصوم دیگری وجود ندارد. پس امامت به ایشان منحصر می گردد؛ خصوصاً که وجوب اطاعت از ایشان بر تمامی امت واجب است.

صحابه نیز همین نکته را از دلالت آیه شریفه مودت را فهمیده بودند. به همین جهت برخی از آنان پیامبر را متهم کرده و گفته اند که وی - پیامبر - قصدی جز این ندارد مگر این که بعد از خودش، ما را به سوی خویشان خود هدایت و تشویق کند؛ چنان که از برخی روایات گذشته، این مطلب فهمیده می شود.^(۱) و هر شخص فهمی از آیه شریفه همین مطلب را می فهمد، مگر کسانی که بخواهند از اقرار به حق امتناع ورزند و اجر رسالت را ادا نکنند. و اگر از فردی هم کلمه درستی صادر شد، عصبیت ایشان را به سوی نقض مطلب می برد...^(۲)

۱- المعجم الكبير: ۲۶/۱۲ و منابع دیگر. ۲- دلائل الصدق لنهج الحق: ۱۲۵/۲ - ۱۲۶.

۲- کلام سعد تفتازانی و پاسخ آن

تفتازانی ابتدا نظریه شیعه در باب امامت را بدین سان تبیین می‌کند:

«معتقدان به افضلیت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، به کتاب خدا و سنت نبوی و دلایل عقلی تمسک جسته‌اند؛ از جمله دلایل قرآنی آنها آیه مباهله و آیه مودت: قل لا أسألكم... است. سعید بن جبیر گوید: وقتی این آیه نازل شد، گفتند: ای رسول خدا، این کسانی که ما باید دوست بداریم، چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسرشان. مخفی نماند هر کس که محبت وی به صریح قرآن واجب شد، او افضل و برتر خواهد بود. هم چنین هر کس که یاری وی به رسول خدا قطعی باشد و نام او در کنار نام خدای متعال و جبرئیل ذکر شود و از او تعبیر به صالح مؤمنان شود، این چنین شخصی شایسته امامت است. و آن در آیه شریفه است: «فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین: پس به راستی خدای مولی و کار ساز است و جبرئیل و مؤمنان شایسته»^(۱) از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نقل شده است: مراد از صالح المؤمنین: علی است...»

تفتازانی در پاسخ این نظریه می‌گوید:

«جواب این مطلب: هیچ سخنی در گسترش مناقب و فراوانی فضائل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و کمالات و اختصاصش به کرامات وجود ندارد. اما هیچ کدام از اینها دلالت بر افضلیت او نمی‌کند؛ به این معنا که نزد خداوند ثواب و کرامت زیادی داشته باشد، بعد از آن که اتفاقی شبیه اجماع در بین مسلمانان بر افضلیت ابوبکر و بعد از او عمر جاری گشته و خود علی نیز به افضلیت آن دو اعتراف داشته است؛ و با توجه به این مطلب که در آیه مباهله مباحثی وجود دارد که بر هیچ محققى مخفی نیست. مثل آن که مراد از انفسنا در آیه، نفس خود پیامبر صلی الله علیه و سلم است؛ همان گونه که گفته می‌شود: من خودم را به فلان چیز خواندم. البته وجوب محبت و ثبوت یاری - با فرض تحقق آن - در حق علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اختصاص و ویژگی خاص برایش نیست.»^(۲)

۱- سوره تحریم: ۴/۶۶.

۲- شرح المقاصد: ۲۹۵/۵ - ۲۹۹.

پاسخ نگارنده

با تأمل و دقت در وجوهی که ذکر کردیم و علمای ما بدان تصریح کرده‌اند، جواب مطالب ملا سعد تفتازانی نیز در مبحث افضلیت معلوم می‌شود؛ با این همه تذکر می‌دهیم:

دانستیم که آیه مبارکه، دلالت بر وجوب محبت علی عَلَيْهِ السَّلَام دارد، و وجوب محبت مطلق می‌رساند که او محبوب‌ترین مخلوق نزد خدا و رسولش بوده و محبوبیت نیز دلالت بر افضلیت می‌کند. هم چنین وجوب محبت مطلق، مستلزم عصمت است که شرط امامت است.

اما این که گفته است ابوبکر و عمر بر دیگران افضلیت و برتری داشته‌اند، این سخن، خود آغاز مدّعی غیر قابل اثبات است؛ مانند این ادعای او که گفته: این آیه دلالت بر اختصاص و ویژگی خاصی برای امیرمؤمنان ندارد. و به دلیل اجماع مسلمانان بر عدم عصمت ابوبکر و عمر...^(۱)

۳- کلام ابن تیمیه و پاسخ آن

ابن تیمیه در این مقام با اضطراب و پریشان‌گویی، می‌گوید:

«ما قبول داریم که مودت و دوستی علی بدون استدلال به این آیه واجب است اما این وجوب دوستی و مؤدت وی، موجب اختصاص دادن وی به امامت و افضلیت نمی‌شود. اما این سخن را (از علامه حلی) نمی‌پذیریم که مودت خلفای سه گانه واجب نیست، بلکه مودت و دوستی آنان نیز واجب است. و ثابت شده که خدای متعال آنان را دوست داشته است و هر که را خدا دوست بدارد، ما هم باید او را دوست بداریم؛ زیرا دوستی و دشمنی در راه خدا واجب است. و این حبّ و بغض، از دستاویزهای محکم ایمان است. سه خلیفه از بزرگان اولیاء الله و افرادی متقی هستند که خداوند دوستی آنان را واجب ساخته است، بلکه به صریح قرآن خداوند از آنها راضی بوده و آنان نیز از خدا راضی بوده‌اند و هر که خدا از او راضی

۱- در مورد آیه مباهله، به فصل مربوط در همین کتاب رجوع کنید. (ویراستار)

باشد، او را دوست دارد و خداوند، متقیان، نیکوکاران، عادلان و صابران را دوست دارد...»^(۱)

پاسخ مؤلف:

این مرد خودش را مجاب کرده و با اعتراف خویش، خودش را منکوب ساخته که قائل به وجوب محبت متقیان، نیکوکاران، عادلان، صابران بلکه تمامی مؤمنان شده است. زیرا که هیچ کس منکر این مطلب نیست. چه کسی گفته که مؤمن را - اگر واقعاً مؤمن باشد - نباید دوست داشت؛ مخصوصاً که او اهل تقوی و احسان و صبر باشد؟!

اما این جا سخن بر سر محبت مطلق و محبوبیت نزد خدا و رسول است که مستلزم افضلیت و عصمت و وجوب اطاعت باشد. اینها اموری است که هیچ کس وجود آنها را جز در علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اعتراف نکرده است؛ مخصوصاً عصمت را، زیرا در عدم عصمت دیگران اجماع شده است.

سپس ابن تیمیه استدلال به برخی از روایات کرده که از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت رسیده به این مضمون که محبوب ترین شخص نزد ایشان عایشه بوده!! پرسیده شد: از مردان چطور؟ گفت: پدرش؛ نیز مفاد که عمر روز سقیفه به ابوبکر گفت: تو سرور و بهترین و محبوب ترین ما نزد رسول خدا بودی!! هر عاقلی استدلال به این گونه روایات را می فهمد که چیست.

۴- کلام آلوسی

آلوسی در این بحث به روایاتشان استدلال نکرده است، زیرا کلام عبدالعزیز دهلوی را به خود نسبت داده و به جواب های او در رد استدلال های امامیه اعتماد کرده است. هر چند کلام وی را ناقص آورده و تا آخر نقل نکرده است. ما اینک به سخنان وی اشاره می کنیم:

۱- منهاج السنة: ۱۰۳/۷ - ۱۰۴.

آلوسی گوید: «برخی از شیعیان این آیه را در مقام استدلال بر امامت علی کرم الله وجهه آورده و گفته‌اند که محبت علی واجب بود؛ هرکه محبتش واجب باشد، اطاعتش واجب است؛ و هرکه اطاعتش واجب باشد، صاحب مقام امامت است. نتیجه این استدلال آن که علی ع دارای مقام امامت است و آیه مودت را صغرای قیاس قرار می‌دهند.

مخفی نماند که به کلام آنان ایراداتی وارد است:

اولاً: استدلال به آیه، در مقام صغرای بحث تمام و کامل نمی‌شود مگر این که آیه را این گونه معنا کنیم: من از شما درخواست اجر نمی‌کنم مگر آن که خویشان مرا دوست بدارید و به اهل بیت من محبت کنید.

در حالی که همه دانشمندان معنای اول را برگزیده‌اند. و در این معنا گفته شده است: شایسته مقام پیامبری نیست (که برای رسالت خویش مزدی بطلبد) چون پیامبران متهم می‌شوند. زیرا اکثر دنیا خواهان، کاری انجام می‌دهند و سپس برای آن کار به نفع فرزندان و خویشان خویش، درخواستی طلب می‌کنند هم چنین این مدعا با آیه دیگر منافات دارد که فرمود: «و نخواهی از ایشان بر آن مزدی»^(۱)

ثانیاً: ما قبول نداریم که هر کس محبتش واجب باشد، اطاعتش نیز واجب باشد. ابن بابویه در کتاب اعتقادات ذکر کرده است که امامیه بر وجوب محبت سادات اجماع دارند؛ علی رغم آن که اطاعت از آنان واجب نیست.

ثالثاً: ما قبول نداریم که هر کس اطاعتش واجب باشد، صاحب مقام امامت باشد یعنی دارای زعامت کبری و رهبری همگانی باشد، وگرنه هر پیامبری در زمان خود صاحب این مقام بود؛ در حالی که صریح قرآن این است: «ان الله قد بعث لکم طالوت ملکاً: به راستی خدا برای شما طالوت را به عنوان پادشاه برانگیخت»^(۲) و این آیه آن معنا را نفی و دفع می‌کند.

۱- یوسف: ۱۰۴/۱۲؛ و ماتسألهم علیه من اجر.

۲- بقره: ۲۴۷/۲.

وابعاً: اگر آیه اقتضای صغری بودن کند، اهل بیت واجب الطاعة هستند. چگونه این صغرای قیاس آنها، نتیجه‌ای به دست می‌دهد که آنها ذکر کرده‌اند، هر چند تمامی مقدماتش درست باشد؟ بلکه نتیجه این می‌شود که همه اهل البیت صاحب مقام امامت هستند، در حالی که آنان تمامی اهل بیت را امام نمی‌دانند. البته این جا بحث‌های دیگری هم وجود دارد که نباید از آنها غافل شد؛ پس ژرف بنگر و غفلت مکن.»^(۱)

پاسخ مؤلف:

تمامی این سخنان آلوسی، سخنان دهلوی است. تمامی این استدلال‌ها عیناً در کتاب «تحفه اثنی عشریه» همراه با استدلال به احادیث آمده است، [که پاسخ به آنها را خواهید خواند]

۵- کلام دهلوی و پاسخ آن

دهلوی گوید: «ابوطاهر سلفی از استادانش از انس روایت کرده است که پیامبر گفت: دوستی ابوبکر و تشکر از او بر تمام امت من واجب است.

ابن عساکر نیز از او همین گونه آورده است و از طریق دیگری از سهل بن سعد ساعدی نیز این روایت نقل شده است.

حافظ عمر بن محمد خضر ملأ در کتاب سیره‌اش از پیامبر نقل کرده است: خدای متعال برای شما دوستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی را واجب کرده؛ همان گونه که نماز و روزه و حج را واجب کرده است.

ابن عدی از انس از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل کرده است: دوستی ابوبکر و عمر، ایمان است و دشمنی آن دو، نفاق.

ابن عساکر از جابر روایت کرده است که پیامبر گفت: دوستی ابوبکر و عمر، از ایمان است و دشمنی آن دو تن کفر.

ترمذی روایت کرده است که جنازه‌ای را نزد پیامبر آوردند تا پیامبر بر وی نماز بخواند، ولی پیامبر بر وی نماز نخواند و گفت: چون وی با عثمان دشمنی داشت، خدا نیز او را دشمن می‌داند.

دهلوی سپس به این نکته توجه کرده است که امامیه به این روایاتی که مختص به اهل سنت است، توجهی ندارند، دهلوی در پاسخ امامیه می‌گوید: این روایات فقط در کتاب‌های اهل سنت موجود است، اما چون شیعه اهل سنت را با روایات خودشان مجاب و ملتزم می‌سازند، پس چاره‌ای نیست که باید آنان تمامی روایات اهل سنت را قبول کنند و به همه آنها ملتزم باشند و نمی‌توانند فقط برخی روایات آنها را قبول کنند.

و اگر با اهل سنت همراهی کنند و کوتاه بیایند، امکان اثبات وجوب محبت خلفای سه گانه از کتاب خدا و سخنان عترت وجود دارد؛ مثل این آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ: آنان او را دوست دارند و او نیز آنان را دوست دارد» که به اجماع مسلمانان درباره جنگجویان مسلمان علیه مرتدان نازل شده و خلفای سه گانه پیشوا و رهبر این جنگجویان بوده‌اند و هر کس را خدا دوست بدارد، محبت وی واجب است. بقیه نیز به همین قیاس و ترتیب.»^(۱)

پاسخ مؤلف به آلوسی و دهلوی

روشن است که نمی‌توان طرف مقابل را ملزم ساخت به آن چه فقط خود روایت می‌کند، یا قبول روایتی که دو طرف قبول داشته باشند. و تازه این در حالی است که خبر نزد استدلال کننده صحیح باشد. ولی اگر خبر صحیح نباشد، حتی نزد خود شخص استدلال کننده، چگونه می‌توان باور داشت که طرف دیگر آن حدیث را بپذیرد؟!

کاش دهلوی - مانند ابن تیمیه - به کتاب‌هایی چون بخاری و مسلم که نزد آنان به صحت معروف است، استدلال می‌کرد. زیرا احادیث مورد استدلال او همگی از

نظر سند باطل هستند. همین مطلب راز اعراض آلوسی از آوردن آنها و اسقاط آن احادیث است.

بهترین حدیثی که در این باره آورده‌اند، حدیثی است که ترمذی، یکی از مصنفین صحاح شش‌گانه نزد اهل سنت، آن را نقل کرده است. این حدیث، حاکی از آن است که پیامبر ﷺ از نماز خواندن بر جنازه شخصی امتناع کرده است؛ ترمذی گوید:

«فضل بن ابی طالب بغدادی و تعدادی دیگر از عثمان بن زفر از محمد بن زیاد از محمد بن عجلان از ابوزبیر که جابر گفت: رسول خدا ﷺ را به طرف جنازه‌ای بردند تا بر آن نماز بخوانند، ولی ایشان بر آن نماز نخواندند؛ پرسیده شد: ای رسول خدا چرا بر این جنازه نماز نمی‌خوانی، در حالی که قبل از این ماجرا این چنین اتفاقی نیفتاده بود؟ پیامبر گفت: این شخص عثمان را دشمن می‌داشت که خدا او را دشمن بدارد!»

باید بگوییم که این حدیث، هم از لحاظ سندی و هم حتی در نظر راوی آن که ترمذی است، ساقط می‌باشد. او گوید: «این حدیثی غریب است که ما آن را جز از همین طریق نمی‌شناسیم و محمد بن زیاد، همراه میمون بن مهران در حدیث بسیار ضعیف است.»^(۱)

ابن جوزی نیز این حدیث را در «موضوعات» خود از دو طریق آورده است.

او گوید: «هر دو طریق آن به محمد بن زیاد می‌رسد که احمد بن حنبل در باره‌اش گفته است: دروغ‌گویی خبیث بود که حدیث جعل می‌کرد. یحیی گفته است: کذاب خبیث بود. سعدی و دارقطنی گفته‌اند: دروغ‌گو بود. بخاری و نسائی و فلّاس و ابوحاتم گفته‌اند: وی متروک الحدیث بود. ابن حبان گوید: وی بر افراد معتبر و ثقه حدیث می‌بست. نام وی در این کتاب جایی ندارد مگر برای طعن زدن در وی.»^(۲)

روشن می‌شود که ترمذی با آن که او را واقعاً ضعیف می‌دانسته، حق را چنان که

باید و شاید، نگفته است. همین جا آشکار می شود که حق با آلوسی است که استدلال به این حدیث را ترک کرده است. البته حال دهلوی خیلی جالب تر است. شگفتا! چگونه به حدیثی استدلال می کند که حال آن این گونه است و توقع دارد که شیعه در مسأله ای اساسی و مهم، به این گونه احادیث گردن نهد و الزام داشته باشد؟!

اگر مجالی بود، حال بقیه احادیثی را که نقل کرده اند، بیان می داشتیم بعد از آن که کیفیت سند بهترین آنها را دانستیم، اما احتیاجی به این کار نیست. در ادامه به جوهری باز می گردیم که آلوسی و دهلوی بدانها پرداخته اند، و سخنان آلوسی را که از دهلوی اخذ کرده، بررسی می کنیم:

- جواب وجه اول این است که صغرای قضیه ما- همان گونه که قبلاً بحث کردیم- تام و کامل است. گفتیم که اگر استثنای موجود در آیه را متصل بگیریم، حقیقت اجر و پاداش تبلیغ رسالت به خود مسلمانان بر می گردد و این جا هیچ شبهه و تهمتی هم وجود نخواهد داشت و اگر استثناء را منقطع بگیریم، اصلاً هیچ اشکالی پیدا نمی شود.

- در جواب وجه دوم استدلال او می گوئیم: بلی، امامیه نه تنها بر وجوب محبت سادات، بلکه بر محبت هر مؤمنی از مؤمنان هم اجماع دارند. اما آیه مبارکه دلالت بر وجوب محبت مطلق برای علی و زهرا و حسنین علیهم السلام می کند. این جا تناقضی نیست. به همین جهت امامیه قائل به وجوب محبت غیر این چهار نفر و بقیه معصومان نشده اند؛ آن هم محبت مطلق. سخن در این جا بر سر محبت مطلق است نه مطلق محبت. و آن چه را که وی نقل کرده یا ناشی از جهالت و یا ناشی از تجاهل است!

- جواب وجه سوم: این مطلب قبلاً روشن شده است. زیرا ما محبت مطلق را قائلیم که مستلزم عصمت باشد. هر جا این محبت باشد، زعامت کبری و ولایت مطلق پیدا می شود و اگر این محبت مطلق نبود، این ولایت مطلق نیز پیدا نمی شود. - جواب وجه چهارم وی همان است که قبلاً ذکر شد.

بخش سوم:

تفسیر "حسنه" به مودت

در این جا ذکر نکته‌ای درباره تفسیر کلمه «الحسنه» به «مودت» وجود دارد و آن این است:

این تفسیر (که حسنه یعنی مودت اهل البیت) از امامان اهل البیت وارد شده است؛ مانند نواده پاک پیامبر حضرت امام حسن علیه السلام در خطبه‌ای که حاکم و دیگران آن را روایت کرده‌اند. هم چنین در تعدادی از تفاسیر اهل سنت نیز از طریق ابن عباس و سدی و غیر این دو نیز وارد شده است؛ قرطبی گفته است:

«آیه «و من یقترف حسنة» یعنی کسب می‌کند و به دست می‌آورد، و اصل قرف، کسب است. ابن عباس گوید: «و من یقترف حسنة» یعنی مودت و دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم. «نزد له فیها حسناً» یعنی حسنات او ده برابر و بلکه بیشتر می‌شود «ان الله غفور شکور». قتاده گوید: آمرزنده گناهان و پذیرنده حسنات است. سدی گوید: آمرزنده گناهان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و قبول کننده حسنات آنها.»^(۱)

ابو حیان گوید: «از ابن عباس و سدی نقل شده است: این حسنه، مودت و دوستی نسبت به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. و سدی گوید: آمرزنده گناهان آل محمد و پذیرنده حسنات آنهاست.»^(۲)

ألوسی هم گفته است: «این مطلب از ابن عباس و سدی نقل شده است.»^(۳)

این مقداری که درباره آیه مودت گفتیم، کفایت می‌کند، و برای هر قلب سلیمی شفا دهنده است و مطلب ما را به اتمام می‌رساند. و درود خدا بر سرور ما محمد و خاندان شریف و پاکش باد.

۲- البحر المحیط: ۵۱۶/۷

۱- تفسیر قرطبی: ۲۴/۱۶.

۳- روح المعانی ۳۳/۲۵.

آیه مباحله / ۲۵۵

«آیه مباحله»

مقدمه

«فمن حاجك فيه من بعد ما جئتك من العلم فقل تعالوا ندع ابناؤنا و ابناؤكم و نساءنا و نسأكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله على الكاذبين»^(۱)

این آیه معروف به آیه مباحله است که امامیه بر امامت امیرمؤمنان و اهل بیت او بعد از رسول خدا ﷺ به آن استدلال کرده‌اند.

بیان این مطلب طی چند فصل خواهد آمد:

فصل اول

«نزول آیه درباره اهل بیت علیهم السلام»

خدای متعال می فرماید: ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون * الحق من ربک فلاتکن من الممترین * فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناؤنا وابنائکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین (۱)

«به راستی حال عیسی نزد خدا مانند حال آدم است که او را از خاک آفرید و به او گفت بشو، پس شد* این سخن حق از پروردگار توست؛ اینک در زمره شک‌کنندگان مباش* پس هر که با تو مواجه کند، بعد از علمی که به تو رسید پس بگو بیا بخوانیم فرزندان خود و فرزندان شما و زنان ما و زنان شما و جان‌های خودمان و جان‌های خودتان را و همه به زاری دعا کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم*»
پیامبر ﷺ همراه با علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم الصلاة والسلام برای مباحله خارج شد.

بخش اول:

راویان این حدیث از صحابه و تابعان

این خبر را تعدادی از بزرگان صحابه و تابعان روایت کرده‌اند که ما این روایات را

۲۶۲ / خلاصه عبقات الانوار (آیات ولایت)

از طریق غیر امامیه ذکر می‌کنیم:

- ۱- امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۲- عبدالله بن عباس
- ۳- جابر بن عبدالله انصاری
- ۴- سعد بن ابی وقاص
- ۵- عثمان بن عفان
- ۶- سعید بن زید
- ۷- طلحه بن عبیدالله
- ۸- زبیر بن عوام
- ۹- عبدالرحمن بن عوف
- ۱۰- براء بن عازب
- ۱۱- حذیفه بن یمان
- ۱۲- ابوسعید خدری
- ۱۳- ابوظفیل لیثی
- ۱۴- جدّ سلمة بن عبد یشوع
- ۱۵- ام سلمه همسر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
- ۱۶- زید بن علی بن الحسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
- ۱۷- علباء بن احمر یشکری
- ۱۸- شعبی
- ۱۹- حسن بصری
- ۲۰- مقاتل

۲۱- کلبی

۲۲- سدی

۲۳- قتاده

۲۴- مجاهد

توضیح

امیرمؤمنان علی علیه السلام با حاضران در روز شوری درباره نزول آیه مباحله مناشده^(۱) کرده است که خبر آن به زودی خواهد آمد.

عثمان، طلحه، زبیر، سعید بن زید، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص به این مناشده حضرت اقرار کرده‌اند.

بعلاوه سعد خبر را روایت کرده و با این خبر، نسبت به سب مولای ما امیرمؤمنان علی علیه السلام عذر خواسته است؛ همان گونه که در خبر صحیح آمده، و به زودی نص آن خواهد آمد.

همچنین اخبار دیگران را در روایات آنها خواهیم آورد.

بخش دوم:

راویان حدیث از پیشوایان بزرگ حدیث و تفسیر

کتاب‌های حدیث و تفسیر و کلام نیز، روایت مباحله را یا با اسانید آن آورده‌اند و یا آن را به صورت ارسال مسلم و قطعی فرض کرده‌اند که از مشهورترین آنها اینان‌اند:

۱- سعید بن منصور (متوفای سال ۲۲۷)

۱- مناشده: سوگند دادن.

- ٢- ابوبکر عبدالله بن ابی شیبہ (م ٢٣٥)
- ٣- احمد بن حنبل (م ٢٤١)
- ٤- عبدالله بن حمید (م ٢٤٩)
- ٥- مسلم بن حجاج (م ٢٦١)
- ٦- ابوزید عمر بن شبّه بصری (م ٢٦٢)
- ٧- محمد بن عیسیٰ ترمذی (م ٢٧٩)
- ٨- احمد بن شعیب نسائی (م ٣٠٣)
- ٩- محمد بن جریر طبری (م ٣١٠)
- ١٠- ابوبکر ابن منذر نیشابوری (م ٣١٨)
- ١١- ابوبکر جصاص (م ٣٧٠)
- ١٢- ابو عبدالله حاکم نیشابوری (م ٤٠٥)
- ١٣- ابوبکر ابن مردویه اصفهانی (م ٤١٠)
- ١٤- ابواسحاق ثعلبی (م ٤٢٧)
- ١٥- ابونعیم اصفهانی (م ٤٣٠)
- ١٦- ابوبکر بیهقی (م ٤٥٨)
- ١٧- علی بن احمد واحدی (م ٤٦٨)
- ١٨- محیی السنّه بغوی (م ٥١٦)
- ١٩- جارالله زمخشری (م ٥١٦)
- ٢٠- قاضی عیاض یحصبی (م ٥٤٤)
- ٢١- ابوالقاسم ابن عساکر دمشقی (م ٥٧١)
- ٢٢- ابوالفرج ابن جوزی حنبلی (م ٥٧٩)

- ۲۳- ابوالسعادت ابن اثیر جزری (م ۶۰۶)
- ۲۴- فخر رازی (م ۶۰۶)
- ۲۵- عز الدین ابوالحسن ابن اثیر جزری (م ۶۳۰)
- ۲۶- محمد بن طلحه شافعی (م ۶۵۲)
- ۲۷- شمس الدین سبط ابن جوزی (م ۶۵۴)
- ۲۸- ابو عبدالله قرطبی انصاری (م ۶۵۶)
- ۲۹- قاضی بیضاوی (م ۶۸۵)
- ۳۰- محب الدین طبری (م ۶۹۴)
- ۳۱- نظام الدین اعرج نیشابوری
- ۳۲- ابوالبرکات نسفی (م ۷۱۰)
- ۳۳- صدرالدین ابوالمجامع ابراهیم حموئی (م ۷۲۲)
- ۳۴- ابوالقاسم ابن جزری کلبی (م ۷۴۱)
- ۳۵- علاء الدین خازن (م ۷۴۱)
- ۳۶- ابو حیّان اندلسی (م ۷۴۵)
- ۳۷- شمس الدین ذهبی (م ۷۴۸)
- ۳۸- ابن کثیر دمشقی (م ۷۷۴)
- ۳۹- ولی الدین خطیب تبریزی
- ۴۰- ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲)
- ۴۱- نورالدین ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵)
- ۴۲- جلال الدین سیوطی (م ۹۱۱)
- ۴۳- ابوالسعود عمادی (م ۹۵۱)

۲۶۶ / خلاصه عبقات الانوار (آیات ولایت)

۴۴- خطیب شربینی (م ۹۶۸)

۴۵- ابن حجر هیتمی مکی (م ۹۷۳)

۴۶- علی بن سلطان قاری (م ۱۰۱۳)

۴۷- نورالدین حلبی (م ۱۰۳۳)

۴۸- شهاب‌الدین خفاجی (م ۱۰۶۹)

۴۹- زرقانی مالکی (م ۱۱۲۲)

۵۰- عبدالله شبراوی (م ۱۱۶۲)

۵۱- قاضی القضاة شوکانی (م ۱۲۵۰)

۵۲- شهاب‌الدین آلوسی (م ۱۲۷۰)

و غیر از این افراد از بزرگان حدیث، تفسیر و کلام و تاریخ در قرن‌های مختلف.

بخش سوم:

متن و نصوص حدیث در کتاب‌های معتبر:

این الفاظ، اخباری است که درباره نزول آیه مبارکه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام وارد شده است که حافظان حدیث آن را با اسانیدش در کتاب‌های معتبر ثبت و ضبط کرده‌اند:

۱- ابن عساکر به اسانید خود و ابن حجر از طریق دارقطنی از ابوطیفیل نقل کرده است:

«امیر مؤمنان علی علیه‌السلام با اصحاب شوری مناشده کرد، یعنی در مورد پاره‌ای از فضائل و مناقب خود آنان را سوگند داد، و بدین سان با آنان احتجاج کرد، از جمله این که به آنان چنین گفته است: «شما را به خداوند سوگند می‌دهم؛ آیا در بین شما

احدی هست که از من به رسول خدا ﷺ از جهت نسب نزدیک تر باشد؟ آیا غیر از من در میان شما کسی هست که رسول خدا ﷺ او را نفس خود قرار داده باشد و فرزندان او را فرزندان خود و زنان او را زنان خود بدانند؟

آنها گفتند: قسم به خدا کسی نیست. (۱)

میلائی گوید: شمار زیادی از علمای شیعه و سنی، مناشده امیرمؤمنان را در روز شوری به اسناد خود نقل کرده اند، این نقل از طریق ابوذر و ابوالطفیل است که حافظان زیادی از قبیل دارقطنی، ابن مردویه، ابن عبدالبر، حاکم، سیوطی، ابن حجر مکی و متقی هندی در کتاب های خود آورده اند.

۲- در مسند نقل شده است: «عبدالله از پدرش از قتیبه بن سعید از حاتم ابن اسماعیل از بکیر بن مسمار از عامر بن سعد از پدرش که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که علی را در یکی از جنگ ها جانشین خود قرار داده بود، علی به او گفت: آیا مرا در کنار زنان و کودکان باقی می گذاری؟!

پیامبر فرمود: ای علی، آیا راضی نیستی که نسبت تو به من، مثل نسبت هارون به موسی باشد مگر این که بعد از من پیامبری نیست؟!

همچنین از پیامبر شنیدم که روز خبیر می گفت: پرچم را فردا به دست مردی خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند.

ما برای دستیابی به این افتخار گردن کشیدیم، پیامبر فرمود: برایم علی را بیاورید. وی را چشم دردی عارض شده بود، که ایشان بر چشم هایش آب دهان گذاشت و پرچم را به دستش داد و خداوند پیروزی را نصیبش کرد.

نیز هنگامی که این آیه نازل شد: «ندع ابنا و ابناکم»، رسول خدا ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند و گفت: خدایا اینان اهل و خاندان من اند. (۲)

۱- تاریخ دمشق - شرح حال امیرمؤمنان علیه السلام - ۹۰/۳ - حدیث ۱۱۳۱.

۲- مسند احمد بن حنبل: ۱۸۵/۱.

۳- مسلم گوید: «قتیبه بن سعید و محمد بن عبّاد - الفاظ حدیثشان به هم نزدیک است - از: حاتم - که ابن اسماعیل است - از بکیر بن مسمار از عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش که گفت: معاویه بن ابی سفیان به سعد گفت: چه چیزی مانع می شود که به ابوتراب سبّ و لعن نمی کنی؟!»

او گفت: به خاطر سه جمله ای که شنیدم رسول خدا ﷺ به وی گفت، من هرگز او را سبّ نمی کنم و اگر یکی از این جملات را درباره من گفته بود، آن را بیش از شتران سرخ مو دوست می داشتم.

رسول خدا ﷺ در یکی از غزوات خود، علی را جانشین خود ساخته بود و به همراه نبرده بود. علی به ایشان گفت: ای رسول خدا، مرا به همراه زنان و کودکان باقی می گذاری؟!»

رسول خدا ﷺ به وی فرمود: آیا راضی نمی شوی که نسبت به من همچون هارون به موسی باشی جز این که بعد از من پیامبری نیست.

همچنین شنیدم که روز خیبر می گفت: پرچم را به مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند.

وی ادامه داد: ماگردن هایمان را برافراشتیم، پیامبر فرمود: علی را صدا بزنید. به او چشم دردی عارض شده بود. پیامبر، از آب دهان خود بر روی چشمان او کشید [و چشم او شفا یافت] و پرچم را به وی داد و خدا پیروزی را بر دستان وی جاری ساخت.

نیز هنگامی که این آیه نازل شد: «فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم» رسول خدا صلی الله علیه و سلم علی و فاطمه و حسن و حسین را صدا زد و فرمود: خدایا، اینان اهل من هستند.»^(۱)

۴- ترمذی این حدیث را با همین سند و همین متن نقل کرده و گفته است: «این

حدیثی حسن، صحیح و از این طریق روایتی غریب است.»^(۱)

۵- نسائی این حدیث را نقل کرده است: «قتیبه بن سعید بلخی و هشام بن عمّار دمشقی از حاتم از بکیر بن مسمار از عامر بن سعد بن ابی وقاص که گفت: معاویه به سعد به لحن دستوری، گفت، چه چیزی باعث می شود که ابوتراب را سبّ و لعن نکنی؟!»

وی گفت: به خاطر سه جمله که رسول خدا ﷺ به او گفت، من هرگز او را سبّ نمی کنم، زیرا دوست داشتم یکی از آنها درباره من بود و همان برایم از شتر سرخ مو بهتر بود.

[اول] رسول خدا ﷺ در یکی از جنگ ها او را جانشین خود کرده بود. علی به وی گفت: ای رسول خدا، آیا مرا در کنار زنان و کودکان ترک می کنی؟!»

رسول خدا ﷺ فرمود: آیا راضی نمی شوی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی مگر این که بعد از من پیامبری نیست؟»

[دوم] روز خیبر، از او شنیدم که می گفت: فردا پرچم را به دست مردی خواهم سپرد که خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد.

ما گردن کشیدیم، پس وی فرمود: برایم علی را حاضر کنید. به او چشم دردی عارض شده بود. پیامبر از آب دهان خود به روی آن کشید و پرچم را به او داد.

[سوم] هنگامی که آیه تطهیر: انما یرید الله لیذهب ... نازل شد؛ رسول خدا ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین را صدا زد و فرمود: بار خدایا اینان اهل بیت من هستند.»^(۲)

۶- حاکم گوید: «جعفر بن محمد بن نصیر خلدی از موسی بن هارون از قتیبه بن سعید از حاتم بن اسماعیل از بکیر بن مسمار از عامر بن سعد از پدرش که گفت:

۱- صحیح ترمذی: ۵۹۶/۵، کتاب مناقب؛ مناقب علی.

۲- خصائص امیرالمؤمنین: ۴۹ - ۴۸.

وقتی این آیه نازل شد: «ندع ابناؤنا و ابناؤکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم» رسول خدا ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین را صدا زد و فرمود: خدایا، اینان اهل من هستند.

این حدیث با شرط بخاری و مسلم حدیثی صحیح است، گرچه آن دو، آن را نقل نکرده‌اند.^(۱)

ذهبی حدیث را صحیح دانسته و آن را در کتاب «تلخیص المستدرک» خود آورده است.

روایت حاکم از طریق جابر به زودی خواهد آمد.

۷- حاکم این حدیث را از ابن عباس نقل کرده و در ضمن بیان علوم حدیث گوید: «بیان نوع هفدهم از علوم حدیث: این نوع از علم مربوط به شناخت فرزندان صحابه می‌شود و اگر کسی نسبت به این نوع حدیث جاهل باشد، بسیاری از روایات بر او مشتبه و دشوار خواهد شد.

نخستین چیزی که دانستن آن در علوم حدیث لازم است، شناختن فرزندان سرور آدمیان محمد مصطفی ﷺ است و شناخت کسانی از ایشان که روایت او صحیح باشد:

علی بن عبدالرحمن بن عیسی دهقان در کوفه برایمان حدیث گفت از حسین بن حکم حبری از حسن بن حسین عرنی از حبان بن علی عنزی از کلبی از ابوصالح که ابن عباس درباره آیه: «قل تعالوا ندع ابناؤنا و ابناؤکم و نساءنا و نساءکم ... علی الکاذبین» گفت: این آیه بر پیامبر ﷺ نازل شد و علی نفس و جان پیامبر بود و منظور از نساء، فاطمه و منظور از ابناؤ، حسن و حسین بود و دعا برای دروغ‌گویان بود که درباره «عاقب» و «سید» و «عبدالمسیح» و یاران آنها نازل شد.^(۲)

۸- ابن حجر عسقلانی در شرح حدیث منزلت گوید: «در روایت عامر بن سعد بن

۱- المستدرک علی الصحیحین: ۱۵۰/۳. ۲- معرفه علوم الحدیث: ۴۹ - ۵۰

ابی وقاص که مسلم و ترمذی آورده‌اند، معاویه به سعد گفت: چه عاملی باعث شده که ابوتراب را نفرین نمی‌کنی؟!

گفت: به خاطر سه جمله که پیامبر ﷺ به او فرمود، من او را هرگز نفرین و سب نمی‌کنم ...

پس این حدیث را نقل کرد تا آنجا که گوید:

و قول پیامبر در وقتی که این سخن خدای متعال نازل شد: «فقل تعالوا ندع ابناؤنا و ابناؤکم»، علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند و فرمود: خدایا، اینان اهل من هستند.»^(۱)

بحثی درباره پاسخ سعد بن معاویه

می‌بینیم که آنان سخن سعد را در جواب معاویه، به شکل‌های گوناگون روایت می‌کنند، با این که سند آن یکی است و قضیه آن نیز یکی است.

بلکه حتی یک محدث در یک کتاب، آن را با شکل‌های گوناگون روایت می‌کند؛ عبارتی را که ما آن را نقل کردیم، یکی از عبارات نسائی بود.

نسائی همین روایت را با لفظی دیگر از بکیر بن مسمار نقل کرده که گفت: «از عامر بن سعد شنیدم که می‌گفت: معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چه عاملی تو را منع می‌کند که علی بن ابی طالب را سب نمی‌کنی؟! »

گفت: به خاطر سه چیز که از پیامبر ﷺ درباره او شنیدم، او را سب نمی‌کنم که اگر یکی از آنها را درباره من گفته بود، آن را از شتران سرخ مو بیشتر دوست داشتم. او را سب نمی‌کنم به خاطر آن چه از او به خاطر می‌آورم که وقتی بر وی وحی نازل شد، علی و دخترش فاطمه را صدا زد و آنان را زیر جامه‌ای قرار داد و گفت: ای خدای من، اینان اهل بیت من - یا اهل من - هستند.»^(۲)

۱- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ۶۰/۷.

۲- خصائص امیرالمؤمنین: ۸۱.

نسائی، همین روایت را با عبارت سوّمی نقل کرده که: «معاویه علی بن ابی طالب رضی الله عنه را به یاد آورد که سعد بن ابی وقاص گفت: سوگند به خدا اگر یکی از سه ویژگی از آن من بود، بیش از آن چه خورشید بر آن بتابد، دوستش می داشتم.

- این که دوست داشتم کلامی را، به من می گفت که به علی گفت، هنگامی که علی را در جنگ تبوک به جای خود گذاشت: آیا راضی نمی شوی که نسبت به من به منزله هارون به موسی باشی مگر این که پیامبری بعد از من نیست. این مطلب را اگر به من می گفت، از آن چه خورشید بدان بتابد، برایم بهتر بود.

- این که دوست داشتم کلامی را که در روز خیبر به او گفت، به من بگوید: پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد، خداوند به دست او فتح می کند و فرار نمی کند. این مطلب را اگر به من می گفت، از آن چه خورشید بدان بتابد، برایم بهتر بود.

- این که دخترش همسر من بود و از او فرزند می داشتم. این را بیشتر از آن چه خورشید بدان بتابد، دوست می داشتم.»^(۱)

نسائی، این روایت را با عبارت چهارمی از قول سعد آورده که گفت: «من نشسته بودم که خواستند از ارزش علی بن ابی طالب بکاهند که من گفتم: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره علی سه خصوصیت شنیده ام که اگر یکی از آنها، از آن من بود، برایم از شتران سرخ مو دوست داشتنی تر بود. درباره او شنیدم که می گفت: او به منزله هارون نسبت به موسی است مگر بعد از من پیامبری نیست.

درباره او شنیدم که می گفت: فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند.

درباره او شنیدم که می گفت: «هرکس من سرور اویم، علی نیز مولا و سرور اوست.»^(۲)

این عبارات با این الفاظ از ابن ماجه آمده است: «معاویه در یکی از سفرهای حج خود بود که سعد بر وی وارد شد. یاد علی به میان آمد و معاویه از دست علی شکایت کرد. سعد از وی عصبانی شد و گفت: تو از مردی شکایت می‌کنی که من از رسول خدا ﷺ درباره‌اش شنیدم که می‌گفت: «هر کس من مولای اویم، علی نیز مولا و سرور اوست.» و شنیدم که می‌گفت: تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی مگر این که پیامبری بعد از من نیست.» و نیز شنیدم درباره‌ او گفت: «امروز پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند.»

نویسنده گوید:

روایات با وجود اختلافی که با هم دارند، در خصوصیات سه گانه خود می‌توانند به وجه صحیحی حمل شوند و نمی‌توان گفت که اختلاف موجود دلیل تحریف است. بی تردید اگر تحریفی در لفظ صورت گرفته، در قسمت دیگری بوده است که قضیه سب و لعن امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ و آزار به اوست؛ علی رغم این که سند همگی یکی است. زیرا احمد، مسلم، ترمذی، نسائی و ابن عساکر، همگی در روایت با یک سند مشترک هستند. اما در حدیثی از طریق غیر احمد آمده است: معاویه بن ابی سفیان به سعد دستور داد و گفت که چرا ابوتراب را سب و لعن نمی‌کنی؟! او گفت به خاطر سه چیز..

ولی احمد تمامی حدیث را حذف کرده و حدیث را با لفظ «شنیدم» نقل کرده است. گویا که این جا هیچ مناسبتی برای نقل کلام سعد وجود ندارد!

حاکم خبر را با حذف سند و حذف مناسبت آن نقل کرده و دو خصلت از خصوصیات حضرت علی را نقل نکرده است!!

نسائی مناسبت در لفظ را حذف کرده و گفته است: معاویه از علی یاد کرد و سعد گفت...

حاکم در نقل دیگر، تمام عبارات را حذف کرده و به جای آن این عبارات را آورده است: من نشسته بودم که معاویه از علی شکایت کرد...

ابن ماجه گوید: معاویه در یکی از سفرهای حج خود بود که سعد بر او وارد شد. سخنی از علی به میان آمد معاویه از او شکایت کرد و سعد از دست معاویه عصبانی شد...

ابن کثیر نیز عبارت «از او شکایت کرد و سعد عصبانی شده» را، از حدیث حذف کرده است.^(۱)

در کتاب «فضائل» احمد است: نزد مردی، از علی یاد شد، و سعد بن ابی وقاص نزد آن مرد بود. سعد به وی گفت: آیا از علی ذکری به میان می‌آوری؟!^(۲)

ابونعیم و برخی دیگر تمام داستان را حذف کرده و چنین گفته‌اند: از سعد بن ابی وقاص که گفت: رسول خدا فرمود: در علی سه خصوصیت است...^(۳)

این [سیره پیشوایان حدیثی ایشان است] و علت در همگی این گونه نقل‌ها هم معلوم است. آنان می‌کوشند بر گناهان پیشوایانشان، هر چند با دروغ و تزویر، پوششی قرار دهند. این حقیقت را برخی از علمای آنان، مانند نوری، به بهترین شکل ممکن بیان کرده‌اند؛ او گوید:

«علما گفته‌اند: احادیثی که در ظاهر آن ایرادی به صحابی وارد می‌شود، لازم است آن را توجیه کرد. و گفته‌اند: در روایت افراد ثقه را درباره صحابه کلامی نیست مگر این که می‌توان آن را توجیه و تفسیر کرد. پس این سخن معاویه که صریحاً در آن به سب و لعن علی دعوت کرده و از سعد خواسته است که او را لعن کند، گویی می‌خواهد بگوید: آیا از شدت ورع یا ترس یا عامل دیگری این کار را نمی‌کنی؟! اگر کار تو ناشی از شدت ورع و یا احترام برای علی است که وی را سب نمی‌کنی، پس کار تو صحیح است و حق و نیکوکاری. و اگر جز این باشد، جواب دیگری دارد!! شاید سعد از گروهی بوده که نمی‌خواست به همراه آنان سب و لعن کند و از

۱- تاریخ ابن کثیر ۳۴۰/۷.

۲- فضائل علی از احمد بن حنبل - نسخه خطی

۳- حلیه الاولیاء: ۳۵۶/۴.

انکار آن نیز عاجز بوده و برایشان انکاری داشته و بنابراین از آنان این سؤال را درخواست می‌کرده است.

گفته‌اند: ممکن است توجیه دیگری داشته باشد. بدین معنا که چه چیزی مانع تو می‌شود که رأی و اندیشه و اجتهاد او را تخطئه نمی‌کنی در حالی که صحت این رأی ما و اجتهاد ما - یعنی سب و لعن امیرمؤمنان - در بین مردم آشکار شده و او - یعنی علی علیه السلام - خطا کرده است.»^(۱)

این مطلب را مبارکپوری نیز در شرح حدیث نقل کرده است.^(۲)

نویسنده گوید:

خواننده گرامی! آیا می‌توان از این گونه سخنان در این چنین جایگاهی راضی شد؟!

اولاً: اگر برای استناد کلام هر متکلمی، جایی برای صحت و توجیه و تفسیر بر وجهی مقبول وجود داشته باشد، دیگر بین کلام صحابی و غیر صحابی فرقی وجود ندارد.

ثانیاً: اگر این قاعده‌ای است که باید آن را نسبت به صحابه اجرا کرد، پس چرا آن را نسبت به همه صحابه جاری نمی‌سازند؟!

ثالثاً: می‌گویند احادیثی را که در ظاهر آن ایرادی به صحابه‌ای وارد می‌شود؛ باید تأویل گردد، پس چرا این قاعده را در مورد احادیثی که فضائل امیرمؤمنان علی علیه السلام در آن است، اجرا نمی‌کنند و به ظواهر آن عمل نمی‌کنند، بلکه حتی از نص صریح آن هم روی می‌گردانند؟! یکی از این احادیث، حدیث مباهله است که هیچ تأویلی بر نمی‌تابد، ولی آن را تاریک جلوه می‌دهند و تخریب می‌کنند؛ همان گونه که در فصل آینده خواهید دید.

۱- المنهاج - شرح صحیح مسلم بن حجّاج - ۱۷۵/۱۵.

۲- تحفة الاحوذی - شرح جامع ترمذی - ۱۵۶/۱۰.

رابعاً: توجیه و تأویل و حمل بر صحت، در جایی است که ممکن باشد. گفته‌اند: «در آن عبارت تصریحی دال بر امر معاویه به سبّ علی توسط سعد وجود ندارد و فقط از او سؤال کرده است». این سخن دروغ است، زیرا در احادیث دیگر گذشت که در آنها به طور صریح و آشکار با کلماتی از قبیل «امر کردن»، «بدگویی»، «کاستی و نقصان» اشاره کرده بودند و همه این عبارات پس از پاکسازی و تہذیب است که در آنها صورت گرفته است.

ابن تیمیہ صریحاً گفته است: معاویه به سبّ و لعن علی دستور داد. (۱)

روایت از مسلم و ترمذی به شکل واقعی آن آمده است؛ قندوزی حنفی از این دو آورده است: «از سهل بن سعد از پدرش که گفت: معاویه بن ابی سفیان به سعد امر کرد که ابوتراب را سبّ و لعن کند. وی گفت: اگر به خاطر سه چیز نبود... این حدیث را مسلم و ترمذی روایت کرده‌اند.» (۲)

خامساً: می‌گویند: «... اگر به خاطر ورع و تقوای ایشان بوده، پس سخنان تو صحیح است و نیکوکار هستی». از سوی دیگر در بعضی از روایاتشان آمده است که سعد از مجلس معاویه با حالت خشم و غضب خارج شد و سوگند خورد که هرگز به سوی معاویه بازنگردد. این خبر، توجیه آنها را تکذیب می‌کند.

به هر حال، این نمونه‌ای از بازی آنها با بدی‌های بزرگان‌شان و پرده پوشی مشکلات آنهاست. در فصل آینده نمونه‌ای از بازی آنان را با فضائل و مناقب علی ع و پرده پوشی آن همه فضائل را خواهید دید. این دین آنها و عادت همیشگی آنهاست. خداوند آنان را با کسانی که از ایشان دفاع می‌کنند و دوستشان می‌دارند، محشور بگرداند!

۹- ابن شَبَّه متوفای سال ۲۶۲ روایت کرده است: «حرامی برایمان حدیث گفت از ابن وهب از لیث بن سعد از کسی که برایش حدیث نقل کرده که گفته است: دو راهب نجران نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و پیامبر اسلام را بر آنان عرضه داشت... آن دو

راهب پیامبر را به مباحله فراخواندند. پیامبر دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت. یکی از آن دو راهب به دیگری گفت: مرد - پیامبر - انصاف به خرج داد. آن دو راهب گفتند: ما با تو مباحله نمی‌کنیم. آنگاه تن به جزیه دادند، چون از آوردن اسلام اکراه داشتند.»^(۱)

۱۰- حسین بن حکم حبری^(۲) متوفای سال ۲۸۶ روایت کرده است: «اسماعیل بن ابان از اسحاق بن ابراهیم از ابوهارون از ابوسعید خدری که وی گفت: وقتی این آیه نازل شد: «تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم» رسول خدا صلی الله علیه و سلم با علی و فاطمه و حسن و حسین خارج شد.»^(۳)

۱۱- طبری نقل کرده است: «ابن حمید از عیسی بن فرقد از ابوالجارود از زید بن علی درباره این سخن خدای متعال: «تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم»: پیامبر ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین بودند.

۱۲- طبری: محمد بن حسین از احمد بن مفضل از أسباط از سدّی درباره آیه: «فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم». پیامبر دست حسن و حسین و فاطمه را گرفت و به علی گفت: به دنبال ما بیا. او با آنان خارج شد ولی در آن روز مسیحیان خارج نشدند و گفتند: ما می‌ترسیم...

۱۳- طبری: حسن بن یحیی از عبدالرزاق از معمر از قتاده که درباره آیه: «فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم» گفته است: «برای ما نقل شده است که رسول خدا ﷺ در شبی بر اهل نجران خارج شد. آنها

۱- تاریخ المدینة المنورة: ۵۳۸/۱.

۲- او - هم چنین - در طریق حاکم در کتاب «مستدرک» نیز قرار دارد.

۳- تفسیر الحبری: ۲۴۸. محقق آن تفسیر گفته است: حدیث از ابوسعید خدری است که مؤلف در نقل آن منفرد است و مؤلفانی غیر او آن را نقل نکرده‌اند و بلکه وجود آن در نسخه ما منحصر است و در بقیه نسخه‌ها وجود ندارد. می‌گوییم: این که در ذخائر العقبی، ص ۲۵ از قول ابوسعید... آمده غلط است. البته به قرینه سخن دیگر او: مسلم و ترمذی آن را آورده‌اند؛ برای آن که آن حدیثی را که این دو نقل کرده‌اند، از طریق سعد است.

وقتی او را دیدند که خارج شده ترسیدند و با یکدیگر به اختلاف افتادند و بازگشتند.»

معمر گوید: قتاده گفت: هنگامی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اراده کرد به سمت اهل نجران برود، دست حسن و حسین را گرفت و به فاطمه گفت: به دنبال ما بیا. وقتی دشمنان خدا این را دیدند، بازگشتند.»

۱۴- طبری: یونس از ابن وهب از ابن زید که گوید: به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته شد: اگر بخواهی در تقاضای مباحله با قوم (مسیحی) مقابله کنی، با چه کسانی می روی؟ طبق آیه: «ابناءنا و ابناکم»؟
فرمود: با حسن و حسین.

۱۵- طبری: محمد بن سنان از ابوبکر حنفی از منذر بن ثعلبه از علباء بن احمد یشکری که گفت: هنگامی که این آیه نازل شد: «فقل تعالوا ندع ابنا و ابناکم و نساءنا و نساءکم» رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پی علی و فاطمه و دو پسرشان حسن و حسین فرستاد تا...»^(۱)

۱۶- سیوطی گوید: «بیهقی در کتاب «دلایل» از طریق سلمة بن عبد یشوع از پدرش از جدش نقل کرده است: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اهل نجران نوشت... صبح روز بعد، پس از اعلام خبر، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی که حسن و حسین را در قطیفه‌ای در برگرفته بود، آمد و فاطمه پشت سر آنان بود. آنان برای ملاعنه و درخواست نفرین می آمدند، در حالی که پیامبر در آن روز تعدادی همسر داشتند....»

۱۷- سیوطی: حاکم این حدیث را نقل کرده و صحیح دانسته است؛ هم چنین ابن مردویه و ابونعیم در «الدلائل» از قول جابر نقل کرده است که ... فردای آن روز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت...

۱- تفسیر طبری: ۲۱۲/۳ - ۲۱۳.

جابر گوید: درباره آنان نازل شده است: «انفسنا و انفسکم»: رسول خدا ﷺ و علی هستند. «ابناءنا»: حسن و حسین هستند و «نساءنا» فاطمه است.

۱۸- سیوطی: ابونعیم در کتاب «الدلائل» از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس ... رسول خدا ﷺ خارج شدند در حالی که همراه او علی و حسن و حسین و فاطمه بودند. رسول خدا ﷺ فرمود: اگر من دعا کردم، شما آمین بگویید. ولی آنان [مسیحیان] امتناع کردند که با اینان ملاعنه کنند، بلکه با ایشان بر جزیه مصالحه کردند.

۱۹- سیوطی: «ابن ابی شیبه، سعید بن منصور، عبد بن حمید، ابن جریر و ابونعیم از ثعلبی ... روایت کردند: فردای آن روز، پیامبر به همراه حسن و حسین و فاطمه ...

۲۰- سیوطی: «مسلم، ترمذی، ابن منذر، حاکم و بیهقی همگی در کتابهای سنن خود، از سعد بن ابی وقاص که گفته است: وقتی این آیه نازل شد: «قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم» رسول خدا ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند و فرمود: «خدایا! اینان اهل بیت من هستند.»

۲۱- زمخشری گوید: «روایت شده است هنگامی که آنها برای مباحله خوانده شدند؛ گفتند: برمی گردیم و منتظر می شویم. وقتی با هم خلوت کردند، به «عاقب» که شخصی صاحب فکر و اندیشه از خودشان بود، گفتند: ای عبدالمسیح، چه می گویی؟

او گفت: سوگند به خدا، ای گروه نصاری، شما دانستید که محمد پیامبری است که از سوی خدا فرستاده شده است. او از خدایتان فصل الخطاب آورده است. سوگند به خدا، هرگز هیچ قومی با پیامبری مباحله نکرد مگر این که بزرگشان از ادامه حیات و کوچکشان از رشد واماند. شما نیز اگر چنین کنید، همگی هلاک خواهید شد. البته شما این کار را نکردید مگر برای علاقه ای که به دین خود داشتید و برای تثبیت و بزرگداشت خودتان. حال از این مرد خداحافظی کنید و به سرزمین خودتان باز گردید.

رسول خدا صلی الله علیه وسلم ثناء و ستایش فراوانی نمود؛ فردای آن روز رسول خدا حسین را در آغوش داشت، دست حسن را گرفته بود، فاطمه به دنبال وی می آمد و علی نیز پشت سر او بود. پیامبر فرمود: هنگامی که دعا کردم، آمین بگویید.

اسقف نجران گفت: ای گروه نصاری، من [امروز] چهره‌هایی می بینم که اگر خدا بخواهد، کوه‌ها را از جایشان می کند. مباحله نکنید که هلاک می شوید و تا روز قیامت هیچ مسیحی بر روی زمین باقی نخواهد ماند.

گفتند: ای ابوالقاسم؛ ما اندیشیدیم که با تو مباحله نکنیم، تو بر دین خود باشی و ما نیز بر دین خودمان.

پیامبر به آنان گفت: اگر از مباحله روی گردانید، پس اسلام بیاورید تا آن چه مسلمانان دارند برای شما هم باشد و از امتیازات آنان برخوردار شوید. ولی آنان امتناع کردند.

پیامبر فرمود: پس من شما را به جنگ و منازعه دعوت می کنم.

آنان گفتند: ما طاقت و توان جنگیدن با عرب را نداریم، اما با تو مصالحه می کنیم که با ما نجنگید و ما را سبک و خفیف نسازید و ما را از دینمان باز نگردانید. ما هم در مقابل، هر سال دو هزار حُلّه به شما می پردازیم.

آنها به این مقدار با هم مصالحه کردند. پیامبر فرمود: قسم به خدایی که جانم در دست اوست، هلاک و نیستی بر اهل نجران آماده بود و اگر ملاحظه می کردند، به میمون و بوزینه مسخ می شدند و جایگاه آنان در آتش جهنم به جوشش و غلیان می آمد و خداوند، نجران و اهل آن را مستأصل و بیچاره می ساخت؛ حتی پرنندگان را بر شاخسار درختان. و سال بر آنان نمی گذشت مگر این که همگی آنان هلاک می شدند.

از عایشه روایت است: رسول خدا ﷺ از [خانه] خارج شد و در نزد او پارچه‌ای مویین سیاه رنگ بود. حسن آمد و وی را با آن پوشانید. سپس حسین آمد

و وی را با آن پوشانید. سپس فاطمه و علی آمدند و آنان را نیز با آن پارچه موین پوشانید. سپس فرمود: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت».

زمخشری می‌افزاید: اگر بگویی: دعوت پیامبر به مباحله برای آن بود که دروغ‌گویی آنان را معلوم سازد و دشمنش را نشان دهد، این امر به او اختصاص داشت و به کسی که می‌خواست به او دروغ‌گوید؛ پس ضمیمه کردن فرزندان و زنان چه معنا داشت؟

می‌گویم: این کار دلیل و تأکید او بود بر کسانی که می‌خواستند به وضع او اعتماد کنند و به صدقش یقین داشته باشند؛ از آن جا که ایشان جرأت داشت تا عزیزانش را در معرض خطر قرار دهد و جگرگوشه‌هایش را برای این کار به نمایش گذارد و مردم بدانند که اینان محبوب‌ترین افراد نزد اویند و چنین نیست که فقط خودش را در معرض خطر و نابودی قرار دهد.

پیامبر با این کار می‌خواست راست‌گویی خویش را در کنار دروغ‌گویی دشمنش نشان دهد تا خصم او به هلاکت رسد. این کار را با نزدیکان محبوبش و عزیزانش نشان داد تا آنان به هلاکت و بیچارگی برسند؛ البته اگر مباحله به انجام می‌رسید.

ایشان فرزندان و زنان را مخصوص ساخت، زیرا آنان عزیزترین عزیزان وی و محبوب دل او بودند. بسا اوقات، انسانی خودش را برای عزیزانش فدا کند و به خاطر آنان بجنگد تا جایی که کشته شود. از این رو، در جنگ‌ها کجاوه‌ها را می‌راندند تا آنان را از فرار نجات دهند؛ علی رغم سختی که برایشان وجود داشت. و با تمام وجود و روحشان خودشان را حامیان آنان قرار می‌دادند تا از خانواده خویش دفاع کنند.

غالباً جان آنان را بر جان خودشان مقدم می‌داشتند تا عزت جایگاهشان و نزدیکی منزلتشان را نشان دهند، و به همگان بنمایانند که جان خانواده نسبت به خودشان مقدم است و خود را فدایی آنها می‌کنند.

در این مطلب دلیلی است که هیچ کس نسبت به اصحاب کساء علیهم‌السلام نزد او

قوی تر و عزیزتر نبود. هم چنین در این مطلب، برهانی واضح و آشکار بر نبوت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، زیرا هیچ کس از موافقان و مخالفان روایت نکرده که آنان این را اجابت کرده باشند.^(۱)

۲۲- ابن اثیر حدیث سعد را در خصوصیات سه گانه حضرت علی در طریقه سند خویش از قول ترمذی نقل کرده است.^(۲)

۲۳- وی، این مطلب را در کتاب تاریخ خود به شکل ارسال مسلم و بدون تردید ذکر کرده و گفته است: «اما نصارای نجران، «عاقب» و «سید» را همراه تعدادی دیگر نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستادند و خواستند که با او مباحله کنند. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خارج شد در حالی که همراهش علی و فاطمه و حسن و حسین بودند. آنان وقتی این افراد را دیدند، گفتند: اینها چهره‌هایی هستند که اگر کسی به خدا در حق آنان قسم بخورد، کوه‌ها را زایل می‌کند. بنابراین با او مباحله نکردند و با پیامبر مصالحه نمودند که دو هزار حُلّه به او بدهند که قیمت هر یک از آنها چهل درهم بود و این که فرستادگان رسول خدا را به مهمانی بپذیرند. پیامبر نیز آنان را در پناه و ذمه خدای متعال قرار داد، به این شرط که آنان مسلمانان را از دین خود نلغزانند و با آنان [به قصد گمراه کردنشان] معاشرت نکنند. پیامبر نیز با آنان شرط کرد که ربا نخورند و با ربا معامله نکنند.»^(۳)

۲۴- حاکم حسکانی به اسانید خود روایت کرده است: «از ابواسحاق سبیعی از صله بن زفر از حذیفه بن یمان که گفت: «عاقب» و «سید» دو اسقف نجران نزد پیامبر آمدند و حضرتش را به ملاعنه و نفرین یکدیگر دعوت کردند، «عاقب» به «سید» گفت: اگر با اصحابش خارج شود، پیامبر نیست و اگر با اهل بیتش برای مباحله خارج شود، پیامبر است. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برخاست، در حالی که علی را از طرف راست خود دعوت کرد، سپس حسن را و او از سمت چپش آمد. سپس حسین را و او از سمت راست علی آمد و سپس فاطمه را و او به دنبال آنان رهسپار شد.

۲- أسد الغابة فی معرفة الصحابة: ۲۶/۴.

۱- الکشاف: ۳۶۹/۱ - ۳۷۰.

۳- الکامل فی التاريخ: ۲۹۳/۲.

«عاقب» به «سید» گفت: با او مباحله مکن. اگر با او ملاحنه کنی، ما و فرزندانمان هرگز روی رستگاری را نخواهیم دید. رسول خدا ﷺ فرمود: اگر با من مباحله می‌کردید، در یک چشم هم‌زدنی نجران باقی نمی‌ماند.»^(۱)

نویسنده گوید:

این همان سند بخاری است که از حدیفه نقل کرده، اما بخاری آن چه از خبر را که را به «اهل البیت» مربوط است، حذف و به جای آن فضیلتی برای «ابی عبیده» جعل کرده است که در فصل آینده بدین مطلب خواهیم پرداخت.

۲۵- ابن‌کثیر در تفسیر خود گوید: «ابوبکر بن مردویه از سلیمان بن احمد از احمد بن داوود مکی از بشر بن مهران از محمد بن دینار از داوود بن ابی هند از شعبی از جابر که گفت: ...»

فردای آن روز، پیامبر دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت... جابر گفت: آیه درباره آنان نازل شده... (مشابه آنچه در شماره ۱۷ از حاکم نقل شد).

حاکم در مستدرک خود این چنین روایت کرده است... سپس گوید: این حدیث طبق شرط مسلم صحیح است ولی آن دو [بخاری و مسلم] آن را این گونه روایت نکرده‌اند.

وی گفته است: ابوداود طیالسی همین گونه از طریق شعبه از مغیره از شعبی به شکل مرسل روایت کرده و این طریق صحیح‌تر است.

و از ابن‌عباس و براء هم همین گونه نقل شده است.»^(۲)

۲۶- ابن‌کثیر در کتاب تاریخ خود، ابتدا حدیث بخاری را به شکل ناقص نقل کرده، آن‌گاه قصه را از طریق بیهقی از حاکم با اسناد او از سلمة بن عبد یشوع از پدرش از جدش نقل کرده و در نقل او ذکری از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیست که در این مورد به زودی بحث می‌کنیم.

۲- تفسیر ابن‌کثیر: ۳۱۹/۱.

۱- شواهد التنزیل: ۱۲۶/۱.

۲۷- «قاری» در شرح حدیث گفته است: «از سعد بن ابی وقاص است: وقتی این آیه نازل شد، یعنی آیه معروف به مباحله که «ندع ابناؤنا و ابناؤکم» رسول خدا ﷺ علی را صدا زد و او را به منزله نفس خود قرار داد؛ چراکه بین پیامبر و علی نزدیکی و برادری وجود داشت. آنگاه فاطمه را صدا زد یعنی او مخصوص‌ترین زنان از نزدیکان او است. سپس حسن و حسین را صدا زد و آن دو به منزله پسران پیامبر ﷺ شمرده شدند. آنگاه دعا فرمود: بارخدا یا، اینان اهل بیت من هستند. یعنی پلیدی را [خدا] از ایشان برداشته و ایشان را پاکیزه کرده است پاکیزه کردنی؛ این را مسلم نیز روایت کرده است»^(۱)

سخنانی دربارهٔ سند روایت

اینک عبارات صریحی را دال بر قطعیت این خبر از پیشوایان حدیثی اهل سنت می‌آوریم:

۱- حاکم گفته است: «اخبار در تفاسیر به شکل متواتر از طریق عبدالله بن عباس و غیر او نقل شده که رسول خدا ﷺ دست علی و حسن و حسین را گرفت، فاطمه را نیز پشت سرشان قرار داد و فرمود: اینان پسران و جان‌ها و زنان ما هستند، پس شما نیز جان‌هایتان و پسران و زنانتان را بیاورید، سپس مباحله کنیم تا خداوند، لعنت خود را بر دروغ‌گویان قرار دهد.»^(۲)

۲- جصاص گوید: «راویان سیره و ناقلان اخبار، بدون تردید و اختلاف از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل کرده‌اند که ایشان دست علی و حسن و حسین و فاطمه رضی الله عنهم را گرفت و نصاری را نیز دعوت کرد؛ کسانی که او را به مباحله خوانده بودند...»^(۳)

۳- ابن عربی مالکی گفته است: «مفسران روایت کردند که پیامبر صلی الله علیه و

۱- المرقاة فی شرح المشکاة: ۵۸۹/۵. ۲- معرفة علوم الحدیث: ۵۰.

۳- احکام القرآن: ۱۶/۲.

سلم با اهل نجران به مناظره برخاست. تا این که با دلیل و برهان بر آنان غلبه کرد. اما آنان از اسلام آوردن و انقیاد نسبت بدو امتناع ورزیدند، پس خدای متعال این آیه را نازل کرد. در این هنگام [پیامبر] علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند و بعد نصاری را برای مباهله دعوت کرد.^(۱)

۴- ابن طلحه شافعی گوید: «در مورد آیه مباهله؛ افراد مورد اعتماد و ناقلان ثابت قدم چنین روایت کرده‌اند که این آیه در حق علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است.»^(۲)

۵- قاضی ایجی و شریف جرجانی بر دلالت اخبار صحیح و روایات صریح از اهل حدیث اعتراف کرده‌اند که پیامبر ﷺ فقط علی و فاطمه و دو پسرشان را دعوت کرد و ما این دو اعتراف را در فصل سوم خواهیم آورد.

۱- احکام القرآن: ۱۱۵/۱ چاپ السعادة مصر، البته در چاپ موجود در نزد ما: ۳۶۰/۱ نام علی وجود ندارد، که تحقیق بیشتر لازم است. ۲- مطالب السؤل: ۷.

فصل دوم

«کوشش‌هایی بی‌ثمر و دروغ‌هایی باورنکردنی»

بخش اول:

رویداد مباحله و نزول آیه شریفه که درباره اهل بیت نازل شده و نه غیر آنان، از مشهورترین مناقب امیرمؤمنان علی عليه السلام است که بر امامت ایشان پس از رسول خدا صلى الله عليه وسلم دلالت می‌کند. لذا برخی متکلمان از مکتب خلفا کوشیده‌اند تا پاسخ‌هایی به این نکته بدهند که به زودی سخنان آنان را خواهیم دید.

اما قبل از آن باید دانست که آنان کوشیده‌اند در اصل خبر و متن آن مناقشه کنند و دلالت حدیث بر امامت امیرمؤمنان و مذهب امامیه را منکر شوند، اما این تلاش‌ها و مناقشات آنان بی‌فایده بوده است...

سخنان آنان را این‌گونه می‌توان دسته‌بندی کرد:

۱- پوشاندن و پنهان‌کاری در اصل خبر:

برخی از علمای اهل سنت اصل خبر را ذکر نکرده‌اند؛ در حالی که در نقل آن، دلالت فراوانی بر پیامبری رسول اکرم صلى الله عليه وسلم و برتری آشکار دین اسلام بر بقیه ادیان وجود دارد. نمونه آنها ابن هشام^(۱) است که ابن سیدالناس^(۲) و ذهبی^(۳) نیز از وی پیروی کرده‌اند. اینک عبارت نفر دوم را که خلاصه سخنان نفر اول است، می‌آوریم. ابن سیدالناس در بیان هیئت‌های اعزامی رسول اکرم صلى الله عليه وسلم گوید:

۱- السیرة النبویة ابن هشام: ۵۲۹/۲.
۲- عیون الاثر فی المغازی و السیر: ۲۴۴/۲.
۳- تاریخ الاسلام - المغازی -: ۶۹۵.

«سپس رسول خدا ﷺ خالد بن ولید را در ماه ربیع الآخر یا جمادی الاولی سال دهم برگزید، و او را روانه قبیله بنی حارث بن کعب در نجران ساخت و به او دستور داد که آنان را تا سه بار به اسلام دعوت کند قبل از آن که با آنان بجنگد. اگر قبول کردند، از آنان بپذیرد و اگر نپذیرفتند، با آنان بجنگد.

خالد رفت و بر آنان وارد گشت. پیش قراولانی فرستاد که به صورت آنان می زدند و آنان را به اسلام فرا می خواندند. می گفتند: ای مردم، اسلام بیاورید تا سالم بمانید. مردم اسلام می آوردند و به آن چه بدان دعوت شده بودند، داخل می شدند. خالد، اسلام را در میان آنان برقرار ساخت و این مطلب را به رسول خدا گزارش کرد.

رسول خدا نامه ای به وی نوشت که وی از آنان قبول کند و گروه اعزامی آنان را نیز به همراه بیاورد. آنان همراه خالد آمدند که یکی از این افراد قیس بن حصین ذوالغصه بود... و وی را بر آنان امیر ساخت.

آنان در باقیمانده ماه شوال یا ذی القعدة به سوی قوم خویش بازگشتند، ولی فقط چهار ماه در میان آنان باقی ماندند تا این که رسول خدا ﷺ وفات یافتند.»

۲- پوشاندن و پنهان کاری در حدیث مباحله:

کسان دیگری از اهل تسنن به این کار مبادرت کرده اند؛ از جمله آنان است:

الف - بخاری که تحت عنوان قصه اهل نجران از کتاب مغازی خود آورده است:

«برایم حدیث گفت: عباس بن حسین از یحیی بن آدم از اسرائیل از ابی اسحاق از صله بن زفر از حذیفه که گفت: عاقب و سید که دو بزرگ نجران بودند، نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمدند و می خواستند با او ملاعنه و مباحله کنند. یکی از آن دو به دیگری گفت: این کار را مکن. سوگند به خدا، اگر پیامبری باشد که ما وی را لعن کنیم، ما و فرزندانمان هیچ گاه به فلاح و رستگاری نخواهیم رسید؛ آن دو گفتند: ما آن چه را که تو خواستی می دهیم. اینک مرد امینی همراه ما بفرست و جز مردی امین بر ما مگمار. پیامبر فرمود: البته بر شما مردی که واقعاً امین است، خواهیم فرستاد.

اصحاب رسول خدا ﷺ بدو نگریستند. پیامبر گفت: برخیز، ای عبیده بن جراح. وقتی که او برخاست، پیامبر درباره اش فرمود: این شخص امین امت من است.

محمد بن بشار از محمد بن جعفر از شعبه از ابواسحاق از صله بن زفر از حذیفه شنید که گفت: اهل نجران نزد پیامبر آمدند و گفتند: مردی امین را بر ما انتخاب کن و ایشان گفت: البته برای شما مردی به راستی امین را انتخاب می‌کنم؛ اصحاب به پیامبر نگریستند و او ابو عبیده بن جراح را انتخاب کرد.^(۱)

پاسخ نویسنده

حدیث حذیفه بن یمان را که قاضی حسکانی با تمام سند آن نقل کرده بود، آوردیم، اما بخاری دلیل مباهله را ذکر نکرده است! هم چنین دلیل نزول آیه مبارکه و خروج پیامبر با علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را نیاورده است.

تحریف او در بیان روایت بر کسی پوشیده نیست و عبارات وی نیز بسیار مشوش و درهم است؛ می‌گوید: «دو نفر آمدند که مباهله کنند. آن دیگری به دوستش گفت: این کار را مکن». مگر چه اتفاقی افتاده که چاره‌ای جز مباهله و ملاعنه نیست؟ چه حادثه‌ای واقع شده است!!؟

حافظ ابن حجر در شرح خود بر صحیح بخاری، در مورد نزول آیه و خروج پیامبر همراه با اهل بیت برای ملاعنه و مباهله اشاره کرده است، ولی اشاره او بسیار مقطّع و بریده و کوتاه است!!

سپس گوید: «آن دو گفتند: ما آن چه درخواست کردی، به تو می‌دهیم» در حالی که پیامبر ﷺ چیزی نخواسته بود، بلکه آن دو راهب را به اسلام و پیام قرآن فراخواند، اما آن دو نپذیرفته بودند. پیامبر به آنان اعلام جنگ کرد. آن دو از ایشان خواستار صلح شدند و این که جزیه بدهند. آن دو این مطلب را نوشته بودند و کاتب

۱- صحیح البخاری: ۲۱۷/۵. چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت.

هم علی علیه السلام بوده است.

ب - بخاری بعد - از آن که حدیث مباهله را به خاطر پوشاندن فضائل اهل بیت حذف کرده - فضیلتی برای ابی عبیده تراشیده بدان صورت که آن دو، از پیامبر درخواست می‌کنند تا مردی امین را به همراه آنان بفرستد و پیامبر ابو عبیده بن جراح را فرستاده است...

پاسخ نویسندگان در کتاب‌های دیگری آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را فرستاد. حتی حافظ ابن حجر در شرح خود بر بخاری، به این مطلب اشاره کرده و کوشیده است که تعارض موجود را برطرف کند. وی چنین گوید: «ابن اسحاق ذکر کرده است که پیامبر علی را به سوی اهل نجران فرستاد تا صدقات و جزیه‌های آنان را بگیرد و این داستان، داستانی غیر از داستان ابی عبیده است. زیرا ابو عبیده به همراه آنان رفت و مال صلح را گرفت و بازگشت، اما علی را پیامبر فرستاده بود تا جزیه‌ای که برگردنشان بود، بگیرد و صدقه‌ای که بر مسلمانان ایشان واجب گشته بود بگیرد. و خداداناست.»^(۱)

بعلاوه، در تمام روایات این قضیه نمی‌یابیم مگر این که آن دو اقرار به جزیه کردند. آن دو ملزم شدند تا پیردازند آن چه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن تضمین نامه برای آنان نوشته بود و از آن جمله بود دو هزار حله که در رجب هزار تا و در صفر هزار تا دیگر آن پرداخت شود. این همان جزیه است و بر این شیوه پیامبر، ابوبکر و عمر هم عمل می‌کردند تا این که دوره عثمان رسید. وی مقداری بر آن افزود و چنین نوشت: «من دویست حله [دیگر] برای رضای خدا به عنوان جزیه از آنان می‌گیرم!»^(۲)

همچنین بازگشت آن دو به سوی قبیله‌شان در بقیه شوال یا ذیقعد^(۳) بوده است؛ با این ترتیب رجب و صفر چگونه توجیه می‌شود؟!

۱- فتح الباری - شرح صحیح بخاری - ۷۷/۸.

۲- فتوح البلدان: ۷۷.

۳- عیون الاثر: ۲۴۴/۲ و غیر آن.

پس سخنی که حافظ ابن حجر به عنوان رفع تعارض گفته، از درجه اعتبار ساقط است.

شاید به همین دلیل باشد که او این جمله را از روایت مسلم نیاورده است و خبر را از طریق ابواسحاق از صله بن زفر از حذیفه نقل کرده که گفته است: اهل نجران نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای رسول خدا، به سوی ما مردی امین فرست و او گفت: من به سوی شما مردی امین خواهم فرستاد... (۱)

نکته دیگر آن که احادیث آنان درباره «امانت ابی عبیده» متعدّد و مختلف است، تا آنجا که درباره او روایت کرده اند: «امین این امت ابو عبیده است». و ما قبلاً از جهت سند و متن درباره این حدیث به تفصیل سخن گفته ایم. (۲)

ج - ابن سعد تحت عنوان «گروه نجران» چنین گوید: «رسول خدا ﷺ نامه ای به اهل نجران فرستاد. گروهی از ایشان به تعداد چهارده مرد از اشراف و بزرگان مسیحی نزد رسول خدا آمدند که در میان ایشان «عاقب» و «عبدالمسیح» بود... ایشان را به اسلام فراخواند، ولی آنان امتناع کردند و بحث و مجادله میان آنان بالا گرفت. پیامبر بر آنان قرآن تلاوت کرد و بعد از آن فرمود: اگر آن چیزی را که من می گویم انکار می کنید، پس بیایید با شما مباهله کنم.

ایشان با این اندیشه از نزد پیامبر رفتند.

فردای آن روز عبدالمسیح و دو نفر از افراد صاحب نفوذ آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند: تصمیم گرفته ایم که با تو مباهله نکنیم. پس هر چه می خواهی و دوست داری نسبت به ما حکم کن که آن را به تو بدهیم و با تو مصالحه کنیم؛ آنگاه با پیامبر مصالحه کردند... و بر این مطلب نیز افرادی را به عنوان شاهد گرفتند؛ از جمله ابوسفیان بن حرب، اقرع بن حابس و مغیره بن شعبه .

آنان به سرزمین خود بازگشتند، اما «سید» و «عاقب» اندکی بعد به سوی پیامبر صلی الله علیه و سلم بازگشتند و اسلام آوردند و به خانه ابویوب انصاری وارد

۲- بنگرید: نفحات الازهار: ۱۱ / ۳۱۵ - ۳۳۸.

۱- صحیح مسلم: ۱۳۹/۷.

شدند.

اهل نجران نیز، بر پیمانی که با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نوشته بودند، باقی ماندند تا پیامبر رحلت فرمود...»^(۱)

د- طبری در بیان هیئت‌هایی که در سال دهم بر پیامبر وارد شدند، می‌گوید: «در این سال عاقب و سید از نجران وارد شدند. پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای آن دو، پیمان صلح را نوشتند.»^(۲)

آن‌گاه درباره رئیسان و عاملان بر صدقات این چنین گفته است: «و علی بن ابی طالب را به نجران فرستاد تا صدقات آنان را جمع کند و جزیه آنان را بفرستد.»^(۳)

هـ این جوزی گوید: «در سال دهم هجرت عاقب و سید از نجران آمدند و پیامبر صلی الله علیه و سلم با آنان پیمان صلح را امضا کردند.»^(۴)

و- ابن خلدون گوید: «در این سال، هیئت اعزامی نصارای نجران با هفتاد سواره بر پیامبر وارد شدند. امیر ایشان عاقب عبدالمسیح از قبیله کنده بود و اسقف آنان ابو حارثه بن بکر بن وائل و بزرگ آنها ایهم بودند. آنان درباره دینشان با پیامبر مجادله و مناظره کردند. ابتدای سوره آل عمران و آیه مباهله نازل شد. آنان امتناع کردند و از یکدیگر جدا شدند. آن‌گاه درخواست صلح کردند و با پیامبر پیمان نوشتند تا هزار حله در صفر و هزار تایی دیگر در رجب بپردازند، هم چنین موارد دیگر از قبیل زره، نیزه، اسب و شتر هر یک به مقدار سی عدد بپردازند. آنان درخواست کردند که پیامبر والی و حاکمی برای آنان بفرستد تا بین آنان حکومت کند. پیامبر همراه آنان اباعبیده بن جراح را فرستاد. آن‌گاه عاقب و سید بازگشتند و اسلام آوردند.»^(۵)

۱- الطبقات الکبری: ۳۵۷/۱ - ۳۵۸. ۲- تاریخ الطبری: ۱۳۹/۳.

۳- همان: ۱۴۷/۳.

۴- المنتظم فی تاریخ الأمم - حوادث سال‌های دهم - ۳/۴.

۵- تاریخ ابن خلدون: ۸۳۶/۴ - ۸۳۷.

۳- پوشاندن و پنهان‌کاری در نام حضرت علی!!

برخی دیگر از علمای اهل سنت کوشیده‌اند که نام علی عَلِيٍّ را بپوشانند:

الف - برخی اسم او را از حدیث حذف کرده‌اند، همان‌گونه که در روایتی از جدّ سلمه بن عبد یشوع آوردیم.

ب - برخی در حدیث مسلم تصرف کردند و نام علی را از آن حذف کردند؛ مانند صاحب تفسیر البحر المحیط که به زودی خواهد آمد.

ج - بلاذری در کتابش فصلی تحت نام «صلح نجران» قرار داده و قصه را چنین را بیان کرده است:

«پس خدای متعال نازل فرمود: «ذلک نتلوه علیک من الآیات ... فقل تعالواندع ... علی الکاذبین» رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیات را بر آن دو تلاوت کرد، آن‌گاه آنان را به مباهله فراخواند و دست فاطمه و حسن و حسین را گرفت. یکی از آن دو به دیگری گفت: به کوه بالا برو ولی با او مباهله مکن. چراکه اگر با او مباهله کنی، به لعنت گرفتار خواهی شد. دیگری گفت: رأی تو در این باره چیست؟ وی گفت: رأی من آن است که به او خراج دهیم ولی با او مباهله نکنیم...^(۱)

د - ابن قیّم به روایت جدّ سلمه اکتفا کرده و لفظی را که در روایت مسلم و دیگران بوده، نیاورده است. گوید: «برایمان از طریق عبدالله حاکم روایت شده از طریق اصمّ از احمد بن عبد الجبار از یونس بن بکیر از سلمه بن عبد یشوع از پدرش از جدش که یونس - که: نصرانی مسلمان شده بود - گفت: رسول خدا به اهل نجران نامه‌ای نوشت ... و بعد داستان را نقل کرده تا آن جا که گوید:

وقتی صبح شد - یعنی فردای آن روز - به آنان اطلاع داد و خود در حالی که حسن و حسین را در قطیفه‌ای پوشانیده بود و فاطمه نیز در پشت سر آنان راه می‌آمد، مسیحیان را برای مباهله دعوت کرد؛ در حالی که او در آن هنگام چندین زن

داشت...»^(۱)

هم‌ابن‌کثیر نیز در تاریخ خود این چنین عمل کرده است...^(۲)

و- در نقلی که از شعبی شده چندین صورت وجود دارد:

اول: روایت وی از جابر بن عبدالله است که در آن، نزول آیه را درباره علی و فاطمه و حسنین آورده است.

دوم: خبر را روایت کرده ولی نام علی را حذف کرده است. عده‌ای از او این روایت را نقل کرده‌اند که از جمله آنان است سیوطی؛ که قبلاً به یاد شد.

طبری خبر را از ابن‌حمید از جریر از مغیره از شعبی آورده، که در آن نام علی نیست. گوید: جریر گفت: به مغیره گفتم: مردم روایت می‌کنند که در ماجرای اهل نجران، علی همراه آنان بوده است.

او گوید: اما شعبی از علی یاد نکرده است و من نمی‌دانم که این یاد نکردن نام علی، به خاطر اندیشه زشت بنی‌امیه درباره علی بود یا این که اصلاً نام او در حدیث نبوده است.^(۳)

سوم: روایت خبر با حذف نام علی که به دنبال آن آمده است: «و گروهی از اصحاب پیامبر!! این مطلب را در سطور بعد به تفصیل خواهیم آورد:

۴- تحریف به حذف اسم علی و جایگزینی آن آوردن عبارت: «گروهی از اصحاب وی».

این خبر را فقط از طریق ابن‌شبه از شعبی یافتیم؛ آن جا که گفته است:

«برایمان حدیث گفت ابوالولید احمد بن عبدالرحمن قرشی از ولید بن مسلم از ابراهیم بن محمد فرازی از عطاء بن سائب از شعبی که گفت:

«گروهی اعزامی از نجران آمدند و به رسول خدا ﷺ گفتند: درباره عیسی به ما

۱- زاد المعاد فی هدی خیر العباد: ۳۹/۳ - ۴۰.

۲- البدایة و النهایة: ۵۳/۵. ۳- تفسیر الطبری: ۲۱۱/۳.

خبر بده ... فردای آن روز در سپیده دم، حسن و حسین و فاطمه و تعدادی از اصحاب وی با پیامبر ﷺ خارج شدند. آنان [اهل نجران] نزد رسول خدا آمدند و گفتند: ما برای ملاحنه (مباحله) نزد تو نیامدیم، بلکه نزد تو آمدیم تا بر ما چیزی مقرر داری تا به تو بپردازیم...»^(۱)

منظور از این جمله که «سپیده دم با حسن و حسین و... خارج شد...» آیا این است که با رسول خدا خارج شدند تا با وی مباحله کنند و آیا رسول خدا ﷺ با اهل بیتش خارج شد در حالی که گروهی از اصحاب وی با او بودند؟!

و اگر به همراه پیامبر، تعدادی از اصحابش بودند، پس چرا راوی حدیث دست کم علی را در زمره آن صحابه نیاورده است؟!

شاید این تحریفات از شعبی نباشد، بلکه از جانب راویان از او باشد، ولی به هر حال، شعبی معروف به جانب داری از بنی امیه است و شاید یکی از روایاتی که از قول او در صفحات قبل از تفسیر طبری نقل کردیم، به همین مطلب اشاره داشته باشد... شعبی امین آل مروان و قاضی کوفه در زمان آنان و ندیم و هم‌نشین عبدالملک بن مروان و به او نزدیک بوده است؛ تمامی این مطالبی که نقل شد بعلاوه موارد دیگر، در کتاب‌های رجال ضبط شده است که هر محقق می‌تواند به آنها مراجعه کند.

۵- تحریف با زیاد کردن نام «عایشه و حفصه»

این عبارات را ما در کتاب حلبی یافتیم؛ وی گفته است: «در عبارتی است که آنان - نصاری - تا فردا با او خدا حافظی کردند و وقتی که صبح روز بعد شد، رسول اکرم ﷺ به همراه حسن و حسین و فاطمه و علی رضی الله عنهم آمدند و پیامبر درباره آنان فرمود: بار خدایا، اینان اهل بیت من هستند...»

از عمر روایت است که به پیامبر ﷺ گفت: ای رسول خدا، اگر با آنان ملاحنه و مباحله کنی، دست چه کسانی را خواهی گرفت و با خود به همراه می‌آوری؟ پیامبر

صلی الله علیه و سلم فرمود: من دست علی و فاطمه و حسن و حسین و عایشه و حفصه را خواهم گرفت.

و این - یعنی افزودن نام عایشه و حفصه دلالت بر سخن خدای متعال می‌کند که: «و نساءنا و نساءکم» و بعد آنان با پیامبر مصالحه کردند...»^(۱)

۶- تحریف با حذف فاطمه و افزودن ابوبکر و فرزندش و عمر و فرزندش و عثمان و فرزندش.

این مطلب را فقط از ابن عساکر دیده‌ام که در شرح حال عثمان به کتاب تاریخش اضافه کرده است؛ وی گوید:

«ابو عبدالله محمد بن ابراهیم به ما خبر داد از ابوالفضل ابن کریدی از ابوالحسن عتیقی از ابوالحسن دارقطنی از ابوالحسین احمد بن قاج از محمد بن جریر طبری از سعید بن عنبسه رازی از هیشم بن عدی که گفت: از جعفر بن محمد از پدرش شنیدم که درباره این آیه «تعالوا ندع ابناؤنا و ابناؤکم و نساءکم و انفسنا و انفسکم» می‌گفت: پیامبر با ابوبکر و فرزندش، عمر و فرزندانش، عثمان و فرزندانش و علی و فرزندانش آمد.»^(۲)

این مطلب را افراد زیر از او روایت کرده‌اند: سیوطی^(۳)، شوکانی^(۴)، آلوسی^(۵) و مراغی^(۶) در حالی که هیچ اظهار نظری درباره حدیث نداشته‌اند؛ فقط آلوسی گفته است: «این نقل خلاف آن چیزی است که جمهور علماء نقل کرده‌اند.»

۱- انسان العیون - السیره الحلبیه - ۲۳۶/۳.

۲- تاریخ دمشق - شرح حال عثمان بن عفان - ۱۶۸ - ۱۶۹.

۳- الدر المنثور: ۴۰/۲.

۴- فتح القدر: ۳۴۸/۱.

۵- روح المعانی: ۱۹۰/۳.

۶- تفسیر المراغی: ۱۷۵/۴.

بخش دوم:

پاسخ به این تحریف‌ها

اینها نمونه‌هایی بود از تلاش‌هایی که علمای اهل سنت در قبال حدیث مباحله انجام داده‌اند و بازی‌هایی که با الفاظ آن مرتکب شده‌اند... ، بگذریم از تعابیر برخی از آنان که از الفاظی هم چون «گفته شده»، «روایت شده» و امثال این گونه کلمات استفاده کرده‌اند، که به طور عادی خفیف شمردن مطلب را می‌رساند.

با وجود این، شایسته بود که درباره این گونه تحریفات - چه زیاد و چه کم - سخن نگوئیم، برای آن که واضح است که این کارها به دست امویان انجام شده و آنان می‌خواستند مناقب علوی را بپوشانند. چرا که می‌دانسته‌اند این روایات بر مزیت آنان از جمله افضلیت و برتری ایشان دلالت می‌کند؛ همان گونه که در «حدیث غدیر» و «حدیث منزلت» و امثال این گونه روایات چنین عمل کردند.

در حدیث مباحله نیز خواسته‌اند همین مزیت را بپوشانند؛ اگر چه با حذف اصل خبر همراه باشد. یا این که می‌خواستند اسم علی و یا فاطمه زکّیه را حذف کنند... می‌پرسیم: اگر این حدیث دلالت بر افضلیت نمی‌کند - چنان که برخی گفته‌اند و سخن آنان خواهد آمد - چرا اینان کوشیده‌اند که در کنار نام فاطمه، عایشه و حفصه را بگذارند؟!

حتی برخی از آنان خواسته‌اند بگویند این روایت، مزیت انحصاری اهل بیت علیهم‌السلام را نمی‌رساند. از این رو روایتی را از زبان امام باقر به روایت فرزندش جعل کردند که خلفای سه‌گانه در مرتبه علی و فرزندان خلفا هم در مرتبه فرزندان علی هستند.

این گونه تحریفات را به زبان امامان از اهل بیت علیهم‌السلام بسته‌اند تا افراد ساده دل را به اشتباه بیندازند.

چه بسیار جعلیاتی که به نام و زبان ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و فرزندان آنها در ابواب

مختلف تفسیری، فقهی و فضائل و مناقب ساخته‌اند.^(۱)

نقل ابن عساکر را هیچ کس از صاحبان «صحاح» و «مسانید» و «معاجم»، یعنی بزرگان حدیثی اهل سنت روایت نکرده‌اند و طبق قواعد آنان نیز درست نمی‌آید؛ بنابراین سخنان احمد و مسلم و ترمذی و دیگران، و تصریح حاکم و دیگران بر تواتر حدیث که قطعیت آن را اثبات کرده‌اند.

حدیثی را که او گفته، کسی بدان توجه نکرده و حتی شخصی مثل ابن تیمیه نیز که به هر خس و خاشاکی چنگ می‌زند، بدان بی‌اعتنایی کرده‌است. این حدیث منقول وی، دروغی محض است که از نظر سند و متن، باطل است... در اینجا فقط درباره دو نفر از رجال آن مطالبی می‌آوریم.

الف. سعید بن عنسه رازی

او از رجال کتب «صحیح» و «سنن» و مانند آن نیست. او طبق مبانی رجالی اهل تسنن شخصی کذاب است که ابن ابی حاتم درباره وی گفته است: سعید بن عنسه، ابو عثمان خزّاز رازی ... پدرم از وی سخنانی شنید ولی حدیثی از وی نقل نکرد و گفت: درباره اش باید تأمل کرد.

عبدالرحمن برایمان حدیث گفت: از علی بن الحسین که درباره سعید بن عنسه رازی از یحیی بن معین پرسیدند. گفت: او را نمی‌شناسم.

درباره وی گفته شده که از ابو عبیده حدّاد حدیثی نقل کرد و حدّاد گفته او کذاب است. عبدالرحمن گفت از علی بن الحسین شنیدم که می‌گفت: سعید بن عنسه دروغ‌گو است.

و از پدرم شنیدم که او را تصدیق نمی‌کرد.^(۲)

۱- ما در برخی کتاب‌هایمان به طور پراکنده از این نمونه بیان کرده‌ایم. امید دارم بتوانم همگی آنها را در رساله‌ای کامل گرد آورم؛ خدای توفیق دهد!

۲- الجرح و التعديل: ۵۲/۴.

ب. هیشم بن عدی

همگی دانشمندان تسنن بر کذاب بودن او اتفاق دارند. ابن ابی حاتم گوید: از یحیی بن معین درباره هیشم بن عدی سؤال شد. پاسخ داد: وی کوفی است، مورد اعتماد نیست و کذاب است. از پدرم درباره اش پرسیدم. گفت: حدیث وی باید ترک شود.^(۱)

حافظ ابن حجر در کتاب «لسان المیزان» خود سخنانی را درباره وی آورده است:

- بخاری: مورد وثوق نیست، دروغگو بود.
 - یحیی بن معین: مورد اعتماد نیست، دروغگو بود.
 - ابو داوود: کذاب است.
 - نسائی و دیگران: باید حدیثش ترک شود.
 - ابن مدینی: از او در هیچ موردی راضی نیستم.
 - ابوزرعه: قابل ذکر نیست.
 - عجلی: کذاب است.
 - ساجی: دروغگو بود.
 - احمد: احادیثی دارد و تدلیس می کرده است.
 - حاکم و نقاش: از افراد مورد اعتماد، احادیثی «منکر» نقل می کند.
 - محمود بن غیلان: وی را احمد و یحیی و ابو خثیمه قبول ندارند.
 - ابن سکن، ابن شاهین، ابن جارود و دارقطنی او را از رجال ضعیف شمرده اند.
- جمعی از علماء، مانند طحاوی در «مشکل الحدیث»، بیهقی در «السنن» و نقاش و جوزجانی در کتاب «موضوعات» خود آن را از جمله احادیث دروغین شمرده اند

چون هیشم در آن است.^(۱)

نویسنده گوید:

فرض کنیم که ابن عساکر این خبر جعلی را در کتابش «تاریخ دمشق» نقل کرده باشد، مانند دیگر احادیث جعلی فراوانی که در این کتاب وجود دارد و ابن تیمیه و دیگران بدان تصریح کرده‌اند.^(۲) اما چرا سیوطی و تابعان او که [به خیال خویش] قرآن تفسیر می‌کنند و می‌خواهند مراد الهی را از آیه‌ای در کلام الله مجید باز شناسند، چنین آخباری می‌آورند؟!

۱- لسان المیزان: ۲۰۹/۶.

۲- منهاج السنه: ۴۰/۷.

آیه مباحله / ۳۰۳

فصل سوم

«دالالت آیه مباحله بر امامت»

علمای امامیه به آیه مباهله بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال کرده‌اند و پیامبر فقط حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را به این وصف خوانده است...

۱- کلام سید رضی الدین علی ابن طاووس

«بدان که روز مباهله پیامبر صلوات الله علیه و آله با نصارای نجران، روزی بس بزرگ است که آیات و کرامات فراوان در آن است، از جمله این که:

- نخستین جایگاهی بود که در آن، خدای متعال باب مباهله راگشود؛ مباهله‌ای که نزد این امت، در هنگام انکار حجّت‌ها و بینات الهی، فصل الخطاب بود.

- نخستین روزی بود که برای خدا و رسولش صلی الله علیه و آله عزّت و سربلندی ظهور یافت و اهل کتاب مسیحی به ذلت و جزیه ملزم شدند و به حکم پیامبری و مقاصد آن گردند نهادند.

- نخستین روزی بود که سراپرده‌های نیروی الهی و قدرت پیامبری، با دلایل عقلی و نقلی بر منکران معجزاتش احاطه پیدا کرد و غلبه یافت.

- نخستین روز طلوع خورشید دین به نور تصدیق و گواهی برای محمد صلی الله علیه و آله از جانب خدای متعال بود که بین دوستان و دشمنانش جدایی و فاصله ایجاد شد.

- روزی بود که خدای متعال برای بندگانش آشکار ساخت که حسن و حسین

علیهما افضل السلام - با وجود کوچکی سن - از صحابه پیامبر و از مجاهدان رسالتش، شایستگی بیشتری برای مباحله دارند.

- خدای متعال آشکار ساخت که دختر باعظمت پیامبرش فاطمه صلوات الله علیها در مقام مباحله، از پیروان و مردان با صلاحیت و اهل عنایتش نیز بالاتر است.

- روزی بود که خدای متعال روشن ساخت که مولایمان علی بن ابی طالب نفس پیامبر صلوات الله علیهما و آلهما است و این که علی از معدن ذات و صفات پیامبر است و این که مقصود وی، مقصود پیامبر است؛ اگر چه در صورت متفاوت بودند ولی در فضل و کمالات با هم اشتراک داشتند.

- در این روز مشخص شد هر کس که در مباحله عقب‌نشینی کرد، از کسی که در احتجاج به خداوند پیش قدم شد، عقب‌تر خواهد بود و خداوند نشانه‌هایش را روشن‌تر ساخت.

- قبل از اسلام، چنین قضیه‌ای - طبق نقل‌های صحیح و روایات درستی که وارد شده است - روی نداده بود.

- در این روز زبان‌های دعوت‌گر [باطل] گنگ شدند و منطق فتوای [حق] به تخت نشست، چرا که خدای متعال صاحبان مباحله را بر تمام کسانی که مردم به [ناحق] به سوی آنها رفتند، و با آنان بیعت کردند، برتری بخشید. و کسانی که اهل عبادت و تقرّب به سوی خدای متعال بودند این صالحان را شناختند.

- روز مباحله روز بیان دلیل و برهان صادقان بود؛ کسانی که خدای متعال در آیات قرآن مقدّس خود به پیروی از آنان فرمان داده است.

- روز مباحله روزی است که خدای متعال شهادت داد هر یک از اهل مباحله در تمام طول حیاتش دارای عصمت است.

- روز مباحله در تصدیق نبوت و رسالت پیامبر اسلام، از [استدلال به] تحدّی به قرآن نزدیک‌تر و دلالت آن آشکارتر بود؛ به وسیله قرآن با آنان تحدّی کرده و

می فرماید: «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا»^(۱) اگر می خواستیم به یقین مثل این را - مثل قرآن - می گفتیم.؛ البته این ادعای آنان در مقام بهتان بود، ولی روز مباهله نتوانستند ادعای انکار کنند و از مباهله ناتوان شدند. زیرا ظهور حجت ها و علامت های حق بسیار آشکار بود.

مباهله روزی بود که خدای متعال آتش جنگ را با آن خاموش کرد و مسلمانان از جهاد و رنج محفوظ ماندند و جان ها و سرهایشان به خطر نیفتاد و از بندگی جنگ و سختی نجات یافتند؛ به خاطر شرافت اهل مباهله ای که به این ویژگی ها موصوف بودند.

بیان و زبان و دل، به عجز از رسیدن به کرامت های اهل مباهله اعتراف دارند و عاجزند.^(۲)

۲- کلام سید مرتضی و نقل استدلال امام رضا علیه السلام

«علمای امامیه وجه دلالت آیه مباهله بر امامت، را از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام گرفته اند؛ شریف مرتضی موسوی طاب ثراه چنین گوید: «شیخ مفید - عزتش مستدام باد - برایم حدیث گفت: مأمون روزی به امام رضا علیه السلام عرضه داشت: مرا از بزرگ ترین فضیلت امیرمؤمنان علی علیه السلام که قرآن بر آن دلالت می کند، خبر ده.

امام رضا علیه السلام فرمود: فضیلت و برتری او در مباهله است؛ خدای متعال فرمود: «فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم، فقل تعالوا ندع ابناؤنا و ابناؤکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین»

رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین را خواند که آن دو به منزله پسرانش بودند؛ و فاطمه را خواند که در این جایگاه به منزله زنان بود؛ و امیرمؤمنان را خواند که او به حکم خدای متعال، به منزله جان پیامبر بود. این نکته قطعی است

که هیچ کس برتر و با فضیلت تر از رسول خدا ﷺ نیست. پس باید که در حکم خدای متعال، هیچ کس برتر از جان رسول خدا ﷺ نباشد.

مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: آیا چنین نیست که خدای متعال «ابناء» را به لفظ جمع گفت، در حالی که رسول خدا فقط دو پسر خود را خواند؟ و «نساء» را به لفظ جمع ذکر کرد، ولی پیامبر تنها دخترش فاطمه را خواند؟ پس چرا جایز نباشد که برای خود فرا خواند و در حقیقت خودش و نه دیگری مراد باشد و دیگر برای امیرمؤمنان، آن برتری را که گفتی، وجود نخواهد داشت.

امام رضا علیه السلام به او گفت: ای حاکم مسلمانان، آنچه گفتی صحیح نیست. دعوت‌گر در آن جا دعوت کننده به غیر خود بود؛ همان گونه که امر کننده به دیگری امر می‌کرد و دستور می‌داد. و صحیح نیست که در حقیقت کسی دعوت‌گر خود باشد؛ همان گونه که در حقیقت نمی‌تواند کسی امر کننده به خود باشد. و چون معلوم است که در آنجا رسول خدا مردی جز امیرالمؤمنین را در مباحله صدا نزد، پس با این سخنان معلوم می‌شود که او همان نفس و جان رسول خداست که خدا در کتابش می‌خواسته بدو عنایت کند و حکم خود را در تنزیل آن قرار داده است. مأمون گفت: هنگامی که جواب آمد، سؤال ساقط می‌شود.^(۱)

۳- کلام شیخ مفید

شیخ مفید بعد از ذکر قصه گفته است: «در ماجرای اهل نجران، بیانی از برتری امیرمؤمنان علی علیه السلام است، بعلاوه معجزه‌ای برای پیامبر ﷺ که در آن است و دلالت بر نبوت پیامبر می‌کند.

بنگر که نصارا به نبوت او اعتراف کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از امتناع آنها از مباحله، با آنان کاری نداشت و آنان می‌دانستند که اگر با او مباحله کنند، بر آنان عذاب نازل خواهد شد. خدای متعال او و خاندانش را به پیروزی مطمئن ساخت و

۱- الفصول المختارة من العیون و المحاسن: ۳۸.

این که برهان آنها پیروز شد. خدای متعال در آیه مباهله حکم کرده که امیرمؤمنان، نفس رسول خدا ﷺ است و این نکته رسیدن به نهایت فضل را برای امیرمؤمنان می‌رساند. مباهله نشان می‌دهد که حضرتش در کمال و عصمت از گناهان، با پیامبر یکسان است و خدای متعال، او و همسر و دو پسرش را - علی رغم تفاوت سنی آنها - بر دینش برهان قرار داده و آشکارا بیان می‌دارد که حسن و حسین پسرانش و فاطمه علیها السلام زنان اویند که خطاب قرآن برای درخواست به مباهله و احتجاج، متوجه آنهاست.

هیچ یک از امت با آنها در این فضیلت شریک نیست، بلکه هیچ کس به آنها نمی‌تواند نزدیک شود و نمی‌تواند در آن مورد با آنها همسان شود. این یکی از فضائل مخصوص امیرمؤمنان است که برای وی اثبات می‌شود؛ بنابراین آن چه که ما گفتیم»^(۱)

۴- کلام دیگر از شریف مرتضی

سید مرتضی می‌گوید: «شبهه‌ای در دلالت آیه مباهله بر فضیلت کسی که در آن خوانده شده وجود ندارد. حضور او برهانی است علیه مخالفان و اقتضای آن، نشانه تقدّم وی بر دیگران است. چرا که بر پیامبر ﷺ روا نبود که به این مقام کسی را فرا خواند، مگر آن که او حجت باشد؛ آن هم حجتی در نهایت برتری و علو منزلت و مقام.

روایات درباره حدیث مباهله فراوان است. پیامبر ﷺ امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین را برای مباهله دعوت کرده است و تمامی اهل نقل و علمای تفسیر بر این مطلب اجماع دارند....

در آیه: «و انفسنا و انفسکم» جایز نیست که «دعوت شده» در آن، همان پیامبر ﷺ باشد، چرا که او «دعوت کننده» است. و روا نیست که انسان خودش

۱- الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد: ۱۶۹/۱.

را دعوت کند، بلکه صحیح است که غیر خود را دعوت کند؛ همان گونه که جایز نیست به خودش امر و نهی کند. و چون خدای متعال فرموده «وانفسنا و انفسکم»، چاره‌ای جز این نیست که اشاره به غیر رسول اکرم باشد؛ پس واجب است به امیرمؤمنان اشاره کند. هیچ کس (در خبر صحیح) مدعی نشده است که کسی غیر امیرمؤمنان و همسرش و دو پسرشان در مباحله حضور داشته است.^(۱)

۵- کلام شیخ طوسی

شیخ طوسی گوید: «یکی از استدلال‌هایی که بر فضیلت علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌شود، سخن خدای متعال است که: قل تعالوا ندع ابناءنا... تا آخر آیه؛ وجه دلالت بر آن: ثابت شده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَام را به مباحله فراخوانده است و اهل نقل و تفسیر بر این مطلب اجماع دارند. نمی‌توان کسی را به این مقام خواند تا حجت باشد مگر کسی که او در غایت برتری و علو مقام باشد. در مورد سخن خدای متعال: «انفسنا و انفسکم»، جایز نیست که مدعو - دعوت شده - در این آیه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد. چون او داعی - دعوت کننده - است و روا نیست که انسان خودش را دعوت کند، بلکه باید غیر خودش را فراخواند؛ همان گونه که جایز نیست انسان به خودش امر و نهی کند.

سخن خدای متعال را بنگرید: «وانفسنا و انفسکم» این سخن، ناگزیر اشاره به غیر رسول دارد و باید اشاره به امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام باشد؛ برای این که هیچ کس ادعا نکرده که در این قصه جز امیرمؤمنان و همسر و فرزندان در مباحله وارد شده باشند...»^(۲)

شیخ طوسی در تفسیر آیه چنین گفته: «اصحاب امامیه به این آیه استدلال کرده‌اند که امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام برترین صحابه پیامبر، از دو جهت بوده است: جهت اول: چون موضوع مباحله برای تشخیص حق از باطل بوده است. و

۲- تلخیص الشافی: ۷/۳ - ۶.

۱- الشافی فی الامامة: ۲۵۴/۲.

صحیح نیست این مسأله انجام شود مگر نسبت به کسی که باطنش پاک و صحت عقیده‌اش کاملاً محرز باشد و نزد خدای متعال برترین مردم باشد.

جهت دوم: پیامبر ﷺ او را به منزله نفس خود قرار داده است؛ طبق قول خدای متعال: «وانفسنا و انفسکم...»^(۱)

۶- کلام علی بن عیسیٰ اربلی

اربلی گوید: «در این قضیه بیانی است برای فضیلت و برتری علی علیه السلام و ظهور اعجاز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. زیرا نصارا می دانستند که اگر با او مباهله کنند، عذاب بر آنان خواهد آمد. به همین جهت صلح کردند و به آرامش و متارکه جنگ تن دادند. خدای متعال روشن ساخت که علی نفس پیامبر است که رسیدن او به نهایت برتری را نشان می دهد. بر اساس آیه، علی علیه السلام با پیامبر ﷺ در کمال و عصمت در گناهان، تساوی دارد و خدای متعال او و همسر و دو پسرشان را علی رغم تفاوت سنی حجّت برای پیامبرش ﷺ و برهان بر دینش قرار داده و تصریح کرده که حسن و حسین پسرانش و فاطمه علیها السلام از جمله زنان اویند که آیه متوجه اوست و مورد خطاب و دعای پیامبر در مباهله قرار گرفته است و به او می توان احتجاج کرد. البته این برتری و فضیلتی است که هیچ کس از امت با آنها مشارکت نداشته و هیچ یک [در فضائل] نزدیک آنان نگشته است.»^(۲)

۷- کلام علامه حلی

علامه حلی گوید: «مفسران اجماع دارند بر این که منظور از «ابناء» در آیه مباهله اشاره به حسن و حسین و «انفسنا» اشاره به امیرمؤمنان علیه السلام دارد؛ پس خدا او را نفس محمد ﷺ قرار داده است، به معنی مساوات و برابری. کسی که با برترین موجودات - یعنی پیامبر- مساوی است، هم چون خود پیامبر اولی به تصرف است.

۲- کشف الغمّة فی معرفة الائمة: ۲۳۳/۱.

۱- التبیان فی تفسیر القرآن: ۴۵۸/۲.

و این آیه بر علو رتبه مولایمان امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ برترین دلیل است چون خدای متعال در آیه حکم به تساوی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ برای نفس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نموده است و او را در استعانت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای دعا کردن، معین و معلوم کرده است. چه فضیلت و برتری از این بالاتر که خدای متعال به پیامبرش دستور دهد در دعا و توسل به او استعانت جوید؟! برای چه کسی این رتبه حاصل شده است؟!»^(۱)

۸- کلام مؤلف

دیگر علمای بزرگوار شیعه به همین شیوه، سخنان و عباراتی در دوره‌های دیگر ایراد کرده‌اند. همگی آنان بر امامت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ با دو گونه برهان استدلال کرده‌اند: نوع اول نصوص و نوع دوم دلالت بر افضلیت و برتری او که افضلیت موجب امامت است و این همان مطلوب ماست.

خلاصه استدلال به آیه چنین است:

۱- آیه مبارکه مباحثه در امامت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ صریح و روشن است. زیرا تساوی بین پیامبر و او را می‌رساند. کسی که با کامل‌ترین شخص در اولویت تصرف مساوی باشد، خود کامل‌ترین شخص است و اولویت تصرف دارد.

۲- رویداد مباحثه و گفتار و کردار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آن روز، از چند وجه بر افضلیت امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دلالت می‌کند.

وجه اول: این قضیه دلالت دارد بر این که علی و فاطمه و حسنین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ محبوب‌ترین افراد نزد رسول خدا بودند و این نکته مستلزم افضلیت است.

بیضاوی گوید: «یعنی هر کسی از ما و شما نفس خود را فراخواند، یعنی عزیزترین افراد خانواده خود و محبوب‌ترین شخص را برای مباحثه ببرد».^(۲)

شهاب خفاجی در حاشیه‌اش بر تفسیر بیضاوی گوید: «الصقهم بقلبه: یعنی

۱- نهج الحق و كشف الصدق: ۱۷۷. ۲- تفسیر بیضاوی با حاشیه شهاب: ۳۲/۳.

محبوب‌ترین و نزدیک‌ترین اشخاص به سوی پیامبر...».

هم چنین گفته است: آنان را مقدّم داشته... یعنی آنان عزیزتر از جانس هستند و به همین جهت خودش را فدای آنان ساخته و ذکر آنان را مقدم داشته تا اهتمام خود را به آنان نشان دهد. و اما برتری آل الله و آل الرسول مانند روز روشن است و احتیاج به هیچ دلیلی ندارد.^(۱)

خطیب شربینی^(۲) و شیخ سلیمان جمل^(۳) و دیگران همین گونه گفته‌اند...

«قاری» گوید: «او را به منزله جان خود قرار داده است، به دلیل خویشی و برادری که میان آنها است.»^(۴)

وجه دوم: پیامبر ﷺ وقتی آنان را برای مباهله با خود برده، فرموده است: «هنگامی که دعا کردم، آمین بگویند». این سخن چه نتایج دارد؟

اسقف آنها (اهل نجران) گفته است: «من چهره‌هایی می‌بینم که اگر از خدا درخواست کنند تا کوه‌ها را از بین ببرد، از بین خواهد برد. با آنان مباهله نکنید که نابود می‌شوید و بر روی زمین تا روز قیامت هیچ نصرانی باقی نخواهد ماند.»^(۵)

قاسمی گفته است: «در مباهله انبیاء تأثیر بسیار زیادی وجود دارد. زیرا جان‌های آنان با روح القدس پیوند دارد و خداوند آنان را بدین وسیله تأیید می‌کند. او به اذن الهی اثرگذار بر عالم عنصری و جهان مادی است، چرا که انفعال جهان مادی به خاطر اوست؛ همان گونه که بدن ما از روحمان در چیزهایی که بر او وارد می‌شود، اثر می‌پذیرد؛ حالتی هم چون خشم، اندوه و تفکر در حالات معشوق و موارد دیگری که وقتی اراده انسان را به تحرک و حرکت می‌دهد، باعث اثر پذیری اعضای بدن می‌شود و مانند اثر پذیری نفوس بشر از او هم چون اثر پذیری حواس و بقیه قوای

۱- حاشیه شهاب بر تفسیر بیضاوی: ۳۲/۳. ۲- السراج المنیر فی تفسیر القرآن ۲۲۲/۱.
۳- الجمل علی الجلالین: ۲۸۲/۱. ۴- المرقاه فی شرح المشکاه: ۵۸۹/۵.
۵- الکشاف: ۳۶۹/۱، تفسیر خازن: ۲۴۲/۱، السراج المنیر فی تفسیر القرآن: ۲۲۲/۱، المراغی: ۱۷۵/۳، و پاره‌ای آثار علمای قدیم و جدید اهل سنت.

ما از حالت‌های روح و نفس ما.

پس اگر نفس قدسی به آن پیوند یابد، تأثیر آن در عالم هنگامی است که به آن توجه اتصالی می‌کند. پس جرم‌های عناصر از آن اثر می‌پذیرد و نفوس ناقصه انسانی آن چه را او بخواهد، می‌خواهند و اراده می‌کنند.

بنگر که چگونه نفوس و جان‌های نصاری از نفس پیامبر منفعل شده و ترسیدند و از مباحله منصرف شدند و پرداخت جزیه را خواستار شدند.»^(۱)

نویسنده گوید:

اهل البیت علیهم‌السلام شریکان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این تأثیر عظیم هستند. این مرتبه‌ای است که حتی یک دهم از خویشان و اصحاب پیامبر نیز بدان دست نیافتند.

خلاصه مطلب آن که مباحله برافضلیت امیر مؤمنان علیه‌السلام بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دلالت می‌کند. و به طور قطع و یقین هر کس که افضل و برتر باشد - به اجماع همه مسلمانان - برای امامت شایسته‌تر است؛ همان‌گونه که حتی شخصی مثل ابن تیمیه بدان اعتراف کرده است.^(۲)

نتیجه استدلال به آیه مبارکه مباحله، در رفتار و گفتار پیامبر، آن است که خدای متعال به پیامبرش دستور داده که علی را نفس خود بنامد تا برای مردم آشکار شود که او تالی تلو پیامبر و قائم مقام او در امامت کبرا و ولایت عظام است. زیرا کسی که دارای این مقامات و مناصب نباشد، خدا و رسولش امر نخواهند کرد که نفس پیامبر نامیده شود. هم چنین در آیه دلالت است بر آن که حسنین دو پسر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند. تعدادی از بزرگان اهل سنت بدان تصریح داشته‌اند.^(۳)

در کتاب‌های آنها آمده است که علی علیه‌السلام نویسنده پیمان نامه صلح

۱- تفسیر قاسمی: ۸۵۷/۲.

۲- در جاهای زیادی از کتاب «منهاج السنة» بدان اشاره کرده است؛ برای نمونه ببینید: ۴۷۵/۶ و

۳- تفسیر رازی و دیگر تفاسیر ذیل آیه شریفه. ۲۲۸/۸

[پیامبر ﷺ با اهل نجران] بوده است. (۱)

همچنین آمده که حضرت علی عليه السلام بعد از آن قضیه، به دستور پیامبر به سوی نجران رهسپار شد تا از کسانی که مسلمان شده‌اند، صدقه بگیرد و از کسانی که بر دین خود باقی مانده‌اند، جزیه بستاند. (۲)

بعلاوه، امامیه برای دلالت آیه شریفه مباحله بر مساوات بین پیامبر و علی، تعدادی از روایات را هم به کمک می‌آورند:

بریده بن حصیب، از علی عليه السلام به پیامبر شکایت برد. حضرتش فرمود: «ای بریده، بر علی عصبانی مباش. چرا که او از من است و من از اویم» و به تمامی مسلمانان فرمود: «علی از من است و من از اویم و او سرپرست شما پس از من است.» (۳)

* درباره برخی اصحابش سؤال شد و گفته شد: علی است؟ حضرتش فرمود: «تو در باره مردم از من پرسیدی و درباره جانم از من پرسیدی!» (۴)

* پیامبر فرمود: «من و علی از یک نور خلق شده‌ایم.»

* و فرمود: «من و علی از یک درخت آفریده شده‌ایم.» (۵)

* جبرئیل در اُحد به او گفت: ای محمد، این همان برادری [واقعی] میان دو نفر است. حضرتش به او فرمود: او از من است و من از اویم. جبرئیل گفت: و من نیز از شما هستم. (۶)

-
- ۱- سنن بیهقی: ۱۲۰/۱۰ و دیگران. ۲- شرح المواهب اللدنیة: ۴۳/۴.
 - ۳- این «حدیث ولایت» است که در جلد پانزدهم کتاب نفحات الازهار، از نظر سند و متن در این باره سخن گفته‌ایم.
 - ۴- کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب: ۱۵۵.
 - ۵- «حدیث نور» و «حدیث شجره». در جلد پنجم نفحات الازهار، به تفصیل از نظر سند و متن در این باره بحث کردیم.
 - ۶- مسند احمد: ۴۳۷/۴، المستدرک علی الصحیحین: ۱۱/۳، تاریخ طبری: ۳، ۱۷، الکامل فی التاریخ: ۶۳/۲ و بقیه منابع تاریخی و حدیثی.

و به زودی احادیثی دیگر در این باره خواهد آمد.

*از جمله احادیث دیگری که می‌توان به آن استدلال کرد، سخن پیامبر ﷺ است که فرمود: «فاطمه پاره تن من است...» که تعدادی از پیشوایان اهل سنت به این حدیث بر افضلیت فاطمه بر ابوبکر و عمر استدلال کرده‌اند. چرا که فاطمه پاره تن پیامبر ﷺ است و پیامبر به اجماع همه مسلمانان، از آن دو برتر است.^(۱) و علی نیز به اجماع مسلمانان، از فاطمه علیها السلام بالاتر است.

شماری از بزرگان اهل سنت به دلالت این قضیه بر فضیلت ممتاز اهل بیت علیهم السلام نسبت به دیگران اعتراف دارند.

زمخشری گوید: «در این مطلب دلیلی است که از آن قوی‌تر نیست و آن این که اصحاب کساء علیهم السلام بر دیگران فضل و برتری دارند»^(۲)

ابن روزبهان گوید: «در این آیه فضیلت بزرگی برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام وجود دارد که مسلم و قطعی است، اما این مطلب بر نص بودن امامت او دلالت نمی‌کند»^(۳)

نویسنده گوید: این آیه دست کم دلالت بر افضلیت او می‌کند، زیرا که این فضیلت برای دیگران وجود ندارد. بنابراین او برترین اصحاب پیامبر است و افضلیت مستلزم امامت است.

از این جاست که می‌بینیم فخر رازی در دلالت آیه به افضلیت علی بر دیگر صحابه ایرادی وارد نمی‌سازد، بلکه با شیخ حمصی مناقشه دارد. زیرا او استدلال کرده است که علی علیه السلام بر همگی انبیاء افضلیت و برتری دارد که کلام وی خواهد آمد.

نیشابوری به پیروی از فخر رازی گوید: «یعنی: هر کدام از ما و شما، پسران و همسرانش را و کسی را که به منزله نفس اوست، برای مباحله فرا می‌خواند. علّت

۱- فتح الباری: ۱۳۲/۷، فیض القدیر ۴/۴۲۱، المرقاه فی شرح المشکاه: ۵/۳۴۸.

۲- الکشاف: ۱/۳۷۰.

۳- ابطال الباطل (ضمن احقاق الحق: ۳/۶۳).

آوردن نفس، از قرینه ذکر نفس و احضار کسانی که حتی از نفس نیز عزیزتر هستند، به دست می‌آید. این مطلب که نفس غیر خود اوست، از این جا به دست می‌آید که هیچ‌گاه انسان خودش را نمی‌خواند. «ثم نبتهل» خدا را بخوانیم و با یکدیگر مباحله کنیم ...

آیه دلالت دارد بر این که می‌توان به حسن و حسین - که پسران دختر پیامبر بودند - پسران رسول خدا ﷺ گفته شود، چرا که پیامبر وعده کرده که پسرانش را بخواند، آنگاه آن دو را با خود آورده است.

شیعه، چه در قدیم و چه هم اکنون، به این آیه استدلال کرده‌اند که علی از بقیه صحابه بالاتر است. زیرا آیه دلالت می‌کند که نفس علی مثل نفس محمد است مگر در چیزهایی که خاص پیامبر است.

محمود بن حسن حمصی از متکلمان شیعی ری به دلائلی گمان دارد که علی از همه انبیاء به جز حضرت محمد بالاتر است. وی گفته است: این مطلب که در آیه از کلمه «انفسنا» استفاده شده، مراد خود محمد نیست، زیرا انسان خودش را دعوت نمی‌کند. پس مقصود غیر ایشان است که به اجماع همگی، کسی غیر علی بن ابی طالب نیست ...

به این مطلب چنین جواب داده شده که اجماع مسلمانان آن است که محمد از همگی انبیا برتر است، همین طور بین آنان اجماع وجود دارد که قبل از پدید آمدن انسان، «نبی» از کسی که «نبی» نیست برتر باشد و اجماع است بین مسلمانان که علی عليه السلام نبی و پیامبر نبود ...

برتری اصحاب کساء، هیچ کس شکی در دلالت آیه بر این مطلب ندارد. به همین جهت، پیامبر آنان را به خود ضمیمه کرده و بلکه آنان را در یادآوری برخورد مقدم داشته است...»^(۱)

۱- تفسیر نیشابوری - که در حاشیه تفسیر طبری چاپ شده - ۲۱۴/۳ - ۲۱۵.

فصل چهارم

«پاسخ به شبهات مخالفان»

خلاصه مطلب فصل گذشته، این نکته است که آیه مبارکه بر امامت امیرمؤمنان علیه السلام دلالت می‌کند و اگر اعتقاد به دلالت نص نباشد، دلالت آیه به عصمت آنان قطعی است. هم چنین برتری ایشان به دلیل محبوبیت و قرب آنان نسبت به پیامبر را می‌رساند، و ادله دیگری که گذشت، به گونه‌ای که مجالی برای خدشه در سند آن و بازی با متن حدیث پیدا نمی‌شود.

بخش اول:

سخنان مخالفان و پاسخ آنها

اینک نگاهی به سخنان مخالفان در مقام دلالت بیفکنیم:

۱- کلام پیشوای معتزله

امام و پیشوای معتزله [قاضی عبدالجبار] در این باره گفته است:

«دلیل دیگر آنان (شیعه): چه بسا که به آیه مباهله چنگ می‌زنند، به این صورت که وقتی آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را گرد آورد. و این دلالت می‌کند براین که علی از همه برتر است و بر امامت شایستگی بیشتری دارد و منظور آیه «و انفسنا و انفسکم» همین مطلب است، زیرا بر پیامبر جایز نیست که کسی را به عنوان نفس خود تعیین کند مگر آن که در فضل و کمال جانشین او باشد.»

این سخن آنان، هم چون سخن قبلی آنان در برتری دادن علی است. ولی ما روشن می‌کنیم که می‌شود امامت درکسی باشد که افضلیت و برتری ندارد. بعلاوه به عقیده برخی و از بزرگان ما که صاحبان آثاری بوده‌اند، علی عَلَيْهِ السَّلَام در مباحله نبوده است.

شیخ و استاد ما ابوهاشم گفته است: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کسی را تخصیص زده که از جهت نسب به او نزدیک بوده و قصد او آشکار کردن فضل و برتری نبوده است. دلیل بر این مطلب، آن که پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام را علی رغم کوچکی سنشان در این قضیه وارد کرد. زیرا از جهت قرابت نسب با او ارتباط داشتند. سخن خدای متعال: «انفسنا و انفسکم» بر همین معنا دلالت می‌کند. یعنی او نزدیک بودن قوم و خویشاوندی را اراده کرده است؛ همان گونه که وقتی شخصی از نظر نسبت به کسی نزدیک باشد، می‌گویند: او از آنهاست.

قابل انکار نیست که این جریان مباحله اهمیت جایگاه علی نسبت به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و فراوانی محبت برای او و برتری او را می‌رساند؛ با این حال ما نمی‌پذیریم که این آیه بر افضلیت و برتری او در امامت دلالت کند...»^(۱)

۲- پاسخ مؤلف به قاضی عبدالجبار

این سخنان را این گونه می‌توان تلخیص کرد:

اول: گوید: «امامت گاهی درکسی قرار می‌گیرد که می‌شود افضل و برتر نباشد.»

این مطلب - در اصل - تسلیم به استدلال امامیه به آیه شریفه است و افضلیت و برتری امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام را نشان می‌دهد. ضمناً امامت در غیر افضل را هیچ کس حتی فردی مثل ابن تیمیه قبول ندارد.

دوم: گوید: «علی عَلَيْهِ السَّلَام در مباحله نبوده است.»

این ادعا نیز حاکی از کمال استدلال امامیه دارد، و گرنه آنها به این ادعا چنگ

۱- المغنی فی الامامه: ۲۰ قسم ۱/۱۴۲.

نمی زدند؛ همان گونه که برخی مثل فخر رازی در جواب حدیث غدیر گفته اند که علی در غدیر حضور نداشته است.

سوم: گوید: «قصد پیامبر آشکار ساختن برتری نبود، بلکه می خواست قرب خویشاوندی را نشان دهد.»

این ادعا نیز باطل است. اگر پیامبر فقط این را اراده کرده بود، کسان دیگری از خویشاوندانش مثل عباس را با خود به مباهله می آورد، البته ابن تیمیه در پاسخ به این نکته گفته است که عباس از جمله ایمان آورندگان اولیه نبوده است. وی - چه حدیث را فهمیده باشد یا نفهمیده باشد - به حقانیت آن اعتراف کرده است.

ضمناً مخفی نماند که تکیه گاه اشاعره در مناقشه با شیعه، همین وجه اخیر است. از این رو، آشکار می شود که اهل سنت در این مسأله مدیون معتزله اند و امثال این نمونه زیاد است.

۳- کلام مفصل ابن تیمیه

ابن تیمیه گفته است: (۱)

«این که پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین را برای مباهله آورده، حدیثی صحیح است. مسلم از طریق سعد بن ابی وقاص در حدیثی طولانی نقل کرده است که وقتی این آیه نازل شد: «فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم» رسول خدا ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین را صدا زد و فرمود: بار خدایا، اینان خویشان من هستند.

اما هیچ دلالتی در آیه بر امامت و افضلیت علی وجود ندارد. علامه حلی گفته: خدای متعال، او را به منزله نفس رسول خدا ﷺ قرار داده است. اتحاد آن دو (پیامبر و علی علیه السلام) که محال است، پس تساوی باقی می ماند. و چون پیامبر ولایت

۱- ما تمام کلام او را با تمام طول و تفصیلش می آوریم تا روشن شود که دیگر گویندگان اهل تسنن پیرو اویند. از سوی دیگر برخی گمان نبرند که ما مطالبی را حذف می کنیم که تأثیر زیادی در اثبات بحث او دارند.

عامه دارد، برای فرد مساوی او نیز همین مقام ثابت است.

می‌گوییم [قول ابن تیمیه در پاسخ به علامه حلّی] ما قبول نداریم که حالتی جز تساوی وجود ندارد و دلیلی بر این مطلب نیست، بلکه حتی حمل آن بر تساوی محال است. زیرا هیچ کس با رسول خدا ﷺ مساوی نبود؛ نه علی و نه غیر او.

این لفظ در زبان عربی دلالت بر تساوی و مساوات نمی‌کند؛ خدای متعال در «داستان افک» می‌فرماید: «لولا اذ سمعتموه ظنّ المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیراً؛ چرا هنگامی که آن را شنیدید، مردان و زنان با ایمان به خودشان گمان خیر نبردند»^(۱) و در داستان بنی اسرائیل فرموده است: «فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم: توبه کنید به سوی آفریدگارتان و خودتان را بکشید. این کار برای شما نزد آفریدگارتان بهتر است»^(۲)

یعنی برخی از شما برخی دیگر را بکشید. در این جا لازم نیست که این افراد با هم مساوی باشند و نباید کسی که گوساله را عبادت می‌کند با کسی که آن را عبادت نمی‌کند، مساوی باشند.

همچنین می‌فرماید: «لا تقتلوا انفسکم: خودتان را نکشید»^(۳) به این معنا که برخی از شما برخی دیگر را نکشید؛ اگر چه باهم مساوی نیستید.

نیز فرمود: «ولا تلمزوا انفسکم: بر خود عیب نگذارید»^(۴) یعنی برخی از شما از برخی دیگر عیب جویی نکنند، یعنی نباید به او طعن زند و عیب او را بازگوید. این نهی به همه مؤمنان باز می‌گردد که برخی برخی دیگر را به این طعن نرانند؛ علی رغم این که هیچ کدام با هم مساوی نیستند؛ چه در احکام دین و چه در فضیلت. و نه ظالم شما مثل مظلوم است و نه امام مانند مأموم. از همین باب است سخن خدای متعال: «ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم: پس شما آن گروهی هستید که خودتان

۱- نور: ۱۲/۲۴.

۲- بقره: ۵۴/۲/۲.

۳- نساء: ۲۹/۴.

۴- حجرات: ۱۱/۴۹.

را می‌کشید.»^(۱) یعنی برخی، برخی دیگر را می‌کشند.

لفظ «و انفسنا و انفسکم» در آیه مباهله مانند لفظ «و لاتلمزوا انفسکم» و لفظ «لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیراً» و مانند آن است؛ با وجود این که تساوی در این جا لازم و واجب نیست. بلکه حتی ممتنع و محال است؛ این حالت در آیه مباهله شدیدتر است.

بلکه این لفظ دلالت بر مجانست و مشابهت می‌کند، و این تجانس و اشتراک در بعضی امور مانند ایمان است. چرا که مؤمنان در ایمان با هم برادرنند و این همان مراد آیه «لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیراً» و «لاتلمزوا انفسکم» است.

گاهی اشتراک در دین است؛ هر چند که شاید میان آنان منافق هم باشد؛ مانند اشتراک مسلمانان در ظاهر اسلام. البته وجود این اشتراک تأکید بیشتری در نسب و خویشی دارد و به همین اعتبار به قوم موسی «انفسنا» گفته شده است.

خدای متعال فرمود: «تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم» یعنی مردان ما و مردان شما. یعنی مردانی که در دین و نسب، از جنس ما هستند و مردانی که ایشان از جنس شما هستند. مراد از تجانس فقط خویشی و خویشاوندی است، چرا که آیه گفته است: «ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم» یعنی از اولاد و زنان و مردان یاد کرده است. از این بیان دانسته می‌شود که اراده وی به نزدیکان ما از مردان و زنان یعنی فرزندان و خویشان است. به همین جهت حسن و حسین را از فرزندان، فاطمه را از زنان و علی را از مردان خوانده است. در آن زمان اینان نزدیک‌ترین فرد به پیامبر بودند یعنی کسانی که کساء برگرد آنان می‌چرخید.

مباهله فقط با خویشان او حاصل شد. اگر با افراد دورتر در نسب می‌خواست مباهله کند - اگر چه آنان نزد خدا فضیلت بیشتر داشتند - این مقصود حاصل نمی‌شد، چرا که مراد وی دعوت از خویشاوندان بود؛ همان گونه که کسی را دعوت

می‌کرد که به او نزدیک بود.

افراد معمولاً به خویشان خود میل می‌کنند و به غیر خویشان خود چندان میلی ندارند. آنان می‌دانستند که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌و‌س‌لم‌این‌چنین‌است و می‌دانستند که اگر با او مباحله کنند، لعنت بر آنان و بر خویشان آنان نازل می‌شود و ترس بر خودشان و خویشانشان چیره خواهد شد. به همین جهت این مباحله را نپذیرفتند، و گرنه گاهی انسان خودش هلاک می‌شود برای این که پسرش زنده بماند و پیر مردی که سال‌گاهی مرگ را انتخاب می‌کند تا خویشانش در نعمت و ثروت زنده بمانند و از این نمونه فراوان وجود دارد. پس پیامبر مباحله با پسران، زنان و مردان نزدیک و خاندان را از دو طرف درخواست کرد و به همین جهت خود، این افراد یعنی خاندان خود را فرا خواند.

آیه مباحله در سال دهم نازل شد؛ هنگامی که گروه اعزامی نجران آمدند و آن زمان از عموهای پیامبر کسی جز عباس باقی نمانده بود و عباس نیز از ایمان آورندگان اولیه نبود و هیچ ویژگی خاصی مانند علی نداشت.

اما فرزندان عموهایش نیز مثل علی موجود نبودند، چرا که جعفر قبلاً کشته شده بود. مباحله وقتی واقع شد که گروه اعزامی نجران در سال نهم یا دهم آمدند و جعفر در جنگ موته در سال هشتم کشته شده بود. پس این دعوت منحصر به علی ع شد.

علی برای این مسأله در مباحله منحصر شد که در آن زمان، کسی از نزدیکان پیامبر مانند او نبود. و از این مطلب لازم نمی‌آید که مقام او در بعضی از ویژگی‌ها با پیامبر مساوی باشد، بلکه حتی لازم نمی‌آید که از صحابه نیز مطلقاً بالاتر باشد.

فقط در مباحله برای او نوعی فضیلت وجود داشت؛ فضیلتی که با فاطمه و حسن و حسین مشترک بود و این از ویژگی‌های امامت به حساب نمی‌آید. چرا که برای زنان امامتی ثابت نمی‌شود، و اگر اقتضای ورود در مباحله یافت، با فضیلت‌تر از همه صحابه نخواهد شد. چرا که فاطمه و حسن و حسین نیز، از تمامی صحابه برتر و با فضیلت‌تر نبودند.

رافضی گوید: مقصود [پیامبر از مباحله] اجابت دعا نبود، چرا که دعای پیامبر صلی الله علیه و سلم به تنهایی کافی و تمام بود. اگر مقصود وی دعای افرادی بود که دعای آنها قبول می شود، حتماً همه مؤمنان را فرا می خواند و با آنان دعا می کرد، چنان که طلب باران و طلب فتح همراه با آنها می نمود و پیوسته می گفت: آیا افراد ضعیفان جز به دعا و نماز و اخلاص یاری می گردید و روزی داده می شوید؟

معلوم است که این افراد، اگر چه دعایشان قبول بود و زیادی دعا در اجابت و قبولی بلیغ تر و لازم تر است، اما در این جا مقصود دعای کسی که بخواهد دعایش اجابت شود، نبود بلکه فقط به خاطر تقابل بین اهل بیت پیامبر و اسقف های نجران بود!!

ما ضرورتاً می دانیم که اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، ابن مسعود، اُبی بن کعب، معاذ بن جبل و دیگران را برای مباحله دعوت می کرد، اینان از جهت استجابت دعای او عظیم تر بودند و دعای اینان و غیر اینان در قبولی دعا بلیغ تر بود اما خدای متعال به صدا زدن اینان و همراهی با اینان امر نکرد؛ برای این که با آن مقصود حاصل نمی شد.

مقصود آن بود که آنانی بیایند که پیامبر به طور طبیعی به آنها شفقت و مهربانی بیشتری داشت؛ مثل پسران، زنان و مردانی که نزدیک ترین افراد به او بودند. پس اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افراد دیگر بجز قوم و خویش خود را دعوت می کرد، آنان (اهل نجران) نیز غیر اهل خود را می آوردند و نزول عذاب شدید بر اهل نجران با افرادی غیر از خویشان شدت نمی یافت؛ همان گونه که نزول آن با خویشان تشدید می شد. زیرا بشر طبعاً بر خویشان بیشتر می ترسد تا بر غیر خویشان. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و سلم خویشان را فرا خواند و از آنان نیز خواست که خویشان خود را فرا خوانند.

هر خانواده ای در مقابله با خانواده دیگر می گوید: پسران و زنانمان را نزد ما گروگان بگذارید و اگر گروهی شخصی غیر خویش و خانواده خود را در مقابله با گروه دیگر بیاورد، قطعاً گروه مقابل راضی نخواهد شد. همان گونه که اگر پیامبر

صلی الله علیه وسلم غیرخویشانش رادعوت می کرد، آن گروه مقابل راضی نمی شدند. البته از این کار ایشان لازم نمی آید که خانواده انسان نزد خدا افرادی برتر باشند، چرا که در این جا بحث مقابله کسانی با کسانی که هم مرتبه بودند، مطرح بود. پس آشکار می شود که اصلاً دلالتی در آیه بر مطلوب رافضی وجود ندارد.

اما امثال این افراد به انحراف افتاده اند، مانند نصارا که به الفاظ و عبارات مجمل چنگ می زنند و نصوص صریح را رها می کنند. آن گاه به افراد برتر امت به زعم دروغ و باطل خود، قدح و طعن وارد می کنند. چرا که می پندارند منظور از «انفس» در آیه، تساوی بین دو نفر است، در حالی که این برخلاف کاربرد زبان عربی است.

نکته دیگری که بحث را آشکار می کند، کلمه «نساءنا» است که اختصاص به فاطمه ندارد، بلکه فراخوان پیامبر به دخترانش بود؛ که در منزلت با او یکی بودند، اما در آن زمان فقط فاطمه زنده بود و رقیه و ام کلثوم و زینب قبل از این تاریخ از دنیا رفته بودند.

همین سان، کلمه «انفسنا» اختصاص به علی ندارد، بلکه این کلمه به شکل جمع به کار رفته است؛ همان گونه که کلمه «نساءنا» هم به شکل جمع به کار رفته است. وی حسن و حسین را نیز خواند برای آن که در آن زمان، کسی نزدیک تر از این دو نفر، از نظر نسب به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبود. اگر «ابراهیم» در آن موقع وجود داشت، وی کودکی بود که از طرف پیامبر دعوت نمی شد چون ابراهیم پسر «ماریه قبطیه» بود که «مقوقس» پادشاه مصر وی را به پیامبر هدیه کرده بود، هم چنان که علاوه بر ماریه، شخصی به نام سیرین و قاطری را نیز هدیه کرد. پیامبر سیرین را به حسان بن ثابت بخشید و با ماریه ازدواج کرد و او ابراهیم را به دنیا آورد. وی چند ماه زندگی کرد و سپس از دنیا رفت و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره اش فرمود: وی مادری رضاعی در بهشت دارد که شیردهی او را در آن جا کامل می کند. هدیه های مقوقس بعد از صلح حدیبیه یا حنین بوده است. (۱)

۴- نکاتی از سخنان ابن تیمیه

این فرازاها عین عبارت ابن تیمیه در مسأله مباحله بود که نکته‌هایی از آن قابل برداشت است:

الف. اعتراف وی به صحت حدیث

این اعتراف وی ردّ است بر کسانی که در صحّت و ثبوت این حدیث از رسول خدا ﷺ شک و تردید کرده‌اند.

ب. اعتراف وی به اختصاص آیه بر چهار نفر از اصحاب کساء

این اعتراف وی نیز ردّ است بر منحرفین از اهل بیت علیهم السلام که علی را از حدیث بیرون می‌برند یا دیگران را در آن وارد می‌کنند. و بدین سان در تحریف آن می‌کوشند.

ج. اعتراف به این که مدار اهل کساء این افراد خاص بوده‌اند.

در این مطلب نیز ردّیه‌ای است علیه آنان که کسان دیگری را داخل در آیه تطهیر دانسته‌اند، بلکه در این عبارات تناقض سخنان خود ابن تیمیه نیز روشن می‌شود. چراکه او در جایی از کتاب منهاج السنة خود پنداشته که به دلیل سیاق آیه، همسران پیامبر نیز داخل در شمول آیه هستند؛ همان گونه که این بحث قبلاً گذشت.

د. اعتراف به نوعی فضیلت برای علی

این سخنان وی نیز ردّیه‌ای است علیه کسانی که می‌کوشند هر گونه فضیلتی را از علی بگیرند.

۵- پاسخ به سخنان ابن تیمیه

سپس ابن تیمیه، به خیال خودش، دلالت مطلق حدیث بر امامت را با جملاتی مضطرب و تناقض آمیز منکر شده است و جواب‌هایی داده که به گفته دهلوی، برگرفته از کلام نواصب است.

الف. گفته است که هیچ کس با رسول خدا ﷺ مساوی نیست.

ما هم می‌گوییم: هیچ کس با پیامبر مساوی نبود، البته اگر آیه و یا حدیثی قطعی وارد شده در این باره وجود نداشت؛ اما سخنانی از پیامبر رسیده مانند این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «علی از من است و من از اویم و او سرپرست شما بعد از من است»^(۱) و یا سخن ایشان در سوره براءت که فرمود: «[این آیات را] کسی جز من و یا مردی از من نمی‌رساند.»^(۲) و سخن پیامبر ﷺ به گروه اعزامی ثقیف: «شما باید تسلیم شوید یا من بر شما کسی را برخوایم انگیزم - (یا گفت: خودم را) - گردن شما را بزنم و فرزندان را لعن می‌کند و اموال شما را بگیرد». عمر گفت: «سوگند به خدا که من آرزوی حکومت نکردم مگر در آن روز. پس سینه‌ام را بالا گرفتم به امید این که به من بگویند: این شخص هموست. اما پیامبر متوجه علی شد و دست او را گرفت و گفت: او این شخص است، او این شخص است.»^(۳)

و یا سخن پیامبر ﷺ که او را در منزلت خودش قرار داد و گفت: «کسی از شماست که بر اساس تأویل قرآن خواهد جنگید، همان گونه که من بر مبنای تنزیل آن با شما جنگیدم». ابوبکر و عمر و دیگران گردن کشیدند و هر کدامشان می‌گفت: آن شخص من هستم. پیامبر فرمود: آن شخص، همان است که کفش را پینه می‌کند. در همان حال، پیامبر به علی کفشی داده بود که وی آن را درست کند.^(۴) و احادیث دیگری که برخی از آنان قبلاً بیان شد.

اگر اینها سخنان خدا و رسول است؛ پس ما دیگر چه سخنی باید بگوییم!!

ب. او دلالت لفظ «انفس» را بر مساوات در زبان عربی انکار کرده و گفته که

۱- این حدیث ولایت است که از صحیح ترین احادیث و ثابت ترین آنهاست. ما درباره آن از جهت سند و متن در جلد پانزدهم نفعات الازهار بحث کردیم.
۲- این حدیث نیز از صحیح ترین و ثابت ترین احادیث به شمار می‌آید. ر.ک: مسند احمد: ۳/۱، ۱۵۱، صحیح ترمذی، خصائص نسایی، المستدرک علی الصحیحین و تفاسیر ذیل سوره توبه.

۳- الاستیعاب: ۱۱۰۹/۳: شرح حال امیر مؤمنان.

۴- حدیث را این افراد نقل کرده اند: احمد: ۳۳/۳، حاکم: ۱۲۲/۳، نسائی در الخصائص، ابن عبدالبر و ابن حجر و ابن اثیر در شرح حال حضرت امیر و هم چنین دیگرانی نیز نقل کرده اند.

مقصود از آن در آیه، هر کسی است که قرابت و خویشی داشته باشد. آنگاه برای اثبات مقصود خود به تعدادی از آیات قرآن استشهاد کرده است.

اما سخن ابن تیمیه در مورد آیاتی است که مقابله در آنها بین «نفس» و «اقربا» واقع شده است؛ همان گونه که در سخن خدای متعال آمده است: «یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً»^(۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نگه دارید خودتان و خویشان خودتان را از آتش. و یا این سخن خدای متعال: «الذین خسروا انفسهم و اهلیهم»^(۲) کسانی که در مورد خودشان و کسانشان زیان کنند. و هم این طور آیه مباحله .

کلمه «نفس» در دو آیه اول، برای نفس انسان بر وجه حقیقی استعمال شده، ولی در آیه مباحله - چون قبول معنی حقیقی دشوار است - به شکل مجازی به کار رفته است. این مجاز برای علی علیه السلام استعمال شده که به منزله نفس پیامبر است؛ به دلیل وجود حدیثی قطعی که در این باره وارد شده است.

ج. ابن تیمیه این چهار نفر را به دلیل قرابت و خویشی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مطرح ساخته و بر آن تأکید کرده است. آنگاه این موضوع را که از آنان کمکی در دعا شده، انکار کرده و گفته است: «مقصود از دعوت آنان، استجابت دعای آنان نیست، چون دعای پیامبر به تنهایی کافی است.»

اما او در مقابل نصّ اجتهاد می‌کند، برای آن که علمای آنان از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که ایشان به اهل البیت فرمود: «هنگامی که من دعا کردم، شما آمین بگویید.»^(۳) اسقف نجران نیز وقتی اهل البیت را دید، مطلب را فهمید و چنین گفت: «من چهره‌هایی می‌بینم که اگر خدا بخواهد به خاطر آنان کوه‌ها را از جایشان در بیاورد، چنین می‌کند.» یا گفته است: «اگر آنان از خدا درخواست کنند که کوهی را از جایش برکند، خدا به خاطر آنان این کار را خواهد کرد.»^(۴)

۱- تحریم: ۶/۶۶. ۲- زمزم: ۱۵/۳۹ و شوری: ۴۲/۴۵.

۳- برخی مصادر و منابع این حدیث قبلاً گذشت.

۴- بنگرید: تفاسیر کشاف، رازی و بیضاوی و دیگران در ذیل تفسیر آیه مربوطه.

د. سپس ابن تیمیه گفته است: مقصود دعوت پیامبر از کسانی که آنان را خواند، قبول دعای آنان نبوده، بلکه به خاطر مقابله بین خویشان خود و خویشان طرف دیگر بوده است.... زیرا مقصود، آوردن کسانی بود که بر آنان به طور طبیعی مهربان بوده است؛ مانند پسران و زنان و مردان.

این سخن نواصب است، همان گونه که دهلوی در سخنانش بدان تصریح کرده است؛ مطالبش خواهد آمد.

نتیجه کلام او آن است که: دعوت پیامبر از اهل البیت فقط به خاطر خویشاوندی آنها بوده است؛ همان گونه که در مباحله مرسوم بود. پس هیچ برتری و مزیتی برای کسانی که دعوت شده بودند، وجود ندارد و اصلاً در آیه هیچ دلالتی بر مطلوب شیعه نیست؛ لکن آنان مانند نصاریند...

او بسیاری از خویشان پیامبر را از زنان و مردان می شناسد که وجود داشتند ولی دعوت نشدند، و در رأس همه آنها عباس عموی پیامبر بود. پس اگر تعبیر «نفس» در آیه، دلالت بر مطلق نزدیکی و خویشاوندی دارد، عباس و فرزندان وی و دیگران از بنی هاشم را نیز باید فرا می خواند.

او دچار تناقض گویی شده است؛ لذا مجبور شده به مزیت و برتری کسانی که دعوت گشته اند اعتراف کند و بگوید که ماجرای منحصر به بحث خویشاوندی نبود...!! به سخنانش بنگرید:

«و از عموهای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کسی جز عباس باقی نمانده بود، که از سبقت گرفتگان اولیه نبود و هیچ ویژگی برای او هم چون ویژگی های علی وجود نداشت. از پسران عمویش در بین آنان نیز کسی چون علی نبود... پس وی علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ را تعیین کرد و وی برای مباحله تعیین شد، چرا که در بین خویشان او، کسی نبود که بتواند قائم مقام علی باشد، بلکه برای دعوت او به مباحله نوعی فضیلت و برتری وجود داشت...»

بنابراین در مباحله چاره ای نبود از این که افراد دعوت شده به مباحله، افرادی

صاحب مقام و رتبه و برتر از دیگران باشند که پیامبر، آنان را بر دیگران مقدم داشتند. این مقام برای علی ثابت شده بود؛ به گونه‌ای که مناسبت داشت تا خدا و رسولش امر کنند که از او به نفس و جان پیامبر تعبیر گردد. مقصود آیه مبارکه و مطلوب و هدف شیعه همین است.

بنگرید که چگونه سخنان وی آشفته است و حرف‌های خود را نقض می‌کند!! هم وی بعد از اعتراف به فضیلت آنان، لازم دانسته تا نسبت به آن سکوت کند، اماً برایش ممکن نبوده که در این فضیلت مشارکت زید و عمر و بکر را با علی بگوید، لذا می‌گوید:

«در این فضیلت بین او و فاطمه و حسن و حسین اشتراک وجود دارد...»

و در جای دیگر از کتابش درباره آیه تطهیر آن جا که چاره‌ای جز اعتراف به اختصاص آن به اهل البیت نداشته، چنین گفته است...

اما او یا غفلت کرده و یا خود را به غفلت زده که این مشارکت آنان هیچ ضرری به استدلال شیعه نمی‌زند، بلکه حتی به نفع آنان است. چرا که آیه از جمله دلائل قطعی برتری حضرت فاطمه پاره تن پیامبر و پسران وی حضرات حسنین علیهما السلام بر بقیه صحابه، به جز امیرمؤمنان علیه السلام می‌باشد؛ همان گونه که حدیث «فاطمه پاره تن من است» را دلیل می‌آوریم، که قبلاً بدان اشاره شده است. پس علی همان امام بعد از رسول خداست که با آیه شریفه و حدیث قطعی وارد شده درباره آن اثبات می‌شود.

۶- ابوحنیان گوید:

«ندع ابناؤنا و ابناؤکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم» یعنی: هر کدام از ما و شما پسران، زنان و نفس خود را برای مباهله بخواند. ظاهر این عبارت، حاکی از دعا و مباهله است بین مخاطب کلمه «قل» (یعنی پیامبر) و بین کسی که با او بحث می‌کرده است. بنابراین وجه، «ابناء» در آیه به حسن و حسین تفسیر شد و «نساء» به فاطمه و «انفس» به علی؛ این مطلب را شعبی گفته است. آن چه بر این مطلب

دلالت می‌کند که آیه اختصاص به پیامبر و طرف مقابل او دارد، خبری است که در صحیح مسلم از حدیث سعد بن ابی وقاص نقل شده است:

«وقتی این آیه یعنی آیه مباهله نازل شد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند و فرمود: بارخدا یا، اینان اهل من هستند».

عده‌ای گفته‌اند: مباهله علیه او و مسلمانان بود؛ به دلیل ظاهر سخن خدای متعال: «ندع ابنا و ابناکم» که به شکل جمع آمده است. هنگامی که آنان را خواند، اهلش را یعنی کسانی که در محدوده او بودند، خواند. و اگر نصارا تصمیم بر مباهله می‌گرفتند، آن‌گاه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مسلمانان دستور می‌دادند که با خویشان و کسان خود برای مباهله خارج شوند.

گفته شده است: منظور از «انفسنا» برادران هستند؛ این مطلب را ابن قتیبه گفته است. خدای متعال فرمود: «و لا تلمزوا انفسکم: بر خودتان عیب مگذارید» یعنی به برادرانتان. نیز گفته‌اند: منظور اهل دین و هم دینان او هستند؛ این مطلب را ابوسلیمان دمشقی گوید:

گفته شده است: منظور همسران هستند.

و گفته شده است: منظور از آیه، خویشان نزدیک هستند؛ این مطلب را علی بن احمد نیشابوری گوید:

ابوبکر رازی گوید: در آیه دلیل است بر این که حسن و حسین پسران رسول خدا صلی الله علیه و سلم هستند.

ابو احمد بن علان گوید: آن دو امام حسن و امام حسین در آن موقع مکلف بودند، چرا که مباهله نزد او جز با شخص مکلف صحیح نمی‌باشد.

مفسران درباره روایت‌هایی که در قصه مباهله رسیده، سخنانی طولانی آورده‌اند که خلاصه همگی آنها این است: پیامبر آنان را به مباهله خواند و با حسن و حسین و فاطمه و علی به وعده گاه حاضر شد. آنان از این مسأله باز ایستادند، به پایداری دینشان رأی دادند و پذیرفتند که جزیه بدهند. زیرا راهبان آنان به ایشان خبر داده

بودند که اگر مباهله کنند، عذاب خواهند شد و پیامبر ﷺ نیز خیر داد که اگر آنان مباهله می‌کردند، به عذاب الهی گرفتار می‌شدند. این ترک کردن مباهله از طرف نصارا به این جهت بود که آنان علم و آگاهی به نبوت پیامبر داشتند و این شاهدی بس بزرگ بر صحت نبوت ایشان است». سپس کلام زمخشری را نقل می‌کند.^(۱)

۷- پاسخ مؤلف به ابوحنیان

شاید مقصود وی از این که حدیث مسلم از طریق سعد «انفسنا» را علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌داند، این باشد که این معنا را پسندیده و قبول دارد..... اما آن حدیثی که در کتاب آمده، به شکل تحریف شده نام علی را حذف کرده است!!

کاش او سخنان و اقوال دیگر را نقل نمی‌کرد، چون همه آنها هواهای نفسانی و القائات شیطانی است که نمی‌توان آنها را به عنوان تفسیر قرآن قلمداد کرد.

اما به نظر می‌آید که ابوحنیان به این اقوال اعتماد کرده است؛ حتی وی اجماع مسلمانان را در این که منظور از انفسنا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است، نفی کرده و می‌خواسته است استدلال شیخ حمصی را باطل سازد که او به کمک آیه مباهله افضلیت علی را بر سایر پیامبران بجز پیامبر خاتم اثبات کرده است؛ که مطلب آن به زودی خواهد آمد.

۸- سخن ایجی و جرجانی

قاضی ایجی و شارح کتابش جرجانی می‌گویند:

«آنان یعنی شیعه و همراهان آنها در این مطلب یعنی بیان افضلیت علی-دوراه دارند:

اول: آن چه بر افضلیت علی به نحو اجمال دلالت می‌کند که چند وجه دارد:

وجه اول آیه مباهله یعنی سخن خدای متعال: «تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم» که منظور از این «انفس» خود پیامبر نیست. زیرا انسان خودش را دعوت نمی‌کند، بلکه مراد از آن علی است. بر این مطلب، اخبار

۱- البحر المحيط: ۴۷۹/۲ - ۴۸۰.

صحیح و روایات ثابتی که اهل نقل آن را گفته‌اند، دلالت می‌کند. ایشان علی را به این مقام دعوت نمود و نفس علی به طور حقیقی نفس محمد نیست، بلکه مقصود مساوات آنها در فضل و کمالات است؛ پس فضیلت پیامبری از علی برداشته می‌شود ولی در بقیه کمالات همسان وی باقی می‌ماند. پس ایشان با پیامبر در هر فضیلتی به جز پیامبری مساوی و ضمناً از همه امت برتر است.

این عقیده شیعه است، ولی این مطلب مورد قبول نیست. زیرا مراد از انفسنا، علی به تنهایی نیست بلکه همگی خویشان و خدمتکاران وی عرفاً به منزله نفس پیامبرند و دلیل این مطلب نیز صیغه جمع آیه می‌باشد.^(۱)

۹- پاسخ به سخن ایچی و جرجانی

مخفی نماند که این دو نفر، به دو نکته اعتراف کرده‌اند: یکی: به دلالت آیه بر افضلیت علی، دوم: حضور علی علیه السلام در مباحله. سخنان این دو چنین بود: «دلیل آن اخبار صحیح و روایات ثابت نزد اهل نقل است و «انفسنا» هم بر مساوات دلالت می‌کند».

این دو نفر پنداشته‌اند که دیگران نیز همراه با علی در مباحله وارد بوده‌اند، اما بلافاصله متوجه شده و گفته‌اند که این مطلب مورد قبول نیست. زیرا آن دو بر بطلان آن چه پنداشته‌اند، ملتفت شده‌اند؛ به خصوص که خدمتکاران را هم به خویشاوندان افزودند، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به همراه کسی خارج نشدند حتی عمویشان؛ پس چگونه می‌توان گفت که همگی خویشاوندان و خدمتکارانش مراد آیه مباحله هستند؟

۱۰- سخن فضل بن روزبهان

ابن روزبهان گوید:

«عادت کسانی که مباحله می‌کنند، آن است که اهل بیت و خویشان خود را گرد می‌آورند تا مباحله شامل همگی اصحابشان هم بشود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان و

زنان را جمع کرد و مقصود از «انفس» در این جا مردان است. مثل این که وی دستور داده تا زنان و پسران و مردان خاندانش را جمع کنند؛ پس منظور از زنان، فاطمه بود و اولاد، حسن و حسین و از رجال، رسول خدا ﷺ و علی بودند.

اما ادعای مساوات بین این دو نفر که شیعه ذکر کرده، قطعاً باطل است و بطلان آن از ضروریات دین است. برای آن که هیچ کس از امت، هرگز نمی تواند با پیامبر صلی الله علیه و سلم مساوی باشد و هر کس چنین ادعایی کند، قطعاً از دین خارج شده چگونه ممکن است کسی با پیامبر مساوی باشد، در حالی که او، پیامبر فرستاده شده و خاتم انبیاء و برترین پیامبر اولوالعزم بوده است و این همه صفات در علی موجود نبود. البته طبق این آیه، فضیلت بزرگی برای امیرالمؤمنین علی وجود دارد که مسلم و قطعی است، ولی دلیلی منصوص بر امامت او نیست.^(۱)

۱۱- پاسخ به ابن روزبهان

در سخن ابن روزبهان سه مطلب وجود دارد:

اول: کاری که پیامبر انجام داده، بر طبق عادت مرسوم اهل مباهله بود...

این کلام نواصب در جواب آیه است؛ همان گونه که صاحب کتاب التحفه الاثنی عشریه بدان اعتراف کرده است. ما در گذشته به این کلام ایراد گرفتیم که اگر چنین بود، چرا پیامبر عمویش عباس و فرزندانش و دیگر خویشانش را برای مباهله خارج نکرد؟

اما کار پیامبر دلیل بر آن است که در این مقام، ویژگی هایی وجود داشت و کسانی که آنها را فرا خواند، نزد خدا دارای مراتب و کمالاتی بودند و این طبق عادت عرب و مباهله آنها و مقابله برخی با برخی دیگر نبود.

دوم: هیچ فردی از امت که پیامبر نیست، اصلاً نمی تواند با پیامبر مساوی باشد. پاسخ این سخن را هنگام بررسی سخن ابن تیمیه دادیم.

۱- ابطال الباطل ر.ک: احقاق الحق: ۶۲/۳.

سوم: امیرمؤمنان فضیلت بسیار بزرگی دارد که مسلم و قطعی است.

می‌گوییم:

این فضیلت برای تمام این چهار نفر است، اما علی در بیان آنان فضیلت بیشتری دارد؛ پس او امام بعد از رسول خدا ﷺ بوده است.

ابن روزبهان گوید: آیه نص بر امامت حضرتش نیست.

می‌گوییم:

آیه بر مساوات میان او و پیامبر در کمالات ذاتی دلالت دارد و دست کم این نکته را می‌رساند که به اعتراف خود وی، فضیلت بسیار بزرگی برای امیرمؤمنان وجود دارد که دشمنان وی این فضیلت را نداشته‌اند. پس او افضل است و امام بعد از رسول خداست و دیگران این گونه نیستند.

همچنین آیه بر مساوات بین پیامبر و علی عَلِيٍّ در عصمت دلالت می‌کند و می‌رساند که علی در اولویت در تصرف مثل پیامبر بود.

بنابراین بعد از پیامبر او امام بود و دیگران شایسته امامت نبودند.

۱۲- سخن عبدالعزیز دهلوی

عبدالعزیز دهلوی گفته است:

«طریق تمسک شیعه به آیه مباحله این است که چون آیه مباحله: «فقل تعالواندع ابناؤنا و ابناؤکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم» تا آخر آیه نازل شد، آن حضرت از خانه خارج شد و علی و فاطمه و حسن و حسین را همراه خود آورد. از این جا معلوم شد که مراد از ابناؤنا حسن و حسین‌اند و مراد از انفسنا امیر است. آنگاه که حضرت امیر نفس رسول شد، چون معنی حقیقی نفس بودن در این جا محال است، پس مراد از آن، تساوی خواهد بود و هر که مساوی با پیامبر زمان باشد، ضرورتاً از غیر خودش افضل و اولی به تصرف است. زیرا هر که با فرد افضل و اولی به تصرف مساوی باشد، خودش افضل و اولی به تصرف است، پس امام

است و معنی امام چیزی نیست مگر افضل و اولی به تصرّف.

این مطلب بیان استدلال آنهاست و مخفی نماند که این نوع تقریر در کتاب‌های بیشتر علمای شیعه وجود ندارد. پس این کتاب، از جهت تقریب و تهذیب مطالب آنان برای بیشتر دلایل آنها حق عظیمی دارد و اگر کسی در این مطلب شک دارد، به کتاب‌های آنان نظر کند تا سخن‌های پراکنده و پر آشوب و قاصر آنان در بیان مطالبشان را بیابد.

این آیه در اصل، از دلایل اهل سنت است که در مقابل نواصب بدان تمسک می‌جویند. وجه تمسک آنها این است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت امیر و این بزرگان را همراه او برای مباهله آورد. پیامبر ایشان را اختصاص داد، نه دیگران را. و این احتیاج به مرجح دارد که از دو حالت خارج نیست:

یا برای آن بوده که این بزرگواران را بی‌نهایت عزیز می‌دانست تا در مقام مباهله که در آن بر حسب ظاهر خطر هلاکت هم بود، حاضر سازد و برای مخالفان اعتماد و وثاقت قوی بر صدق نبوت فراهم آورد و حقیقت خلقت عیسی که از آن خبر می‌داد از آن حضرت به یقین برسد و ثابت شود. زیرا هیچ عاقلی عزیزان خود را در معرض هلاکت و استیصال نمی‌اندازد، مگر زمانی که بر صدق دعوی خود جازم باشد.

همین وجه مختار اکثر اهل سنت و شیعه است؛ همان طور که ملا عبدالله مشهدی نیز در کتاب «اظهار الحق» همین صورت را پسندیده و ترجیح داده است. پس در آیه، عزیز بودن این اشخاص نزد پیامبر ثابت است و چون پیغمبران از محبت و بغض نفسانی معصومانند، این عزتشان به خاطر دین و تقوا و صلاح خواهد بود. پس بطلان مذهب نواصب معلوم شد که خلاف این قول را می‌گویند.

وجه دوم: دعوت آن بزرگواران به حضور در مباهله، برای آن بود که این حضرات در دعای بر کفار نجران مشارکت کنند و حضرت پیامبر را با آمین گفتن خود یاری رسانند تا دعای ایشان زودتر مستجاب شود؛ همان گونه که اکثر شیعه به این مطلب

قائل اند و ملا عبدالله مشهدی هم این را ذکر کرده است. ضمناً به همین جهت علو مرتبه آنان در دین و استجابیت دعایشان نزد خدا ثابت می شود.

این مطلب هم پاسخی به اعتقاد نواصب است.

نواصب هر دو وجه را قدح و طعن کرده و گفته اند که پیامبر این افراد را برای الزام دشمن به همراه خود برد، پس نه بنا بر وجه اول بود و نه وجه دوم. زیرا مخالفان یعنی کفار مسلم بود که در وقت قسم، باید اولاد و داماد را حاضر سازند و بر هلاکت آنها قسم بخورند؛ اگر این کار صورت نگیرد آن قسم معتبر نمی شود و پیامبر نیز همین کار را کرد.

ظاهر هم این گونه است که در اعتقاد مردم، خویشان و فرزندان هر گونه که باشند نزد انسان عزیزتر از دیگران هستند؛ اگر چه نزد خود شخص عزت و مقام نداشته باشند. دلیل این وجه آن که اگر این نوع مباحله نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسلم می بود، در شریعت نیز وجود می داشت. حال آن که در شریعت ممنوع است که اولاد را حاضر سازند و بر آنها قسم بخورند؛ پس معلوم شد که همه این ها برای ساکت کردن خصم است.

وجه دوم نیز به همین قیاس درست نیست. زیرا هلاکت گروه اعزامی نجران چندان با اهمیت نبود. حوادث مهم تر و شدیدتر نسبت به این قضیه بر پیامبر وارد شده و هیچ گاه کمکی از این اشخاص برای دعا کردن نخواستند است. ضمناً این مطلب اجماعی است که دعای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مقابله و معارضه با کفار حتماً مستجاب می شود، و الا تکذیب پیامبر لازم می آید و نقض غرض از بعثت پیدا می شود.

این سخنان نواصب است که به فضل الهی، اهل سنت آن را باطل می سازند.

این مبحث باید در جای خود بحث شود و ما از جهت طولانی شدن، آن را ذکر نمی کنیم.

خلاصه مطلب آن که این آیه در اصل، ردّ بر نواصب است. اما شیعه در مقابل

اهل سنت به این آیه تمسک می جویند و در تمسک آنان به این آیه، اشکالات چندی وجود دارد:

اشکال اول: ما قبول نداریم که منظور از «انفسنا» حضرت امیر باشد، بلکه نفس نفیس پیامبر است. و علمای ایشان در ابطال این احتمال گفته‌اند که شخص خودش را دعوت نمی‌کند، اما این سخن مقبول نیست. زیرا از قدیم و جدید بسیار شنیده شده که می‌گوید «خودش را برای فلان کار دعوت کرد» و «خودم را برای این کار دعوت می‌کنم» و در قرآن است: «فطوعت له نفسه قتل اخیه: پس آسان گردانید نفسش کشتن برادرش را».^(۱) نیز عبارتی مانند به خودم امر کردم و با خودم مشورت کردم و غیر این جملات و کاربردهای صحیحی که در کلام بلغاء واقع شده است. حاصل این معنا که «ندع انفسنا» یعنی خودمان را حاضر می‌کنیم.

هم چنین اگر حضرت امیر از جانب پیامبر مصداق انفسنا باشد، چه کسی از جانب کفار مصداق انفسکم خواهد بود؛ در حالی که آنان در مفهوم ندع با هم مشترک بودند؟ چون دعوت پیامبر از آنان و فرزندانشان بعد از گفتن تعالوا، دیگر مفهومی ندارد.

پس معلوم می‌شود که حضرت امیر داخل در واژه ابناءنا است، چنان که حسنین نیز حقیقتاً داخل در ابناء نیستند بلکه حکماً داخل ابناء شده‌اند؛ چرا که عرف، داماد را نیز بدون هیچ شک و تردیدی پسر می‌شمارد.

نیز نفس به معنای هم مسلک و شریک در دین و ملت آمده است؛ مانند آیات:

«یخرجون انفسهم من ديارهم»: خودشان را از خانه‌هایشان خارج می‌کنند، یعنی اهل دینشان را، «ولاتلمزوا انفسکم: خودتان را عیب نکنید»^(۲)

«لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بأنفسهم خيراً: چرا هنگامی که آن را شنیدید، مردان و زنان با ایمان به خودشان گمان خیر نبردند»^(۳)

۲- حجرات: ۱۱/۴۹.

۱- مائده: ۳۰/۵.

۳- نور: ۱۲/۲۴.

پس حضرت امیر چون در مواردی همچون نسب، خویشی، دامادی، اتحاد در دین و ملت، کثرت معاشرت و الفت با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتحاد و اتصال داشت، ایشان درباره‌اش فرمود: علی از من است و من از علی هستم.

لذا اگر از او تعبیر به نفس کند، بعید نخواهد بود. نتیجه این که بین او و پیامبر، نسبت تساوی برقرار نیست، چنان که در آیات یاد شده نیز تساوی وجود ندارد.

اشکال دوم: اگر تساوی او در تمامی صفات مراد باشد، لازم می‌آید که حضرت امیر در مورد دیگر ویژگی‌های پیامبر با او شریک باشد، مانند: نبوت، رسالت، خاتمیت، بعثت به همگی خلاق، اختصاص به زیادی نکاح بیش از چهار نفر، درجه رفیع در قیامت، شفاعت کبری، مقام محمود، نزول وحی و دیگر احکام خاص پیامبر با او شریک باشد و این به اجماع باطل است. اگر تساوی در برخی از صفات مراد است، فایده‌ای ندارد، زیرا تساوی در بعضی اوصاف، با افضلیت و اولی به تصرف بودن هم‌خوانی ندارد و این مطلبی کاملاً واضح است. همچنین اگر آیه دلیل بر امامت باشد، لازم می‌آید که امامت حضرت امیر در زمان حیات پیامبر باشد و این امری به اتفاق همگی باطل است و اگر قید به وقتی نامشخص شود علی رغم آن که دلیلی بر آن در ظاهر عبارت وجود ندارد فایده‌ای برای اثبات ادعا نخواهد داشت، زیرا اهل سنت نیز امامت حضرت امیر را در وقتی از اوقات ثابت می‌دانند.^(۱)

۱۳- پاسخ به سخنان دهلوی

در سخنان دهلوی مطالبی قابل توجه است:

یکم. می‌گوید: تقریر مطلب که وی به آیه انجام داده در اکثر کتاب‌های شیعه موجود نیست و وارد نگشته است. او می‌گوید: «وهم چنین دلایل دیگری دارند که غالباً...».

۱- تحفه اثنا عشریه: ۲۰۶ - ۲۰۷: ما تمام سخنان وی را با تمام تفصیلش بیان کردیم تا کسی گمان نکند که برخی سخنان را به دلیل منافات با قول شیعه نقل نکردیم.

کذب ادعای او با مراجعه به استدلال‌هایی که درباره آیه انجام دادیم، اثبات می‌شود. زیرا اثری از نحوه استدلال او در کتاب‌های علمای شیعه وجود ندارد؛ چه با عین الفاظی که آورده و یا با معنایی که در نظرش بوده است؛ لذا مطلب را در این باره بسط نمی‌دهیم.

دوم. در دلالت آیه مبارکه به نواصب نسبت مناقشه داده و گفته است که اهل سنت در قبال آن از اهل البیت دفاع می‌کنند...

ما، مشابه این سخنان را که او به نواصب نسبت داده، در سخنان ابن تیمیه و ابن روزبهان که در پاسخ سخنان علامه حلی گفته‌اند، یافتیم. حمد و سپاس خدای را که با زبان عالمان خودشان رسواگشتند...

سوم. دهلوی به این که مقصود از «انفسنا» علی است تسلیم نشده، بلکه معنای آن را این مطلب دانسته است که «ما خودمان را حاضر می‌کنیم». آنگاه در مقابل اعتقاد امامیه که شخص، خودش را نمی‌خواند، به سخنان رایج در کلام عرب چه جدید و چه قدیم استشهاد کرده است و بقیه سخنانی که گفته است.

ما بحث و مناقشه‌ای در معانی مجازی این عباراتِ او نداریم. فقط اعتراف یکی از دانشمندان اهل سنت را به عنوان نمونه می‌آوریم مبنی بر این که انسان دعوت‌گر، هیچ‌گاه خودش را به چیزی دعوت نمی‌کند بلکه دیگری را دعوت می‌کند.^(۱) بلکه اکتفا می‌کنیم به احادیث مسلم و قطعی نزد فریقین شیعه و سنی که همگی گفته‌اند مقصود از «انفسنا» علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است پس سخنان دهلوی، در حقیقت، عدم تسلیم وی به آن احادیث را نشان می‌دهد که او راویان و ناقلان آن احادیث را تکذیب کرده و خود را ملزم به پذیرش آن روایات نمی‌داند.

چهارم. وارد کردن علی در کلمه «ابناءنا»

این عمل او مخالف با تمامی نصوص وارد شده در این مورد است.

۱- بنگرید: حاشیه شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی: ۶۳۴/۱.

مخفی نماند که سخنان وی کوششی است برای این که بگوید دلالت آیه بر آن که علی نفس پیامبر است، اعتبار ندارد. چون می داند که دلالت این مسأله، به مساوات بین علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله منجر خواهد شد؛ هر چند که همین داخل دانستن علی در ذیل کلمه ابناؤنا خود اعتراف به افضلیت ایشان است.

همچنین استشهاد وی به پاره‌ای آیات، مردود و غیر قابل قبول است؛ همان گونه که در نقد کلام ابن تیمیه دیدیم.

علاوه بر این وی به حدیث «علی از من است و منم از علی» نیز اعتراف کرده است، در حالی که ابن تیمیه و بقیه نواصب به این حدیث اعترافی ندارند.

پنجم. مساوات بین علی و پیامبر را رد کرده، به این عنوان که اگر این مساوات در تمامی صفات باشد، لازم می آید که بین علی و پیامبر در نبوت و رسالت، خاتمیت، بعثت بر همگی مردم، نزول وحی و ... مساوات به وجود آید و اگر این مساوات در برخی صفات باشد، به ادعای آنان فایده‌ای نمی‌رساند...

در پاسخ می‌گوییم: مراد و مقصود شیعه از مساوات همان وجه اول اوست یعنی علی و پیامبر در تمام کمالات مساوی هستند به جز نبوت و اموری را که وی ذکر کرده، از جمله خاتمیت و بعثت و... که همگی از شؤون نبوت هستند.

پس آیه بر حصول تمامی کمالات پیامبر در شخص حضرت علی به جز نبوت و پیامبری دلالت می‌کند. در حدیث پیامبر آمده است که ایشان خطاب به علی علیه السلام فرمود: «ای علی، من هیچ درخواستی از خدا نخواستم مگر آن که برای تو مثل آن را درخواست کردم. و هیچ چیزی از خدا نخواستم مگر آن که به من دادند جز آن که به من گفته شد: هیچ پیامبری بعد از تو نیست.»^(۱)

ششم. به این ترتیب، آشکار می‌شود که علی علیه السلام واجد و دارای کمال امامت بود یعنی وجوب اطاعت مطلقه و اولویتی تمام نسبت به امت. حضرتش این مقام را در

۱- این حدیث را تعدادی از محدثان سنی نقل کرده‌اند از جمله نسائی در خصائص: ح ۱۴۶ و ۱۴۷.

زمان حیات پیامبر ﷺ داشت مگر آن که در زمان ایشان، کاملاً مطیع و منتقاد محض بود؛ به گونه‌ای که تاریخ از کسی غیر او چنین اطاعت مطلقى در برابر پیامبر سراغ ندارد. بنابراین حرف دهلوی باطل می‌شود که گفته بود: «اگر این آیه بر امامت امیر دلالت می‌کند...»

۱۴- سخنان آلوسی و پاسخ آنها

آلوسی تمام سخنان دهلوی را بدون کم و کاست نقل کرده و آن اقوال را بدون نام بردن وی به خود نسبت داده؛ همان گونه که همه مسائل مهم اعتقادی را در تفسیرش آورده است. جواب وی همین سخنانی بود که گفتیم و تکرار نمی‌کنیم.

۱۵- سخنان عبده

شیخ محمد عبده گوید:

«روایات در این باره متفق‌اند که پیامبر ﷺ در مباحله، علی و فاطمه و دو پسرشان را انتخاب کرد و کلمه نساء را بر فاطمه و کلمه انفسنا را فقط بر علی حمل کرد.

مرجع این بحث، روایات شیعه و هدف آن نیز معلوم است. آنان تا توانسته‌اند در ترویج این مسأله کوشیده‌اند، تا آن جا که این قول میان تعداد زیادی از اهل سنت نیز رایج شده است. با این حال، جعل کنندگان آن نتوانسته‌اند به خوبی از عهده تطبیق آیه بر مدعای خود برآیند. زیرا کلمه «نساءنا» در زبان عربی اطلاق بر دختر شخص نمی‌شود؛ مخصوصاً وقتی که برای او همسرانی باشد و از لغت عربی این مطلب فهمیده نمی‌شود. بعیدتر از آن این است که مراد از «انفسنا» علی باشد؛ بر وی رضوان خدا باد. نکته بعد این که گروه اعزامی نجران که گفتند آیه دربارهٔ آنان نازل شده است، زنان و فرزندانشان را به همراه خود نیاورده بودند.»^(۱)

۱۶- پاسخ سخنان عبده

در کلام او هم اقرار و هم ادعا و هم مناقشه از روی عناد وجود دارد:

الف. اقرار وی این است: «روایات متفق اند...» پس بحمدلله روایات وارد شده در این قضیه، از جهت زیادی و قوت، به حدی است که شخصی مثل این مرد، چاره‌ای جز اعتراف به واقعیت و حقیقت آن ندارد.

او دیده که اگر اقرار کرد، باید به نتیجه آیه مباحله و روایات ذیل آن نیز اعتراف کند. اما نفس وی این حقیقت را بر نمی‌تابد. لذا سخنی گفته که هیچ عاقلی آن را نمی‌گوید، چه رسد به انسان فاضل و باکمال.

ب. ادعا می‌کند: «مصادر و منابع این روایات شیعه است... و آنان سعی در ترویج این گونه احادیث داشته‌اند...»

او مانند دیگران، دروغین بودن این ادعا را می‌داند. چرا که مصادر این گونه روایات، قطعی است. و دیدیم که شیعه نیستند. عبده دیده که دلالت این گونه روایات، واضح و هدف آنها مشخص است، لذا عمده مناقشه را به بحث درباره زبان و لغت عربی برگردانده و پنداشته که اعراب این گونه سخن نمی‌گویند.

ج. کلام او چیزی جز محض استبعاد یعنی امری نامتحمّل و غیر موجه نیست و دلیلی جز عناد و سرکشی ندارد. زیرا ما احتمال نمی‌دهیم او به این نکته جاهل باشد که کلمه «نساء» در قرآن کریم و ادبیات عرب، به غیر همسران اطلاق می‌شود؛ یا این که او جاهل باشد که هیچ کسی لفظ مذکور را در باره فاطمه به کار نبرده و ادعا نکرده باشد و یا این که کسی لفظ «انفسنا» را در مورد علی عَلِيٍّ مدعی نشده باشد.

این شخص به یقین می‌داند که روایات صحیح این بحث، از طریق خودشان یعنی علمای سنی است و استدلال‌ها هم بر اساس این روایات استوار است. زیرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقط علی عَلِيٍّ را مصداق «انفسنا» و فقط فاطمه را مصداق «نساءنا» قرار داده است؛ در حالی که پیامبر در آن زمان، خویشان و اصحاب بی‌شماری داشت ... همان گونه که پیامبر تعدادی همسر داشت و در قوم و عشیره‌اش زنان زیادی بودند.

پس باید کار پیامبر را از جهت افضلیت علی عَلِيٍّ بر دیگر افراد امتش دانست [که

نخواستہ به این اعتراف کند] و همین هم مطلوب و مقصود ماست.

بخش دوم:

«تکمیل»

تفضیل و برتری علی عَلَيْهِ السَّلَامُ طبق آیه بر بقیه پیامبران بجز رسول خاتم، از طریق شیخ محمد بن محمد بن حسن حمصی نقل شده، و فخر رازی و به دنبال وی نیشابوری و ابوحنیفان اندلسی از آن انتقاد کرده‌اند.

۱- سخنرانی فخر رازی

فخر رازی بعد از بیان خلاصه واقعه و دلالت آیه بر این که امام حسن و امام حسین پسران رسول خدا هستند، گفته است:

«مردی در ری به نام محمود بن حسن حمصی معلّمی شیعی (۱) است. او اعتقاد دارد که علی از تمامی انبیاء به جز حضرت محمد صلی الله علیه و آله بالاتر است. او گوید: آیه مباحله بر این مطلب دلالت می‌کند، که فرمود: «انفسنا و انفسکم» منظور از انفسنا خود حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیست. زیرا انسان خودش را نمی‌خواند بلکه مراد غیر اوست و همگی اجماع کرده‌اند که آن غیر، علی بن ابی طالب بوده است؛ پس آیه دلالت می‌کند بر این که نفس علی همان نفس محمد است.

(فخر رازی در پاسخ گوید: البته ممکن نیست که مقصود از این نفس همان نفس باشد، بلکه مراد آن است که مثل آن نفس است. این مطلب اقتضای تساوی این دو را در تمامی وجوه دارد و ترک عمل به این شمول (حق پیامبری و حق برتری) به خاطر آن است که دلایل بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله دلالت می‌کند

۱- وی صاحب کتاب «المنقذ من التقليد» است. در برخی منابع آمده که فخر رازی نزد وی متونی را قرائت کرد و در اوائل قرن هفتم از دنیا رفت؛ شرح حال وی در مقدمه کتاب مذکور آمده است، چاپ مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

و علی این گونه نبود و نیز به دلیل اجماع در این که محمد صلی الله علیه و آله از علی برتر بود. پس باقی می ماند خصوصیتی به جز این ها که باید بدان ها عمل کرد.

از سوی دیگر، اجماع دلالت دارد بر این که محمد صلی الله علیه و آله از همه پیامبران صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالاتر است، پس باید علی نیز از بقیه پیامبران بالاتر باشد. این وجه استدلال به ظاهر آیه شریفه است.

وی سپس می افزاید: این گونه استدلال به آیه را این حدیث تأیید می کند: حدیث مقبول نزد شیعه و سنی که پیامبر فرمود: هر کس می خواهد آدم را در علمش و نوح را در اطاعتش و ابراهیم را در دوستی اش و موسی را در هیبتش و عیسی را در برگزیدگی اش ببیند، باید به علی بن ابی طالب بنگرد.

حدیث دلالت دارد بر این که ویژگی هایی که به طور پراکنده در انبیاء وجود دارد، در علی گرد آمده است. بنابراین حدیث دلالت می کند که علی از تمامی پیامبران به جز حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالاتر است.

اما بقیه علمای شیعه چه از قدما و چه افراد جدید آنها به این آیه استدلال می کنند بر این که علی مثل خود محمد صلی الله علیه و آله، است مگر در موردی که به دلیل استثنا شود. و چون نفس محمد از صحابه بالاتر بوده، پس لازم می آید که نفس علی نیز از بقیه صحابه بالاتر باشد.

این بیان استدلال شیعه است.

من (فخر رازی) در پاسخ می گویم: همان گونه که میان مسلمانان اجماع است که محمد صلی الله علیه و آله از علی بالاتر است، این اجماع نیز بین آنان هست که قبل از پیدایی این انسان، پیامبر از غیر پیامبر بالاتر است، و اجماع دارند که علی پیامبر نبوده است، پس یقین حاصل می شود همان گونه که ظاهر آیه در حق محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مخصوص است، سایر پیامبران نیز در این برتری حق دارند.^(۱)

۲- سخن نیشابوری

همین سخن را نیشابوری گفته؛ طبق عادت خود که کلام فخر رازی را تلخیص می‌کند، که سخنان وی قبلاً نقل شد.

۳- سخن ابوحیان

ابوحیان بعد از بیان سخنان زمخشری درباره آیه مبارکه، چنین گوید:
«یکی از عجیب‌ترین استدلال‌ها، استدلال محمد بن علی حمصی^(۱) استدلال کرده...»

بعدا استدلال وی را نقل کرده و سپس گفته است: «اجماع بر این شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم از کسی که پیامبر نیست، بالاتر است. و علی پیامبر نبود، پس قطع و یقین حاصل می‌شود که آن [برتری] در حق همگی انبیاء ثابت است.»

ابوحیان از قول رازی می‌آورد: استدلال حمصی از چند وجه باطل است:

- یکی آن که گفته: «انسان خودش را دعوت نمی‌کند» اما جایز است که انسان خودش را دعوت کند؛ عرب می‌گوید: «خودم را به فلان امر دعوت کردم، جوابم را نداد.» این را ابوعلی در تجرید آورده است.

- قول دیگر: گفته بود: «و اجماع است آن کسی که غیر او بود، علی بود» این سخن نیز صحیح نیست؛ به دلیل سخنانی که درباره معنای «انفسنا» گفته شد.

- قول دیگر: گفته بود: «پس نفس علی مثل نفس پیامبر است» اما لازم نیست که مثل هم بودن دو امر، در همه موارد باشد، بلکه کافی است دو چیز مماثل در یک ویژگی مثل هم باشند، این مطلبی است که همه اهل زبان بر آن اند، نه آنچه متکلمان می‌گویند که مماثله و هم مانندی باید در همه صفات نفس باشد؛ این اصطلاح متکلمان است نه اهل لغت. بنابراین مماثله فقط در یک صفت می‌تواند باشد. مماثله پیامبر و علی، بدان است که هر دو از تیره بنی هاشم بودند. عرب گوید: «هذا

۱- در متن این چنین نوشته ولی صحیح آن «محمود بن حسن» است.

مِنْ أَنْفُسِنَا يَعْنِي: این از قبیله و تیره ماست». ضمناً حدیثی که او بدان استدلال کرده، حدیثی جعلی است که اصلی ندارد»^(۱).

۴- پاسخ مؤلف

الف. به نظر می‌آید که در این مورد، انصاف رازی و نیشابوری از ابو حیان به حق و حقیقت بیشتر است، زیرا آن دودردلالت آیه مباحله و حدیث قطعی دربارهٔ افضلیت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر بقیه صحابه مناقشه نکرده‌اند. آن دو، در استدلال به این آیه بر افضلیت علی بر بقیه انبیاء، در هیچ چیزی از مقدمات آن مناقشه و گفتگو نداشته‌اند مگر این ادعا که قبل از پیدا شدن این شیخ حمصی، اجماع همه مسلمانان این بود که همگی انبیاء بر غیر آنان برتری دارند. بر رد اینان همین سخن کافی است که بگوییم چنین اجماعی موجود نیست. زیرا امامیه چه قبل از شیخ حمصی و چه بعد از آن قائل به برتری و افضلیت علی و امامان از نسل او بر تمامی پیامبران به جز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند. امامیه به این مطلب با وجوه مختلفی از قرآن و حدیث استدلال می‌کنند: همین آیه مبارکه استدلال قرآنی است، و استدلال به سنت نیز، همین حدیثی است که شیخ حمصی آورده است و دیدیم که فخر رازی و نیشابوری در این حدیث مناقشه‌ای نکرده‌اند. یکی از علمای متقدم امامیه که به افضلیت امیرمؤمنان بر بقیه انبیاء قائل هستند، شیخ مفید متوفای سال ۴۱۳ است. او در این باره رساله‌ای مستقل نگاشته و در آن به آیه مباحله استدلال کرده است. کلام شیخ مفید این است: «برای این مطلب، می‌توان از سخنان حکمت‌آمیز امیرمؤمنان صلوات الله و سلامه علیه استدلال کرد که ایشان خود را از تمامی پیامبران پیشین و همگی مردم به جز پیامبر خاتم حضرت محمد صلی الله علیه و آله برتر دانسته است؛ آن جا که می‌فرماید...» و این سخن او صریح است به این نکته که این اعتقاد علمای متقدم شیعه بوده است.^(۲) جواب رازی و تابعان او بدین ترتیب باطل می‌شود.

۱- البحر المحيط: ۴۸۰/۲.

۲- «تفضیل امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ علی سائر الصحابه». این رساله در جلد هفتم از مجموعه مصنفات شیخ مفید چاپ شده است.

ب. ابو حیان بطلان استدلال حمصی را با چند وجه به رازی نسبت داده است (احتمالاً وی این سخنان را در برخی آثار فخر رازی به جز تفسیرش نقل کرده است). او برای بطلان آن سه وجه می آورد:

وجه اول: بطلان این وجه از لابه لای بحث های ما آشکار می شود. توضیح این که رازی این مطلب [برتری علی بر بقیه صحابه] را اثبات کرده و بر آن اشکالی وارد نساخته و آن چیزی که ابو حیان از رازی نقل کرده، نقض خودش است.

وجه دوم: همان گونه است، زیرا این ها اقوالی غیر قابل اعتنا هستند. چرا که در تمامی کتاب های معتبر نقل شده که شخص حاضر در مباهله، علی بوده است و نه دیگران؛ چنان که در احادیث صحیح مسلم، جامع ترمذی، خصائص نسائی، مسند احمد و مستدرک حاکم و دیگران دیدیم. این همان قول اتفاقی میان عامه و خاصه است. علمای اهل سنت (از قدیم و جدید) ادعای اجماع دارند که بعد از قرآن کریم، دو صحیح بخاری و صحیح مسلم صحیح ترین کتاب ها هستند و برخی نیز صحیح مسلم را از صحیح بخاری صحیح تر می دانند.

وجه سوم: در پاسخ به آن، همان قول رازی در تقریر کلام شیعه یعنی استدلال ایشان به آیه مبارکه در رد کلام ابو حیان کافی است؛ آن جا که می گوید:

«این اقتضای تساوی آنان علی و پیامبر در تمامی وجوه است...» پس آن چیزی را که ابو حیان از رازی نقل کرده، او را نقض می کند و بطلان اوست.

او گفته است: «کافی است همراهی در یک خصوصیت باشد؛ مثلاً هر دو از تیره بنی هاشم باشند». اگر این استدلال صحیح باشد، پس چرا پیامبر فقط علی را صدا زد و نه دیگر بنی هاشم را، و چرا دیگران را به مباهله فرا نخواند؟

آخرین سخن ابو حیان این بود که حدیث مورد استدلال حمصی، جعلی و تحریف است. این حکم، فقط از سوی کسی صادر شود که جاهل به احادیث و اخبار باشد، یا ناشی از تفکر یک معاند متعصب است، چرا که این حدیث، مورد اتفاق همه مسلمانان است. برخی از راویان اهل سنت آن این افراد هستند:

عبدالرزاق بن همّام، احمد بن حنبل، ابو حاتم رازی، حاکم نیشابوری، ابن مردویه،
بیهقی، ابونعیم، محبّ الدین طبری، ابن صبّاح مالکی و ابن مغزلی شافعی و...^(۱)

این تمام سخن ما درباره آیه مبارکه مباحله بود؛ و بالله التوفیق.

والحمد لله رب العالمین، والصلاة والسلام علی محمد و آله الطاهرين.

۱- اسانید و وجوه دلالت این حدیث را در جلد نوزدهم نفحات الازهار، کاویده و جنبه‌های
استدلالی آن را روشن کرده‌ایم.

آیه انذار / ۳۵۳

«آیه انذار»

مقدمه

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۱)

«جز این نیست که تو بیم دهنده‌ای، و برای هر قومی راهنمایی است»

این آیه نیز از جمله آیاتی است که امامیه بدان، به امامت بلافصل امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استدلال کرده‌اند.

توضیح آن ضمن چند فصل می‌آید:

فصل اوّل

«نصوص حدیث وراویان آن در کتاب های اهل سنت»

این حدیث را تعداد زیادی از بزرگان و پیشوایان و حافظان سخن رسول خدا ﷺ در ذیل آیه مبارکه نوشته‌اند که حضرتش فرمود: «انا المنذر و علی الهادی: من بیم دهند و علی هدایت‌گر است».

این حدیث با سندهای فراوان از طریق تعدادی از صحابه و در معروف‌ترین کتاب‌ها آمده است.

بخش اول:

راویان صحابی

راویان صحابی این حدیث که سخن آنان به ما رسیده است:

۱- امیر مؤمنان علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

۲- عبدالله بن عباس.

۳- جابر بن عبدالله انصاری.

۴- عبدالله بن مسعود.

۵- بریده اسلمی.

۶- ابوبرزه اسلمی.

۷- یعلی بن مرّه.

۸- ابوهریره.

۹- سعد بن معاذ.

بخش دوم:

راویان این حدیث از میان حافظان و پیشوایان حدیث

پیشوایان بزرگ حدیث و مشاهیر حافظان این حدیث را روایت کرده‌اند، از جمله:

۱- ابو عبدالله حسین بن حکم حبری کوفی (متوفای سال ۲۸۶)

۲- عبدالله بن احمد بن حنبل (م ۲۹۰)

۳- ابوسعید احمد بن محمد، ابن الاعرابی بصری مکی (م ۳۰۴)

۴- ابو جعفر محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر و تاریخ مشهور (م ۳۱۰)

۵- عبدالرحمن بن محمد بن ادريس، مشهور به ابن ابی حاتم (م ۳۳۲)

۶- ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید، ابن عقده کوفی (م ۳۳۲)

۷- ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (م ۳۶۰)

۸- ابوبکر جعفر بن حمدان بغدادی قطیعی حنبلی (م ۳۶۸)

۹- ابوالحسین محمد بن مظفر بغدادی (م ۳۷۹)

۱۰- ابو عبیدالله محمد بن عمران مرزبانی (م ۳۸۴)

۱۱- ابو حفص عمر بن احمد بن شاهین بغدادی واعظ (م ۳۸۵)

۱۲- ابو عبدالله حاکم نیشابوری صاحب مستدرک (م ۴۰۵)

- ۱۳- ابوبکر ابن مردویه اصفهانی (م ۴۱۰)
- ۱۴- ابواسحاق ثعلبی صاحب تفسیر مشهور (م ۴۳۷)
- ۱۵- ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (م ۴۳۰)
- ۱۶- ابوعلی حسن بن علی، ابن مُذْهِب تمیمی بغدادی (م ۴۴۴)
- ۱۷- ابومحمّد حسن بن علی جوهری بغدادی (م ۴۵۴)
- ۱۸- ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (م ۴۶۳)
- ۱۹- عبیدالله بن عبدالله حافظ، حاکم حسکانی (م ۴۷۰)
- ۲۰- ابوالحسن علی بن محمّد جلابی واسطی معروف به ابن مغزلی (م ۴۸۳)
- ۲۱- ابوالحسن علی بن حسن مصری شافعی معروف به خلعی (م ۴۹۲)
- ۲۲- ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی صاحب کتاب الفردوس (م ۵۰۹)
- ۲۳- ابونصر عبدالرحیم بن ابوالقاسم قشیری نیشابوری مفسّر (م ۵۱۴)
- ۲۴- ابوالقاسم هبه الله بن محمّد، ابن حصین همدانی بغدادی (م ۵۲۵)
- ۲۵- ابوالقاسم علی بن حسن معروف به ابن عساکر دمشقی (م ۵۷۱)
- ۲۶- ابوعلی عمر بن علی حربی (م ۵۹۸)
- ۲۷- فخرالدین محمّد بن عمر رازی صاحب تفسیر کبیر (م ۶۰۶)
- ۲۸- ابو عبدالله محمّد بن محمود بن حسن معروف به ابن نجّار بغدادی (م ۶۴۲)
- ۲۹- ضیاءالدین محمّد بن عبدالواحد معروف به ضیاء مقدسی (م ۶۴۳)
- ۳۰- ابو عبدالله محمّد بن یوسف گنجی شافعی (مقتول در سال ۶۵۸)
- ۳۱- صدرالدین ابوالمجامع ابراهیم بن محمّد حمّوئی (م ۷۲۲)
- ۳۲- اسماعیل بن کثیر قرشی دمشقی صاحب کتاب تاریخ و تفسیر (م ۷۲۴)
- ۳۳- جمال الدین محمّد بن یوسف زرنندی مدنی (م پس از ۷۵۰)

- ۳۴- ابوبکر نورالدین هیثمی صاحب مجمع الزوائد (م ۸۰۷)
- ۳۵- نورالدین علی ابن محمد ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵)
- ۳۶- جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی (م ۹۱۱)
- ۳۷- علی بن حسام الدین متقی هندی صاحب کنز العمال (م ۹۷۵)
- ۳۸- عبدالرؤوف بن تاج العارفين مناوی مصری (م ۱۰۳۱)
- ۳۹- قاضی القضاات شوکانی یمانی (م ۱۲۵۰)
- ۴۰- محمد مؤمن شبلنجی مصری (متوفای بعد از سال ۱۳۰۸)

این ها گروهی از پیشوایان اهل سنت در علوم گوناگون از قرن های مختلف هستند که حدیث نزول آیه «و لکل قوم هاد» را در باره سید ما امیر مؤمنان علیه الصلاة و السلام، از تابعان از صحابه با سندهای متصل و فراوان از قول رسول خدا ﷺ نقل کرده اند.

بخش سوم:

الفاظ حدیث در مشهورترین کتاب ها

این ها تعدادی از الفاظ حدیث با سندهای مربوط به آن می باشد:

- ۱- مسند احمد در بخش زیادات پسرش عبدالله: «عبدالله از عثمان بن ابی شیبہ از مطلب بن زیاد از سدی از عبد خیر از علی که درباره آیه: «انما انت منذر و لکل قوم هاد» فرمود: رسول خدا بیم دهنده است و هدایت گر، مردی از بنی هاشم است». (۱)
- ۲- تفسیر طبری: «برخی گفته اند: مراد، علی بن ابی طالب رضی الله عنه است. احمد بن یحیی صوفی از حسن بن حسین انصاری از معاذ بن مسلم از هروی از عطاء بن

۱- مسند احمد بن حنبل: ۱/۱۲۶.

سائب از سعید بن جبیر از ابن عباس که گفت: وقتی این آیه نازل شد: «انما انت منذر و لكل قوم هاد» رسول خدا ﷺ دستش را روی سینه علی نهاد و گفت: من بیم دهنده‌ام و برای هر قومی هدایت‌گری است و به شانه علی اشاره کرد و گفت: تو هادی هستی، ای علی. تنها به وسیله تو هدایت جوینان بعد از من هدایت خواهند شد.»^(۱)

۳- تفسیر حبری: «علی بن محمد از حبری [از حسن بن حسین] از حبان از کلبی از ابوصالح از ابن عباس: «انما انت منذر» رسول خداست و «لكل قوم هاد» علی است.»^(۲)

۴- المعجم الصغیر طبرانی: «فضل بن هارون بغدادی از عثمان بن ابی شیبیه از مطّلب بن زیاد از سدّی از عبد خیر از علی کرم الله وجهه درباره این سخن خدای متعال: «انما انت منذر و لكل قوم هاد»؛ منذر، رسول خدا ﷺ است و هاد [ی] مردی از بنی هاشم است.»

طبرانی می‌گوید: فقط مطلب از سدّی آن را روایت کرده و ابن ابی شیبیه در نقل آن منفرد و تنهاست^(۳)

۵- تاریخ خطیب در شرح حال فضل بن هارون: محمد بن عبدالله بن شهریار از سلیمان بن احمد طبرانی از فضل بن هارون بغدادی ... مانند حدیث قبل است.^(۴)

۶- مستدرک حاکم: «ابوعمر و عثمان بن احمد بن سّمّاک از عبدالرحمن بن محمد بن منصور حارثی از حسین بن حسن اشقر از منصور بن ابی الاسود از اعمش از منهال بن عمرو از عبّاد بن عبدالله اسدی از علی: «انما انت منذر و لكل قوم هاد» علی گفت: رسول خدا ﷺ منذر (بیم دهنده) است و من هادی (هدایت‌گر) هستم.

۱- تفسیر طبری: ۷۲/۱۲. به زودی تحقیق درباره این سند خواهد آمد.

۲- تفسیر حبری: ۲۸۱. ۳- المعجم الصغیر: ۲۶۱/۱.

۴- تاریخ بغداد: ۳۷۳/۱۲.

حاکم گوید: این حدیث دارای اسناد صحیح است گرچه بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند.^(۱)

۷- تاریخ ابن عساکر: «ابوعلی بن سبط از ابو محمد جوهری.

حیلوله: ابوالقاسم بن حصین از ابوعلی ابن مُذْهَب که (جوهری و ابن مذهب) گفتند: ابوبکر قطیعی برایمان از عبدالله بن احمد از عثمان بن ابی شیبیه از مطلب بن زیاد [از سدّی] از عبدخیر که علی در سخن خدای متعال: «انما انت منذر و لكل قوم هاد» گفت: منذر، رسول خدا ﷺ و هادی مردی از بنی هاشم است.

۸- ابن عساکر: ابوالعز بن کادش از ابوالطیب طاهر بن عبدالله از علی بن عمر بن محمد حربی از احمد بن حسن بن عبد الجبار از عثمان بن ابی شیبیه از مطلب بن زیاد از سدّی از عبد خیر از علی در سخن خدای متعال «انما انت ...» که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم منذر و هادی علی است.

۹- ابن عساکر ابوطالب علی بن عبدالرحمن از ابوالحسن خلعی از ابو محمد بن نحاس از ابوسعید ابن اعرابی از ابوسعید عبدالرحمن بن محمد بن منصور از حسین بن حسن اشقر از منصور بن ابی الاسود از اعمش از منهال از عبّاد بن عبدالله از علی در سخن خدای متعال: «انما انت منذر...» علی فرمود: رسول خدا ﷺ منذر است و من هادی هستم.

۱۰- ابن عساکر: ابوطالب از ابوالحسن از ابو محمد از ابوسعید بن اعرابی از ابوالعباس فضل بن یوسف بن یعقوب بن حمزه جعفی از حسن بن حسین انصاری در این مسجد - و آن مسجد حبّه عرنی بود - از معاذ بن مسلم از عطاء بن سائب از سعید بن جبیر از ابن عباس که گفت: وقتی آیه «انما انت منذر...» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: من منذر هستم و علی هادی است. ای علی، هدایت جویان فقط به تو هدایت می شوند.^(۲)

۱- المستدرک علی الصحیحین: ۱۲۹/۳.

۲- تاریخ ابن عساکر - شرح حال امیرالمؤمنین علیّه السلام - ۴۱۵/۲ - ۴۱۷.

۱۱- مجمع الزوائد: «علی درباره آیه «انما انت منذر و لكل قوم هاد» گفت: «رسول خدا ﷺ منذر و هادی مردی از بنی هاشم است».

هیثمی گوید: این حدیث را عبدالله بن احمد آورده و هم چنین طبرانی در کتاب معجم «صغیر» و «اوسط» خود روایت کرده است و رجال مسند همگی ثقه و مورد اعتماد هستند. (۱)

۱۲- الدر المنثور: «ابن جریر و ابن مردویه و ابونعیم در «المعرفه» و دیلمی و ابن عساکر و ابن نجار روایت کرده اند که وقتی آیه «انما انت منذر و لكل قوم هاد» نازل شد، رسول خدا ﷺ دست خود را روی سینه اش قرار داد و گفت: من منذر هستم و با دستش به شانه علی رضی الله عنه اشاره کرد و گفت: تو هادی هستی. یا علی، بعد از من هدایت شوندگان فقط به وسیله تو هدایت می شوند.

۱۳- سیوطی: ابن مردویه از ابی برزه اسلمی که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می گفت: «انما انت منذر» و دستش را روی سینه خود گذاشت. سپس آن را روی سینه علی نهاد و گفت: «ولكل قوم هاد» و برای هر قومی هدایت گری است.

۱۴- سیوطی: ابن مردویه و ضیاء که ابن عباس درباره آیه گفت: رسول خدا ﷺ منذر است و هادی علی بن ابی طالب رضی الله عنه است.

۱۵- سیوطی: عبدالله بن احمد در قسمت «زوائد» کتاب «مُسند» حدیث نقل کرد و ابن ابی حاتم و طبرانی در معجم «اوسط» و حاکم که آن حدیث را صحیح دانسته و ابن مردویه و ابن عساکر از علی بن ابی طالب رضی الله عنه که درباره آیه «انما انت منذر و لكل قوم هاد» فرمود: رسول خدا ﷺ منذر است و من هادی ام. در عبارت دیگری آمده: و هادی مردی است از بنی هاشم یعنی خودش. (۲)

۱۶- شواهد التنزیل: «پدرم، از ابی حفص بن شاهین از احمد بن محمد بن سعید همدانی از احمد بن یحیی صوفی و ابراهیم بن خیرویه، آن دو از: حسن بن حسین. همچنین ابوبکر محمد بن عبدالعزیز جوری از حسن بن رشیق مصری از عمر بن

۱- مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ۴۱/۷. ۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ۴۵/۴.

علی بن سلیمان دینوری از ابوبکر محمد بن ازداد دینوری از حسن بن حسین انصاری از معاذ بن مسلم از عطاء بن سائب از سعید بن جبیر از ابن عباس که گفت: وقتی آیه «انما انت منذر و لكل قوم هاد» نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمود: منم منذر و علی هدایت‌گر بعد از من است. و با دستش به سینه علی زد و گفت: تو بعد از من هدایت‌گری. ای علی، هدایت شونندگان فقط به سبب تو هدایت می‌شوند.

۱۷- حسکانی: ابویحیی حیکانی از: ابوطیب محمد بن حسین در کوفه از علی بن عباس بن ولید از جعفر بن محمد بن حسین از حسن بن حسین از معاذ بن مسلم فزّاء از عطاء بن سائب از سعید بن جبیر از ابن عباس که گفت: وقتی آیه «انما انت ...» نازل شد، رسول خدا ﷺ با دستش به سینه خود اشاره کرد و گفت: من منذر هستم. سپس با دستش به علی اشاره کرد و گفت: ای علی، فقط به وسیله تو هدایت شونندگان هدایت می‌شوند.

۱۸- حسکانی: ابوبکر بن ابی‌الحسن هارونی از ابوالعباس بن ابی‌بکر انماطی مروزی از عبدالله بن محمد بن علی بن طرخان از پدرش از عبدالاعلی بن واصل از حسن انصاری (و وی شخصی مورد اعتماد و معروف به عرنی بود) از معاذ بن مسلم (فروشنده اهل هرات) از عبدالاعلی (شیخ و استادی که محاربی از او روایت می‌کرد) از عطاء بن سائب از سعید بن جبیر از ابن عباس درباره آیه «انما انت منذر» که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: منم بیم دهنده و علی هدایت‌گر است [سپس فرمود: ای علی:] منحصرأً به وسیله تو مهتدیان بعد از من هدایت می‌شوند.

۱۹- حسکانی: ابوالقاسم بن ابی‌الحسن فارسی از پدرش از محمد بن قاسم محاربی از قاسم بن هشام بن یونس از حسن بن حسین از معاذ بن مسلم از عطاء بن سائب از سعید بن جبیر از ابن عباس که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «انما انت منذر» و دستش را روی سینه‌اش گذاشت، آنگاه گفت: «لکل قوم هاد» و با دستش به شانه علی اشاره کرد. سپس گفت: یا علی، تنها به وسیله تو هدایت شونندگان هدایت می‌پذیرند.

۲۰- حسکانی: ابوسعید سعدی از ابوالحسین محمد بن مظفر حافظ در بغداد از

جعفر بن محمد بن قاسم از اسماعیل بن محمد مزنی از حسن بن حسین که گفت: وقتی آیه «انما انت منذر» نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی، من منذرم و تو هادی هستی. و فقط به وسیله تو هدایت شوندگان بعد از من هدایت یابند.

۲۱- حسکانی: ابوسعده از ابوالحسین محمد بن مظفر حافظ در بغداد از ابوبکر محمد بن فتح خیاط از احمد بن عبدالله بن یزید مؤدب از احمد بن داوود (پسر خواهر عبدالرزاق) از ابوصالح از یکی از راویان لیث از لیث از سعید بن جبیر از ابن عباس که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: شبی که مرا به معراج بردند، هیچ درخواستی از خدا نکردم مگر این که آن را به من بخشید و شنیدم نداکننده‌ای در پشت سرم می‌گفت: ای محمد، انما انت منذر و لکل قوم هاد. گفتم: من بیم‌دهنده‌ام، پس هدایت‌گر کیست؟ گفت: علی هدایت‌گر هدایت‌جویان است. علی پیشوا و راهنمای امت تو به بهشت من است که با رویی سفید به رحمت من وارد می‌شوند.

۲۲- حسکانی: جوهری از مرزبانی از علی بن محمد حافظ از حبری از حسن بن حسین از حبان از کلبی از ابوصالح از ابن عباس [در سخن خدای متعال] و لکل قوم هاد [او گفت] علی هدایت‌گر است.

۲۳- حسکانی: اسماعیل بن صبیح از ابوالجارود از ابوداوود از ابی‌برزه که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: «انما انت منذر» و دستش را بر سینه‌اش کشید. سپس گفت: و لکل قوم هاد، و با دستش به علی اشاره کرد.

۲۴- حسکانی: عقیل بن حسین از علی بن حسین از محمد بن عبیدالله از محمد بن طیب سامری از ابراهیم بن فهد از حکم بن اسلم از شعبه از قتاده از سعید بن مسیب از ابوهریره [در سخن خدای متعال]: «انما انت منذر» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله، و [در سخن او] «و لکل قوم هاد» که گفت: درباره این هادی از رسول خدا ﷺ پرسیدم. او گفت: هادی این امت علی بن ابی‌طالب است.

۲۵- حسکانی: حاکم ابوعبدالله حافظ به املاء و قرائت، از ابوبکر بن ابی‌دارم

حافظ در کوفه از منذر بن محمد بن منذر بن سعید لخمی از اصل کتاب خود از پدرش از عمویش حسین بن سعید از ابوسعید بن ابی جهم از ابان بن تغلب از نفع بن حارث از ابوبرزه اسلمی که گفت: از رسول خدا صلی الله و آله شنیدم که فرمود: «انما انت منذر» و دست خود را بر سینه خویش گذاشت، سپس آن را بر روی دست علی نهاد و فرمود: «ولکل قوم هاد».

حاکم گوید: منذر بن محمد قابوسی در این گونه سند آوردن منفرد است؛ و این خیر، از حدیث ابان جداً عجیب است.

۲۶- حسکانی: ابو عبدالله شیرازی از ابوبکر جرجرائی از ابواحمد بصری از احمد بن عباد از زکریا بن یحیی از اسماعیل بن صبیح از ابوالجارود زیاد بن منذر از ابوداود از ابی برزه اسلمی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انما انت منذر» سپس دستش را به سینه اش زد، و فرمود: «ولکل قوم هاد» به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اشاره کرد.

۲۷- حسکانی: حاکم والد از ابوحفص از احمد بن محمد بن سعید و عمر بن حسن، هر دو از: احمد بن حسن.

همچنین: ابوبکر بن ابی الحسن حافظ از عمر بن حسن بن علی بن مالک از احمد بن حسین خزاز از پدرش از حصین بن مخارق از حمزه زیات از عمر بن عبدالله بن یعلی بن مرّه از پدرش از جدش که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرائت فرمود: «انما انت منذر و لكل قوم هاد» آنگاه گفت: من بیم دهنده ام و علی هدایت‌گر است.

۲۸- حسکانی: ابوالحسن نجار از طبرانی از فضل بن هارون از عثمان.

همچنین: ابوالحسن اهوازی از ابوالحسن شیرازی از عبدالله بن محمد بن ناجیه از عثمان بن ابی شیبه از مطلب بن زیاد اسدی از سدی از عبد خیر از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در آیه: انما انت منذر و لكل قوم هاد فرمود: منذر، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هدایت‌گر مردی از بنی هاشم است. [آن دو نفر همین عبارت را عیناً آورده و گفته‌اند] عثمان در این حدیث منفرد است.

۲۹- حسکانی: ابو عبدالله از ابوبکر قطیعی از عبدالله بن احمد بن حنبل از عثمان بن ابی شیبه که حدیثی مانند لفظ قبلی را گفت.

۳۰- حسکانی: ابو عبدالله ثقفی از احمد بن جعفر بن حمدان از محمد بن اسحاق مسوحی از ابراهیم بن عبدالله بن صالح از مطلب از سدی از عبد خیر از علی در مورد کلام الهی: «انما انت منذر» که گفت: منذر پیامبر است و هادی مردی از بنی هاشم؛ یعنی خودش.

۳۱- حسکانی: محمد بن عبدالله بن احمد از محمد بن احمد بن محمد بن علی از عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی از مغیره بن محمد از ابراهیم بن محمد بن عبدالرحمن ازدی در سال ۲۱۶ از قیس بن ربیع و منصور بن ابی الاسود از اعمش از منهال بن عمرو از عباد بن عبدالله که گفت: علی گفت: «هیچ آیه ای از قرآن نازل نشد مگر آن که من می دانم درباره چه کسی نازل شده است. گفته شد: درباره تو چه آیه ای نازل شد؟ گفت: اگر از من سؤال نمی کردید، به شما خبر نمی دادم. درباره من [این] آیه نازل شده است: انما انت منذر و لكل قوم هاد: رسول خدا بیم دهنده است و من هدایت‌گر به سوی آن چه ایشان آورده است.

۳۲- حسکانی: ابوالحسن فارسی از ابو محمد عبدالله بن احمد شیبانی از احمد بن علی بن رزین باستانی از عبدالله بن حرث از ابراهیم بن حکم بن ظهیر از پدرش از حکیم بن جبیر از ابوبرزه اسلمی که گفت: رسول خدا ﷺ برای وضو آب طلب کرد در حالی که علی بن ابی طالب نزدش بود. پس از وضو، دست علی را گرفت و آن را به سینه اش چسبانید و گفت: «انما انت منذر» سپس آن را به سینه علی برگرداند و گفت: «ولكل قوم هاد». سپس فرمود: تو مشعل مردمی و رایت هدایت و امین قرآن، من شهادت می دهم که تو این چنینی.

۳۳- حسکانی: ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن حرزی از یحیی بن منصور قاضی از محمد بن ابراهیم عبدی از هشام بن عمار از عراق بن خالد از یحیی بن حارث از عبدالله بن عامر که گفت: «زرقاء کوفیه» را به سوی معاویه بردند. وقتی بر وی وارد شد، معاویه به او گفت: درباره مولای مؤمنان علی چه می گویی؟

او این شعر را سرود:

- صَلَّى الاله على قبر تَضْمَنَه

نورٌ فاصبح فيه العدل مدفوناً

- مَنْ حالف العدل و الايمان مقترناً

فصار بالعدل و الايمان مقروناً

«درود خداوند بر قبری باد که در خود نور جای داده و عدل در وی دفن شده است. با عدل و ایمان پیمان بسته، پس با عدل و ایمان همواره همراه گشته است.»
معاویه به او گفت: این غریزه چگونه در تو ایجاد شده است؟ او گفت: دیدم که خداوند شنیدم که در کتابش خطاب به پیامبرش می فرماید: «انما انت منذر و لكل قوم هاد» بیم دهنده رسول خداست و هدایت گر علی ولی خداست.

۳۴- حسکانی: سید ابومنصور [ظفر بن محمد] حسینی از ابن مانی از خبری از حسن بن حسین عرنی از علی بن قاسم از عبدالوهاب بن مجاهد از پدرش درباره قول خدای متعال: «انما منذر و لكل قوم هاد» گفت: محمد بیم دهنده و علی هدایت گر است.»^(۱)

فصل دوم

«در بارهٔ صحت حدیث»

بخش اوّل:

سخن محدّثان در باب صحّت حدیث

در فصل گذشته روشن شد که این حدیث شریف اسانید زیادی دارد و تعداد بسیاری از پیشوایان حافظ به درستی آن گواهی داده‌اند، از جمله:

۱- حاکم نیشابوری روایات آن را آورده، بر صحیح بودن روایات خود تصریح کرده و صحّت آن را از تعداد دیگری از بزرگان حدیث مثل حافظ سیوطی آورده است.

۲- ضیاء مقدسی در کتابش «المختاره» آن را نقل کرده؛ همان گونه که در الدر المنثور و منابع دیگر نقل شده است. این کتاب (المختاره) از کتب صحاح به حساب می‌آید. زیرا وی در کتابش به آوردن احادیث صحیح التزام داشته است؛ حافظ سیوطی در ذکر کسانی که صحّت احادیث را اعلام می‌کنند، می‌گوید:

«یکی از اینان، حافظ ضیاء الدین محمد بن عبدالواحد مقدسی است. وی کتابی جمع کرده و نام آن را «المختاره» نام نهاده و در آن، به آوردن احادیث صحیح ملتزم شده است؛ وی در این کتاب، احادیثی آورده که قبل از او کسی به صحت آنها اشاره نکرده است»^(۱).

در کشف الظنون آمده است: «المختاره» در [علم] حدیث، از حافظ ضیاء الدین

محمد ابن عبدالواحد مقدسی حنبلی (متوفای سال ۶۴۳) است که در این کتاب به آوردن احادیث صحیح ملتزم بوده و احادیثی را آورده است که کسی قبل از او به صحت آنها اشاره‌ای نداشته است. ابن کثیر گفته است: این کتاب تمام نشده است و برخی از حافظان حدیث از اساتید ما، آن را بر مستدرک حاکم نیشابوری ترجیح داده‌اند.^(۱)

نویسنده گوید:

عبارات ابن کثیر در ضمن حوادث سال ۶۴۳ در بیان وفات و شرح حال ضیاء چنین آمده است:

«کتاب‌های نیکو، مفید و دارای فواید فراوان نگاشته است، از جمله: کتاب «احکام» که آن را تمام نکرده و کتاب «المختاره». وی در این کتاب، علوم نیکوی حدیثی را نگاشته است و این کتاب اگر کامل می‌شد، از کتاب مستدرک حاکم بهتر بود...»^(۲)

۳- ابوبکر هیشمی این حدیث را از برخی پیشوایان نقل کرده و سپس آشکارا می‌گوید: «رجال مسند، همگی مورد اعتماد هستند.»^(۳)

بخش دوم:

اسانید صحیح این حدیث

یک. وثاقت رجال سند این حدیث در مسند احمد:

۱- عبدالله بن احمد: بی‌نیاز از توثیق است.

۲- عثمان بن ابی شیبه:

۲- تاریخ ابن کثیر: ۱۷۰/۱۳.

۱- کشف الظنون: ۱۶۲۴/۲.

۳- مجمع الزوائد: ۴۱/۷.

عثمان بن محمد بن ابراهیم بن عثمان عبسی، ابوالحسن، ابن ابی شیبہ کوفی. حافظ ابن حجر او را چنین توصیف می‌کند: «ثقه، حافظ معروف، دارای اوهام بود، در سال ۳۹ از دنیا رفت در حالی که هشتاد و سه سال داشت. بخاری، مسلم و نسایی و ابن ماجه از او روایت کرده‌اند.»^(۱)

۳- مطلب بن زیاد:

حافظ ابن حجر گوید: «مطلب بن زیاد بن ابی زهیر ثقفی که هم پیمان بنی ثقیف بود، کوفی و راستگو بود، گاهی سخنان وهم آلود گفته و از طبقه هشتم بود. او در سال هشتاد و پنج از دنیا رفته است...»^(۲)

۴- سُدی: اسماعیل بن عبدالرحمن که احادیث او را مسلم و چهار تن دیگر از صاحبان صحاح نقل کرده‌اند. حافظ [ابن حجر] وی را این‌گونه معرفی کرده و او را به راستگویی ستوده است.^(۳)

۵- عبد خیر: عبد خیر بن یزید، از راویان صحاح سته همان‌گونه که حافظ گفته و افزوده است: «وی زمان جاهلیت و اسلام را درک کرده و ثقه بود از راویان طبقه دوم محسوب می‌شود و در صحابی بودن او شک است.»^(۴)

هم چنین گفته است: «ابوجعفر محمد بن حسین بغدادی گوید: از احمد بن حنبل درباره افراد استوار درباره علی پرسیدم، وی عبد خیر را از زمره آنان دانست»^(۵)

ابن عبدالبر گوید: «وی زمان پیامبر ﷺ را درک کرده ولی حدیثی از ایشان نشنیده است. از بزرگان اصحاب علی و ثقه و مورد اطمینان است.»^(۶)

تکمله هیشمی حکم کرده است: «رجال احمد همگی ثقه هستند.»

باید دانست که هیشمی از مشهورترین و بزرگ‌ترین پیشوایان علم حدیث و

۱- تقریب التهذیب: ۱۳/۲. ۲- همان: ۲۵۴/۲.
۳- همان: ۷۱/۱. ۴- همان: ۴۷۰/۱.
۵- تهذیب التهذیب: ۱۲۴/۶. ۶- الاستیعاب: ۱۰۰۵/۳.

علمای جرح و تعدیل اهل سنت است. بد نیست که سخنان دانشمندان را درباره‌اش نقل کنیم:

- ابن حجر گوید: «نسبت به متون، بسیار حاضر الذهن بود، به خاطر فراوانی درس خواندن. انسانی ملایم و نرم خو و اهل خیر بود....»

- برهان حلبی: از بزرگان قاهره بود....

- تقی فاسی: حافظ بسیاری از متون و احادیث بود و انسانی صالح و اهل خیر...

- افقهسی: پیشوایی عالم، حافظ، زاهد، متواضع بود، علاقمند به مردم اهل عبادت، اهل زهد و بسبار پرهیزکار بود.

- سخاوی: ستایش درباره دین داری، زهد و پرهیزکاری اش و چیزهایی از این قبیل مورد اتفاق همگی علماست»^(۱)

- سیوطی: حافظ ابن حجر گوید: وی اهل خیر، کم گوی، خود نگه دار، دارای فطرتی سالم و نسبت به منکر حساس بود...^(۲)

البته سندهای صحیح دیگری برای این حدیث ذکر شده است که برای نمونه به این موارد می توان اشاره کرد:

دو. روایت حبری

سند وی صحیح است، همان گونه که در سوره دهر آورده ایم.

سه. روایت حاکم حسکانی

حاکم حسکانی این حدیث را از طریق جوهری از مرزبانی از علی بن محمد حافظ از حبری روایت کرده است. در بحث سوره دهر کتاب یاد شده، شرح حال اینان را نگاشته ایم.^(۳)

۱- الضوء اللامع: ۲۰۰/۵.

۲- طبقات الحفاظ: ۵۴۱، حسن المحاضرة فی محاسن مصر و القاهرة: ۳۶۱/۱.

۳- بنگرید به جلد دوم کتاب: «تشید المراجعات و تفنید المکابرات».

چهار. روایت طبری

این روایت او از طریق فضل بن هارون بغدادی همراه و رفیق ابی ثور از عثمان بن ابی شیبه است، با اسناد قبلی از کتاب مسند احمد حنبل.

پنج. روایت خطیب بغدادی

حافظ خطیب بغدادی نیز روایت را از طریق محمد بن عبدالله بن شهریار از طبرانی آورده، با اسناد پیشین در شرح حال فضل بن هارون، و درباره وی چیزی نگفته است.^(۱)

شش. روایت ابن عساکر

ابن عساکر حدیث خود را با چندین اسناد نقل کرده که برخی از آنها بدون کوچکترین تردیدی صحیح است؛ از جمله این روایت او:

۱- از «ابن حُصین» که ذهبی این چنین او را توصیف کرده است: «شیخ جلیل، حدیث‌گوی با سند و بسیار راست‌گو».

و از سمعانی این‌گونه نقل کرده است: شیخ دین‌دار، احادیث را درست می‌شنید و روایت‌های زیادی را می‌دانسته است... او را به استحکام، امانت و خوب بودن می‌ستایند.

از ابن جوزی آورده که ثقه بود.^(۲)

۲- ابن مُذْهِب که ذهبی در توصیف او گوید: «پیشوای عالم، حدیث‌گوی عراق».^(۳)

خطیب گوید: «از او حدیث نوشتم. وی از طریق «قطیعی» تمامی احادیث مسند احمد را روایت کرده است. تمامی شنیدارهای [حدیثی او] صحیح بوده مگر اجزائی از آنها، که نام او را افزوده است.»^(۴) ابن جوزی گفته است: این مطلب

۲- سیر اعلام النبلاء: ۵۳۶/۱۹.

۱- تاریخ بغداد: ۳۷۲/۱۲.

۴- تاریخ بغداد: ۳۹۰/۷.

۳- همان: ۶۴۰/۱۷.

موجب قدح و سرزنش او نیست. چرا که اگر شنیدن وی از کتابی مسلم باشد، جایز است که شنیده‌اش را بنویسید.^(۱)

۳- از طریق قطعی که ذهبی در باره‌اش گوید: «شیخ عالم محدّث، راوی احادیث با سند در زمان خود... راوی مسند امام احمد... از وی دارقطنی، ابن شاهین و حاکم روایت کرده‌اند... و نام تعدادی را می‌برد، سپس سخن دارقطنی را درباره‌اش نقل می‌کند: ثقه و زاهدی قدیمی بود. شنیدم که وی مستجاب‌الدعوه بوده و برقانی گفته است: وی صالح بود... نزد من ثابت است که راست‌گو بوده و حاکم درباره‌اش گفته است حالش نیکو و استادم بود...»^(۲)

۴- از طریق عبدالله بن احمد با سندهای قبلی در کتاب مسند.

علاوه بر همه این سخنان، کافی است حدیثی یک سند واحد و صحیح داشته باشد. در حالی که دیدیم این حدیث تعداد بسیار زیاد راوی صحیح دارد، بلکه ده‌ها سند صحیح دیگر که از جمله آنان مطالبی است که در تفسیر ثعلبی آمده است. اگر همه این موارد ضعیف باشند، پس چگونه می‌توان صلاحیت و صحّت صحاح معروف اهل سنت را تأیید و ثابت نمود؟!

حدیث شواهد فراوان و غیر قابل شمارشی دارد که به زودی با برخی از آنان آشنا خواهیم شد.

نکته دیگر این است که افراد متعصب، در مقابل این حدیث صحیح، هم از نظر سند و هم از نظر مفاد و محتوا، به اضطراب افتاده‌اند که سخنان آنها را بررسی خواهیم کرد.

فصل سوم

«زدودن شبهات مخالفان»

بخش اول:

سخنان مخالفان

اگر در سخنان این دسته از علمای اهل سنت دقت و تدبیر کنیم، نه سخن مورد قبولی در کلمات آنان در مورد قدح و طعن سند این حدیث می‌یابیم و نه توجیه معقول و صحیحی که معنای این حدیث را از دلالت بر مذهب ما خارج کند. اینک در نخستین گام، عین کلمات این دانشمندان را مرور می‌کنیم:

۱- ابن جوزی

ابوالفرج ابن جوزی در تفسیر آیه مبارکه می‌گوید: «مفسران از طریقه‌هایی روایت کرده‌اند که هیچ کدام اثبات نشده است از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس که گفته است: وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ دستش را بر روی سینه خود قرار داد و گفت: من بیم دهنده‌ام، آنگاه به شانه علی اشاره کرد و گفت: تو هدایت‌گری. ای علی، بعد از من، به وسیله تو، هدایت جوینان هدایت می‌شوند.»

مصنّف (ابن جوزی) گوید: «این حدیث از احادیث جعلی رافضی هاست».^(۱)

۲- ذهبی

ذهبی روایت حاکم و نظر او را که حدیث را صحیح دانسته، آورده، سپس بدان حاشیه زده است: «می‌گویم: بلکه این حدیث دروغ است که خداوند، جاعل آن را بی‌آبرو کند».^(۲)

هم چنین در شرح حال حسن بن حسین عرنی گفته است: «ابن اعرابی گوید: فضل بن یوسف جعفی از حسن بن حسین انصاری در مسجد حبه عرنی از معاذ بن مسلم از عطاء بن سائب از سعید از ابن عباس... (تا آخر حدیث)

این روایت را ابن جریر در تفسیرش از طریق احمد بن یحیی از حسن از معاذ روایت کرده که معاذ ناشناس است، پس شاید اشکال حدیث از او است».^(۳)

۳- ابن کثیر

ابن کثیر - بعد از نقل روایت ابن جریر طبری - گفته است: «در این حدیث شخص ناشناسی وجود دارد» سپس گوید: «ابن ابی حاتم گوید: علی بن حسین از عثمان بن ابی شیبه از مطلب بن زیاد از سدی از عبد خیر از علی که درباره «ولکل قوم هاد» گفت: هادی مردی از بنی هاشم است. جنید گوید: او علی بن ابی طالب ع است. ابن ابی حاتم گوید: «در یکی از روایات از ابن عباس آورده و از ابو جعفر محمد بن علی هم مثل همان روایت را نقل کرده است».^(۴)

۱- زاد المسیر: ۳۰۷/۴.

۲- تلخیص المستدرک: ۱۳۰/۳.

۳- میزان الاعتدال: ۴۸۴/۱.

۴- تفسیر ابن کثیر: ۴۳۳/۲ - ۴۳۴.

۴- ابوحنّان

ابوحنّان اندلسی در تفسیر آیه گفته: «از ابن عباس است که وقتی آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و سلم دستش را روی سینه‌اش نهاد و گفت: من بیم دهنده‌ام...»

قشیری گوید: آیه درباره پیامبر صلی الله علیه و سلم و علی بن ابی طالب نازل شده است.

.... و گروهی گفته‌اند: هدایت‌گر علی بن ابی طالب است.

اگر آن چه از ابن عباس نقل شده، صحیح باشد که ما در ابتدای آیه گفتیم، معنای آیه این می‌شود که رسول خدا ﷺ علی بن ابی طالب را نمونه‌ای از علمای امت و هادیان آن قرار داده است. مانند این است که او می‌گوید: ای علی، این ویژگی توست که در این ویژگی، ابوبکر، عمر، عثمان و بقیه صحابه نیز داخل هستند، بلکه همین طور همه دانشمندان هر منطقه‌ای داخل هستند.

پس معنای آیه بنا بر این تفسیر چنین می‌شود: «همانا ای محمد، تو بیم دهنده‌ای و هر گروهی - چه در قدیم و چه در حال - دعوت‌گرانی به سوی خیر دارند.»^(۱)

۵- ابن روزبهان

ابن روزبهان در ردّ استدلال علامه حلی به این حدیث، چنین گفته است:

«این تفسیر در کتاب‌های اهل سنت نیست. بعلاوه اگر صحیح باشد، دلالت می‌کند که علی یک فرد هدایت‌گر است و این مطلبی مسلم است، همان طور که اصحاب رسول خدا ﷺ از جمله هدایت‌گران بودند. چون پیامبر ﷺ فرمود: اصحاب من مانند ستارگان‌اند که به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می‌شوید. لذا در حدیثی که علامه حلی و دیگران آورده‌اند، دلالتی بر نصّ و تصریح [امامت] وجود

ندارد.»^(۱)

۶- ابن تیمیّه

ابن تیمیّه حرّانی در ردّ استدلال علّامه حلی به حدیث فوق گفته است: «جواب آن به چند وجه داده می شود:

اول) دلیلی بر صحت این مطلب نیست و جایز نیست بدان استدلال شود. کتاب «فردوس» دیلمی دارای احادیث جعلی فراوانی است که اهل علم اجماع دارند بر این که به محض آوردن روایت در آن کتاب، صحت حدیث خدشه دار می شود. همین گونه نقل روایت ابونعیم نیز دلیل بر درستی آن نیست.

دوم) این حدیث به اتفاق آگاهان علم حدیث دروغ است؛ پس تکذیب و ردّ آن واجب است.

سوم) نسبت چنین سخنی به پیامبر صلی الله علیه و سلّم جایز نیست. زیرا سخن این است: «من بیم دهنده‌ام و به وسیله تو ای علی، هدایت جویان هدایت می شوند» ظاهر این عبارت آن است که به وسیله تو و نه من، همگی هدایت می شوند. این سخن را هیچ مسلمانی نمی تواند بگوید. چرا که بر اساس این عبارت، بیم دهندگی و هدایت بین این دو نفر تقسیم شده است: پیامبر بیم دهنده‌ای است که به وسیله او هدایتی صورت نمی گیرد و علی هدایت‌گری است و این سخن را هیچ مسلمانی نمی گوید.

چهارم) خدای متعال، پیامبر را هادی قرار داده است؛ آن جا که می گوید: «وانک لتهدی الی صراط مستقیم* صراط الله: به درستی که تو به راه راست هدایت می کنی* راه خدایی که...»^(۲). چگونه کسی که بدان ویژگی توصیف نشده است، هدایت‌گر باشد، اما کسی که وصف شده است، هادی نباشد؟!!

۱- ابطال نهج الحق - ردّیه بر نهج الحق - چاپ شده به همراه کتاب احقاق الحق: ۹۳/۳.

۲- شوری: ۵۲/۴۲.

پنجم) ظاهر این فراز حدیث: «به وسیله تو هدایت جویان هدایت می شوند» این است که هر کسی از امت محمد هدایت شود به وسیله او - علی - هدایت می شود و این دروغی آشکار است. چرا که افراد زیادی به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان آوردند و به او هدایت شدند و داخل بهشت گشتند بدون این که از علی یک کلمه شنیده باشند. همچنین بیشتر کسانی که به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان آوردند، به وسیله پیامبر هدایت شدند و در هیچ چیزی به وسیله علی هدایت نیافتند.

به همین ترتیب، کشورهای زیادی فتح شد و ایمان آوردند و مردم آنها به وسیله صحابه و دیگران هدایت شدند و توده‌های مؤمنان از علی چیزی نشنیدند. پس چگونه جایز است که گفته شود: به وسیله تو هدایت جویان هدایت می شوند؟!

ششم) در معنای آیه گفته شده است: همانا تو بیم دهنده‌ای و هر گروهی هدایت‌گری دارد که خداوند است، این قولی ضعیف است. هم چنین سخن کسی که می‌گوید تو بیم دهنده‌ای و هدایت‌گر هر قومی هستی، قول ضعیفی است. ولی معنای صحیح این است که تو بیم دهنده‌ای، همان گونه که قبل از تو بیم دهنده‌ای بوده است و هر گروهی بیم دهنده‌ای داشته است که آنان را هدایت می‌کرده یعنی آنان را می‌خوانده است؛ همان گونه که در سخن خدای متعال آمده است: «وان من امة الا خلا فيها نذیر:»^(۱) هیچ امتی نیست مگر این که در آن بیم دهنده‌ای بود.» این قول تعدادی از مفسران مثل قتاده و عکرمه و ابوالضحی و عبدالرحمن بن زید است.

ابن جریر طبری گوید: حدیث گفت برایمان بشر از یزید از سعید از قتاده.

ابوکریب از [وکیع] از سفیان از سدّی از عکرمه و منصور از ابی‌الضحی: «انما انت منذر و لكل قوم هاد». قتاده و ابوالضحی گفته‌اند: محمد بیم دهنده و همو هدایت‌گر است.

یونس از ابن‌وهب که ابن‌زید گفت: هر گروهی پیامبری دارند. هدایت‌گر پیامبر

است و بیم دهنده نیز پیامبر است و این آیه را خواند: و ان من امة الا خلافیها نذیر»^(۱) و این آیه را خواند: «نذیر من النذر الاولی»: ^(۲) این بیم دهنده‌ای از بیم دهندگان نخستین است» و گفت: پیامبری از پیامبران است.

بشار از ابوعاصم از سفیان از لیث از مجاهد که گفت: بیم دهنده محمد است. «ولکل قوم هاد» گفت: پیامبر است.

خدای متعال فرمود: «یوم ندعو کلّ اناس بامامهم»: ^(۳) روزی که هر گروهی را به امام و پیشوایشان بخوانیم».

زیرا امام کسی است که او را فراروی خود قرار می‌دهند یعنی به او اقتدا می‌شود. گفته شده: مقصود خدای متعال است که آنان را هدایت می‌کند ولی قول اول صحیح‌تر است.

اما تفسیر آن به علی باطل است. زیرا فرموده: «لکل قوم هاد» به این معنا که هدایت‌گر گروهی، غیر از هدایت‌گر گروه دیگری است؛ پس هدایت‌گران متعدد خواهند شد. حال چگونه می‌شود که علی هدایت‌گر همه اقوام از اولین تا آخرینشان باشد؟!

هفتم) گاهی هدایت توسط شخص، ممکن است به وسیله‌ای غیر امارت برایشان باشد؛ همان‌گونه که به وسیله عالم و دانشمند انجام می‌شود و همان‌گونه که در حدیث آمده است: اصحاب من مانند ستارگان هستند، به هر کدامشان اقتدا کنید، هدایت می‌شوید. این سخن در امامت صراحت ندارد؛ آن‌گونه که این شخص افترازننده - یعنی علامه حلی - پنداشته است.

هشتم) سخن خدای متعال «لکل قوم هاد»، «نکره در سیاق اثبات» است و این بر [چیز یا شخص] معین و مشخص دلالت نمی‌کند. پس ادعای دلالت کردن قرآن بر علی باطل است و استدلال به حدیث، احتجاج به قرآن نیست، با این که آن هم

۲- نجم: ۵۶/۵۳.

۱- همان.

۳- اسراء: ۷۱/۱۷.

باطل است.

نهم) سخن خدای متعال «لکل قوم» صیغه عموم است و اگر می خواست یک هدایت‌گر [خاصی] را برای همگی اراده کند، گفته می‌شد: «لجميع الناس هادٍ: برای همگی مردم هدایت‌گر است» و نمی‌گفت: «لکل قوم: برای هر قومی». زیرا این گروه، غیر آن قوم و گروه است. ضمناً نگفته است: برای همگی قوم یا نگفته است برای همگی مردم، بلکه «كُلّ: همه» را به نکره اضافه کرده نه به معرفه.

مثلاً کسی می‌گوید: «همه مردم می‌دانند که آن جا قومی است و قوم متعدّد هستند و این که برای قومی هدایت‌گر است که هدایت‌گر دیگران نخواهد بود». این جمله، سخن فردی را باطل می‌سازد که بگوید: هدایت‌گر، خدای متعال است. بنابراین، اگر کسی بگوید که علی هدایت‌گر است، بطلانش آشکارتر خواهد بود.^(۱)

۷- دهلوی

عبدالعزیز دهلوی (صاحب کتاب تحفه اثنا عشریه) گوید:

«یکی از این آیات، قول خدای متعال است: «انما انت منذر و لکل قوم هاد» هر دو فرقه بر این روایت اتفاق دارند که از طریق ابن عباس آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «من بیم دهنده‌ام و علی هدایت‌گر است».

این روایت ثعلبی است در تفسیرش، و روایات نقل شده توسط او چندان اعتباری ندارد.

این آیه نیز از جمله آیاتی است که اهل سنت برای ردّ کردن خوارج و نواصب آورده‌اند. به این روایت بر امامت حضرت امیر نیز تمسک می‌جویند، در حالی که هرگز دلیل بر امامت امیر و نفی امامت غیر او نیست. زیرا هادی بودن شخص، مستلزم امامت او نمی‌شود و نفی هدایت غیر او هم نیست. و اگر مجرد هدایت

۱- منهاج السنّة: ۱۴۳/۶ - ۱۳۹.

دلالت بر امامت کند، امامت به اصطلاح اهل سنت خواهد بود که به معنای پیشوایی در دین است و این بحث هم محل نزاع و اختلاف نیست.»^(۱)

۸- آلوسی

شهاب‌الدین آلوسی در تفسیر آیه گفته است:

«شیعه می‌گویند: این شخص، علی کرم الله وجهه است. آنها در این باره روایاتی می‌آورند و از طرف ما هم قشیری این روایت را نقل کرده است.

ابن جریر، ابن مردویه، دیلمی، ابن عساکر از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: وقتی آیه «انما انت منذر» نازل شد، رسول خدا ﷺ دستش را بر روی سینه‌اش قرار داد و گفت: من بیم دهنده‌ام و با دستش به شانه علی کرم الله وجهه اشاره کرد و گفت: تو هدایت‌گری. ای علی، به وسیله تو بعد از من هدایت جویان هدایت می‌یابند.

عبدالله بن احمد در زوائد مسند، ابن ابی حاتم، طبرانی در معجم «اوسط»، حاکم (که آن را صحیح دانسته) و ابن عساکر نیز روایت کرده‌اند که علی کرم الله وجهه درباره آیه فرمود: رسول خدا ﷺ بیم دهنده است و من هدایت‌گرم. در قولی آمده است: هدایت‌گر مردی از بنی هاشم است (یعنی خودش). شیعه با این روایت بر خلافت بلافصل علی کرم الله وجهه بعد از رسول خدا ﷺ استدلال کرده‌اند.

پاسخ [آلوسی] به این استدلال: صحت خبر برایمان مسلم نیست. صحیح دانستن این روایت توسط حاکم، نزد اهل حدیث اعتبار ندارد. آیه نیز به هیچ وجهی از وجوه دلالتی بر آن ندارد و نهایت سخنی که می‌توان در این باره گفت، این است که علی کرم الله وجهه هدایت‌شوندگان را بعد از رسول خدا هدایت می‌کند و این چیزی جز مرتبه و مقام ارشاد را برای او ثابت نمی‌کند. این یک مطلب است و خلافت را که به آن «امر» می‌گوییم، مطلب دیگری است که نزد ما هیچ ملازمه‌ای

۱- تحفه اثنی عشریه: ۲۰۷.

بین این دو وجود ندارد.

برخی گفته‌اند: اگر خبر صحیح باشد، لازمه آن صحّت خلافت خلفای سه گانه است؛ از آن جا که دلالت می‌کند که علی کرم الله وجهه در آن چه که آورد و آن چه که به حال خود گذاشت، بر حق و حقیقت بود، او کسی بود که مردم از وی هدایت می‌شدند. این در حالی بود که او از روی میل و رضا با خلفای قبل از خود بیعت کرد و از آنان تعریف کرد و آنان را بر خیر می‌دانست و در خلافت آنان طعن و ذمّی وارد نمی‌کرد. پس شایسته است که به او اقتدا و بر روش او عمل شود. اثبات خلاف مطالب بدیهی، امری محال و گذشتن از هفت خوان رستم است.

ابوحیان گوید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (بر فرض صحّت روایت) علی کرم الله وجهه را نمونه‌ای از علمای امت و هادیان آن به سوی دین قرار داده است. مثل این است که ایشان گفته باشد: ای علی، وصف و ویژگی تو این است و این وصف در مورد خلفای سه گانه و بقیه علمای صحابه و حتی بقیه علمای امت صادق است.

بنابر این، معنای آیه این است: همانا تو بیم دهنده‌ای. و هر قوم و گروهی (چه در گذشته و چه اکنون) به هر اندازه که خدا بخواهد، دعوت‌گران و هادیان به سوی خیر هستند.

و ظاهر آن است که حالت معمول در خبر ابن عباس بر حصر حقیقی حمل نمی‌شود. پس در این حالت مانعی ندارد که به تعداد زیادی از کسانی که کار هدایت‌گری را انجام می‌دهند، اعتقاد داشته باشیم.

همچنین اخبار پیامبر که به ما رسیده تأییدی بر عدم حصر است: «به دو نفر بعد از من اقتدا کنید؛ ابوبکر و عمر» و اخبار دیگری که متضمن اثبات هدایت‌گران دیگر جز علی کرم الله وجهه است. من گمان دارم که احتیاجی به توجیه وجود ندارد و هیچ رنجی در آن چه گفته شده، نیست و عدم صحت خبر مزبور کفایت می‌کند. بلکه باید گفت که در آیه هیچ علامت و اثری [بر اثبات آن چه شیعه می‌گوید] وجود

بخش دوم:

پاسخ به این سخنان

سخنان آنان درباره این حدیث شریف، از دو جهت است: جهت سند و جهت دلالت.

ما از هر دو جهت سخن خواهیم گفت و به سخنان آنان توجه خواهیم کرد تا حقیقت برای هر انسان منصف و آزاده‌ای روشن شود...

الف - پاسخ به مطالب مربوط به سند

سخنان آنان از جهت سند، بسیار مضطرب و چندگانه است. ایشان فقط یکی از سندهای آن را ذکر می‌کنند و در حکم به آن هم سه گروه می‌شوند: گروه اول کسانی اند که در صحت آن تشکیک می‌کنند و می‌گویند: «اگر صحیح باشد و یا این که اگر صحت حدیث را بپذیریم» مثل ابو حیان و ابن جوزی. گروه دوم کسانی هستند که معتقدند این حدیث جعلی است مثل ابن جوزی که گوید: این حدیث از جعلیات روافض است. و گروه سوم کسانی مثل ابن روزبهان که اصل وجود چنین چیزی در تفاسیرشان را منکر هستند.

۱- گفته‌اند: همگی مطالب ناظر به حدیث ابن عباس است؛ به کتاب‌های زاد المسیر، البحر المحیط، میزان الاعتدال و تحفه اثنا عشریه مراجعه کنید.

آنان، همگی به روایت او بسنده کرده‌اند و همه می‌کوشند که آن را ضعیف بشمردند تا در اصل حدیث طعن وارد سازند. این روش به ویژه از ابوالفرج ابن جوزی معروف است. به همین جهت، محققان، حکم صادره توسط او را دال بر

۱- روح المعانی: ۱۰۸/۱۳.

جعلی بودن احادیث نمی‌پذیرند، مگر آن‌که به دلیل ثابتی جعلی بودن آن نزد کسی به اثبات برسد. لذا می‌بینیم مثلاً ابو حیان فقط به تشکیک دربارهٔ صحت حدیث اکتفا می‌کند و جرأت ندارد حکم به ضعف حدیث را صادر کند؛ چه رسد به آن‌که آن را جعلی بشمارد.

۲- آنان هیچ دلیلی بر ضعف حدیث از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس نشان نمی‌دهند، چه رسد به این‌که آن را جعلی بشمارند. واضح است که صرف ادعای جعلی بودن حدیثی به طور مطلق، باعث تردید در هیچ حدیثی نمی‌شود. گفته‌اند این از روایات ثعلبی در تفسیرش یا از دیلمی در «فردوس» او است و در این دو کتاب احادیث جعلی فراوانی نقل شده است. اما این سخن کافی نیست تا حدیثی از درجه اعتبار ساقط شود؛ البته دلیلی نیز بر اثبات آن نیز وجود ندارد.

از سخن ذهبی در میزان الاعتدال ضمن شرح حال «حسن بن حسین عرنی» برمی‌آید که سبب ضعف حدیث، وجود این مرد در طریقه‌اش است. اما وقتی دیده طبری حدیث را از طریق خودش از معاذ بن مسلم نقل کرده، از کلام خود برگشته و گفته است: «معاذ ناشناس است، پس شاید آفت و ضعف حدیث از وی باشد.»

اما حسن بن حسین عرنی را ذهبی به تبعیت از حاکم^(۱) توثیق کرده، پس حدیث صحیح است و آن چه در «میزان الاعتدال» انجام داده باطل است. معاذ نیز ناشناس نیست، بر خلاف آنچه که در آن جا تعبیر شده، بلکه وی حتی نزد خود ذهبی شناخته شده است که به زودی این مطلب خواهد آمد.

به هر حال، اکتفا بر یک سند در حدیثی یا نقل آن از یک کتاب در میان کتاب‌های گوناگون و سپس رد کردن اصل حدیث و دروغ انگاشتن آن از اساس، خیانت به دین و پوشاندن حقیقت و ضایع کردن حق و نیرنگ به خواننده است...

۳- مهم نیست که حدیث سعید بن جبیر از ابن عباس صحیح باشد، یا نه، چون اگر روایت ابن عباس نیز صحتی نداشت، روایت بقیه صحابه برای افراد عاقل و

۱- المستدرک و تلخیص آن: ۲۱۱/۳.

خردمند کافی است. و حتی روایت امیرمؤمنان علیه السلام در این باب بس است.

۴- اما روایت عبّاد بن عبدالله اسدی از علی علیه السلام را حاکم در کتاب مستدرک خود نقل کرده و صحیح دانسته است. دربارهٔ رجال طریق حاکم توضیح می‌دهیم:
ابی عمرو ابن سمّاک متوفای سال ۳۴۴. ذهبی گوید: «شیخ پیشوای محدّث، بسیار حدیث گوی صادق، اهل اسناد در حدیث مردم عراق...»^(۱)
عبدالرحمن بن محمّد حارثی ملقب به «کربّزان» متوفای سال ۲۳۱. ذهبی وی را چنین ستوده است: «محدّثی که از دیگران عمرش بیشتر بود».

سپس از ابن ابی حاتم نقل کرده است: «همراه پدرم از او چیزی نوشتم، سخنانی درباره‌اش بود، از پدرم پرسیدم. او پاسخ داد: وی شیخ [و استاد] است. گوید: دارقطنی گفته است: وی قوی نیست.^(۲) به همین جهت نام وی را در میزان الاعتدال آورده است.

اما حافظ ابن حجر پس از این سخن چنین گفته است: «ابن حبان وی را در «الثقات» ذکر کرده است و گفته است: پسرش محمّد بن عبدالرحمن در بصره برایمان از او حدیث گفته و ابراهیم بن محمّد گفته است: موسی بن هارون درباره‌اش رأی و اندیشه‌ای نیک داشت. هم چنین از معاذ بن هشام و قریش بن انس و وهب بن جریر نیز حدیث گفته است.»

این افراد از او نقل کرده‌اند: ابن صاعد، ابن مخلد، صفّار، ابوبکر شافعی و دیگران.

ابن أعرابی گوید: وی در ذی حجّه سال ۲۷۱ از دنیا رفته است. و مسلمة بن قاسم گوید: وی شخصی مشهور و ثقه بوده است.^(۳)

نویسنده گوید: از این سخنان برمی‌آید که او شخصی ثقه است. مخصوصاً که

۱- سیر اعلام النبلاء: ۴۴۴/۱۵.

۲- همان: ۱۳/۱۳۸.

۳- لسان المیزان: ۴۳۱/۳.

شیخ و استاد ابو حاتم رازی نیز هست، پسرش نیز در این مورد از پدر پرسید و طعن و قدحی درباره‌اش وارد نساخته، بلکه حتی درباره‌اش از کلمه «شیخ» استفاده کرده است. ذهبی نیز تصریح کرده که ابو حاتم در رجال^(۱) فردی سخت‌گیر است؛ به علاوه ابن هارون و مسلمه و ابن حبان و دیگران او را موثق دانسته و گروهی از پیشوایان حدیثی از او روایت کرده و از او راضی بوده‌اند. بنابراین سخن دارقطنی که وی را قوی ندانسته است، اهمیتی ندارد.

حسین بن حسن اشقر. درباره‌ او شرح حالش در مبحث آیه مؤدت و غیر آن سخن گفتیم و وثاقت او را به اثبات رساندیم گفتیم که وی در نقل از احمد حنبل، نسائی، یحیی بن معین و ابن حبان، صادق و راست‌گوست و تنها گناه او نزد ذهبی و کسانی که به راه او می‌روند، شیعه بودن او است. البته ثابت شده است که تشیع ضروری به وثاقت شخص نمی‌زند [از دیدگاه علمای رجال اهل سنت] همان گونه که در مقدمه کتاب فتح الباری فی شرح البخاری و دیگر کتب آنها بدین مطلب تصریح شده است.

منصور بن ابی الاسود؛ حافظ درباره‌اش گوید: راست‌گوست که به تشیع متهم شده است. ابو داوود، ترمذی و نسائی از او روایت کرده‌اند.^(۲)

اعمش، سلیمان بن مهران متوفای سال ۱۴۷ یا ۱۴۸، حافظ درباره‌اش گوید: ثقه و حافظ و از رجال صحاح سته است.^(۳)

منهال بن عمرو، از رجال بخاری و چهار تن دیگر از صاحبان صحاح سته است. حافظ درباره‌اش گوید: راست‌گوست مگر این که گاهی دچار توهم می‌شده است.^(۴)

عباد بن عبدالله اسدی از بزرگان تابعان است. اهل تستن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: «خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم»^(۵) بهترین مردم،

۱- سیر اعلام النبلاء: ۲۴۷/۱۳. ۲- تقریب التهذیب: ۲۷۵/۲.

۳- همان: ۳۳۱/۱. ۴- همان: ۲۷۸/۲.

۵- جامع الاصول: ۵۴۷/۸ در فضائل صحابه.

مردمان هم عصر من و سپس کسانی اند که به دنبال آنان هستند». بر این اساس، اهل سنت به عدالت تابعان هم چون عدالت صحابه باور دارند.

نسائی از عبّاد در خصوصیات علی علیه السلام در کتاب سنن خود حدیث نقل کرده، با آن که گفته‌اند شرط نسائی در صحّت حدیث، سخت‌تر و شدیدتر از شرط بخاری و مسلم است.^(۱)

البته تعدادی از آنان درباره‌ی روایت وی از علی علیه السلام که فرموده بود: «انا الصدیق الاکبر: من صدیق بزرگ هستم» بحث و گفت و گو [تردید] کرده‌اند.^(۲)

پس حق آن است که این حدیث، طبق بیان حاکم، حدیثی صحیح است و سخن ذهبی در کتاب تلخیص که آن را صحیح ندانسته، باطل است.

۵ - روایت عبدخیر از علی علیه السلام از مسند احمد بن حنبل است. حافظ هیشمی حکم کرده که رجال این حدیث ثقه و مورد اعتمادند. دانستیم - از شرح حال راویان آن - که رجال آن نزد همگی علما صحیح و مورد وثوق‌اند. پس باید این روایت را ذیل آیه مبارکه نقل کنند، قبل از آن که روایات دیگری را بیاورند و آن را تفسیر کنند؛ نه این که قول این و آن مفسّر را بیاورند و آراء شخصی آنان را مورد توجه قرار دهند. اما ایشان این کار را نکرده‌اند، زیرا در قلبشان مرض است و همان گونه که اشاره خواهد شد، این کار را با غرض ورزی انجام داده‌اند.

البته، ابن‌کثیر این روایت را در تفسیر آیه آورده است. او بعد از ذکر حدیث به روایت ابن‌جریر طبری از طریق ابن‌عباس گوید: «شخص ناشناسی در این حدیث هست که شدت انکار آن زیاد است». آن را از ابن‌ابی‌حاتم با سندش از عبدخیر از علی روایت کرده‌اند و این سند در مسند احمد وارد شده است. ابن‌کثیر می‌افزاید: «ابن‌ابی‌حاتم گوید: در یکی از روایات از ابن‌عباس نقل شده است و [هم‌چنین] از ابوجعفر محمد بن علی هم به همین نحو روایت شده است».

بر ابن‌کثیر - کسی که حدیث طبری را ردّ کرد و آن را حدیثی غیر حق پنداشت -

۱- تذکره الحفاظ: ۷۰۰/۲.

۲- حاشیه تهذیب الکمال: ۱۳۹/۱۴.

لازم بود که به صحّت این حدیث اعتراف کند و آن را در تفسیر این آیه اصل قرار دهد، اما او این کار را نکرد. چرا که روح بنی امیه در جان او شعله می‌کشد!!

برخی معاصران ما نیز سخنان ابن‌کثیر را به دنبال حدیث طبری آورده و بر سخن او اعتماد کرده‌اند؛ و این توهم را پیش آورده‌اند که ابن‌کثیر به این روایت اکتفا کرده است.

نکته جالب این که وی، روایت ابن ابی حاتم را نیز با سند صحیح آن از عبد خیر آورده و در برابر آن سکوت کرده؛ سکوتی که نشانه مقبولیت آن توسط ایشان بوده است. و الا اگر حتی نکته‌ای کوچک نیز وجود می‌داشت، به آن اشاره می‌کرد؛ مثل رفتار وی با حدیث طبری. این گویندگان بدین سان می‌خواهند کتاب‌های علمای شیعه را رد کنند و دلایل ما را باطل سازند!؟

خلاصه مطلب آن که این حدیث دارای سندهای صحیح و متعدّد از طریق اهل سنت است و پیشوایان آنان به درستی آن اعتراف کرده‌اند.

بنابراین جای هیچ‌گونه مناقشه و ایرادی از ناحیه سند حدیث وجود ندارد. این حدیث از طریق علمای شیعه از اهل البیت علیهم‌السلام نیز وارد شده است که به طور یقین به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌رسد.

۶- چند نکته

نکته اول: با توجه به مطالبی که در اثبات این حدیث به طرق گوناگون متذکر شدیم، ادعای ابن تیمیه سخنی باطل و دروغ می‌شود. او می‌گفت که این حدیث به اتفاق «اهل علم» جعلی و تکذیب و ردّ آن واجب است. آگاهان به علم حدیث می‌دانند که روش ابن تیمیه در مواجهه با این گونه احادیث صحیح و متقن، آن است که با قاطعیت بگویند این احادیث جعلی است و افراد مطلع به حدیث آن را قبول ندارند. مگر آن که منظور وی از «اهل علم»، خودش و افراد پیرامون خودش بوده باشند!؟

نکته دوم: مخفی نماند که این حدیث اصلاً در کتاب «الموضوعات» ابن جوزی

درج نشده، بلکه در هیچ کتاب دیگری که به وسیله علمای اهل سنت دربارهٔ احادیث جعلی تألیف شده که در دسترس ماست - موجود نیست؛ چنانکه این حدیث را حتی در کتاب «العلل المتناهیة فی الاحادیث الواهیه» هم نمی‌توان یافت. از همین جاست که می‌توان بطلان حکم ابن‌کثیر بر جعلی بودن این حدیث را در تفسیرش دانست، مگر آن که مقصود او همین حدیث خاصی باشد که از طریق ابن عباس نقل کرده است. زیرا این حدیث به خیال او از طریقی غیر معتبر نقل شده که البته این سخن او نیز قابل رد و بطلان است. چرا که آوردن حدیثی از طرق غیر معروف - با توجه به این که همین حدیث از طریق‌های صحیح نیز نقل شده - جایز نیست، مخصوصاً در تفسیر آیات قرآن، چگونه می‌توان برای حدیثی طریقی غیر معتبر نقل کرد، آن‌گاه اصل حدیث را به جعلی بودن متهم ساخت؟!

نکته سوم: سخن برخی از علمای سنی که روایات ثعلبی را رد کرده و به او لقب «حاطب لیل» [هیزم کش شب: کنایه از کسی که کار بیهوده می‌کند] داده‌اند، به تقلید ابن تیمیّه است، که برای نخستین بار در کتاب منهاج السنّة خود وی را بدین لقب یاد کرده است، در حالی که ما قبلاً شرح حال ثعلبی و ستایش او را از محکم‌ترین کتاب‌های آنان آوردیم.

سخنی که دربارهٔ سند روایت طبری آورده‌اند، ناشی از تعصب و نادانی فراوان است که نکته‌های ذیل این مطلب را آشکار می‌سازد:

یک. وی در سند خود به عطاء بن سائب در کلام ابی حاتم بسنده کرده و در عین حال به صدوق بودن وی تصریح شده است. هم چنین تعدادی از پیشوایان حدیثی دیگر هم در راست‌گویی و ثقه بودن وی صراحت دارند؛ حتی احمد دربارهٔ او دو بار گوید: «ثقه است، ثقه است، مردی صالح می‌باشد». البته، این نکته را گفته‌اند که او در آخر عمر خود مطالب را به هم می‌آمیخت.

برای وثاقت وی همین مقدار بس که بخاری و دیگران به جز مُسلم از وی

حدیث نقل کرده‌اند.^(۱)

دو. در تفسیر طبری سند این گونه است: معاذ بن مسلم از هر وی از عطاء بن سائب». ولی این نسخه غلط است و صحیح آن این است که معاذ بن مسلم هراء که از عطاء بدون واسطه روایت کرده است. هر کس به اسانید حدیث در فصل اول مراجعه کند، این مطلب بر او مخفی نخواهد ماند.

سه. معاذ بن مسلم؛ ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته است: «معاذ بن مسلم از شرحبیل بن سمط. مجهول است. و از وی از عطاء بن سائب خبر باطلی نقل شده که ما آن را در [شرح حال] حسن بن حسین گفتیم.»^(۲)

نویسنده گوید:

آن را در فصل سوم ذکر کردیم. مخفی نماند که سخن ذهبی در دو جا گواهی می‌دهد که روایت وی از عطاء بدون واسطه بوده است.

ذهبی در «میزان الاعتدال» او را مجهول و ناشناس می‌داند، اما در کتاب «سیر اعلام النبلاء» در شرح حال معاذ گفته است: «معاذ بن مسلم استاد نحو بوده است. ابومسلم کوفی هراء مولای محمد بن کعب قرظی است که از عطاء بن سائب و دیگران روایت کرده است. او در علم حدیث مورد اعتماد نیست و من از وی در [علم] قراءات حروفی را نقل کردم، کسانی از وی مطلب دریافت کرده و گفته شده که وی در ادبیات عرب کتاب نوشته ولی آن کتاب دیده نشده است. وی شیعه و دارای عمری طولانی بوده ... معاذ دوست کمیت شاعر است. گفته شده است که نود سال زندگی کرده و در سال ۱۸۷ از دنیا رفته و اندکی شعر می‌گفته و «هراء» کسی است که لباس هرویه می‌فروخته است و اگر این جمله معروف نبود، ما این مرد را نمی‌شناختیم و مقدار اندکی روایت نقل کرده است.»^(۳)

نویسنده گوید:

۱- این سخنان را در تهذیب الکمال: ۸۶/۲۰ ببینید.

۲- میزان الاعتدال: ۱۳۲/۶. ۳- سیر اعلام النبلاء: ۴۸۲/۸.

این مرد مجهول و ناشناس نیست، بلکه آنان می‌کوشند فضائل اهل‌البیت علیهم‌السلام را رد کنند و این یکی از روش‌های آنان در این مسیر است. چون ذهبی این را می‌داند، این نوبت گفته است: «وی در حدیث مورد اعتماد نیست»، بدون هیچ دلیلی جز آن که او شیعه بوده است. بلی، وی از راویان شیعه بود و همان طور که در کتاب‌های آنان آمده، فردی مورد اعتماد بوده است و تشیع هم هیچ اشکالی متوجه راوی نمی‌سازد؛ همان گونه که در جای خود ثبت و ضبط شده است.

چهار. ذهبی همان گونه که درباره معاذ متناقض گفته، درباره حسن بن حسین عرنی نیز قول خود را نقض کرده است. وی در کتاب «تلخیص المستدرک» وی را توثیق کرده است؛ همان گونه که در فصل سوم بحث کردیم.

پنج. احمد بن یحیی صوفی شیخ و استاد طبری و ابن عقده است که ذکری از او در کتاب میزان الاعتدال نیست. ضمناً او «کوفی الاحول» نیست، بلکه ذهبی بلکه با همین عنوان به هنگام ذکر ابن ابی حاتم آورده و صریحاً وی را توثیق کرده است.^(۱) خلاصه مطلب آن که حدیث طبری در تفسیر صحیح است. و این تحقیق را باید مغتنم شمرد و از آن استفاده نمود؛ و بالله التوفیق.

«فاذا جاء امرُ الله قُضی بالحق و خسر هنالك المبتلون»^(۲) پس چون امر خدا بیاید، به حق حکم شود و آن جا باطل کیشان زیان کنند».

این تمام سخن ما در جهت اول - از جهت سند - بود. اینک می‌پردازیم به بررسی حدیث از جهت دوم.

ب - پاسخ به مناقشه‌های آنان در دلالت حدیث

در این قسمت، سخنان و دیدگاه‌های ابن تیمیه، ابو حیان، ابن روزبهان، دهلوی و آلوسی در مورد دلالت حدیث را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم:

۲- غافر: ۷۸/۴۰

۱- الجرح و التعديل: ۸۱/۱

۱- ابوحیان گوید:

«اگر آن چه از ابن عباس روایت شده و ما آن را در صدر آیه نقل کردیم، درست باشد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی بن ابی طالب را نمونه‌ای از علمای امت و هادیان آن به سوی دین قرار داده است. پس مثل این است که ایشان گفته است: ای علی، وصف ویژگی تو این است؛ همان گونه که در این وصف ابوبکر و عمر هم داخل هستند...»

پاسخ:

این توجیهی بسیار خنک است. چرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی را نمونه‌ای از علمای امت و هادیان آن به سوی دین قرار داده و دیگران را قرار نداده است؟! اگر مقصود رسول خدا این بود، چرا یک نفر را برای مثال زدن انتخاب کرد و چرا نگفت: «انا المنذر و علماء امتی هداة: من بیم دهنده‌ام و علمای امت من هم هادیان هستند». یا مثلاً نگفت: من بیم دهنده‌ام و همه اصحاب من هدایت‌گران هستند. همان گونه که برخی به این حدیث متوسل شده‌اند که «اصحاب من مانند ستارگان هستند، به هر کدامشان اقتدا کنید، هدایت می شوید». و ما به زودی درباره این حدیث نیز صحبت خواهیم کرد.

به عبارت ساده‌تر، شأن ابوحیان از گفتن این کلام بالاتر بود، اما تمامی سعی و تلاش بر انکار خصوصیت ثابت از امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام است تا ابوبکر و عمر و دیگران را داخل در این فضیلت کنند؛ همان گونه که از عبارت وی پیدا است.

به همین جهت آلوسی بعد از نقل کلام او، گفته است: ظاهر آن این است که تقدیم معمول در خبر ابن عباس بر حصر حقیقی حمل نمی شود و در این روایت مانعی نخواهد بود که به زیادی تعداد هدایت‌گران اعتقاد داشته باشیم. سپس می افزاید: تأیید بر این عدم حصر، آن است که اخباری از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیده که وی گفته است: به دونفر بعد از من اقتدا کنید (ابوبکر و عمر) ...

اما چگونه ممکن است که ما با توجیهی بی دلیل، این حدیث را از ظاهر آن برگردانیم؟! درباره حدیثی که وی ذکر کرده است، به زودی صحبت خواهیم کرد.

۲- روزبهان گوید:

«اگر صحیح باشد که علی هدایت‌گر باشد که مسلّم و قطعی است، همین طور اصحاب رسول خدا ﷺ هم هدایت‌گران هستند، زیرا پیامبر گفت: اصحاب من مثل ستارگان هستند...»

پاسخ:

به زودی دربارهٔ حدیث نجوم به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۳- دهلوی گوید:

«دلالتی در این حدیث بر امامت امیر و نفی امامت از غیر او اصلاً و به طور مطلق وجود ندارد. چرا که اگر شخصی هدایت‌گر باشد، لازم نمی‌آید که امام هم باشد...»

پاسخ:

خلاصه کلام او، نفی دلالت و ملازمه بین امامت و هدایت است که به زودی جواب سخن وی را خواهیم گفت و مطلب آشکار خواهد شد.

۴- آلوسی گوید:

«در آیه نیز به هیچ وجهی از وجوه، دلالتی بر آن وجود ندارد. نهایت سخنی که می‌توان در این باره گفت، این که علی کرم الله وجهه هدایت شونده‌گان بعد از رسول خدا ﷺ را هدایت می‌کند. و این چیزی جز مرتبه ارشاد برای او اثبات نمی‌کند. این یک امر است و خلافتی را که به آن امر می‌گوییم، چیز دیگری است و بین این دو امر، نزد ما هیچ ملازمه‌ای وجود ندارد.»

پاسخ:

این وجهی است که وی آن را بر بقیه جواب‌ها مقدم داشته و به نظر می‌آید که بر آن خیلی اعتماد کرده و حاصل آن هم نفی ملازمه [نفی ملازمه بین امامت و

هدایت] می‌باشد. این جواب را دهلوی هم بیان کرده است.

سپس وجهی دیگر را از برخی نقل کرده است: «و برخی گفته‌اند که اگر خبر صحیح باشد، لازمه آن صحّت خلافت خلفای سه‌گانه است، از آن جا که علی کرم الله وجهه در آن چه آورد و آن چه که به حال خود وا گذاشت، بر حق و حقیقت بود. او کسی بود که مردم به دست او هدایت می‌شدند و این در حالی بود که از روی میل و رضا با خلفای قبل از خود بیعت کرد...».

اما آلوسی این وجه را به وجهی دیگر تأیید نکرده؛ زیرا می‌دانسته است که این سخن بر ادعایی استوار می‌شود که اصل نزاع و خصومت در آن است و ادعایی است که باید اثبات شود. آن ادعای باطل این است که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با خلفا به میل و رغبت بیعت کرده و به آنان ایرادی وارد نساخته، بلکه حتی از آنان تعریف نیز کرده است.

آن‌گاه توجیه ابوحنیفان را آورده و سپس آن را با حدیث اقتدای به ابوبکر و عمر تأیید کرده و سپس با این سخن باطل ساخته است: «من گمان می‌کنم به این توجیه نیازی نیست و هیچ رنجی بابت آن چه گفته شده نخواهد بود و عدم صحت خبر یاد شده کفایت می‌کند. و باید گفت که در آیه هیچ علامت و اثری بر اثبات آن وجود ندارد.»

نویسنده گوید: توجیه ابوحنیفان را ما جواب دادیم، در مورد حدیث اقتدای به شیخین [ابوبکر و عمر] در فصل چهارم بطلان آن را از نظر سند به تفصیل روشن خواهیم ساخت.

تکمله:

این حدیث شریف با سندهای بسیار، صحیح و درست است و هیچ مناقشه‌ای در سند آن وجود ندارد. ولی می‌توان مناقشات یاد شده را در نقاط ذیل خلاصه کرد: یک. تأویل: که باطل است. این همان سخن آلوسی است که گوید: «گمان نمی‌کنم احتیاجی به این توجیه و تأویل باشد و رنجی بابت آن نخواهیم داشت.»

دو. اعتراف به ظاهر حدیث و وجوب قبول آن، و عمل به سیره و روش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام. یعنی لازمه این قول، پذیرش و صحت خلافت خلفای سه گانه است. چرا که حضرت امیر با آنان بیعت کرده است.

ما این سخن را نقد و رد کردیم و گفتیم که این سخنی است که باید اول آن را اثبات کرد. همان گونه که معلوم است، اگر این سخن ثابت و صحیح بود، دیگر هیچ گونه اختلاف و نزاعی در بین نبود و این همه علمای اهل سنت دست به توجیه و تأویل نمی زدند که حدیث را از ظاهر آن خارج کنند.

سه. گفته اند: «هیچ ملازمه ای بین «هدایت» و «امامت» وجود ندارد و اینها دو امر جداگانه اند». در جواب اشکالات ابن تیمیه بدان خواهیم پرداخت.

چهار. معارضه این حدیث با حدیث نجوم «اصحاب من مانند ستارگان اند...» و حدیث اقتدای به شیخین نیز بحثی است که در فصل چهارم به پاسخ آن خواهیم پرداخت.

۵- ابن تیمیه:

او بیش از دیگران در این باره سخن گفته و جوهری نقل کرده است...

جواب وجه اول و دوم او: همان طور که دانستیم، این حدیث صحیح است و راویان آن در بین پیشوایان علم حدیث بسیار زیادند و برخی از آنان بر صحت این حدیث تصریح کرده اند. پس آن چه ابن تیمیه ذکر کرده، کذب و دروغ می شود.

جواب وجه سوم و چهارم او: این سخنان ناشی از سوء فهم او است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدایت گر علی علیه السلام و تمام امت است. اما علی علیه السلام هدایت گر امت بعد از اوست و این همان صریح قول پیامبر است که فرمود: به وسیله تو هدایت جویان بعد از من هدایت می شوند.

جواب وجه هشتم او: آیه شریفه دلالت بر امامت امیرمؤمنان علیه السلام می کند؛ اگر به حدیث صحیح وارد شده در ذیل آن توجه شود. پس هرگاه حدیث صحیح آیه را

تفسیر کرد، آیه شریفه از جمله دلایل قرآن بر امامت امیرمؤمنان خواهد بود.

جواب وجه هفتم او: به زودی در بطلان حدیث نجوم (اصحاب من مثل ستارگان ...) سخن خواهیم گفت. این سخن نزد شخصی مثل ابن تیمیه نیز باطل است و وی با استدلال به این حدیث باطل در این جا خود را نقض و باطل کرده است.

اما نفی ملازمه‌ای که بین «هدایت و امامت» در این وجه و وجه هفتم وی توسط وی و دهلوی و دیگران صورت گرفته است، قابل اعتنا و توجه نخواهد بود؛ به جهت معنایی که برای حدیث ذکر خواهیم کرد و این که هدایت‌گر، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خواهد بود.

این همان جواب سؤال ابن تیمیه در وجه ششم خواهد بود؛ وی گفته بود: «چگونه می شود که علی هدایت‌گر قوم، از اولین تا آخرینشان باشد»؟!

در وجه پنجم این سخن را گفته و معنای صحیح حدیث را دروغ انگاشته بود؛ سخن وی این بود: تمامی کسانی که از امت محمد هدایت شده‌اند، به وسیله او هدایت شده‌اند...

اما آن چه را که در وجه نهم درباره آیه ذکر کرده است که آیه به عمومیت صیغه آن است: «لِكُلِّ قَوْمٍ»... در مورد آن باید سخن بگوییم.

ج. معنای آیه مبارکه

قبل از ورود در بحث، باید با توجه به اجزاء و مفردات آیه، آن را مورد دقت و تأمل جدی قرار دهیم:

خدای متعال می فرماید: «انما انت منذر و لكل قوم هاد».

کلمه «انما» بدون تردید، دلالت بر انحصار می کند. «انذار» خبر دادن همراه با هشدار دادن است، همان طور که «تبشیر» خبر دادن به چیزی همراه با سرور و

خوشحالی است.^(۱)

قاضی بیضاوی در تفسیر «انما انت منذر» گفته است: «تو هم چون دیگر پیامبران، برای انذار و هشدار فرستاده شده‌ای، و بر تو نیست مگر آوردن آن چه که نبوت تو را آشکار سازد.»^(۲)

آیات وارد شده در این موضوع زیاد است. در برخی از آنها نیز الفاظ گوناگون حصر و انحصار وجود دارد که این معنا را می‌رساند، مانند این آیات: «انما انت نذیر و الله علی کل شیء وکیل:^(۳) جز این نیست که تو بیم دهنده‌ای و خدا بر هر چیزی وکیل است.»

«قل یا ایها الناس انما انا لکم نذیر مبین:^(۴) بگو ای مردم، جز این نیست که برای شما بیم دهنده‌ای آشکارم»

«قل انما انا منذر و ما من اله الا الله الواحد القهار:^(۵) بگو جز این نیست که من بیم دهنده‌ام و هیچ معبودی نیست جز خدای یکتای قهار (چیره بر هر چیز).»

«انما انت منذر من یخشاها:^(۶) جز این نیست که تو بیم دهنده کسی هستی که از آن بترسد»

«ان انا الا نذیر و بشیر لقوم یؤمنون:^(۷) نیستم مگر بیم دهنده و مژده دهنده برای گروهی که می‌گروند.»

«ان انت الا نذیر:^(۸) تو نیستی مگر بیم دهنده.»

«ان هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید:^(۹) نیست او جز بیم دهنده‌ای برای شما در برابر عذاب سخت.»

۱- المفردات فی غریب القرآن: ۵۰۸ ماده «نذر».

۲- تفسیر بیضاوی: ۴۲۸. ۳- هود: ۱۲/۱۱.

۴- حج: ۴۹/۲۲. ۵- ص: ۶۵/۳۸.

۶- نازعات: ۴۵/۷۹. ۷- اعراف: ۱۸۸/۷.

۸- فاطر: ۲۳/۳۵. ۹- سبأ: ۴۶/۳۴.

در برخی از آیات، «انذار» را علت غایی برای پیامبر دارای کتاب و نزول وحی بر وی دانسته‌اند؛ مانند این آیات:

«و اوحی الیّ هذا القرآن لاندركم به:»^(۱) و وحی فرستاده شد به من این قرآن تا شما را به آن بترسانم».

«کتاب انزل الیک ... لتنذر به ...:»^(۲) کتابی است فرو فرستاده شد به سوی تو ... تا به آن بترسانی».

«و ما ارسلناک الاّ مبشّراً و نذیراً:»^(۳) و ما تو را نفرستاده‌ایم مگر این که بشارت دهنده‌ای یا بیم دهنده».

«یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً و مبشّراً و نذیراً:»^(۴) ای پیامبر، ما تو را فرستادیم در حالی که شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده‌ای».

حتی در آغاز بعثت، خدای متعال خطاب به پیامبر، فرمود: «یا ایها المدثر* قم فانذر:»^(۵) ای جامه پیچیده برخیز و هشدار بده». و «انذر عشیرتک الاقربین:»^(۶) و خویشان نزدیکت را هشدار بده»

آیات زیادی دلالت می‌کند بر این که وظیفه رسول خدا ﷺ چیزی جز «انذار» و «تبشیر» نیست، و هر دو اینها یعنی بیم (هشدار بر عاقبت سوء و پریشانی) و امید (مژده بر سرور و خوشی است). دو گونه خبر دادن است. وظیفه پیامبر فقط خبر دادن است یعنی ابلاغ کردن و رساندن پیام. این لفظ یعنی ابلاغ در آیات زیادی هم آمده است؛ به علاوه حصر و انحصار در آن.

نمونه‌اش این است:

«و ما علی الرسول الاّ البلاغ:»^(۷) بر رسول جز ابلاغ نیست».

-
- | | |
|-------------------|------------------|
| ۱- انعام: ۱۹/۶ | ۲- اعراف: ۲/۷ |
| ۳- فرقان: ۵۶/۲۵ | ۴- احزاب: ۴۵/۳۳ |
| ۵- مدثر: ۱/۷۴ و ۲ | ۶- شعراء: ۲۱۴/۲۶ |
| ۷- مائده: ۹۹/۵ | |

«فهل على الرسول الا البلاغ المبين:»^(۱) پس آیا بر رسول جز رساندن آشکار هست؟»

«فإن توليتم فاعملوا انما على رسولنا البلاغ المبين:»^(۲) اگر اعراض کنید، پس بدانید که نیست بر رسول ما مگر رساندن آشکار.»

درباره آیه: «ولكل قوم هاد»، اگر کسی «هادی» را رسول خدا ﷺ قرار دهد، بنا بر این «واو» عطف است و کلمه «هاد» بر «منذر» عطف می شود و «لکل قوم هاد» متعلق به «هاد» می شود.

یا این که «هاد» خبر مبتدای مقدر است؛ یعنی «و أنت هاد» و تو هدایت‌گری». قول اول رد می شود، زیرا مستلزم جدایی و فصل بین «معطوف» و «معطوف علیه» با جارّ و مجرور است و این کار نزد محققان از علمای نحو جایز نیست.

قول دوم نیز رد می شود، زیرا مستلزم تقدیر است و همیشه تقدیر بر خلاف اصل اولیه است.

بعلاوه اگر معتقد شویم «هادی» در آیه خود رسول الله است، از حدیث صحیح در تفسیر آن غفلت شده که صراحت دارد علی عليه السلام هدایت‌گر است. همین سخن نیز جواب کسانی است که آیه را تفسیر به رأی می کنند و هدایت‌گر را «خدا» یا «عمل» یا چیزهای دیگری می گیرند؛ این گونه سخنان، تفاسیری ناروا است که حتی افرادی چون ابن تیمیه و آلوسی نیز به بطلان آن رأی داده و با آن موافق نیستند. بنا بر آن چه نقل کردیم «واو» در این جا واو استیناف است.

بنابراین، معنای آیه چنین می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیم دهنده است و برای هر قومی هدایت‌گری است به آن چه پیامبر آورده است و او علی عليه السلام است؛ کسی که [این تعالیم] را نگاه داشته و نشر داده و به گرفتن و عمل بدان فرا خوانده است، و علی بعد از پیامبر ﷺ با سخن و عملش به سوی خدا و اسلام هدایت‌گر خواهد بود.

هدایت یعنی نشان دادن راه و راهنمایی به سوی آن. ^(۱) ابن فارس گوید: «هَدَى: هاء و دال و حرف عله یا - دو معنای اصلی دارد: یکی تقدّم در ارشاد و دیگر برانگیختن لطف. در معنای اول، سخن عرب است که گویند: او را به راه هدایت کردم یعنی او را مقدّم داشتم تا هدایتش کنم و هر متقدّمی برای چنین امری، هدایت‌گر است.

شاعر گوید:

إذا كان هادي الفتى في البلا د صدر القناة أطاع الاميرا

اگر هدایت‌گر، جوانمرد در سرزمین و نوک نیزه باشد، حاکم و امیر مورد اطاعت قرار می‌گیرد.

از همین جاست که خلاف هدایت، ضلالت است...

معنای اصلی دوم هم عبارت از هدیه است... ^(۲)

د. پاسخ ابن تیمیه

اگر معنای آیه مبارکه همین باشد که ذکر شد و به احادیثی مراجعه کنیم، که در ذیل و تفسیر آن وارد شده است، این نکات را در می‌یابیم:

۱- تناظر بین پیامبر و علی به این که پیامبر هشداردهنده و علی هدایت‌گر است.

۲- حصری که از کلمه تعبیر «انت الهادی» و «الهادی علی» فهمیده می‌شود.

۳- حصری که از تقدّم ظرف در جمله وجود دارد: «بک یهتدی المهتدون: فقط به وسیله تو هدایت‌جویان هدایت می‌شوند».

۴- حصری که از اشاره کردن پیامبر به سینه‌اش و زدن بر شانه علی فهمیده می‌شود.

۵- و کلمه «بعدی»: بعد از من؛ که هدایت‌گری مستقیم علی بعد از پیامبر را نشان

۱- المفردات فی غریب القرآن: ۵۳۸. ۲- معجم مقاییس اللغه: ۴۲/۶.

می دهد.

آیه به کمک احادیث فراگیری که یاد شد، بر این مطلب دلالت دارد که خدای متعال، وظیفه پیامبر را «انذار» قرار داده است. وظیفه علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز ارشاد امت و راهنمایی آنهاست به راه مستقیمی که به سیره و سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منتهی می شود و بنابر این، امام مرشد امت است و قائم مقام پیامبر و مقتدای بعد از او برای امت است.

همین مطلب، روح و حقیقت امامت و خلافت است.

این همان حقیقتی است که برخی از علمای اهل سنت مثل ابن تیمیه و ابن روزبهان و آلوسی نیز فهمیده اند؛ یعنی حدیث بر وجوب اقتدای به امیر مؤمنان بعد از پیامبر دلالت می کند. همین مطلب مصداق این آیه قرآنی است: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيْهِ الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟»^(۱) آیا کسی که راه می نماید به سوی حق، سزاوارتر است که پیروی شود یا کسی که راه نیابد مگر آن که هدایت شود؟ پس چه شود شما را؟ چگونه حکم می کنید؟!»

آری، اینان همین را فهمیده اند، و گرنه چرا برای مقابله با آنان به سخنان دروغین چنگ بزنند، مانند: «اصحاب من مانند ستارگان اند به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می یابید» و یا سخن دروغین دیگر «به دو نفر بعد از من اقتدا کنید: ابوبکر و عمر»؟ این دو سخن باطل هستند. اگر این دو سخن از لحاظ سند و دلالت صحیح و درست بودند، وجهی برای تأمل و دقت وجود داشت؛ همان گونه که برخی یاوه گویان تمسک جسته اند به قول دروغی که در منهاج السنة به علی عَلَيْهِ السَّلَام نسبت داده است: «هر آن کس که مرا بر ابوبکر برتری دهد، بر او حد افترا زنده جاری می سازم»؟!»

ه. تأکیدی در الفاظ حدیث

الفاظ حدیث وارد شده در تفسیر آیه مبارکه، تأکید فراوانی بر پیروی از

امیرمؤمنان و اقتدای به او و امامتش بعد از پیامبر دارد:

۱- مانند این سخن پیامبر که آن را در شب معراج شنید: «ای محمد، به راستی تو بیم دهنده‌ای و برای هر قومی هدایت‌گری است. گفتم: من بیم دهنده‌ام، پس هدایت‌گر کیست؟ خدای متعال فرمود: علی هدایت‌گر، هدایت‌کننده، راهنمای امت تو به بهشت من و پیشوای سروران به رحمت من است.»

در این حدیث، امام را به دو وصف «هادی مهتدی» و «راهنمای امت تو» ستوده است که با وجود «ال» در «القائد» دلالت بر انحصار دارد.

نیز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره علی عَلِيٌّ فرمود: «تویی مشعل مردم و پرچم هدایت، امین قرآنی و من گواهم که تو این چنین هستی.»

پیامبر ایشان را به عنوان مشعل مردم و پرچم هدایت و امین قرآن قرار داده و سپس خود بدان شهادت داده و اقرار کرده است.

همچنین سخن «زرقاء کوفیه» به معاویه هنگامی که به آیه مبارکه استشهاد کرد و چنین گفت: «بیم دهنده، رسول خدا و هدایت‌گر، علی ولی خداست»

و. احادیث دیگر

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این سخن خود چنین اشاره دارد: «ای علی، هدایت‌گران بعد از من به وسیله تو هدایت می‌شوند». مفهوم این سخن آن است که در امت پیامبر بعد از او همواره «هدایت‌گران» و «گمراهانی» وجود خواهند داشت. پس تا روز قیامت، «هدایت» و «ضلالت» به او وابسته خواهد بود. علی بسان پرچمی است که در راه قرار می‌گیرد؛ هر کس بدان هدایت جوید، راه می‌یابد و کسی که با او مخالفت کند یا از او روی گرداند، گمراه خواهد شد. بنابر این هدایت‌جویان و مهتدیان، دوستداران، اطاعت‌کنندگان و پیروان اویند، در حالی که گمراهان همان مخالفان و دشمنان او به حساب خواهند آمد.

از این جاست که پیامبر، علی عَلِيٌّ را به عناوین وصف کرده است، مانند رایت هدایت، علم، پیشوای طریق مستقیم، باب حطه و...

اول - علی پرچم هدایت

در روایت حاکم حسکانی و حاکم ابو عبدالله و حافظ ابو نعیم از ابی برزه است: «انک منار الانام و رایة الهدی و امین القرآن: تویی مشعل [هدایت] مردم و پرچم هدایت و امین قرآن».

حافظ ابو نعیم با سند خود از ابی برزه نقل کرده است:

«ان علیاً رایة الهدی و امام اولیائی و نور من اطاعنی و هو الکلمة التی الزمها المتقین من احبه احبني و من ابغضه ابغضنی:»^(۱) به راستی علی پرچم هدایت است و پیشوای دوستان من و نور کسی که مرا اطاعت کند. او کلمه‌ای است که متقین باید بدان التزام داشته باشند. هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس وی را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.»

این حدیث بر دلالت به امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام کاملاً قوی و متین است، لذا برخی از علمای اهل سنت درباره سند آن به دلخواه خود و بدون دلیل سخن گفته‌اند. مثلاً در «لسان المیزان» در شرح حال «عباد بن سعید جعفی» بعد از بیان حدیث گفته است: «این سخن باطل است و سند آن راه به ظلمت می‌برد».^(۲) در شرح حال «لاهنز ابو عمرو تیمی» از قول ابن عدی آورده که از افراد مورد اطمینان و ثقه، احادیث منکر نقل می‌کرده است. آنگاه حدیث فوق را نقل کرده و چنین گفته است: «این باطل است؛ ابن عدی چنین گفته است.»

سپس گفته است: «می‌گویم: بلی، سوگند به خدا که این حدیث از بزرگ‌ترین احادیث جعلی است. اما علی، لعنت خدا بر کسی که او را دوست نداشته باشد».^(۳)

می‌بینید که او مناقب امیرمؤمنان علی علیه السلام را بدون دلیل رد می‌کند. بلی، دلیل

۱- حلیة الاولیاء: ۶۶/۱ بنگرید: تاریخ بغداد: ۹۸/۱۴، تاریخ دمشق: ۳۳۰/۴۲ - ۸۸۹۲ چاپ جدید، نظم در السمطین: ۱۴۴ و بقیه منابع.

۲- لسان المیزان: ۲۲۹/۳. ۳- لسان المیزان: ۲۳۷/۶.

دیگر او، سوگند دروغ است و چه دلیلی محکم‌تر از آن؟!

برخی از اینان بدون دلیل در این مورد سخن می‌گویند، می‌بینیم که می‌گویند: «ابن عدی» درباره «لاهنز» آورده است: «او از راویان مورد اعتماد و ثقه احادیث منکر نقل می‌کرده است.» در حالی که خطیب بغدادی گوید: «من از «لاهنز بن عبدالله» جز این حدیث را ندیده‌ام». پس چگونه وی از راویان ثقه، احادیث منکر نقل می‌کرده است؟! خطیب می‌خواسته که در حدیث طعن و ایراد وارد سازد، اما دلیلی بر آن نداشته است، لذا می‌گوید: حدیث گفت برایم احمد بن محمد مستملی از محمد بن جعفر وراق از ابوالفتح محمد بن حسین ازدی حافظ که وی گفته است: «لاهنز بن عبدالله تیمی بغدادی غیر ثقه است و راوی مورد اعتمادی نیست و هم چنین مجهول است.»^(۱)

نویسنده گوید:

اگر دلیل اینان قول و سخن «ازدی» است، کار بسیار آسان است. زیرا آنان تصریح کرده‌اند که خود ازدی راوی ضعیفی است که بر اساس نظریات به راویان حدیث به نقل‌های او نمی‌توان توجه و التفات نمود:

- ذهبی گوید: «به قول ازدی نمی‌توان توجه کرد، زیرا در زبان وی نسبت به جرح و ردّ راویان حدیث، سنگینی وجود دارد.»^(۲)

- حافظ ابن حجر گوید: «این مطلب را چندین بار گفته‌ام که جرح و تضعیف ازدی [در حق دیگر راویان] معتبر نیست؛ چرا که خود وی ضعیف است.»^(۳) علاوه بر مطالب پیشین، اشاره می‌کنیم که حدیث مورد بحث ما را احادیث دیگری تأیید می‌کند و صحت آن را روشن می‌سازد؛ از جمله سخن پیامبر ﷺ است: «اگر علی را به امارت و سرپرستی بگیری - و نمی‌بینم که این چنین عمل کنی - او را هدایت‌گر و هدایت شده خواهید یافت که او شما را به راه راست می‌برد.»^(۴)

۱- تاریخ بغداد: ۹۹/۱۴.

۲- میزان الاعتدال: ۶۱/۱.

۴- مسند احمد: ۱۰۸/۱.

۳- مقدمه فتح الباری: ۴۳۰.

و مانند این سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «هرکس که می خواهد مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد و در «بهشت جاودان» که خدا به من وعده داده ساکن شود، علی بن ابی طالب را به سرپرستی بگیرد. زیرا او هرگز شما را از هدایت خارج نمی کند و هرگز شما را به گمراهی داخل نمی کند». حاکم گفته است: «این حدیثی دارای اسانیدی صحیح است»^(۱).

و مانند این سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «به راستی علی شهر هدایت است. هرکس داخل آن شود، نجات یابد و هرکس از وی تخلف کند، هلاک و نابود شود»^(۲).

دوم - علی نشانه است

همان گونه که پیامبر علی را به پرچم هدایت وصف کرده، هم چنین وی را به عَلم (نشانه) ستوده است.

حافظ ابن عساکر در شرح حال علی عَلِيٍّ گوید: «ابوالقاسم علی بن ابراهیم نسیب از ابوبکر احمد بن علی خطیب از ابوالفرج طناجیری از عمر بن احمد واعظ از محمد بن محمود انباری در بصره از محمد بن قاسم بن هاشم از پدرش از عبدالصمد بن سعید ابو عبدالرحمن از فضل بن موسی از وکیع از اعمش از ابی وائل از حذیفه که گفت: رسول خدا ﷺ به علی فرمود: من تو را پرچم (عَلم) میان خودم و امتم قرار دادم. هرکس از تو پیروی نکند، کافر شده است.»

سپس ابن عساکر گفته است: در بین راویان حدیث از «فضل» تا «واعظ» افراد مجهولی وجود دارند که نمی توان آنها را شناسایی کرد.^(۳)

نویسنده گوید:

۱- المستدرک علی الصحیحین: ۱۲۸/۳.

۲- ینابیع الموده: ۲۲۰/۱ ح ۳۹ - چاپ تصحیح شده جدید -

۳- تاریخ دمشق - شرح حال امیرالمؤمنین عَلِيٍّ - ۴۸۹/۲ -

این اشتباه اوست، اگر خود را به تجاهل و غفلت نزده باشد؛ همان گونه که معمولاً عادت آنان در قبال مناقب امیرمؤمنان چنین است.

محمد بن محمود انباری شیخ و استاد ابو حفص عمر بن احمد بن شاهین واعظ حافظ است. در تاریخ خطیب ضمن شرح حالش آمده است: «محمد بن محمود انباری از علی بن احمد نصر ازدی و محمد بن ابی الحسن ابن فرج همدانی و محمد بن حذیفه بن ماهان واسطی و محمد بن قاسم بن هاشم سمسار- که از او ابو حفص بن شاهین روایت دارد- ذکر کرده که از وی در بصره حدیث شنیده است.»^(۱)

محمد بن قاسم بن هاشم، ابوبکر سمسار است که خطیب شرح حالش را چنین گفته است. «از پدرش حدیث نقل کرده ... ثقه و مورد اعتماد بوده است.»^(۲)

پدرش: قاسم بن هاشم است که خطیب شرح حال وی را نیز چنین گفته است: «... افرادی از او نقل حدیث کرده اند، از جمله: پسرش ابوبکر ابن ابی الدنیا، وکیع قاضی، یحیی بن صاعد، ابو عبید ابن مؤمل نافد، قاضی محاملی، محمد بن مخلد. شخصی بسیار راستگو بوده است.»^(۳)

عبدالصمد بن سعید، از فضل بن موسی بصری روایت کند. مولی بنی هاشم متوفای سال ۲۶۴ هجری. گمان می کنم که «عبدالصمد بن سعید کندی حمصی متوفای سال ۳۲۴ هجری است که ذهبی شرح حال او را گفته و به عنوان محدث و حافظ ستوده است.»^(۴)

بعلاوه، فقیه محدث ابن مغزلی واسطی شافعی از ابو محمد غندجانی با سندش از شعبه بن حجاج از ابی تیاح از ابن عباس روایت کرده است: رسول خدا ﷺ فرمود: جبرئیل نزد من آمد، در حالی که پارچه ای از پارچه های بهشتی بر وی بود و من کنار وی نشستم. آن گاه وقتی در مقابل پروردگارم قرار گرفتم، و با من سخن گفت و مرا مورد خطاب قرار می داد، هیچ چیز را به من نیاموخت مگر آن که به علی یاد

۱- تاریخ بغداد: ۲۶۱/۳.

۲- همان: ۱۸۰/۳.

۳- همان: ۴۲۱/۱۲.

۴- سیر اعلام النبلاء: ۲۶۶/۱۵.

داد؛ پس او در شهر علم من است.

سپس پیامبر او را فراخواند و گفت: «ای علی، صلح با تو صلح با من است و جنگ با تو جنگ با من. و تویی پس از من پرچم بین من و بین امتم.»^(۱)

سوم - علی شما را به راه مستقیم هدایت می کند

به همین دلیل، پیامبر، امت را وصیت و ارشاد فرمود و چنین گفت: «اگر علی را به امارت و فرمانروایی بگیری - و من شما را اهل این کار نمی بینم - او را هدایت کننده و هدایت شده می یابید. او شما را به راه مستقیم می رساند.»^(۲)

طبق روایت سید همدانی از ابن عباس، پیامبر فرمود: «و هنگامی که با او (علی عَلِيٍّ) مخالفت کنید، راه های [هدایت] از شما گم می شود و هوا و هوس شما را در گمراهی می اندازد.»^(۳)

پیامبر آن جناب را به عنوان «طریق و راه» توصیف کرده، در روایت مسندی که از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس آورده شده است.^(۴)

چهارم - اطاعت از علی، اطاعت از رسول خداست

به همین جهت اطاعت علی، اطاعت از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و اگر از او اطاعت کنند، داخل بهشت خواهند شد؛ همان گونه که در روایتی آمده است:

حاکم با سند خود از ابوذر روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «هر کس از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هر کس مرا عصیان کند، خدا را عصیان کرده است. هر کس علی را اطاعت کند، از من پیروی کرده و هر کس علی را عصیان کند، مرا عصیان کرده است.» حاکم گوید: «این حدیث دارای اسناد صحیح است» و

۱- مناقب امیرالمؤمنین: ۵۰. ۲- مسند احمد: ۱۰۸/۱.

۳- مودة القربی، به نقل از ینابیع الموده، چاپ ترکیه: ص ۲۵۰.

۴- شواهد التنزیل: ۵۷/۱؛ المناقب - نوشته خوارزمی مکی - به نقل ینابیع الموده: ۱۳۳.

ذهبی نیز با سخن وی موافقت کرده است.^(۱)

پنجم - جدایی از علی، جدایی از رسول خداست.

نیز به همین جهت، علی «جداکننده بین حق و باطل» است؛ همان گونه که در حدیث مشهور آمده است که هر کس از علی جدا شود، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جدا شده است. حدیث این است:

طبرانی در «اوسط» نقل کرده و همیشه نیز از او به اسناد خود از بریده در قضیه فرستادن علی به عنوان امیر به سمت یمن که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: برخی از افراد را چه می شود که علی را شماتت و تضعیف می کنند؟! هر کس علی را تنقیص کند، مرا ناقص دانسته و هر کس از علی جدا شود، از من جدا شده است؛ علی از من است و من از علی هستم...^(۲)

حاکم به اسناد خود از ابوذر روایت کرده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ای علی، هر که از من جدا شود، از خدا جدا شده است. و هر کس از تو جدا شود ای علی، از من جدا شده است.» حاکم گوید: «اسناد این حدیث صحیح است.»^(۳) بزّار نیز روایتش کرده و همیشه از قول او که گفته است: «رجال این حدیث همگی مورد وثوق هستند.»^(۴)

ششم - جایگاه علی نسبت به پیامبر مانند پیامبر است نسبت به خدا

از همین رو منزلت علی نسبت به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همانند منزلت پیامبر نسبت به پروردگار است. حافظ محبّ طبری از ابن عباس از ابوبکر روایت کرده است: من خودم را بر مردی مقدم نمی دارم که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره اش شنیدم که می گفت: جایگاه علی نسبت به من مانند جایگاه من نسبت به خداست؛ این حدیث

۱-المستدرک علی الصحیحین: ۱۲۱/۳. ۲-مجمع الزوائد: ۱۲۸/۹.

۳-المستدرک علی الصحیحین: ۱۲۳/۳. ۴-مجمع الزوائد: ۱۳۵/۹.

را ابن سَمَّان در کتاب «موافقه» نقل کرده است.^(۱)

این روایت را ذهبی از ابن مسعود در شرح حال محمد بن داوود رملی نقل کرده است و می‌گوید: «این حدیثی است که این جاهل آن را بر ساخته و ابو عمرویه از مخلد بن مالک سلمسینی از رملی روایت کرده است».^(۲) بنگرید که چگونه حدیث را بدون هیچ دلیلی فقط به پیروی از هوس خود رد می‌کند!!

هفتم - باب حطه

به همین جهت است که علی عَلَيْهِ السَّلَام باب حطه است، در حدیثی که حافظ دارقطنی از ابن عباس روایت کرده که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «علی باب حطه است. هر کس در آن داخل شود، ایمن باشد. بود و هر کس از آن خارج شود، کافر خواهد بود.»^(۳)

حافظ طبرانی نیز حدیثی روایت کرده که در آن، اهل بیت را به کشتی نوح و باب حطه در بنی اسرائیل تشبیه کرده است.^(۴)

ز. نتیجه بحث

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی عَلَيْهِ السَّلَام را به هدایت‌گر و پرچم و درفش ستوده است و صفات دیگری که برخی از آنها را گفتیم و برخی دیگر را نگفتیم. تمام آنها به یک معنای واحد و یک مقصد یگانه اشاره می‌کند، یعنی که او «رهبر» و «مرشد» و «پیروی شده» و... پس از خود رسول خدا برای امت اسلامی است. و این همان معنای «امامت عام» و «ولایت مطلق» و «خلافت عظمی» است...

به دلیل همین معنا، در احادیث گوناگون، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم،

۱- ذخائر العقبی: ۶۴.

۲- میزان الاعتدال: ۵۴۰/۳، ابن حجر به پیروی از او در لسان المیزان: ۱۶۱/۵.

۳- الجامع الصغیر: ۳۴۶ ح ۵۵۹۲، الصواعق المحرقة: ۷۵، کنز العمال: ۶۰۳/۱۱ ح ۳۲۹۱۰.

۴- المعجم الصغیر: ۱۳۹/۱.

علی علیه السلام را به «تقسیم کننده بهشت و دوزخ» توصیف کرده و او را «میزان و معیار» قرار داده است که به وسیله او مؤمن را از منافق و کافر جدا می‌کند، و حق را از باطل تمییز می‌دهند.

هم چنین علی علیه السلام حجت خداوند بر بندگان است؛ همان گونه که در حدیثی از خطیب در «تاریخ بغداد»^(۱) آمده است. ابن عساکر نیز آن را در «تاریخ دمشق» از انس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده،^(۲) ولی دربارهٔ رجالِ سند سخن نگفته، مگر دربارهٔ «مطر» که او از انس روایت کرده است. مطر از تابعان و از رجال ابن ماجه است. از سخنان آنان بر می‌آید که علت ترک حدیث او آن است که روایت فضائل را از طریق انس بن مالک نقل کرده است، وگرنه جرح و طعن در شخص او نیست، مگر آنکه روایات او با هوا و هوس‌های آنان موافق نیست. به همین جهت ذهبی این حدیث را در «میزان الاعتدال» آورده و گفته است: «این [حدیث] باطل است و متهم به آن «مطر» است. چرا که «عبیدالله» ثقه و مورد اعتماد و شیعه است، اما با نقل این افتراء [یعنی این حدیث] گناه کرده است.»^(۳)

از این سخن دانسته می‌شود که «عبیدالله بن موسی عبسی» راوی «مطر»، مورد وثوق است و خود «مطر» نیز به چیزی متهم نشده، ولی حدیث او «باطل» است؟! ابن حجر دربارهٔ این شخص در «لسان المیزان» سخنی نگفته، چون او از رجال برخی از کتاب‌های صحاح شش‌گانه بوده است.

خلاصه مطلب آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امیر مؤمنان علی علیه السلام را به امامت بعد از خود با شکل‌های گوناگون معرفی کرده است. گاهی آن جناب را آشکارا با صفات امامت و وصایت و مانند آن و گاهی با صفاتی خواننده که لازمهٔ آن صفات، امامت است. در مواردی نیز او را به تشبیهاتی وصف کرده که همین معنی را به روشنی می‌رساند.

۱- تاریخ بغداد: ۸۸/۲

۲- تاریخ دمشق - شرح حال امیر مؤمنان علیه السلام - ۲۷۲/۲ - ۲۷۳.

۳- میزان الاعتدال: ۱۲۸/۴ - ۱۲۷.

با این ترتیب، معنای آیه کریمه و معنای حدیث شریف و کیفیت استدلال اصحاب امامیه در اثبات امامت روشن شد، اشکالات بر استدلال‌های مطرح شده پاسخ داده شد و دفاع از آنان تبیین گردید.

البته احادیث معارضی در این باره وجود دارد، که در فصل بعد به آن می‌پردازیم...

فصل چہارم

«جواب احادیث معارض»

در این فصل به تحقیق دربارهٔ احادیثی می‌پردازیم که نویسندگان اهل سنت دربارهٔ فضیلت ابوبکر یا شیخین یا تمامی صحابه نقل کرده‌اند. برخی از آنان کوشیده‌اند از طریق این احادیث، با احادیث وارد شده ذیل آیه مبارکه که قبلاً گذشت به معارضه برخیزند.

۱- حدیث اقتدا بر شیخین

اول - پیشینه

این حدیث را آلوسی در تفسیر روح المعانی نقل کرده است.

البته قبل از او تعدادی از بزرگان اهل سنت در مباحث امامت آورده و بدان استدلال کرده‌اند؛ از جمله: قاضی عضدالدین ایجی در مواقف، شارح کتاب وی شریف جرجانی در شرح مواقف، سعد تفتازانی در شرح مقاصد، ابن تیمیه در منهاج السنة، ابن حجر مکی در الصواعق المحرقة، ولی الله دهلوی در قرّة العینین فی تفضیل الشیخین، پسرش عبدالعزیز صاحب تحفه اثنا عشریه و دیگران.

هم چنین این استدلال را دربارهٔ مسأله انعقاد اجماع ابوبکر و عمر، می‌توان در تعداد زیادی از کتاب‌های علم اصول فقه آنان یافت، برای نمونه: مختصر ابن حاجب و شرح آن، منهاج بیضاوی و شروح آن، مسلم الثبوت قاضی بهاری و شرح آن.

در عین حال با تحقیق و پژوهش، برای ما روشن شده که شهاب‌الدین آلوسی این مطالب را از سخنان عبدالعزیز دهلوی در کتاب تحفه اثنی عشریه گرفته است.^(۱) مطالب این کتاب توسط محمود شکری آلوسی به عنوان مختصر تحفه اثنا عشریه از فارسی به عربی ترجمه شده است.

دوم - تحقیق در اسانید حدیث

در هر حال، هدف آنان از استدلال به این حدیث، فقط به منظور معارضه است. به همین جهت ما با تفصیل نسبی درباره‌اش سخن خواهیم گفت، تا در برابر استدلال علمای امامیه به عنوان معارض مطرح نشود.

این حدیث از جمله احادیثی است که بخاری و مسلم از آن روی گردانده‌اند و در میان صاحبان صحاح اهل سنت، فقط ترمذی و ابن‌ماجه نقل کرده‌اند؛ البته احمد در مسند خود و حاکم در مستدرک نیز آن را از طریق حذیفه و ابن‌مسعود آورده‌اند. اینان حدیث را از حذیفه بن یمان نقل کرده‌اند اما با اسانیدی که بیشتر آنها ختم می‌شود به: «عبدالملک بن عمیر از ربیع بن حراش از حذیفه»^(۲)

* عبدالملک بن عمیر اهل تدلیس، بسیار ضعیف، پر غلط، و احادیث او بسیار مضطرب است؛ همان‌گونه که در کتاب‌های رجال آمده است.

احمد گوید: او جداً مضطرب الحدیث بوده و روایات کمی هم نقل کرده است. من از او پانصد حدیث دیده‌ام که در بسیاری از آنها غلط وجود دارد.

اسحاق بن منصور گوید: «احمد او را در نهایت ضعف دانسته است». از احمد هم چنین نقل شده که گفته است: «وی شخص ضعیفی است که احادیث غلط می‌گفته است.»

۱- البته در تحقیقات خودمان به این نتیجه نیز رسیده‌ایم که مطالب کتاب «تحفه اثنا عشریه» از کتابی دیگر به نام «الصواعق الموبقه» اثر نصرالله کابلی سرقت شده است.
۲- مسند احمد بن حنبل: ۳۸۲/۵ و ۳۸۵، صحیح ترمذی، باب مناقب ابوبکر و عمر، سنن ابن‌ماجه، باب مناقب ابوبکر، المستدرک علی الصحیحین: ۷۵/۳.

ابن معین گوید: «او دچار خلط شده است.»

ابوحاتم گوید: «او حافظ نبوده و در حافظه وی کاستی پیدا شده است.» هم چنین گفته است: «وی به حفظ و یاد سپاری توصیف نشده است.»

ابن خراش گوید: «شعبه از وی راضی نبوده است.»

ذهبی گوید: «ابن جوزی درباره وی جرح و ضعف حکایت کرده و وی را توثیق نکرده است.»

سمعانی و ابن حجر گفته اند: «او اهل تدلیس بوده است.»^(۱)

از بدی‌های این شخص آن‌که: وی رسول و فرستاده سبط شهید امام حسین علیه السلام را به اهل کوفه سر برید. زمانی که فرستاده امام را به دستور ابن زیاد از بالای قصر انداختند و به زمین افتاد و اندک رمقی در جان‌ش باقی مانده بود، عبدالملک او را سر برید. وقتی او را سرزنش کردند، گفت: من خواستم او را راحت کنم!!^(۲)

بعلاوه نه «عبدالملک بن عمیر» از «ربعی بن خراش» حدیث را شنیده، و نه «ربعی» از حدیث بن یمان. این مطلبی است که مناوی گفته است. ابن حجر گوید: «درباره عبدالملک اختلاف شده است، ابوحاتم او را شخصی ضعیف دانسته. بزّار مانند ابن حزم گوید: صحیح نیست: زیرا نه عبدالملک از ربعی حدیث شنیده و نه ربعی از حدیث.»^(۳)

نویسنده گوید:

مدار این حدیث بر «سالم بن علاء مرادی» است که وی را ابن معین، نسائی، ابن جارود، ابن حزم، ذهبی، ابن حجر و دیگران تضعیف کرده اند.^(۴)

۱- الانساب، ذیل «القطبی»، تهذیب التهذیب: ۴۱۱/۶، میزان الاعتدال: ۶۶۰/۲، تقریب

التهذیب: ۵۲۱/۶، المغنی فی الضعفاء: ۴۰۷/۲.

۲- تلخیص الشافی: ۵۳/۳، روضه الواعظین: ۱۷۷، مقتل الحسین: ۱۸۵.

۳- فیض القدر فی شرح الجامع الصغیر: ۵۶/۲.

۴- میزان الاعتدال: ۱۱۲/۲، الکاشف: ۳۴۴/۱، تهذیب التهذیب: ۴۴۰/۳، لسان المیزان: ۷/۳.

ترمذی و حاکم همین حدیث را از عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند که هر دو یک سند واحد دارند: «از ابراهیم بن اسماعیل بن یحیی بن سلمة بن کهیل از پدرش از جدش از ابی زعراء از عبدالله بن مسعود»^(۱)

ابراهیم، پدرش و جدش همگی از راویانی هستند که به شدت مورد جرح و ضعف علمای رجالی قرار گرفته‌اند.

* درباره ابراهیم:

ذهبی گوید: «او را ابوزرعه، بی دقت در نقل حدیث و ابوحاتم متروک می‌داند»^(۲)

ابن حجر همین مطلب را از ابن ابی حاتم نقل و عقیده او را تثبیت می‌کند.^(۳) عقیلی گوید: «از مطین نقل شده که ابن نمیر از او راضی نبوده و او را تضعیف کرده است»، هم چنین گفته است: «احادیث منکر نقل می‌کرده است». عقیلی گوید: «به ابراهیم و احادیث وی نمی‌توان توجه کرد»^(۴)

* درباره اسماعیل:

دارقطنی و ازدی و دیگران گفته‌اند: «او در نظر دانشمندان، ترک شده است»^(۵) * وضع «یحیی بن سلمه» از آن دو نفر بدتر است!! ترمذی گوید: «در حدیث تضعیف شده است»^(۶)

مقدسی گوید: «ابن معین وی را تضعیف کرده و ابوحاتم گفته که او قوی نیست بخاری گفته است: در احادیث او منکر وجود دارد. نسائی گفته است: ثقه و مورد اعتماد نیست. ترمذی گوید: «ضعیف است»^(۷). ذهبی او را ضعیف می‌داند.^(۸)

۱- صحیح ترمذی: ۶۳۰/۵، المستدرک علی الصحیحین: ۷۵/۳.

۲- میزان الاعتدال: ۲۰/۱، المغنی فی الضعفاء: ۱۰/۱.

۳- تهذیب التهذیب: ۱۰۶/۱. ۴- تهذیب التهذیب: ۱۰۶/۱.

۵- میزان الاعتدال: ۲۵۴/۱، المغنی فی الضعفاء: ۸۹/۱، تهذیب التهذیب: ۳۳۶/۱.

۶- صحیح ترمذی: ۶۳۰/۵. ۷- الکمال فی اسماء الرجال - نسخه خطی -

ابن حجر گوید: ابن حبان او را در زمره راویان ضعیف بر شمرده و گفته است: احادیث او بسیار منکر است که نمی توان بدانها استدلال کرد. نسایی گوید: حدیث وی ترک شده است. ابن نمیر گفته است: وی از کسانی نیست که بتوان حدیث وی را نوشت. دارقطنی گوید: «حدیث وی ترک شده است و «مرّه» و «عجلی» نیز وی را ضعیف دانسته اند.»^(۹)

نویسنده گوید:

این اشخاص عمده افرادی هستند که این حدیث را نقل کرده اند. البته در برخی کتابها نیز از طریقی غیر از حدیفه و ابن مسعود نقل شده که آنان تصریح کرده اند این حدیث ضعیف و ساقط است. مثلاً آن را هیشمی از طبرانی از ابودرداء روایت کرده و گوید: «در این حدیث افرادی هستند که آنها را نمی شناسم.»^(۱۰)

ذهبی این حدیث را از عبدالله بن عمر آورده و به صراحت گفته که از درجه اعتبار ساقط است. نیازی به نقل کلام او نیست و می توان به آن مراجعه نمود.^(۱۱)

سوم - سخنان پیشوایان حدیث در بطلان این حدیث

بزرگانی از پیشوایان حدیث بی اعتباری این حدیث را آشکارا گفته اند.

ابوحاتم رازی (متوفای سال ۲۷۷) این حدیث را به ضعف نسبت داده، و کلام او را مناوی را ذکر کرده است.^(۱۲)

ابوحاتم پیشوای عصر خود بوده که مشکلات حدیث با مراجعه به او حل می شده است. وی از اقران بخاری و مسلم بوده است؛ همان گونه که در شرح حال وی گفته اند.

ترمذی حدیث را از طریق ابن مسعود آورده، آنگاه گوید: این حدیث با این طریق، به روایت ابن مسعود، غریب است. حدیث را فقط از طریق یحیی بن سلمه

۹- تهذیب التهذیب: ۲۲۵/۱۱.

۱۱- میزان الاعتدال: ۱۰۵/۱ و ۱۴۲، ۶۱۰/۳.

۸- الکاشف: ۲۵۱/۳.

۱۰- مجمع الزوائد: ۵۳/۹.

۱۲- فیض القدیر: ۵۶/۲.

بن کهیل می شناسیم که یحیی بن سلمة در حدیث تضعیف شده است.»^(۱)

امام و حافظ بزرگ، ابوبکر بزّار (متوفای سال ۲۷۹) گوید: «[این حدیث] صحیح نیست». کلامش را مناوی ذکر کرده است.^(۲)

ابوجعفر عقیلی (متوفای سال ۳۲۲) پیشوای بزرگ حوزه جرح و تعدیل رجال گوید: «حدیثی منکر است به روایت مالک که اصلی ندارد.»^(۳)

حافظ مشهور ابن حزم اندلسی (متوفای سال ۴۷۵) گوید: «حدیث «به دو نفر بعد از من اقتدا کنید»... حدیثی غیر صحیح است...»^(۴)

هم چنین گوید: «اگر تدلیس در حدیث را اجازه دهیم... می توانیم به این حدیث استدلال کنیم که روایت شده است: به دو نفر بعد از من اقتدا کنید؛ ابوبکر و عمر. ولی البته تدلیس صحیح نیست و خداوند ما را از استدلال به حدیثی که صحیح نیست، حفظ کند!»^(۵). امام علامه قاضی القضاة برهان الدین عبری فرغانی (متوفای سال ۷۴۳) گوید: «این حدیث جعلی است.»^(۶)

حافظ ذهبی (متوفای سال ۷۴۸) در بخش‌هایی از کتاب خود «میزان الاعتدال فی نقد الرجال»، به بطلان و بی‌اعتباری این حدیث حکم کرده؛ و در مواردی که حاکم حدیث را صحیح دانسته، ذهبی گوید: «سند آن واقعاً سست است.»^(۷)

حافظ ابن حجر عسقلانی (متوفای سال ۸۵۲) در کتاب «لسان المیزان» خود همان سخنان ذهبی در «میزان الاعتدال» را تکرار کرده است.^(۸)

علاوه بر این مطالب، قبلاً دیدیم این حدیث را حافظ هیثمی به روایت طبرانی آورده و ضعیف دانسته است. نیز دیدیم که علامه مناوی در فیض‌القدیر خود نیز

۱- صحیح ترمذی: ۶۳۰/۵. ۲- فیض‌القدیر: ۵۶/۲.

۳- الضعفاء الکبیر: ۴/۹۵.

۴- الاحکام فی اصول الاحکام: ۲ بخش ۶/۲۴۳ - ۲۴۲.

۵- الفصل فی الملل و النحل: ۸۸/۴. ۶- شرح المنهاج - نسخه خطی -

۷- تلخیص المستدرک: ۷۵/۳. ۸- لسان المیزان: ۱۸۸/۱ و ص ۲۷۲، ۲۳۷/۵.

حدیث را تضعیف کرده است.

ابن درویش حوت (متوفای سال ۱۲۷۶) در کتاب «أسنی المطالب» حدیث را آورده و گوید: ابوحاتم این حدیث را معلل دانسته و بزار مانند ابن حزم گفته که این حدیث صحیح نیست... و هیثمی گفته است: سند آن سست است.^(۱)

نویسنده گوید:

به همین مقدار از اقوال پیشوایان و دانشمندان علم حدیث درباره عدم اعتبار و بطلان این حدیث اکتفا می‌کنیم، حدیثی که درباره شیخین جعل کرده‌اند و ما وضعیت این سخن را در جاهای دیگر نقل کرده‌ایم.^(۲)

۲- حدیث اقتدا به صحابه

اول - پیشینه

این حدیث، به نام حدیث نجوم مشهور است: «اصحاب من مانند ستارگان اند...»

علامه حلّی در دو کتاب خود، «منهاج الکرامه» و «نهج الحق» به حدیث مورد نظر ما (ذیل آیه انذار) استدلال کرده است. آنگاه ابن تیمیه و ابن روزهان، در مقام معارضه، حدیث نجوم را آورده‌اند.

عبدالعزیز دهلوی صاحب کتاب تحفه اثنی عشریه با حدیث نجوم به معارضه با حدیث ثقلین: («انی تارک فیکم الثقلین؛ کتاب الله و عترتی: من شما را ترک می‌کنم در حالی که دو گوهر گرانبها در میان شما باقی می‌گذارم؛ کتاب خدا و خاندانم را») پرداخته است؛ چنان که در توضیحات کتاب عبقات الانوار می‌توان آنها را دید.^(۳)

۱- أسنی المطالب فی احادیث مختلفة المراتب: ۴۸.

۲- بنگرید: جلد ۱۳ و ۱۴ نفعات الازهار، همچنین: کتاب دیگر ما تحت عنوان: «الرسائل العشر فی الاحادیث الموضوعه فی کتب السنه»، رساله دوم.

۳- بنگرید: عبقات الانوار: ۵۱۹/۴ - چاپ ایران.

علمای علم اصول اهل سنت، از حدیث نجوم در مباحث مربوط به «سنت صحابی» و مباحث «اجماع» در کتاب‌های اصول فقه خود، استفاده کرده و خواسته‌اند با این دو سخن و حدیث: «اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر» و «علیکم بسنتی و سنه الخلفاء الراشدين من بعدی»^(۱) بر شماباد به پیروی از شیوه من و شیوه خلفای راشدین بعد از من»، به معارضه با حدیث مورد بحث ما در این فصل پردازند.

دوم - تحقیق در سندهای حدیث نجوم

حقیقت این است که همگی این سه حدیث از جهت سند ساقط هستند:

حدیث «اقتدوا باللذین من بعدی...» که حال آن معلوم شد.

وضیعت حدیث: «علیکم بسنتی و سنه الخلفاء الراشدين...» را نیز ما در جلد‌های قبل همین کتاب و کتاب دیگرمان روشن کردیم.^(۲)

اینک حدیث نجوم را بررسی می‌کنیم: این حدیث در هیچ یک از کتاب‌های «صحاح»، «سنن» و «مسانید» مشهور علمای اهل سنت نقل نشده است. امّا ابن عدی در کتاب «الکامل فی الضعفاء»، دارقطنی در «غرائب مالک»، قضاعی در «مسند الشهاب»، ابن عبدالبرّ در «جامع بیان العلم» و بیهقی در «المدخل» آن را نقل کرده‌اند.

حافظ ابن حجر در بررسی این حدیث گوید:

«حدیث: اصحابی کالنجوم فبأیهم اقتدیتم اهدیتم: اصحاب من هم چون ستارگان آسمان‌اند؛ به هر کدام از آنان اقتدا کردید، هدایت می‌شوید.»

۱- شرح المختصر - ابن حاجب - ۳۶/۲، الابهاج فی شرح المنهاج: ۳۶۷/۲، التقرير و التحییر فی شرح التحریر: ۲۴۳/۳، فواتح الرحموت فی شرح مسلّم الثبوت: ۲۴۱/۲ و بقیه کتب این موضوع.

۲- بنگرید: جلد سوم کتاب نفحات الازهار، و رساله سوم از کتاب «الرسائل العشر فی الاحادیث الموضوعه فی کتب السنه».

دارقطنی در المؤتلف با این سلسله سند آن را نقل کرده است: سلام بن سلیم از حارث بن غصین از اعمش از ابوسفیان از جابر به شکل مرفوع. سلام ضعیف است.

دارقطنی حدیث را در غرائب مالک نقل کرده به این طریق: از حمید بن زید از مالک از جعفر بن محمد از پدرش از جابر در ضمن حدیث دیگر. و در آن این عبارت است که هر سخنی از اصحاب مرا بگیرید، هدایت می شوید. مثل اصحاب من مثل ستارگان آسمان اند. هر کس ستاره‌ای از آنها را بگیرد، هدایت می شود. ابن حجر گفته است: این حدیث از مالک ثابت نیست و راویان آن جز مالک همگی مجهول هستند.

حدیث را عبد بن حمید و دارقطنی در فضائل از طریق حدیث حمزه جزری از نافع از ابن عمر روایت کرده است.

باید دانست که حمزه به وضع و جعل حدیث متهم است.

حدیث را قضاعی در «مسند شهاب» از طریق ابوهریره نقل کرده است.

در این طریق، جعفر بن عبدالواحد هاشمی است که او را دروغگو دانسته اند.

حدیث را ابن طاهر روایت کرده از طریق بشر بن الحسن از زبیر از انس. بشر هم متهم [به دروغ‌گویی] است.

حدیث را بیهقی در «المدخل» از روایت جویبر از ضحاک از ابن عباس نقل کرده است.

اولاً روایت جویبر متروک است. ثانیاً روایت جویبر از جواب بن عبیدالله به شکل مرفوع نقل کرده است. ثالثاً اساساً حدیث، مرسل است.

بیهقی گفته است: این متن مشهور است ولی تمام اسانید آن ضعیف هستند.

بیهقی حدیث را در المدخل از طریق ابن عمر نیز روایت می کند.

در اسانید آن عبدالرحیم بن زید عمی واقع شده که حدیث وی متروک است.^(۱)

این سخن ابن حجر بود. مناوی در فیض القدیر در باب حدیث نجوم گفته است: سجزی در «الابانة عن اصول الديانة» و ابن عساکر در «تاریخ» این حدیث را از عمر بن خطاب نقل کرده اند.

ابن جوزی در «علل» گفته است: این حدیث صحیح نیست.

در میزان الاعتدال آمده که این حدیث باطل است.

ابن حجر در «تخریج المختصر» گفته است: حدیثی غریب است. از بزّار درباره آن سؤال شد، او گفت: نسبت این سخن به پیامبر صلی الله علیه و سلم صحیح نیست. کمال بن ابی شریف گفته است: «کلام استاد ما یعنی ابن حجر می رساند که این حدیث مضطرب است.

مناوی می گوید: ظاهر کار مصنف (سیوطی) آن است که ابن عساکر پس از نقل حدیث درباره اش سخنی نگفته، در حالی که چنین نیست، زیرا به دنبال این سخن، چنین ادامه می دهد: ابن سعد گوید: زید عمی ابوالحواری در حدیث ضعیف است. ابن عدی هم گفته است: «تمامی آن چه او روایت کرده و هر کس از او روایت کرده، همگی ضعیف هستند».

بیهقی این حدیث را از ابن عمر نقل کرده و ذهبی هم گفته که سندهای آن واهی و سست اند.^(۲)

سوم - سخنان پیشوایان حدیث در بطلان این کلام

از آن جا که تمامی طرق این حدیث ساقط هستند، همگی پیشوایان حدیثی اهل سنت بر بطلان آن اتفاق نظر دارند و حتی برخی از آنان تصریح کرده اند که این

۱- الکاف الشّاف فی تخریج الکشاف - چاپ شده به همراه کشاف - ۶۲۸/۲.

۲- فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر: ۷۶/۴.

حدیث جعلی و نادرست است. اینک از برخی بزرگان آنان این تصریح را نقل می‌کنیم:

- احمد بن حنبل تصریح کرده که این حدیثی غیر صحیح است.^(۱)
- ابن حزم اندلسی گوید: «این خبری دروغین، جعلی و باطل است و هرگز نمی‌تواند صحیح باشد.»^(۲)
- ابن عبد البر بعد از آن که برخی طرق آن را نقل کرده، گفته است: این اسانید غیر صحیح است.»^(۳)
- ابو حیان گوید: حدیث جعلی است و نقل آن از رسول خدا به هیچ وجه صحیح نیست.^(۴)
- ابن قیّم جوزیه بعد از این که آن را به طرقی روایت کرده، گوید: «چیزی از آن ثابت نیست.»^(۵)
- ابن همّام حنفی گوید: «حدیثی ناشناس است.»^(۶)
- شهاب خفاجی و قاضی بهاری بر ضعف آن تصریح کرده‌اند.^(۷)
- شوکانی گفته است: «در باره آن تردیدی معروف وجود دارد.»^(۸)
- البانی دانشمند معاصر اهل سنت در مجموعه کتاب‌هایش تحت عنوان «سلسلة الاحادیث الضعیفة و الموضوعة» آن را به عنوان حدیث ضعیف و جعلی

۱- التقرير و التبجیر فی شرح التحریر، هم چنین: التیسیر فی شرح التحریر: ۲۴۳/۳.
۲- ابوحیان در البحر المحیط: ۵۲۸/۵ این مطلب را از رساله ابن حزم در ابطال قیاس نقل کرده است.
۳- جامع بیان العلم ۹۰/۲.
۴- البحر المحیط: ۵۲۷/۵ - ۵۲۸.
۵- إعلام الموقعین: ۲۲۳/۲.
۶- التحریر فی اصول الفقه - از ابن همّام - به همراه شرح امیر پادشاه - ۲۴۳/۳.
۷- نسیم الریاض: ۴۲۳/۴، مسلّم الثبوت - به همراه شرح انصاری - ۲۴۱/۲.
۸- ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول: ۸۳.

آورده است. (۱)

هر کس توضیحات بیشتری را طالب است، به کتاب دیگر نگارنده مراجعه کند. (۲)

۳- حدیث «لا اوتین بأحد یفضّلنی علی ابی بکر و عمر إلا جلدته حدّ المفتری»

اول - پیشینه

دیدیم که از زبان رسول خدا ﷺ احادیثی را جعل کردند، از قبیل: «اقتدوا باللذین من بعدی...» و حدیث: «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين من بعدی» و حدیث: «اصحابی کالنجوم...» و امثال این گونه سخنان. همین گونه، از امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز احادیثی در فضیلت اصحاب و شیخین جعل کردند، از جمله سخنی که یاد شد. ابن تیمیه آن را بدون سند و بدون نقل از کتابی معتبر نزد آنان نقل کرده است که حضرت علی علیه السلام فرمود: «من هیچ کس را به سوی خودم نمی پذیرم که مرا بر ابوبکر و عمر تفضیل و برتری دهد مگر این که بر او حدّ افترا زننده جاری می کنم!» (۳)

در جای دیگر از کتاب وی، عبارتی نزدیک به آن آمده است. (۴) جالب این جاست که در این نوبت، قیدی افزوده به این مضمون که حضرت امیر علیه السلام این عبارت جعلی را چندین بار تکرار می کرده و برگفتن آن مداومت داشته است!؟

دوم - تحقیق در سند این حدیث و دلالت آن

ما تاکنون نشنیده ایم که حضرت امیر علیه السلام کسی را به خاطر برتری دادن او به دیگران، حدّ افترا زده باشد؛ علی رغم آن که بسیاری از صحابه و تابعین به این

۱- سلسله الاحادیث الضعیفة و الموضوعة: ۷۸/۱.

۲- بنگرید: جلد سوم نفحات الازهار؛ همچنین: الرسائل العشر فی الاحادیث الموضوعة فی

کتب السنة؛ رساله اول. ۳- منهاج السنة: ۳۰۸/۱.

۴- همان: ۱۳۸/۶.

مطلب آشکارا اقدام کرده‌اند، بلکه حتی تعداد زیادی از علمای آنان به افضلیت او اقرار و اعتراف کرده‌اند؛ در کتاب استیعاب آمده است:

«از سلمان، ابوذر، مقداد، خباب، جابر، ابوسعید خدری و زید بن ارقم روایت شده است که علی بن ابی طالب رضی الله عنه اولین کسی بود که اسلام آورد و افراد فوق وی را بر دیگران ترجیح داده‌اند»^(۱)

در کتاب «فصل» آمده است:

«مسلمانان در این مطلب اختلاف کرده‌اند که چه کسی بعد از انبیاء فضیلت بیشتری دارد: برخی از اهل سنت و برخی از معتزلیان و برخی از مرجئه و تمامی شیعیان می‌گویند که برترین شخص و با فضیلت‌ترین آنان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب رضی الله عنه است. ما این سخن را از برخی صحابه رضی الله عنهم و تعدادی از تابعان و فقهاء با صراحت و در نصّ داریم.»

وی ادامه داده است: «حدود بیست نفر از صحابه گفته‌اند که با کرامت‌ترین فرد بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب و بعد از اوزیر بن عوام است.»^(۲)

ذهبی گوید:

«برتری دادن علی بر دیگران، نه رفض [خروج از دین] است و نه بدعت بلکه گروهی از صحابه و تابعان به برتری او اعتراف دارند.»^(۳)

با این وجود در حاشیه منهاج السنة این چنین آمده است: «این مطلب (حدّ زدن حضرت علی رضی الله عنه بر قائل به برتری او) علی رغم اختلافی که در لفظ آن است، در حدیث هست؛ فضائل الصحابه ۱/۸۳ رقم ۴۹ ولی محقق اسانید آن را ضعیف دانسته است.»^(۴)

نویسنده گوید:

۱- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب: ۱۰۹۰/۳.

۲- الفصل فی الملل و النحل: ۱۸۱/۴. ۳- سیر اعلام النبلاء: ۴۵۷/۱۶.

۴- منهاج السنة: ۱۳۸/۶.

عبارت کتاب مذکور چنین است:

«عبدالله از هدیه بن عبدالوهاب از احمد بن ادریس از محمد بن طلحه از ابی عبیده بن حکم از حکم بن جحل که گفت: از علی شنیدم که می‌گفت: «هیچ کس را نمی‌پذیرم که مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد مگر آن که بر او حد افترا زننده جاری می‌کنم»^(۱).

این حدیث از زیادات عبدالله بن احمد است.

محقق آن کتاب در حاشیه‌اش گفته است: «اسانید این حدیث ضعیف است، چون ابی عبیده بن حکم داخل در آن است». وی گفته است: معلوم نشد که محمد بن طلحه چه کسی است.

نویسنده گوید:

آن چه دربارهٔ سند و معنای این حدیث گفتیم، کافی است تا آن را از درجه اعتبار ساقط کند و این حدیث قطعاً جعلی است.

به این ترتیب، سخن را دربارهٔ آیه انذار به پایان می‌بریم، و حمد و ستایش از آن خداوند جهانیان است، و درود خداوند بر محمد و خاندان گرامی اش باد.

آیه وقفوههم إنهم مسؤولون / ۴۳۵

آیه « و قفوههم إنهم مسؤولون »^(۱)

مقدمه

«ایشان را باز دارید؛ به درستی که ایشان اند پرسش شونده‌گان».

این آیه مبارکه از جمله آیات کریمه‌ای است که اصحاب امامیه بر امامت امیرالمؤمنین علیه الصلاه و السلام بعد از رسول خدا ﷺ بدون فاصله استدلال کرده‌اند. این استدلال بر اساس احادیثی است که در کتاب‌های معتبر اهل سنت و مورد قبول آنان در ذیل این آیه وارد شده است.

ما بحث‌های خود را طی چند فصل بیان خواهیم کرد:

آیه وقفوهم إنهم مسئولون / ۴۳۹

فصل اوّل

«نصّ حدیث وراویان آن در کتاب های اهل سنت»

بخش اول:

راویان حدیث

راویان خبر تفسیر این آیه به ولایت امیرمؤمنان، شماری از محدثان سرشناس و حافظان معروف اهل سنت هستند. ما نام تعدادی از آنان را در این جا نقل می‌کنیم که برخی از اینان این حدیث را در کتاب‌های خود آورده و برخی دیگر در طریق سند این حدیث واقع شده‌اند؛ از جمله آنان:

- ۱- ابن اسحاق؛ همان گونه که در مناقب ابن شهرآشوب ذکر شده است.
- ۲- اعمش، همان گونه که در مناقب ابن شهرآشوب ذکر شده است.
- ۳- شعبی؛ روایت وی را نقل خواهیم کرد.
- ۴- ابواسحاق سبیعی، به نقل شواهد التنزیل و مناقب خوارزمی.
- ۵- ابن جریر طبری؛ همان گونه که در کتاب «کفایة الطالب» ذکر شده است.
- ۶- حسین بن حکم حبری؛ روایت وی را نقل خواهیم کرد.
- ۷- ابونعیم اصفهانی؛ در کتابش: «ما نزل فی علی» که آن را نقل خواهیم کرد.
- ۸- حاکم حسکانی؛ روایت او خواهد آمد.
- ۹- ابن شاهین بغدادی؛ همان گونه که در اسانید حسکانی آمده است.

- ۱۰- ابن مردویه اصفہانی؛ همان گونه کہ در کتاب «کشف الغمة فی معرفة الائمة» و دیگر کتب ذکر شدہ است.
- ۱۱- خطیب خوارزمی مکی؛ در کتابش: «مناقب امیرالمؤمنین».
- ۱۲- سبط ابن جوزی؛ در کتابش: «تذکرۃ خواص الامة».
- ۱۳- ابو عبدالله گنجی در کتابش: «کفاية الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب» ذکر شدہ است.
- ۱۴- جمال الدین زرنندی؛ در کتاب خود بہ نام «نظم درر السمطين».
- ۱۵- جوینی حموئی؛ در کتابش: «فرائد السمطين».
- ۱۶- نورالدین سمہودی؛ کلام اورا نقل خواہیم کرد.
- ۱۷- شہاب الدین خفاجی؛ سخنش را می آوریم.
- ۱۸- شہاب الدین آلوسی؛ اورا با نقد و بررسی مطالب آن یادآور شویم.

بخش دوم:

برخی از اسانید این خبر

خبری که در ذیل تفسیر آیه، به ولایت امیرمؤمنان علیه السلام وارد شده، در کتاب‌های مختلف اهل سنت آمده است؛ برخی آن را با یک سند و یا چند سند آورده‌اند، گروهی آن را به عنوان ارسال مسلم ذکر کرده و جمعی دیگر آن را به همراه شواهدی از احادیث دیگر نقل نموده‌اند:

گروه اول - نقل خبر به صورت مُسند

۱- روایت حبری

حسین بن حکم حبری (متوفای سال ۲۸۶) گوید: «حسین بن نصر از قاسم بن عبدالغفار عجلی از ابواحوص از مغیره از شعبی از ابن عباس که ذیل آیه «وقفوهم انهم مسؤولون» گفته است: یعنی در مورد ولایت علی بن ابی طالب سؤال می‌شود.»^(۱)

۲- روایت ابونعیم اصفهانی

حافظ ابونعیم اصفهانی در کتابش «مانزل فی علی» خبر نزول آیه مبارکه را در شأن مولای ما امیرمؤمنان علیه السلام از طریق حبری به دو طریق نقل کرده است:

طریق اول: «محمد بن مظفر از ابوطیب محمد بن قاسم بزّار که گفت: حدیث گفت برای ما حسین بن حکم...»

طریق دوم: «محمد بن عبدالله بن سعید از حسین بن ابی صالح از احمد بن هارون بردعی از حسین بن حکم...»

۳- روایت حاکم حسکانی

حاکم حسکانی با اسنادهای متعددی^(۱) این حدیث را نقل کرده است؛ از جمله:

الف - حاکم والد ابو محمد رحمه الله، از ابو عمر بن احمد بن عثمان در بغداد از حسین بن محمد بن عفیر از احمد بن فرات از عبدالحمید حِمانی از قیس از ابوهارون از ابوسعید خدری از پیامبر ﷺ درباره سخن خدای متعال: «وقفوهم انهم مسؤولون» که فرمود: درباره ولایت علی بن ابی طالب سؤال می شود.

ب - ابو عبدالرحمن سلمی به شکل املاء از محمد بن محمد بن یعقوب حافظ از ابو عبدالله حسین بن عفیر از احمد از عبدالحمید از قیس از عطیه از ابوسعید از پیامبر که در تفسیر آیه «وقفوهم انهم مسؤولون» فرمود: «درباره ولایت علی بن ابی طالب پرسیده می شوید.»

ج - «ابوالحسن فارسی از ابوالفوارس فضل بن محمد کاتب از محمد بن بحر رهنی در کرمان از ابوکعب انصاری از عبدالله بن عبدالرحمن از اسماعیل بن موسی از محمد بن فضیل از عطاء بن سائب از سعید بن جبیر از ابن عباس که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «هنگامی که روز قیامت شود، من و علی بر کنار «صراط» بایستیم؛ هیچ کس از کنار ما عبور نخواهد کرد مگر آن که ما از او درباره ولایت علی بن ابی طالب می پرسیم. هر کس با او بود (می گذرد)، وگرنه ما او را در آتش خواهیم افکند. و این همان سخن خدای متعال است: «وقفوهم انهم مسؤولون».

د - «ابوالحسن اهوازی از ابوبکر بیضاوی از علی بن عباس از اسماعیل بن اسحاق از محمد بن ابی مرّه از عبدالله بن زبیر از سلیمان بن داوود بن حسن بن حسن از پدرش از ابو جعفر در سخن خدای متعال: «وقفوهم انهم مسؤولون»، که فرمود: درباره ولایت علی می پرسند.

حسکانی گوید: «مانند این حدیث از ابی اسحاق سبّعی از جابر جعفی در احادیث شاذّ و نادر نقل شده.»

۱- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل: ۱۶۰/۲ - ۱۶۴.

گروه دوم - نقل خبر به صورت ارسال مسلم

اینک برخی نصوص علمای مشهور را می‌آوریم که آنان این خبر را به عنوان ارسال مسلم آورده‌اند و آن را با شواهدی از بقیه احادیث معتبر تأیید کرده‌اند:

۱- شهاب‌الدین خفاجی^(۱) گفته است: «حافظ جمال‌الدین زرنندی^(۲) پس از

بیان حدیث «من كنت مولاة فعلى مولاة» گوید:

«امام واحدی گوید: «این ولایت و سرپرستی که پیامبر صلی الله علیه و سلم آن را

برای علی اثبات کرده، همان چیزی است که روز قیامت از آن پرسش می‌شود.»

در تفسیر کلام الهی: «وقفوهم انهم مسئولون» روایت شده است: یعنی درباره

ولایت علی و اهل بیت پرسش می‌شود. زیرا خداوند متعال به پیامبرش دستور داده

که مردم را آگاه کند که بر تبلیغ رسالت، چیزی از آنان نمی‌خواهد مگر مودت و

دوستی اهل بیت را. معنای این مطلب آن است که ایشان مورد پرسش واقع

می‌شوند. انتظار و توقع آن است که درباره اهل بیت پیامبر، موالات و دوستی

رعایت شود، همان گونه که پیامبر خواسته است، نه این که آنان را ضایع کنند و به

حال خود واگذارند که البته در این صورت، مورد بازخواست قرار می‌گیرند و تبعاتی

به دنبال دارد.

ابوالحسن ابن مغزلی حدیث کرده از ثمامة بن عبدالله بن انس از پدرش که گفت:

رسول خدا ﷺ فرمود: هنگامی که روز قیامت شود و بر کناره جهنم پلی نصب

شود، هیچ کس از آن عبور نخواهد کرد مگر این که به همراه خود نامه دوستی و

ولایت علی بن ابی طالب را داشته باشد.

۱- شهاب‌الدین احمد بن محمد خفاجی (متوفای سال ۱۰۶۹) که محبّی در کتاب «خلاصه الأثر فی أعلام القرآن الحادی عشر» او را با صفات بزرگی می‌ستاید. وی آثاری دارد از جمله:

حاشیه تفسیر بیضاوی، شرح شفای قاضی عیاض، تفسیر آیه مودت و غیره

۲- شرح حال او را می‌توان در این منابع یافت: «الدرر الكامنة فی اعیان المأمة الثامنة: ۲۹۵/۴،

شذرات الذهب: ۲۸۱/۶ و دیگر مصادر. وی حافظ و فقیه بود، امر قضاوت مدینه منوره را به

عهده داشت، در حرم شریف نبوی تدریس می‌کرد و در سال ۷۵۰ وفات یافت.

در حدیثی دیگر است که حضرتش فرمود: «قسم به کسی که جانم در دست اوست، روز قیامت قدمی از قدم برداشته نمی‌شود مگر آن که خدای متعال از هرکس در مورد چهار چیز می‌پرسد: عمرش که در چه راه‌گذرانده، بدنش که در چه راه فرسوده، مالش که از چه راهی کسب و در چه راهی خرج کرده و دوستی ما اهل بیت. عمرگفت: ای پیامبر خدا، علامت و نشانه دوستی شما چیست؟ حضرت دستش را بر سر علی که در کنارش نشسته بود نهاد و گفت: نشانه دوستی من دوستی این شخص بعد از من است.»^(۱)

۲- شیخ الاسلام حموینی گوید:^(۲)

«خبر داد مرا شیخ علامه امام نجم‌الدین عثمان بن موفق اذکانی ضمن اخباری که اجازه روایت از او دارم از ابوالحسن مؤید بن محمد طوسی از عبدالحمید بن محمد خواری از ابوالحسن علی بن احمد واحدی که وی بعد از نقل حدیث «من كنت مولاه فعليّ مولاه» گفته است:

ولایتی که پیامبر آن را برای علی اثبات کرده، همان امری است که روز قیامت در مورد آن پرسش خواهد شد.»

خبر داد به ما ابوابراهیم^(۳) بن ابی القاسم صوفی از محمد بن محمد بن یعقوب حافظ از ابو عبدالله حسین بن عبدالله بن محمد بن عفیر از احمد بن فرات از عبدالحمید حمّانی از قیس از ابوهارون از ابوسعید که پیامبر ﷺ درباره این آیه «و قفوههم انهم مسؤولون» فرمود: درباره ولایت علی بن ابی طالب پرسیده می‌شود.

واحدی گوید: معنای این مطلب آن است که از آنان سؤال می‌شود آیا حق

۱- تفسیرآیه الموده - ازحافظ شهاب الدین خفاجی: ۸۲، نظم درالسمطین - حافظ زرنندی: ۱۰۹.

۲- متوفای سال ۷۳۰. شرح حال او را می‌توان در این کتاب‌ها یافت: «المعجم المختص» از ذهبی، «الوافی بالوفیات» صفدی و بقیه کتب شرح حال.

۳- در متن این گونه است.

آیه وقفوهم إنهم مسؤولون / ۴۴۷

موالات و دوستی را آن چنان که رسول خدا ﷺ به آنان توصیه و وصیت فرمود انجام داده‌اند یا خیر؟^(۱)

۳- سمهودی گوید:^(۲)

حافظ جمال‌الدین زرنندی پس از نقل حدیث «من كنت مولاه و فعلی مولاه» گفته است: امام واحدی گوید: این ولایتی است که پیامبر خدا ﷺ روز قیامت درباره آن می‌پرسد و در آیه قرآنی نیز بدان اشاره شده که «وقفوهم انهم مسؤولون» که همان ولایت علی و اهل بیت است...

سمهودی گوید: سخن او که (روایت شده درباره سخن خدای متعال...) اشاره دارد به آن چه دیلمی از طریق ابوسعید خدری به شکل مرفوع روایت کرده است: «وقفوهم انهم مسؤولون» یعنی درباره ولایت علی پرسش می‌شود...

آنچه بر این سخن او شهادت می‌دهد، کلام پیامبر است که در برخی از طرق متقدم آوردیم که: خدا از شما جواب خواهد خواست که چگونه درباره کتاب خدا و اهل بیت رفتار کردید؟!

ابوالحسن ابن مغزلی نیز همین را روایت کرده... و به زودی در بیان دهم این حدیث خواهد آمد که: در روز قیامت، قدم از قدم برداشته نخواهد شد تا این که از هر کس در مورد چهار چیز سؤال خواهد شد...^(۳)

۱- فرائد السمطين: ۷۸/۱ - ۷۹ ح ۴۶ و ۴۷.

۲- حافظ سید علی بن عبدالله حسنی مدنی (م سال ۹۱۱). برای شرح حال او بنگرید: الضوء اللامع: ۲۴۵/۵، النور السافر: ۵۸ و منابع دیگر.

۳- جواهر العقدين: ۱۰۸/۲ چاپ بغداد.

آیه وقفوهم إنهم مسئولون / ۴۴۹

فصل دوم

«شواهد این حدیث»

برای حدیث تفسیر آیه مبارک به ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام، شواهد بسیار زیادی در روایات معتبر فریقین شیعه و سنی وجود دارد. جمعی از دانشمندان اهل تسنن، به برخی از این شواهد روایی در سخنانشان اشاره کرده‌اند. ما اینک به احادیث آنان می‌پردازیم و یک یا دو مورد از آن موارد را تذکر می‌دهیم:

۱- حدیث سؤال پیامبر از امت درباره قرآن و عترت

این حدیث به عنوان حدیث ثقلین که بین شیعه و سنی متواتر است آمده است. در این جا یکی از الفاظ و عبارات این حدیث را به صورت کامل آن می‌آوریم، آن‌گاه پاره‌ای از مصادر این وجه از حدیث را ذکر خواهیم کرد:

حدیث حکیم ترمذی: نصر بن علی از زید بن حسن از معروف بن خربوذ مکی از ابوالطفیل عامر بن واثله که حدیفة بن اسید غفاری گفت: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حجة الوداع بازگشتند، سخنرانی کردند و فرمودند:

ای مردم، خدای لطیف خبیر مرا خبر داد که هیچ پیامبری عمر نیافت مگر به اندازه نصف عمری که پیامبر قبلی داشت، و من می‌دانم که به زودی نزدیک است که دعوت حق را پاسخ گویم. من شما را در کنار حوض [کوثر] خواهم دید و از شما، وقتی که بر من وارد شوید، می‌پرسم که با ثقلین - کتاب خدا و عترت - چه کردید. پس بنگرید که آن دو را، چگونه پس از من رعایت می‌کنید؟! ثقل بزرگ‌تر، کتاب خداست که یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگر به دست شماست؛ بدان تمسک جوید، از آن گمراه نشوید و آن را تحریف نکنید و [دومین یادگار گرانبها]

خاندانم هستند، اهل بیت من. خدای لطیف خبیر به من خبر داد که این دو، هرگز از هم جدا نخواهند شد تا این که بر من در کنار حوض کوثر وارد شوند.»^(۱)

حدیث تقلین به این تعبیر، در بسیاری از منابع و مصادر وجود دارد، از جمله آنها:

المعجم الكبير: ۱۸۰/۳، حلیة الاولیاء: ۳۵۵/۱، ۶۴/۹، تاریخ دمشق - شرح حال امیر مؤمنان - ۴۵/۱، مجمع الزوائد: ۱۶۵/۹، تاریخ ابن کثیر: ۳۴۸/۷، السیرة الحلبیة: ۳۰۱/۳، الصواعق المحرقة: ۲۵، فرائد السمطین: ۲۷۴/۲، نظم درالسمطین: ۲۳۱، الفصول المهمة: ۲۳.

۲- حدیث سؤال از مردم در قیامت درباره چهار موضوع

این حدیث از مهم ترین و صحیح ترین احادیث است؛ حافظ هیشمی گوید:

«از ابن عباس است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: قدم کسی روز قیامت محکم نمی شود مگر این که از او در مورد چهار چیز سؤال می شود: عمرش که در چه راهی صرف کرده، بدنش که در چه مسیری پیر کرده، مالش که در چه کاری خرج کرده و از کجا به دست آورده، و محبت و دوستی ما اهل بیت.

طبرانی در «الکبیر» و «اوسط» آن را روایت کرده و گوید: در این حدیث، حسین بن حسن اشقر است که بسیار ضعیف است، ولی ابن حبان او را موثق دانسته، با این که گذشتگان را شتم و سرزنش می کرده است.

از ابی برزه است که گفت: «رسول خدا ﷺ فرمود: قدم انسان روز قیامت استوار نمی شود مگر اینکه در مورد چهار چیز از او سؤال گردد: بدنش که در چه راهی پیر کرده، عمرش که در چه راهی گذرانده، مالش که از چه راهی به دست آورده و در چه راهی خرج کرده و دوستی ما اهل بیت. پرسیده شد: ای رسول خدا، نشانه دوستی شما چیست؟ ایشان با دستش به شانه علی زد.»

۱- نوادر الاصول: ۶۸ - ۶۹ از محمد بن علی حکیم ترمذی (متوفای سال ۲۸۵).

آیه وقفوهم إنهم مسئولون / ۴۵۳

این حدیث را طبرانی در «اوسط» روایت کرده است.^(۱)

نویسنده گوید: در مورد کلام هیثمی چند نکته وجود دارد:

اول) او در مورد سند حدیث دوم سخنی نگفته و فقط درباره سند حدیث اول بحث کرده است.

دوم) سؤال کننده جمله «ای رسول خدا، نشانه دوستی شما چیست؟» عمر بن خطاب است که در این جا به شکل مجهول و با لفظ قیل (گفته شد) آمده است.

سوم) در ذیل حدیث، این عبارت آمده که او آن را نیاورده است: «و نشانه حبّ و دوستی من، دوستی این شخص [علی بن ابی طالب] است».

چهارم) سخن هیثمی درباره «حسین اشقر» مردود است. ما وثاقت او را در بحث آیه مؤدت روشن ساختیم و در صفحات بعد نیز به این مطلب اشاره دوباره ای خواهیم داشت.

هیثمی همچنین می نویسد:

«از ابوالطفیل از ابوذر که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: قدم فرزند آدم در روز قیامت استوار نمی گردد مگر اینکه در مورد چهار چیز از او سؤال شود: علمی که بدان عمل کرده، اموالش که از چه راهی به دست آورده و در چه راهی انفاق کرده و دوستی اهل بیت. پرسیدند: ای رسول خدا، آنان کیان اند؟ رسول خدا با دستش به علی بن ابی طالب اشاره کرد.»

نویسنده گوید:

ابن عساکر این حدیث را از اساتید و مشایخ خود از باغندی از یعقوب بن اسحاق طوسی از حارث بن محمد مکفوف از ابوبکر بن عیّاش از معروف بن خربوذ از

۱- مجمع الزوائد: ۳۴۶/۱۰، المعجم الکبیر: ۸۳/۱۱ شماره ۱۱۱۷۷، المعجم الاوسط: ۲۶۴/۹ - ۲۶۵ شماره ۹۴۰۶ و ۹/۳ شماره ۲۲۱۲.

ابوالطفیل از ابوذر^(۱) نقل کرده است.

مجاللی در طعن و قدح این سند وجود ندارد.

البته این حدیث از جهت متن و دلالت، نکاتی در بردارد که با روح بعضی از اهل تسنن سازگار نیست. به همین جهت آن را باطل دانسته‌اند، بدون آن که کوچکترین جرحی به راویان آن وارد سازند.

ذهبی در کتاب میزان الاعتدال، از حارث به عنوان «حارث بن محمد معکوف»^(۲) یاد کرده و هیچ جرحی به وی وارد نساخته، اما درباره این حدیث چنین گفته است: «وی خبر باطلی را نقل کرده از قول ابوبکر بن عیاش از معروف بن خربوذ از ابوالطفیل از ابوذر به شکل مرفوع: قدم هیچ‌کس در قیامت استوار نمی‌گردد تا درباره چهار چیز از او سؤال شود: ... دوستی ما اهل بیت، و سپس پیامبر به علی اشاره کرد. این را ابوبکر بن باغندی از یعقوب بن اسحاق طوسی از او روایت کرده است.»^(۳)

نویسنده گوید: ما به همین مقدار از بحث بسنده می‌کنیم، ولی برخی علمای اهل سنت در این حدیث تصرّفات کرده‌اند که شایسته است کسانی که به شیوه‌های تحقیق آگاهی دارند، بدان بپردازند و آنها را روشن سازند.

۱- تاریخ دمشق - شرح حال امیرمؤمنان علی^{علیه السلام} ۱۶۱/۲.

۲- در متن این گونه است، اما در لسان المیزان ۱۵۹/۲ و تاریخ دمشق، «مکفوف» ضبط شده

است. ۳- میزان الاعتدال: ۴۴۳/۱.

۳- حدیث: عبور از صراط برای کسی امکان ندارد مگر آن که نامه ولایت علی را داشته باشد.

برخی از روایاتی را که در این مضمون وارد شده ذکر می‌کنیم:

الف - حدیث امیر مؤمنان ... حافظ ابوالخیر حاکمی طالقانی آن را روایت کرده و گوید: «حاکم آن را گفته... و از علی از قول رسول خدا ﷺ روایت شده است: هنگامی که روز قیامت، اولین مردم و آخرینشان جمع شوند و پل صراط بر روی جهنم کشیده شود، به هیچ کس اجازه عبور از آن را نخواهند داد، مگر آن که نامه ولایت علی بن ابی طالب را به همراه داشته باشد.»^(۱)

ب - حدیث امام جعفر بن محمد صادق... مالک بن انس آن را از امام صادق، از طریق پدرانش از علی از رسول خدا ﷺ روایت کرده است: «هنگامی که خدای متعال همه مردم از اولین و آخرین را جمع می‌کند و صراط بر روی پل جهنم نصب شود، به کسی اجازه عبور از آن داده نخواهد شد (از آتش دوزخ آزاد نخواهد شد) مگر آن که نامه ولایت علی بن ابی طالب را همراه داشته باشد.»

این حدیث را شیخ الاسلام حموینی با سند خود از حافظ بیهقی از حاکم نیشابوری با سند خودش از طریق ابراهیم بن عبدالله صاعدی از ذوالنون مصری از مالک بن انس از جعفر بن محمد و ... روایت کرده‌اند.^(۲)

نویسنده گوید:

مجاللی برای طعن در سند این حدیث وجود ندارد. به همین جهت برخی افراد متعصب در وصف آن گفته‌اند: «خبری که متن آن باطل است.»^(۳)

برخی از آنان ادعا کرده‌اند که راوی آن ابراهیم بن عبدالله صاعدی «شخصی است که حدیثش ترک شده است.»^(۴) اما این جرحی بدون ذکر دلیل است که تنها

۱- کتاب الاربعین المنتقی من مناقب علی المرتضی: باب ۳۳ حدیث شماره ۴۰.

۲- فرائد السمطين: ۲۸۹/۱. ۳- میزان الاعتدال: ۴۴۳/۱.

۴- الموضوعات - ابن جوزی - ۳۹۹/۱.

عامل آن، روایت چنین احادیثی است.

علاوه بر این، هیشم بن احمد زیدانی نیز در این حدیث با او همراهی کرده است؛ حافظ ابونعیم گوید: «حدیث گفت برایم سوار بن احمد از علی بن احمد بن بشر کسایی از ابوالعباس هیشم بن احمد زیدانی از ذوالنون بن ابراهیم مصری از مالک بن انس از جعفر بن محمد از پدرش از جدش که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: هنگامی که روز قیامت بر پا شود و پل صراط بر روی جهنم قرار داده شود، عبور از آن و پیمودنش بر کسی روا نخواهد بود، مگر آن که جواز ولایت علی بن ابی طالب را همراه داشته باشد.»^(۱)

ج - حدیث انس بن مالک، فقیه ابن مغزلی گفته است: «خبر داد به ما احمد بن محمد بن عبدالوهاب به شکل اجازه از قاضی ابوالفرج احمد بن علی از ابوغانم سهل بن اسماعیل بن بلبل از ابوالقاسم طائی از محمد بن زکریا غلابی از عباس بن بکّار از عبدالله بن مثنی از عمویش ثمامة بن عبدالله بن انس از پدرش از جدش که گفت: رسول خدا فرمود: هنگامی که روز قیامت بر پا شود و پل صراط بر روی جهنم نصب شود، به هیچ کس اجازه عبور از آن را نخواهند داد مگر کسی که نامه ولایت علی بن ابی طالب را داشته باشد.»^(۲)

د - حدیث عبدالله بن مسعود، که حسن بصری از او نقل کرده است. موفّق بن احمد مکی خوارزمی با اسانید خود از طریق حسن بصری از عبدالله روایت کرده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: هنگامی که روز قیامت شود؛ علی بن ابی طالب بر «فردوس» خواهد نشست [فردوس کوهی در بهشت است و بالای آن عرش خدای جهانیان قرار گرفته و از دامنه آن کوه جویبارهای بهشت منشعب می شود و در کناره های آن پراکنده می گردد]^(۳) علی بر کرسی ای از نور نشسته و پیش روی او چشمه تسنیم جاری است. بر هیچ کس روا نیست که از صراط بگذرد، مگر این که همراه او جواز ولایت علی و اهل بیتش باشد. او بر بهشت اشراف دارد،

۱- اخبار اصبهان: ۳۴۱/۱. ۲- مناقب علی بن ابی طالب: ۲۴۳.

۳- این توضیح، از متن حدیث است (ویراستار).

دوست دارانش را به بهشت می آورد و دشمنانش را به آتش وارد می سازد»^(۱).

هـ- حدیث عبدالله بن عباس که حاکم حسکانی از طریق سعید بن جبیر، روایتش کرده و متن آن را در سطور پیشین آوردیم.

مجاهد نیز آن را از ابن عباس روایت کرده. ابن مغزلی از غندجانی با سند خود از طریق سدی تا یزید بن ابی زیاد از مجاهد از ابن عباس آورده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «علی روز قیامت در کنار حوض است. هیچ کس نمی تواند داخل بهشت شود مگر کسی که با جواز علی بن ابی طالب وارد آن شود»^(۲).

طاووس نیز آن را از وی روایت کرده است؛ ابن عساکر گوید: «خطیب از ابونعیم حافظ از ابوبکر محمد بن فارس معبدی در بغداد از ابوفارس بن حمدان بن عبدالرحمن از جدش از شریک از لیث از مجاهد از طاووس از ابن عباس که گوید: به پیامبر گفتم: ای رسول خدا، آیا برای گذشتن از آتش دوزخ، جوازی وجود دارد؟ گفت: بلی. گفتم: چیست؟ گفت: دوستی علی بن ابی طالب».

ابن عساکر از قول خطیب گفته است: «از ابونعیم درباره او پرسیدم. گفت: او رافضی است که در رفض غلو کرده و در حدیث ضعیف است. خطیب گفته: محمد بن فارس بن حمدان ... ابوبکر عطشی که به معبدی معروف است...»^(۳).

و- حدیث ابوبکر بن ابی قحافه ... حافظ محب الدین طبری تحت عنوان «اختصاص او یعنی علی به این که بر کسی عبور از صراط روانیست مگر آن که علی جواز وی را بنویسد» روایت می کند:

«از قیس بن ابی حازم که گفت: ابوبکر و علی بن ابی طالب با یکدیگر برخورد کردند. ابوبکر به چهره علی لبخند زد، علی به او گفت: چه چیز باعث لبخند تو شد؟ گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می گفت: بر کسی عبور از صراط روا

۱- همان: ۳۱. ۲- مناقب علی بن ابی طالب: ۱۱۹.

۳- تاریخ دمشق - شرح حال امیر مؤمنان علیؑ - ۱۰۴/۲.

نیست مگر کسی را که علی جوازش را بنویسد؛ این حدیث را ابن سمان در کتاب موافقه نقل کرده است»^(۱).

نویسنده گوید:

حافظ ابن حجر، «قیس بن ابی حازم» را یاد کرده و او را موثق دانسته است، که در کتاب‌های شش‌گانه اهل سنت از او روایت شده. ابن حجر می‌افزاید: «گفته شده که وی با پیامبر دیدار داشته است»^(۲).

شاهدی بر حدیث جواز

برای حدیث جواز عبور از صراط: (عبور از صراط برای هیچ کس روا نیست مگر آن‌که نامه ولایت علی را همراه داشته باشد)، احادیث زیادی به عنوان شاهد وجود دارد که از معروف‌ترین آنها این حدیث است: «علی تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ است». این حدیث را دارقطنی، ابن عساکر، ابن مغازلی، ابن حجر مکی، متقی هندی و تعداد زیادی از بزرگان محدثان عامه روایت کرده‌اند.

۴- آن چه درباره تفسیر این آیه وارد شده است: «وَسَأَلَ مَنِ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا...»^(۳) پرس از آنان که قبل از تو فرستادیم از رسولانمان..»

در این مورد، چند نکته قابل ذکر است:

یک - آن چه مطلب ما را مؤکد می‌کند، مجموعه مطالبی در تفسیر آیه شریفه است که در کتاب‌های فریقین آمده است. ما بر اساس کتاب‌های علمای اهل سنت، آنها را توضیح می‌دهیم:

ظاهر آیه این است که از طرف خدای متعال به رسولش امر شده که از پیامبران

۱- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی: ۷۱.

۳- زخرف: ۴۵/۴۳.

۲- تقریب التهذیب: ۱۲۷/۲.

گذشته که برای امت‌هایشان فرستاده شده‌اند، بپرسد.

امر در این آیه از طرف خداست؛ مأمور پرسش، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و کسانی که مورد پرسش قرار گرفته‌اند، انبیای گذشته هستند؛ اما سؤال چیست؟
در این جا با چند نکته مهم روبرویم:

پیامبر اکرم چگونه از انبیای گذشته می‌پرسد در حالی که آنان از دنیا رفته‌اند؟! آیا از آنان می‌پرسد یا نه؟!!

اگر می‌پرسد، چه می‌پرسد و پاسخ انبیای گذشته چیست؟!!

این بحث، از آن مباحثی است که سخنان علمای اهل سنت درباره آنها به شدت پریشان است و اختلاف فراوانی در آن دارند.

ابن جوزی در تفسیرش می‌گوید:

«اگر گفته شود: چگونه از پیامبران می‌پرسد در حالی که قبل از او از دنیا رفته‌اند؟
به این مطلب سه جواب داده شده است:

اول) وقتی پیامبر را به معراج بردند، تمامی پیامبران در محضر او گرد آمدند و به امامت پیامبر نماز گزار شدند. سپس چیرئیل به پیامبر گفت: پیرس از رسولان ما، آنانی که قبل از تو فرستادیم... پیامبر گفت: سؤالی ندارم و اکتفا کردم...

این روایت را عطاء از ابن عباس نقل کرده و این قول سعید بن جبیر و زهری و ابن زید است. همه این راویان گفته‌اند: شب معراج تمام پیامبران نزد پیامبر اسلام گرد آمدند، حضرتش او با ایشان ملاقات کرد و به او امر شد که از آنان بپرسد، اما او نه شک کرد و نه پرسید.

دوم) مراد آیه آن است که از مؤمنان اهل کتاب پیرس؛ آنانی که انبیاء گذشته به سوی آنان فرستاده شدند...

این مطلب از ابن عباس، حسن، مجاهد، قتاده، ضحاک و سدّی درباره آیندگان که خواهند آمد، گفته شده است.

ابن انباری گوید: معنا آن است که از پیروان پیامبرانی که قبلاً فرستادیم، پرس، همان گونه که گفته می‌شود: السخاء حاتم یعنی سخا و بخشش حاتم، و گفته می‌شود: الشعر زهیر یعنی شعر زهیر. نزد مفسران بنا بر یکی از دو قول پیامبر سؤال نکرد. زجاج گفته است: این سؤال تقریری است [یعنی حالت اعتراف دارد] یعنی هنگامی که از تمامی امت‌ها پرسند، آنان نمی‌توانند آن چه را که در کتاب‌هایشان هست، بیاورند و مطلب هم این است: چرا غیر مرا می‌پرستید؟

سوم) مراد از خطاب به پیامبر صلی الله علیه و سلم خطاب به امت اوست. معنای آیه این می‌شود که از آنان پرسید؛ این مطلب را زجاج گفته است.

تا اینجا کلام ابن جوزی است.^(۱)

نویسنده گوید:

این سه وجه تفسیری را می‌توان در دیگر کتب تفسیری آنان نیز یافت و بهتر آن است که به ظاهر آن حمل کنیم. جواب واقعی آن همین است. و دو قول بعدی بر خلاف ظاهر آن حمل می‌شود و این دو جواب، مجازی هستند. شاید منظور ابن جوزی، به این قرینه که آن را ابتدا آورده، همان قول اول باشد، ولی آلوسی جواب دوم را برگزیده است؛ چنانکه خواهد آمد.

البته آنان پاسخ‌های دیگری هم داده‌اند که اصل همگی آنان بر «مجاز» است. آن جواب‌ها به اختصار چنین است:

الف - خطاب به پیامبر است و سؤال مجازی درباره نظر به ادیان آنان است که آیا عبادت بت‌ها فقط در یک امت از امت‌های پیامبران آمده و پیدا شده است؟!^(۲)

این وجه را زمخشری برگزیده و برخی مفسران مانند نسفی از او پیروی کرده‌اند؛ سپس زمخشری گوید: «او را کافی است که نظر بیفکند و جستجو کند در کتاب خدا که معجزه است و آن چه در پیش روی دارد، تصدیق می‌کند، و خبر می‌دهد به این

۱- زاد المسیر: ۱۳۸/۷ - ۱۳۹.

۲- تفسیر رازی: ۲۱۶/۲۷، البحر المحیط: ۳۷۷/۹، روح المعانی: ۸۶/۲۵.

آیه وقفوههم إنهم مسؤولون / ۴۶۱

که آنان [امت‌های غیر خداپرست] غیر خدا را پرستیدند، در حالی که دلیلی بر آنان برای این کار نازل نگشته بود و این آیه به خودی خود برای بیان مقصود کافی است و نیازی به غیر خود ندارد.^(۱)

نویسنده گوید: پس چرا پیامبر امر به سؤال از آنها شده است؟!

ب - مخاطب کلام، پیامبر نیست، بلکه شنونده‌ای است که می‌خواهد دربارهٔ ادیان تحقیق و جستجو کند. لذا به او گفته می‌شود: ای بیننده بنگر و بپرس از احوال پیروان پیامبران، که آیا پیامبران آنها به عبادت و پرستش غیر خدا مبعوث شدند؟! آنگاه آنان به تو پاسخ خواهند داد که هرگز چنین نبوده و ممکن نیست که پیامبران به چنین چیزی دعوت کرده باشند. این بیان را ابوحنیفان آندلسی برگزیده است.^(۲)

نویسنده گوید:

من همان‌گونه که آلوسی در این باره گفته، می‌گوییم: به یقین این بیان خلاف ظاهر آیه است.

ج - خطاب به پیامبر است و سؤال هم به معنای حقیقی آن است، امّا پاسخ دهنده خود خدای متعال است و معنای آیه چنین می‌شود: «از ما بپرس دربارهٔ کسانی که فرستادیم». ابوحنیفان این مطلب را از برخی نقل کرده ولی آن را بعید شمرده است.

آلوسی گوید: «سخن عجیبی در این باره گفته شده ...» سپس می‌افزاید: «سؤال کن از کسی که این مطلب را به شکلی عجیب و غیر عادی گفته است؛ آیا می‌توان به این‌گونه سخنان راضی شد و تفسیر کلام الهی را بدین‌گونه شمرد؟!»

نویسنده گوید: قطعاً هیچ کس بدین مطلب راضی نمی‌شود.

این‌ها نمونه‌هایی از سخنان علمای اهل سنت در این باره بود. اضطراب و

۱- الکشاف: ۲۴۵/۴ بنگرید: تفسیر نسفی - مدارک التنزیل که در حاشیه تفسیر خازن: ۱۰۶/۶ چاپ شده است. وی عین عبارت را از زمخشری نقل کرده، بدون اینکه نامی از او ببرد.

۲- البحر المحیط: ۳۷۷/۹.

پیشان‌گویی علمای آنان در تفسیر آیه مبارکه، اگر آن را به ظاهر آن حمل کنند، مخفی نیست. آنان در این باره چگونه به سؤالات متعدد پاسخ می‌دهند؟!

اگر بخواهند خود را از جواب، خلاص و راحت کنند، آیه را حمل بر مجاز می‌کنند که باب وسیعی است و دیدیم که چگونه برخی علمای آنان برخی دیگر را رد کردند و همان سخن ما را برگزیدند.

د - ابن‌کثیر دمشقی به هیچ کدام از این پرسش‌ها متوجه نشده و به آنان پرداخته و نگفته است که مخاطب آیه کیست، سؤال چیست و پاسخ دهنده کیست. او فقط گفته است:

«سخن خدای متعال «و سئل من ارسلنا...» یعنی تمامی پیامبران به آن چه فرا می‌خوانم، دعوت می‌کرده‌اند، یعنی این که خدا را عبادت کنید و برای او شریک نگیرید. همگی از عبادت بت‌ها و صنم‌ها نهی کرده‌اند و این مانند سخن دیگر خدای متعال است: «و لقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت»^(۱) به راستی در هر امتی رسولی برانگیختیم که عبادت خدا کنید و از طاغوت اجتناب ورزید.»

وی آیه را این‌گونه تفسیر کرده است تا جواب پرسش‌های دشوار را ندهد و راحت باشد، سپس دو قول بیان می‌کند: «بعد از تمامی این اقوال، مهم آن است که بگوییم همگی این اقوال در دو قول خلاصه می‌شود. (لذا به جز دو قول از ابن‌کثیر و شوکانی بقیه را ذکر نکرده است):

قول اول: مراد آیه سؤال از انبیاء است؛ هنگامی که پیامبر را به معراج بردند و بقیه پیامبران با او ملاقات کردند.

گفته‌اند: این قول، سخن متقدمان، از قبیل سعید بن جبیر، زهری و عبدالرحمن بن زید بن اسلم است که از طریق عطاء از ابن‌عباس آورده‌اند: «گفت: سؤال نمی‌کنم و اکتفا کردم.»

۱- تفسیر ابن‌کثیر: ۱۱۵/۴.

آیه وقفوهم إنهم مسؤولون / ۴۶۳

قول دیگر: مراد آن است که از امت‌ها و مؤمنان و اهل کتاب سؤال می‌شود؛ از کسانی که پیامبران برای آنان مبعوث شده‌اند...

این قول را نیز از ابن عباس نقل کرده‌اند؛ و در نسل بعدی مفسران، از مجاهد و قتاده و ضحاک و سدی، چنان که ابن جوزی گفته است. ابن جریر طبری نیز این قول را برگزیده. و تعداد زیادی از متأخران مانند آلوسی نیز آن را نقل کرده‌اند. حتی این مطلب در «وسیط» واحدی^(۱) و تفسیر بغوی به اکثر مفسران نسبت شده است.

بغوی گوید: «قرائت عبدالله و ابی نیز بر این مطلب دلالت می‌کند: «واسأل الذین ارسلنا الیهم قبلک رسلنا:»^(۲) و سؤال کن از کسانی که ایشان را قبل از تو به عنوان رسولانمان فرستادیم.»

اما ابن کثیر گفته است: این گونه سخن به تفسیر بیشتر شبیه است تا تلاوت و قرائت قرآن؛ و الله اعلم»^(۳)

این دو نظر، همان قول اول و دوم از اقوال سه گانه‌ای است که ابن جوزی در تفسیر آیه به آن اشاره کرد ... پس آیا پیامبر پرسید یا نه؟ و اگر پرسید، پاسخ چه بود؟!!

ابن جوزی گفته است: مفسران بنا بر یکی از دو قول گفته‌اند که او نپرسیده است.^(۴)

نویسنده گوید: آنان برای این پرسش جوابی ندارند. اگر جواب صحیحی دارند که مطابق ظاهر آیه است، در این صورت نیازی به اعتقاد به مجاز و خروج از حقیقت نخواهد بود. این جواب مشتمل بر تمام جوانب مسأله خواهد بود، اما آنان نمی‌خواهند به آن تصریح کنند و آن را روشن سازند؟!!

این دیدگاه ابن جوزی و امثال وی، دیدگاه آنان را درباره حدیث مشهور زیر به یادمان می‌آورد: «الأئمة بعدی اثنا عشر کلهم من قریش: امامان بعد از من دوازده

۱- الوسیط فی تفسیر القرآن: ۷۵/۴.

۲- معالم التنزیل: ۱۰۲/۵.

۳- تفسیر ابن کثیر: ۱۱۵/۴.

۴- زادالمسیر: ۱۳۹/۷.

نفرند که همگی از قریش هستند». آنان در توضیح این حدیث، به اضطراب و اختلاف می‌افتند، دست و پا می‌زنند و به این سو و آن سو می‌روند تا آنجا که حتی ابن جوزی گفته است: «جستجویم در معنای این حدیث به درازا کشید و در منابع زیادی مطالعه و پرسش کردم، ولی به مقصود دست نیافتم.»^(۱)

تمامی این سخنان بر این مطلب گواهی می‌دهد که آنان نمی‌خواهند به حقیقت اعتراف کنند. شگفتا! آنان در تفسیر آیه: «و اسئل من ارسلنا ... به آن روایت عبدالله بن مسعود استدلال می‌کنند که وی آیه را چنین خوانده است: «و اسئل الذین ارسلنا الیهم قبلک رسلنا». سپس با یکدیگر نزاع می‌کنند که آیا این قرائت است یا تفسیر؟! ولی در این مورد به روایتشان که سند دارد و خودشان از عبدالله بن مسعود از پیامبر ﷺ روایت می‌کنند، توجه ندارند؛ با آن که این روایت، فضای آیه را روشن می‌سازد.

آنان حتی به سخن اول از میان دو قول معتقد می‌شوند و نمی‌خواهند سخنشان را به این حدیث مستند کنند؛ با آن که برای معنای آیه و اثبات قولشان در تفسیرش به آن نیاز فراوان دارند.

تمام این دست و پا زدن‌ها فقط برای این است که آیه بر ولایت امیرمؤمنان دلالت می‌کند.

۱- فتح الباری فی شرح البخاری - حافظ ابن حجر - ۱۸۱/۱۳.

آیه وقفوہم إنہم مسؤلون / ۴۶۵

فصل سوم

«بیان حدیث، طبق نقل بزرگان محدث و حافظ اہل سنت»

بخش اول:

۱- حاکم این روایت را چنین آورده است: «ابوالحسین محمد بن مظفر حافظ از عبدالله بن محمد بن غزوان از علی بن جابر از محمد بن خالد بن عبدالله از محمد بن فضیل از محمد بن سوقه از ابراهیم از اسود از عبدالله که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: ای عبدالله، فرشته وحی بر من نازل شد و گفت: ای محمد، و اسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا» [که] بر چه مبعوث شدند؟ پیامبر گفت: گفتم: بر چه چیزی مبعوث شدند؟ گفت: بر ولایت تو و بر ولایت علی بن ابی طالب بر انگیخته شدند.»

حاکم گوید: «علی بن جابر (راوی حدیث) در نقل روایت از محمد بن خالد از محمد بن فضیل، متفرد است و من این حدیث را جز از ابن مظفر ننوشته‌ام. وی نزد ما حافظ، مورد وثوق و ایمن از دروغ‌گویی است.»^(۱)

نویسنده گوید:

پس آیه بر ظاهر خود باقی خواهد ماند، پیامبر صلی الله علیه و سلم به راستی پرسید و جواب او نیز این جمله بوده است: «پیامبران بر ولایت تو و ولایت علی علیهما و علی آلهما

الصلاه و السلام برانگیخته شده‌اند.»

۲- ثعلبی روایت کرده است: «حسین بن محمد دینوری از ابوالفتح محمد بن حسین بن محمد بن حسین ازدی موصلی از عبدالله بن محمد بن غزوان بغدادی از علی بن جابر از محمد بن خالد بن عبدالله و محمد بن اسماعیل، هر دو از محمد بن فضیل از محمد بن سوقه از ابراهیم از علقمه از عبدالله بن مسعود که گفت [همان روایت فوق را نقل کرده است].^(۱)»

۳- ابن عساکر روایت کرده است: ابوسعید بن ابی صالح کرمانی و ابوالحسن مکی بن ابی طالب همدانی، هر دو از ابوبکر بن خلف از حاکم ابو عبدالله حافظ از محمد بن مظفر حافظ ...

تا آخر آن چه قبلاً از حاکم گذشت.^(۲)

۴- حافظ ابونعیم اصفهانی روایت کرده؛ همان گونه که در کتاب «تنزیه الشریعه» از حافظ ابن حجر آمده است. البته این روایت از طریق تعداد زیادی از اصحاب امامیه با همین سند در ذیل این آیه نقل شده است که پیامبر ﷺ در شبی که به معراج برده شد، خدای متعال او و پیامبران را یکجا گرد آورد و به پیامبر فرمود: ای محمد، از آنان بپرس که شما بر چه امری برانگیخته شده‌اید؟ آنان گفتند: بر شهادت به این که خدایی جز الله نیست و اقرار به نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب.^(۳)

۵- حافظ ابن حجر عسقلانی روایت را از طریق حاکم نقل کرده و گوید: حافظ ابونعیم نیز این را روایت کرده است؛ عبارت ابن حجر را خواهیم آورد.

۶- حافظ ابن عبدالبر قرطبی روایت را آورده است؛ بنابراین نقل علامه حلی^(۴) و

۱- تفسیر ثعلبی - نسخه خطی -

۲- تاریخ دمشق - شرح حال امیرمؤمنان - ۹۷/۲.

۳- الطائف فی معرفة الطوائف: ۱۰۱/۱، البرهان فی تفسیر القرآن: ۱۴۸/۴، غایة المرام: ۲۴۹، خصائص الوحی المبین: ۱۵۳.

۴- منهاج الکرامه فی معرفة الامامة که در پایان چاپ قدیم منهاج السنه: ۷۹ - ۸۰ آمده است.

شیخ یحیی بن بطریق. (۱)

۷- حاکم حسکانی روایت را آورده و گفته است: «حاکم ابو عبدالله حافظ از محمد بن مظفر...» تا آخر آن چه که قبلاً آوردیم.

حسکانی همچنین گوید: ابو عثمان حیری از اصل خود که قدیمی است از ابوالحسین محمد بن مظفر... که در لفظ اختلاف دارد و علقمه را در اسانید ندارد.

۸- حاکم حسکانی: ابوالحسن فارسی از عمر بن احمد از علی بن حسین بن سفیان کوفی از جعفر بن محمد ابو عبدالله حسینی از علی بن ابراهیم عطار از عباد از محمد بن فضیل از محمد بن سوقه.»

همچنین: ابوسهل سعید بن محمد از علی بن احمد کرمانی از احمد بن عثمان حافظ از عبید بن کثیر از محمد بن اسماعیل احمدی از ابن فضیل از محمد بن سوقه از ابراهیم از علقمه و اسود از ابن مسعود که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود:

هنگامی که مرا به آسمان برای معراج بالا بردند، ناگهان فرشته وحی بر من وارد شد و گفت: ای محمد، از رسولان ما که قبل از تو برانگیخته شده‌اند، پرس که بر چه امری برانگیخته شدند؟ گفتم: ای گروه پیامبران و رسولان، خدا شما را بر چه چیز برانگیخته است؟ گفتند: بر ولایت تو ای محمد، و ولایت علی بن ابی طالب.

راویان دیگر غیر از علی، از محمد بن خالد واسطی روایت کرده‌اند. محمد بن اسماعیل نیز از او پیروی کرده است...

۹- حسکانی: حاکم ابو عبدالله از ابوسعید احمد بن محمد بن رحیم نسوی از ابو محمد حسن بن عثمان اهوازی از محمد بن خالد بن عبدالله واسطی از محمد بن فضیل از محمد بن سوقه از ابراهیم از اسود از عبدالله که گفت: پیامبر به من گفت: ... با الفاظ و کلماتی درست مانند حدیث قبل. (۲)

۲- شواهد التنزیل: ۲۲۲/۲ - ۲۲۵.

۱- خصائص الوحی المبین: ۹۸.

۱۰- موفق بن احمد مکی آن را روایت کرده و گفته است: شهردار به شکل اجازه از احمد بن خلف از محمد بن مظفر حافظ از عبدالله بن محمد بن غزوان از علی بن جابر... تا آخر حدیث قبلی.^(۱)

۱۱- حموی آن را روایت کرده از شهردار بن شیرویه حافظ از احمد بن خلف از حاکم از ابن مظفر حافظ... با همان لفظی که قبلاً گذشت.^(۲)

۱۲- ابو عبدالله گنجی آن را روایت کرده است: «بر حافظ ابو عبدالله بن نجار قرائت کردم و به او گفتم: من این حدیث را بر مفتی ابوبکر بن عبدالله بن عمر صفار خواندم، گفت: حُرّه عائشه دختر احمد صفار به ما خبر داد از احمد بن علی شیرازی از امام حافظ ابو عبدالله نیشابوری از محمد بن مظفر حافظ... تا آخر آن چه گذشت.^(۳)

نویسنده گوید:

این حدیث از ابن مسعود و عبدالله بن عباس روایت شده است.

۱۳- قندوزی حنفی گوید: «دیلمی این روایت را از ابن عباس روایت کرده است.»^(۴)

هم چنین این حدیث از ابوهریره روایت شده است.

۱۴- شهاب الدین احمد خنجی گوید: «از ابوهریره است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند، پیامبران پیرامون من گرد آمدند. خدای متعال به من وحی کرد: ای محمد، از ایشان پرس که به چه چیزی مبعوث شده‌اند. گفتند: مبعوث شدیم بر شهادت به این که خدایی جز الله نیست و اقرار بر نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب.»

۱- مناقب علی بن ابی طالب: ۲۲۰. از ظاهر عبارت وی برمی آید که میان ابو خلف و ابن مظفر،

باید از حاکم یاد شود. ۲- فرائد السمطين: ۸۱/۱.

۳- کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب: ۷۵.

۴- ینابیع المودة: ۲۴۴/۱.

آیه وقفوهم إنهم مسئولون / ۴۷۱

این حدیث را شیخ برگزیده، عارف ربّانی، سید شرف‌الدین علی همدانی در برخی تصانیف خود آورده و گفته است: حافظ ابونعیم آن را روایت کرده است.^(۱) نویسنده گوید: این حدیث را علمای امامیه نیز از طریق امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ و فرزندان بزرگوارش علیهم الصلاة والسلام روایت کرده‌اند.^(۲)

بخش دوم:

وجه صحیح در آیه مبارکه، آن است که آن را بر ظاهر حمل کنیم و بر اساس روایتی که در کتاب‌های شیعه و سنی از امیرمؤمنان و تعدادی از اصحاب از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است، تفسیر کنیم.

مشهورترین حدیث در این باره، حدیث عبدالله بن مسعود است که در کتاب‌های زیادی از اهل سنت آمده است و اسانید زیادی هم دارد که در میان راویان آن، تعداد زیادی از بزرگان حافظ و پیشوایان مورد وثوق وجود دارند. البته مطالب دیگری نیز گفته شده که به آنها می‌پردازیم.

۱. سخن ابن تیمیه و پاسخ آن

ابن تیمیه گفته است: «مانند این حدیث را اهل علم اتفاق دارند که جعلی و دروغین است»...

کاش می‌دانستیم چرا این گروه از حافظان و محدثان بر این روایت اجتماع کرده‌اند؟!

ابن تیمیه در ادامه می‌گوید: «این مطلب از آن اموری است که هر کس علم و دین داشته باشد، می‌داند که دروغ و باطل است و آن را نمی‌پذیرد. این گونه سخنان را اهل وقاحت و جرأت در دروغ‌گویی جعل کرده‌اند».

۱- توضیح الدلائل علی تصحیح الفضائل - نسخه خطی -

۲- کنز الدقائق فی تفسیر القرآن: ۵۴۷/۱۱.

کاش این نکته را نیز می دانستیم که آیا این پیشوایان و راویان حدیث، وضع این حدیث را نمی دانستند و در عین حال آن را روایت کرده اند یا افرادی نا آگاه در علم حدیث بوده و در عین حال از بزرگان حدیث و حافظان آن به شمار آمده اند؟! ما این حدیث را در کتاب «موضوعات» ابن جوزی [در ردیف احادیث جعلی] و کتاب «العلل المتناهیة» او [به عنوان حدیث سست] نیافتیم.

۲. سخن ابن عراق و پاسخ آن

حدیث را ابن عراق به روایت ابن مسعود از کتاب «تنزیه الشریعه الغراء» نقل کرده و حاصل کلام وی، اثبات این حدیث است نه سقوط آن. عین عبارت او چنین است:

«حدیث: ابن مسعود گوید: رسول خدا ﷺ به من گفت: ای عبدالله، فرشته وحی نزد من آمد و گفت: ای محمد، از رسولان ما که قبل از تو فرستادیم، پپرس که بر چه چیزی مبعوث شدند؟ گفتم: بر چه چیزی برانگیخته شدند؟ گفت: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب.»^(۱)

ابن عراق می افزاید: علت آن را بیان نکرده است. ضمناً این حدیث را حافظ ابن حجر در «زهر الفردوس»^(۲) از طریق حاکم آورده و در ادامه گوید: ابونعیم آن را روایت کرده و گفته است: علی بن جابر در نقل آن از طریق محمد بن فضیل متفرد است.

ابن عراق همچنین می افزاید: علی بن جابر را من نشناختم؛ والله اعلم.^(۳)
نویسنده گوید:

از سخنان گذشته، معلوم شد که سه نفر از پیشوایان حافظ، این حدیث را به

۱- این رمز و علامت برای حاکم است؛ همان گونه که در اول کتاب خود ذکر کرده است.
۲- این کتاب مختصر کتاب «فردوس الاخبار» دیلمی است که در آن احادیثی را که نیکو شمرده ذکر نموده است؛ همان گونه که کتاب دیگری دارد به نام: «تسدید القوس فی مختصر مسند الفردوس»
۳- تنزیه الشریعه الغراء: ۳۹۷/۱.

اسناد خود از عبدالله بن مسعود آورده و هیچ اشکال و ایرادی بر آن بیان نکرده‌اند... عین روایت حاکم را قبلاً ذکر کردیم. او در این کتاب، در مقام ذکر شاهد برای انواع حدیث است. بنابر این، حدیث مذکور نزد او دارای اشکال نیست، بلکه حدیثی معتبر است که برای بیان قاعده علمی در کتابی علمی ذکر شده است.

ابونعیم؛ این حدیث را به مناسبت ارتباط با نبوت حضرت رسول خدا ﷺ در کتاب «دلائل النبوة» آورده است، به عنوان مطلبی ثابت شده در قرن‌های گذشته که نزد انبیای گذشته نیز به اثبات رسیده است؛ تا آنجا که حتی پیامبران گذشته مردم را به پیامبری وی فراخوانده و ظهور او را بشارت داده‌اند. با این همه، ما این بحث را در کتاب او نمی‌یابیم که به آن استدلال و محاجه کند.

ابن حجر عسقلانی؛ این حدیث را ضمن احادیث منتخب در کتاب «فردوس» آورده، ضمن این که روایت حاکم و ابونعیم را هم افزوده است.

تا این جا روشن می‌شود که براساس سخن ابن عراق، اعتبار این حدیث، نزد علمای اهل سنت روشن و بدیهی است.

اما ابن عراق در پایان سخن گفته است: «علی بن جابر را نشناختیم.»

نویسنده گوید:

قدح در سند حدیث از ابن مسعود را تا این جا رسانیدیم که ابن عراق گفته: علی بن جابر را نمی‌شناسد. اگر مطلب همین باشد، کار بسیار آسان است، چرا که پیشوایان بزرگ اهل سنت و حافظان آنها از دانشمندان متقدم، او را می‌شناسند و جرح و قدحی درباره وی وارد نکرده‌اند....

آن چه مطلب فوق را تأیید می‌کند، سخن جمعی از علمای آنان مانند حاکم و ابونعیم است که بعد از نقل آن گفته‌اند: علی بن جابر، در نقل آن از محمد بن فضیل، متفرد است.

ظاهر این سخن آنان، توثیق این دو تن است، و گرنه درباره آنان اشکال می‌کردند

قبل از آن که بگویند: «وی متفرد است..»

بعلاوه از روایات حاکم حسکانی آشکار می شود، که شخصی یا اشخاصی غیر از علی بن جابر در روایت حدیث از محمد بن فضیل، از علی بن جابر پیروی کرده اند. درباره محمد بن فضیل؛ هیچ کس سخن بدی نگفته است، زیرا وی از رجال صحاح شش گانه است. حافظ ابن حجر گفته است: محمد بن فضیل بن غزوان به فتح غ و سکون ز، ضبّی است، مولای آنان، ابو عبدالرحمن، کوفی، راست گو و عارف است، به تشیع متهم شده ... و در سال ۹۵ درگذشته است.ع^(۱)

۳. خبر ابن مسعود و بررسی آن

حق در این جا سخن اول است، یعنی باقی گذاشتن آیه مبارکه بر ظاهر آن. مقتضای قاعده «اصالة الحقیقة» هم این را تأکید می کند و اخباری که در این باره وارد شده، آن را با کمال روشنی تفسیر می کند؛ مخصوصاً حدیث ابن مسعود.

این احادیث که مورد قبول و اتفاق شیعه و سنی است، از امیر مؤمنان، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس و ابوهریره روایت شده است.

این در حالی است که حدیث را ابن مسعود از رسول خدا ﷺ روایت کرده بود که همان حدیث [اسراء] سیر شبانه پیامبر در معراج] و ملاقات با پیامبران و نمازگزاردن با آنها است که خبری طولانی است و آن را طبرانی، ابویعلی و بزار و حاکم^(۲) روایت کرده اند؛ هیشمی گوید: «رجال این حدیث همگی صحیح هستند».

گمان می کنم آنچه حاکم در کتاب «معرفة علوم الحدیث» روایت کرده، در ذیل این حدیث طولانی، ارتباط به سؤال از پیامبران دارد که به آنان خطاب می شود به چه چیزی برانگیخته شده اند. ولی علمای اهل سنت درباره این روایت سکوت کرده اند، زیرا این حدیث ولایت امیر مؤمنان عليه السلام را می رساند.

۱- تقریب التهذیب: ۲۰۰/۲. حرف ع، علامت صحاح شش گانه اهل سنت است؛ یعنی همگی بر وثاقت وی اجماع دارند

۲- کنز العمال: ۳۹۰/۱۱ شماره ۳۱۸۴۱، مجمع الزوائد: ۷۵/۱.

آیه وقفوهم إنهم مسؤولون / ۴۷۵

آن چه از قول پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند که ایشان سؤال نفرمود و گفت: به همین اکتفا کردم، دروغی از جانب ایشان بر پیامبر است. چگونه می‌شود که خدای متعال به سؤال کردن دستور دهد، ولی پیامبر ﷺ سؤال نکند؟!

به علاوه این مطلب در حدیث وارد شده است که فرمود: «جبرئیل مرا در نماز به عنوان امام جماعت قرارداد تا این که من با آنها نماز گزاردم و از آنان پرسیدم و آنان پاسخ دادند: ما بر توحید برانگیخته شدیم.»^(۱)

در آن جا سؤال و جوابی صورت گرفته، اما آنان نمی‌خواهند به آن تصریح کنند و نمی‌خواهند جواب را به طور کامل بیاورند، زیرا مشتمل بر ولایت علی عليه السلام است!! و این کار آنان نمونه‌های فراوانی دارد.

این یکی از روش‌های آنان است در پنهان کردن مناقب و فضائل امیرمؤمنان و اهل بیت گرامی و پاکش، که طبق این روایات، امامت آنان بعد از حضرت رسول امین علیه و علی آله افضل الصلاة و السلام روشن است. درود خداوند بر همگی آنان باد.

بنگرید که چگونه بر خدا و رسول افترا می‌بندند، چرا که می‌خواهند ولایت امیرمؤمنان علی عليه السلام را انکار کنند؛ باید به آنها گفت:

«فويلٌ لهم مما كتبت ايديههم وويل لهم مما يكسبون»^(۲)

پس وای بر آنان به خاطر آن چه که با دست‌های خود می‌نویسند و وای بر ایشان به خاطر آن چیزهایی که کسب می‌کنند.»

۱- کنز العمال: ۳۹۷/۱۱ شماره ۳۱۸۵۲ از ابن سعد از چند تن از صحابه نقل شده است.

۲- بقره: ۷۹/۲.

آیه وقفوهم إنهم مسئولون / ۴۷۷

فصل چہارم

«پاسخ بہ شبہات مخالفان»

اینک به سخنان برخی مخالفان امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره حدیث سؤال از ولایت او در روز قیامت می پردازیم؛ روایاتی که ذیل آیه «وَقَفَّوْهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» وارد شده است:

۱- ابن تیمیّه

ابن تیمیّه در جواب استدلال علامه حلّی به آیه شریفه، گفته است: «رافضی می گوید: برهان چهاردهم: سخن خدای متعال: «وَقَفَّوْهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»... از طریق ابونعیم از شعبی از ابن عباس گفته که در کتاب خدا این آیه آمده است:

«آنان را نگاه دارید برای آن که سؤال می شوند» یعنی در مورد ولایت علی سؤال می شود؛ این گونه در کتاب «الفردوس» از طریق ابوسعید خدری از پیامبر روایت کرده است. هنگامی که در مورد ولایت از آنها پرسند، پس باید ولایت برای او [یعنی علی علیه السلام] ثابت باشد و برای دیگر صحابه ثابت نباشد؛ بنابراین او امام خواهد بود.

جواب این استدلال رافضی چند وجه دارد:

وجه اول: باید به دنبال صحت نقل حدیث بود. به اتفاق اهل علم، استناد به روایت ابونعیم و حدیث «فردوس»، حجّت را تمام نمی کند.

وجه دوم: این مطلب به اتفاق همگان دروغ است.

وجه سوم: خدای متعال می‌فرماید: «بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ»^(۱) بلکه تعجب نمودی و مسخره می‌کنند».

این خطاب، از مشرکانی است که روز قیامت را دروغ پنداشتند. کسی قرآن را این گونه تفسیر نمی‌کند و به پیامبر ﷺ چنین نسبت نمی‌دهد مگر آن که زندیق و بی‌دین باشد که با دین بازی کرده و در دین اسلام قرح و طعن وارد سازد یا در جهالت افراط کرده و نمی‌دانسته که چه می‌گوید. اساساً چه فرقی بین دوستی علی و طلحه و زبیر و سعد و ابوبکر و عمر و عثمان وجود دارد؟!

وجه چهارم: سخن خدای متعال «مسؤولون» لفظی مطلق است که ضمیری به آن وصل نشده است تا آن را مختص به شخصی کند. در سیاق آیه نیز علامتی که نشانه دوستی علی و مقتضای آن باشد، وجود ندارد. پس اگر کسی دلالت لفظ بر سؤال از پیامبران بر دوستی علی را ادعا کند، از بزرگ‌ترین دروغ‌ها و بهتان‌هاست.

وجه پنجم: اگر مدعی ادعا کند که همه مردم در دوستی ابوبکر و عمر مورد سؤال خواهند بود، این را نمی‌توان باطل کرد، پس بطلان سؤال از دوستی علی و اثبات آن، به مراتب قوی‌تر و روشن‌تر خواهد بود!^(۲)

پاسخ به ابن تیمیه

در جواب او کافی است که گفته شود:

اولاً: این حدیث را پیشوایان بزرگ حدیث، از طریق‌های متعدد روایت کرده‌اند که ما اسامی برخی از آنان و برخی از اسانید روایتی آنها را آوردیم.

همه این بزرگان، به نظر ابن تیمیه، بی‌دین، زندیق، بازی‌کننده با دین، طعن‌زننده در اسلام یا افراط‌کنندگان در نادانی‌اند، گناه ما چیست؟!

ثانیاً: صحّت برخی از اسانید این حدیث در گذشته روشن شد و دیدیم که

۱- صافات: ۱۲/۳۷. ۲- منهاج السنه: ۱۴۳/۷ - ۱۴۷ - چاپ جدید -

شواهد فراوانی در کتاب‌های علمای اهل سنت با سندهای معتبر آن را تأیید می‌کند...

از این رو، دیگر اثری برای سیاق وجود نخواهد داشت و مجالی نیست که بپرسیم چه فرقی بین دوستی علی و دوستی دیگر صحابه پیامبر است. بدین سان، روشن می‌شود که ادعای سؤال در مورد محبت دیگران در روز قیامت، باطل است. با این بحث مختصر، روشن شد که سخن مقبولی برای این افترا زننده در مقابل برهان معقول شیعه وجود ندارد.

۲- ابن روزبهان

ابن روزبهان در جواب استدلال علامه حلی چنین گفته است: «این روایت از اهل سنت نیست. و اگر صحیح باشد، فقط دلالت می‌کند که علی یکی از دوستان خدای متعال بوده است و ولی یعنی همان دوستدار مطیع. و این مطلب دلالتی صریح بر امامت را نمی‌رساند.»^(۱)

پاسخ به ابن روزبهان:

دانستیم که این روایت را اهل سنت نقل کرده‌اند، و دانستیم که روایت صحیحی است...

پس این کلام، جواب سخن علامه حلی نمی‌شود که گفته بود: «اگر در مورد ولایت، از آنها می‌پرسند، باید ولایت برای حضرت علی ثابت باشد و برای دیگر صحابه ثابت نباشد؛ بنابراین او امام خواهد بود».

وی به این سخن جوابی استوار ندارد؛ همان گونه که ابن تیمیه نیز پاسخی مستدل به آن نداده است.

۱- ابطال الباطل: به کتاب «دلایل الصدق» ۱۵۰/۲ مراجعه کنید.

۳- آلوسی

آلوسی در تفسیر آیه مبارکه گفته است: «برخی از امامیه، از طریق ابن جبیر از ابن عباس نقل کرده‌اند که مردم در مورد ولایت علی کرم الله تعالی وجهه مورد سؤال واقع می‌شوند و آن را از طریق ابوسعید خدری نیز روایت کرده‌اند... قول برتر در این زمینه آن است که بگوییم سؤال روز قیامت درباره عقاید و اعمال و در رأس همه این امور سؤال در باب توحید است و ولایت علی کرم الله تعالی وجهه در زمره این پرسش‌ها است؛ مثل ولایت برادران او یعنی خلفای راشدین که مورد پرسش است.»^(۱)

پاسخ به آلوسی:

اول: امامیه این حدیث را به عنوان پرسش در مورد ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده‌اند. اما انحصار و اختصاص این روایت به ایشان که از ظاهر عبارت آلوسی بر می‌آید، ادعایی باطل است.

دوم: گفته است: «قول برتر آن است». این سخن، ادعایی بدون دلیل است؛ بلکه در سنت پیامبر، خلاف آن آمده است؛ پس چرا برخی از اینان مثل آلوسی با سنت به مخالفت می‌پردازند و گمان می‌کنند که از اهل سنت پیامبر می‌باشند؟!

سوم: دو گروه - شیعه و سنی - بر ولایت امیرمؤمنان علیه السلام هم در کتاب خدا و هم سنت نبوی دلایل زیادی دارند، اما دلیل بر ولایت دیگران چیست؟!

۴- دهلوی

در کتاب «مختصر التحفه الاثنی عشریه» در ضمن بیان دلایل امامیه و پاسخ به آن آمده است:

«یکی از آنها سخن خدای متعال است: و قفوههم انهم مسئولون». شیعه در

۱- روح المعانی: ۸۰/۲۳.

آیه وقفوهم إنهم مسؤولون / ۴۸۳

استدلال به این آیه چنین می‌گویند: از ابوسعید خدری به شکل مرفوع در ذیل آیه روایت شده که در مورد ولایت علی بن ابی طالب سؤال می‌شوند.

مخفی نماند که این تمسک، در حقیقت، به دلیل روایات است نه به آیات. و این روایت در کتاب «فردوس» دیلمی نقل شده که احادیث ضعیف و واهی را گرد آورده است. بعلاوه، در سند آن افراد ضعیف و مجهول زیادی وجود دارند؛ به گونه‌ای که این حدیث را از قابلیت استدلال می‌اندازد، به خصوص که آن را به این مسأله اساسی یعنی امامت نمی‌توان پیوند داد. نظم کتاب خدا آن را تکذیب می‌کند، زیرا این آیه محکم در حق مشرکان است...

بعلاوه اگر صحت این روایت را بپذیریم و آیه قرآنی را از نظم خود خارج کنیم، منظور از ولایت، محبت است و محبت بر زعامت کبریایی که محل نزاع است، ارتباط و دلالتی ندارد. اگر مراد از این روایت همان زعامت کبرای الهی باشد، این روایت برای اثبات مدعا کافی نخواهد بود. زیرا مفاد آیه بر وجوب اعتقاد به امامت حضرت امیرمؤمنان در وقتی از اوقات می‌باشد و این همان اعتقاد اهل سنت است که باور دارند حضرت علی در زمانی خلافت داشته است...»^(۱)

پاسخ به دهلوی

اول) این شخص وجه استدلال اصحاب امامیه را به آیه ذکر نکرده، در حالی که ما قبلاً عبارت علّامه حلّی را به عنوان بیان ادعا ذکر کردیم؛ جواب آن ادعا کجاست!؟

دوم) هیچ یک از دانشمندان امامیه در استدلال به امامت امیرمؤمنان، فقط به آیات استدلال نکرده‌اند؛ همان گونه که احدی از مخالفان، دلالت چیزی از آیات قرآنی بر امامت غیر امیرمؤمنان را ذکر نکرده‌اند؛ بلکه استدلال به آیات با استفاده از روایاتی است که آنها را تفسیر می‌کند.

۱- مختصر التحفة الاثنی عشریة: ۱۷۷ - ۱۷۸.

سوم) نه روایات وارد شده در این باره، منحصر به نقل «فردوس الاخبار» است و نه راوی منحصر به ابوسعید خدری است. تمام آن چه او در این جا گفته است، فقط فریب و نیرنگ است.

چهارم) استدلال به نظم و چینش آیات قرآنی و سیاق آیات کریمه، در مقابل استدلال به سنت شریفه نبوی نمی تواند مقاومت کند؛ آن هم روایاتی که توسط شیعه و سنی در تفسیر این آیه وارد شده است. به عبارت دیگر، هر گاه دلیلی بر معنایی از آیات قرآنی اقامه شود، باید دست از سیاق آیه برداشت. و به اجماع همه مسلمانان عکس این حالت جایز نمی باشد.

پنجم) وجه استدلال علامه حلّی به آیه شریفه را بیان کردیم و آن چه را که او گفته، به عنوان جواب صحیح، نمی توان پذیرفت؛ همان گونه که بر افراد منصف واضح است.

ششم) ادعای این که امامت علی بن ابی طالب در وقتی از اوقات بوده تا بخواهند بگویند وقت آن بعد از خلافت عثمان بوده است، با ظاهر روایات مخالفت صریح دارد و امامت خلفای سه گانه قبلی را نیز ثابت نمی کند و حتی هیچ دلیلی نیز بر آن نمی باشد. این تمام سخن ما بود در استدلال امامیه به سخن خدای متعال: «و قفوههم انهم مسؤولون». ما اعتراض معترضان و سخن آنان را بیان و نقد کردیم و قبول و عدم قبول آن بر عهده انسان های منصف خواهد بود.

و حمد و سپاس از آن خداوند جهانیان است و درود خدا بر محمد و آل او باد.

آیه سابقون / ۴۸۵

آیه «سابقون»

مقدمه

«السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»^(۱)

«پیشی‌گرفتگان، سبقت‌گرفتگان‌اند، آنان افراد مقرب و نزدیک هستند»

این آیه نیز از جمله دلایل امامیه بر امامت امیرمؤمنان علی علیه الصلاة و السلام است.

علامه حلی ذیل براهین قرآنی بر امامت آن بزرگوار گوید:

«برهان شانزدهم: کلام الهی است: و السابقون السابقون اولئك المقربون. حافظ ابونعیم از ابن عباس درباره این آیه روایت کرده که پیشی‌گیرنده ایمان در این امت، علی بن ابی طالب است.

فقیه ابن مغزلی شافعی از مجاهد از ابن عباس در باره این آیه روایت کرده است: «یوشع بن نون در ایمان آوردن به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ سبقت جست، موسی از فرعون سبقت جست، صاحب یاسین به عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ سبقت جست، علی نیز در ایمان آوردن به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جمله سبقت‌گیرندگان بود. بنابراین، او افضل است و او امام می‌باشد»^(۲).

۱- واقعه: ۱۰/۵۶ - ۱۱.

۲- منهاج الكرامه فی اثبات الإمامة: ۷۸.

علّامه در جای دیگری گفته است: «سیزدهم: ذیل سخن خدای متعال «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»، محدثان سنّی از ابن عباس روایت کرده‌اند که با سابقه‌ترین فرد این امت در اسلام، علی بن ابی طالب است.»^(۱)

توضیح این سخن در طویّ دو فصل خواهد آمد:

فصل اوّل

«اسانید حدیث و بررسی آنها»

بخش اول:

راویان خبر تفسیر آیه مبارکه و اسانید آن

حدیث تفسیر آیه را تعداد زیادی از علمای اهل سنت در کتاب‌های تفسیر و حدیث روایت کرده‌اند که ما برخی از آنان را نام می‌بریم:

- ۱- ابواسحاق سبیعی (م ۱۲۷)
- ۲- سفیان بن عیینه (م ۱۹۸)
- ۳- ابوجعفر مطین (م ۲۹۷)
- ۴- ابن ابی حاتم (م ۳۲۷)
- ۵- ابوالقاسم طبرانی (م ۳۶۰)
- ۶- ابو عبدالله حاکم نیشابوری (م ۴۰۵)
- ۷- ابوبکر ابن مردویه اصفهانی (م ۴۱۰)
- ۸- ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰)
- ۹- حاکم حسکانی (از بزرگان قرن پنجم)

۴۹۲ / خلاصه عبقات الانوار (آیات ولایت)

۱۰- ابن مغزلی واسطی (م ۴۸۳)

۱۱- شیرویه بن شهردار دیلمی (م ۵۰۹)

۱۲- خطیب خوارزمی (م ۵۶۸)

۱۳- فخر رازی (م ۶۰۶)

۱۴- سبط ابن جوزی حنفی (م ۶۵۴)

۱۵- محب الدین طبری (م ۶۹۴)

۱۶- صدرالدین حموی (م ۷۲۲)

۱۷- ابن کثیر دمشقی (م ۷۷۴)

۱۸- نورالدین هیثمی (م ۸۰۷)

۱۹- جلال الدین سیوطی (م ۹۱۱)

۲۰- ابن حجر مکی (م ۹۷۳)

۲۱- علی متقی هندی (م ۹۷۵)

۲۲- قاضی القضاة شوکانی (م ۱۲۵۰)

۲۳- شهاب الدین آلوسی (م ۱۲۷۰)

اینان، از معروفترین راویان این حدیث از علمای اهل سنت هستند که روایت را از ابن عباس و دیگر صحابه روایت کرده‌اند.

بخش دوم:

برخی از اسانید این حدیث در کتاب‌های معتبر

اینک بخشی از اسانید روایت این حدیث را بررسی می‌کنیم:

۱- حافظ ابن کثیر گفته است: «ابن ابی نجیح گوید: از مجاهد از ابن عباس که ذیل آیه «والسابقون السابقون» گفته است: یوشع بن نون در ایمان به موسی سبقت گرفت، مؤمن آل یس در ایمان به عیسی، علی بن ابی طالب نیز در ایمان به محمد رسول خدا ﷺ سبقت جست.

ابن ابی حاتم این حدیث را از محمد بن هارون فلاس از عبدالله بن اسماعیل مدائنی بزار از سفیان بن ضحاک مدائنی از سفیان^(۱) بن عیینه از ابن ابی نجیح روایت کرده است.^(۲)

۲- حافظ طبرانی گوید: «حسین بن اسحاق تستری از حسین بن ابی السری عسقلانی از حسین اشقر از سفیان بن عیینه از ابن ابی نجیح از مجاهد از ابن عباس که وی گفت: سبقت گیرندگان به ایمان سه شخص هستند...»^(۳)

۳- حافظ حاکم حسکانی گفته است: «ابوبکر تمیمی از ابوبکر قباب از ابوبکر شیبانی از محمد بن عبدالرحیم از ابن عائشه.

همچنین: حاکم ابو عبدالله حافظ - با خط خودش - از احمد بن حمدویه بیهقی ابویحیی، از عبیدالله بن محمد بن حفص قرشی از حسین بن حسن فزاری اشقر از سفیان بن عیینه از ابن ابی نجیح از مجاهد از ابن عباس...»^(۴)

نیز: محمد بن عبدالله بن احمد صوفی از محمد بن احمد بن محمد حافظ از عبدالعزیز بن یحیی بن احمد از ابراهیم بن فهد از عبدالله بن محمد تستری از سفیان بن عیینه از ابن ابی نجیح از مجاهد از ابن عباس ...

۴- حافظ ابن حجر در شرح حال فیض بن وثیق گفته است:

«از ابو عوانه و غیر او: ابن معین گوید: دروغ‌گویی خبیث است. گفتم: ابوزرعه و

۱- در متن چنین آمده، ولی صحیح آن «شعیب» است.

۲- تفسیر ابن کثیر: ۲۴۹/۴.

۳- المعجم الکبیر، مسند عبدالله بن عباس: ۹۳/۱۱.

۴- شواهد التنزیل: ۲۹۱/۲ - ۲۹۴/۲.

ابوحاتم از او روایت کرده‌اند، و او ان شاء الله مقارب الحال است.^(۱)
ابن ابی حاتم وی را ذکر کرده ولی مورد جرح قرار نداده است.
حاکم از وی در «مستدرک» حدیث آورده و به وی استدلال کرده است.
وی را ابن حبان در «الثقات» ذکر کرده است.

عقیلی در شرح حال حسین اشقر گفته است: «حسین بن اسحاق تستری از حسین بن ابی السری از فیض بن وثیق از سفیان بن عیینه از ابن ابی نجیح از مجاهد از ابن عباس...»^(۲)

۵- فقیه ابن مغازلی گفته است: «احمد بن محمد بن عبدالوهاب - به شکل اجازه - از عمر بن عبدالله بن شوذب از محمد بن احمد بن منصور از احمد بن حسین از زکریا از ابوصالح بن ضحاک از سفیان بن عیینه از ابن ابی نجیح از مجاهد از ابن عباس...»^(۳)

بخش سوم:

برخی از اسانید معتبر این حدیث

تعدادی از اسانید این خبر بدون هیچ تردید معتبر هستند:

۱- طریق حافظ ابن ابی حاتم رازی صحیح است:

- «محمد بن هارون» فلاس متوفای سال ۲۶۵ ابن ابی حاتم و حافظ ذهبی او را توثیق کرده‌اند.^(۴)

- «عبدالله بن اسماعیل»: ابن ابی حاتم از او نام برده و جرح نکرده است.^(۵)

۱- تا اینجا نقل از کلام حافظ ذهبی در میزان الاعتدال بود.

۲- لسان المیزان: ۵۴۲/۴، چاپ جدید. ۳- مناقب علی بن ابی طالب: ۳۲۰.

۴- سیر اعلام النبلاء: ۳۲۷/۱۲. ۵- الجرح و التعديل: ۴/۵.

خطیب نیز از او در تاریخ بغداد پیروی کرده است.^(۱)

- «شعیب بن ضحاک» ابوصالح: از سفیان بن عیینه حدیث آورده است. عبدالسلام بن صالح ابوالصلت هروی و عبدالله بن اسماعیل مدائنی بزّار نیز از او حدیث کرده‌اند. ابن ابی حاتم از قول پدرش وی را ذکر کرده و او را مورد جرح قرار نداده است^(۲) خطیب نیز چنین آورده است.^(۳)

- «سفیان بن عیینه»: پیشوای بزرگ، از راویان صحاح شش‌گانه که فضائل او نزد آنان بسیار زیاد است.^(۴)

- «عبدالله بن ابی نجیح» از راویان صحاح شش‌گانه اهل سنت است.^(۵)

- «مجاهد» نیز از راویان صحاح شش‌گانه اهل سنت است.^(۶)

بعلاوه، شخصی مثل ابن‌تیمیه شهادت داده که تفسیر ابن ابی حاتم از تفاسیر معتبر است و احادیث جعلی در آن راه ندارد.^(۷)

۲- طریق حافظ ابن حجر نیز صحیح است.

طریق وی همان طریق حافظ طبرانی است که درباره آن اظهار نظر منفی نشده، مگر از جهت نام «اشقر». در طریق حافظ ابن حجر، «فیض بن وثیق» نیز در روایت از سفیان، پیرو اشقر شده است. فیض را پیشوایان بزرگ اهل سنت مانند حاکم و ابن‌حبّان موثق دانسته و افرادی چون ابو حاتم و ابوزرعه از او روایت کرده‌اند؛ ابن ابی حاتم از او نام برده و او را مورد جرح قرار نداده و ذهبی گفته است: وی «مقارب الحال» است.

۳- طریق حافظ طبرانی به طور یقین صحیح است

و نیز هر طریق آن و افراد موجود در این طریق همگی صحیح هستند به جز

۱- تاریخ بغداد: ۴۱۰/۹.

۲- الجرح والتعديل: ۳۴۸/۴.

۳- تاریخ بغداد: ۲۴۲/۹.

۴- برای نمونه ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ۴۵۴/۸.

۵- تقریب التهذیب: ۴۵۶/۱.

۶- همان: ۲۲۸/۲.

۷- منهاج السنة: ۱۳/۷. چاپ جدید.

حسین اشقر، که حافظ هیشمی بعد از نقل حدیث از طبرانی گفته است: «در این طریق، حسین بن حسن اشقر است که ابن حبان او را موثق دانسته و دیگران، او را تضعیف نموده‌اند، ولی بقیه رجال طریق حدیثی آنان حسن یا صحیح هستند.»^(۱)

«اشقر» از راویان صحیح نسائی است که گفته‌اند: شرط صحّت نزد او، از شرط بخاری و مسلم شدیدتر بوده است.^(۲)

بزرگانی از پیشوایان حدیثی، از او روایت کرده‌اند؛ افرادی چون احمد، ابن معین، فلاس و ابن سعد.^(۳)

حافظ ابن حجر شرح حال وی را از قول عقیلی از طریق احمد بن محمد بن هانی آورده است و گوید: به ابو عبدالله - یعنی احمد بن حنبل - گفتم: از حسین اشقر حدیث نقل می‌کنی؟ گفت: او نزد من از کسانی نیست که دروغ می‌گویند. نزد احمد از شیعه بودن اشقر صحبت به میان آمد، عباس بن عبدالعظیم به احمد گفت: اشقر درباره ابوبکر و عمر اشکال دارد. من هم گفتم: ای ابو عبدالله، او درباره عیب‌های شیخین مطلبی هم نوشته است؟! احمد پاسخ داد: اشقر، شایسته آن نیست که از او حدیث نقل شود.^(۴)

باید دانست که علت اصلی تضعیف وی همین مطلب است؛ از جوزجانی نقل شده که درباره اشقر گفته است: از دشنام دهندگان به نیکان، و شخصی غالی و تندرو بوده است.^(۵) به همین جهت ابن معین درباره اش گوید: از شیعیان غالی بوده است. از او پرسیدند: آیا راست‌گوست؟ پاسخ داد: بلی، من از او حدیث نوشته‌ام.^(۶) از همین جاست که حافظ ابن حجر درباره اش می‌گوید: راستگوست ولی در تشیع زیاده‌روی و افراط می‌کرده است.^(۷)

درباره او مطالبی در بخش آیه مودت آمده بود.

-
- ۱- مجمع الزوائد: ۱۰۲/۹.
 - ۲- تذکرة الحفّاظ: ۷۰۰/۲.
 - ۳- تهذیب التهذیب: ۲۹۱/۲.
 - ۴- همان.
 - ۵- همان.
 - ۶- همان.
 - ۷- تقریب التهذیب: ۱۷۵/۱.

فصل دوم

«پاسخ به شبهات مخالفان»

۱- ابن تیمیّه

ابن تیمیّه گوید: «این حدیث از طریق ابن عباس باطل است. و اگر صحیح باشد، به خاطر وجود دلایل قوی تر که با آن معارضه می کند، از درجه اعتبار ساقط می شود.»^(۱)

پاسخ: پس از آن که راویان این حدیث را شناختیم و دیدیم که تعدادی از علمای اهل سنت، برخی طرق آن حدیث را در کتاب های خود نقل کرده و تصریح به صحّت آن نموده اند، دیگر اعتنایی به این سخن نیست.

در فصل اوّل دیدیم که این حدیث صحیح است، پس حجّیت دارد و استدلال شیعه به آن کامل است؛ چرا که این فضیلت [سبقت در ایمان به پیامبر] برای دیگر صحابه غیر امیرمؤمنان ثابت نشده است. بنابراین او امام خواهد بود و هر کس ادعا می کند که دلیل مخالف آن قوی تر است، باید بیان خود را اقامه کند. به فرض وجود دلیل مخالف نیز، ابن تیمیّه در این مورد تنهاست. پس این حدیثی صحیح است که میان طرفین [شیعه و سنی] در این باره اتفاق نظر وجود دارد. حال چگونه می شود که حدیث خیالی مخالف از آن قوی تر باشد؟!

۲- ابن روزبهان

ابن روزبهان در اعتراض به علامه حلّی، منکر وجود حدیث در این باره نشده و در سند آن مناقشه نکرده، بلکه گفته است: «این حدیث در روایات اهل سنت آمده است اما با این عبارت: سبقت‌گیرندگان امت‌ها سه نفرند: مؤمن آل فرعون، حبیب نجّار و علی بن ابی طالب.» آنگاه می‌افزاید: «شکی نیست که علی نخستین سبقت‌گیرنده در اسلام و صاحب سوابق و فضائلی است که بر هیچ کس پوشیده نیست، ولی آیه بر امامت او صراحت ندارد (نصّ نیست) و این مطلب فقط ادعاست.»^(۱)

پاسخ:

می‌بینیم که این سخن او اعتراف به همان نکته است که امامیه گفته‌اند؛ چرا که آیه مبارکه دلالت بر امامت می‌کند؛ زیرا راه اثبات امامت امیرمؤمنان علی علیه السلام فقط نصّ نیست، بلکه فضیلت او بر دیگران نیز یکی از دلایل اثبات آن است و آیه کریمه نیز در این مطلب روشن است.

۳- عبدالعزیز دهلوی

اینک نظر می‌افکنیم به عالم هندی، صاحب کتاب «التحفة الاثنی عشریه» در جواب‌هایی که به استدلال‌های شیعه درباره آیه شریفه بر امامت امیرمؤمنان داده است. وی می‌گوید:

«یکی از این آیات، آیه «و السابقون السابقون اولئک المقربون» است؛ شیعیان می‌گویند: از ابن عباس به شکل مرفوع روایت شده که او گفته است: سابقان در ایمان سه نفرند: پیشی‌گیرنده در ایمان به موسی، یوشع بن نون، پیشی‌گیرنده در ایمان به عیسی، صاحب یاسین و سبقت‌گیرنده در ایمان به محمد صلی الله علیه و آله و سلم، علی بن ابی طالب است.

مخفی نماند که این استدلال نیز به روایت است نه به آیه. و مدار اسانید این

۱- بنگرید: دلائل الصدق لنهج الحق: ۱۵۶/۲.

آیه سابقون / ۵۰۱

حدیث بر ابوالحسن اشقر است که به اجماع علما ضعیف است؛ عقیلی گفته است: شیعی و متروک الحدیث بوده است.

بعید نیست که این حدیث جعلی باشد، چرا که نشانه‌هایی از دروغین بودن دارد. زیرا صاحب یاسین نخستین کسی نبود که به عیسی ایمان آورد، بلکه به رسولان عیسی ایمان آورد؛ همان‌گونه که نصّ قرآن به آن دلالت می‌کند. هر کلامی که مدلول آن با قرآن تناقض داشته باشد، از اخبار باشد یا داستان‌ها، باطل است؛ این مطلب اصلی اساسی نزد محدثان است.

هم چنین انحصار سبقت گیرندگان به سه نفر، امری غیر معقول است. زیرا بالاخره هر پیامبری، یک شخص به عنوان سبقت گیرنده در ایمان به او خواهد داشت.

بعد از همه این‌ها و اگرها، چه ضرورتی وجود دارد که هر شخص بر اساس سابقه در ایمان، صاحب زعامت کبری باشد و هر شخص مقرّبی امام باشد؟

هم چنین اگر این روایت صحیح باشد، با این آیه آشکارا تناقض دارد. که خدای متعال درباره سبقت گیرندگان می‌فرماید: «ثَلَاةٌ مِنَ الْاَوَّلِیْنَ * وَ قَلِیْلٌ مِنَ الْاٰخِرِیْنَ:»^(۱) «گروهی از پیشینیان* و اندکی از پسینیان.» «ثَلَاةٌ» جمع زیاد است و ممکن نیست بر دو نفر، جمع کثیر یا یک نفر، قلیل گفته شود. پس دانسته می‌شود که مراد از سبقت، آیه دیگری از قرآن است که می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِیْنَ وَ الْاَنْصَارِ:»^(۲) سابقان پیشین از مهاجران و انصارند» و برخی آیات قرآن، برخی آیات دیگر را تفسیر می‌کنند.

به اجماع شیعه و سنی، اثبات شده است که نخستین کسی که حقیقتاً ایمان آورد، خدیجه بود. پس اگر سبقت در ایمان موجب صحت امامت می‌شود، باید بانوی مذکور شایسته امامت باشد. در حالی که به اجماع همه مسلمانان، امامت زن باطل است.

۲- توبه: ۱۰۰/۹.

۱- واقعه: ۱۳/۵۶ و ۱۴.

اگر گفته شود: مانعی برای تحقق امامت در خدیجه وجود داشت که همان زن بودن ایشان بود، می‌گوییم: «در تحقق امامت برای امیر هم مانعی وجود داشت و با رفع آن مانع ایشان بالفعل امام شدند. آن مانع یا وجود خلفای سه‌گانه بود یعنی کسانی که نزد همه اهل سنت، نسبت به او شایستگی بیشتری برای زعامت مسلمانان داشتند یا ابقاء حضرت امیر بعد از خلفای سه‌گانه بود که آنان قبل از حضرت امیر مُردند.

کسانی از شیعه که اعتقاد به برتری و تفضیل امیر بر دیگران دارند، می‌گویند: اگر امامی در هنگام وفات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد، به هیچ کس از خلفا امامت نخواهد رسید. ولی آنان می‌باید در عهد پیامبر می‌مُردند در حالی که در علم خدای متعال گذشته بود که خلفای رسول چهار نفرند؛ پس ترتیب این چهار خلیفه به ترتیب مرگ آنهاست.»^(۱)

پاسخ:

در سخنان وی، دروغ‌ها و یاوه‌هایی یافت می‌شود:

اول) استدلال شیعه به آیه قرآن، پس از تفسیر آن توسط روایت است، وگرنه همان‌گونه که همگی می‌دانند ذکر صریحی بر امامت حضرت امیر و دیگران در قرآن یافت نمی‌شود. اگر استدلال در چنین مطالبی بر اساس روایت است و نه آیه قرآن، پس چگونه خودشان با این آیه قرآن به امامت ابوبکر بن ابی‌قحافه استدلال می‌کنند:^(۲) «و سيجنبها الاتقى * الذی یؤتی ماله یتزکی: و به زودی شخص پرهیزکارتر از آن دور می‌شود* آن که مالش را می‌دهد تا پاک شود»، چنان‌که گفتیم.

بنابراین، سخن او که استدلال به روایت است و نه آیه، باطل می‌شود.

دوم) گوید: «مدار اسناد این حدیث بر ابوالحسن اشقر است...». این سخن بر دو دروغ تکیه دارد.

۱- التحفة الاثنا عشریه: ۲۰۷، مختصر التحفه الاثنی عشریه: ۱۷۸ - ۱۷۹.

۲- لیل: ۱۸/۹۲ - ۱۷.

آیه سابقون / ۵۰۳

دروغ نخست: قبلاً دانستیم که مدار اسانید این حدیث فقط بر اشقر نیست و او در نقل این حدیث تنها نیست.

در این دروغ‌گویی، ابن‌کثیر دمشقی بر دهلوی پیشی گرفته؛ آن‌جا که گفته است: «حدیث ثابت نشده است. چون حسین شخصی متروک‌الحدیث و شیعی غالی است و تفرّد او در نقل این حدیث، دلیل بر ضعف مطلق اوست.»^(۱)

دروغ دوم: ادعای اجماع بر ضعف اشقر، ادعایی دروغین است که هیچ‌کس جز اینان آن را ادعا نکرده است.

قبلاً دیدیم که بزرگان و پیشوایان اهل سنت او را توثیق کرده‌اند و اگر هم کسی درباره‌اش ایرادی دارد، تنها به خاطر شیعه بودن او است، و گرنه کسی او را اصلاً جرح نکرده است.

سوم) دهلوی گفته بود: «بعید نیست این حدیث جعلی باشد، چرا که نشانه‌هایی از دروغین بودن دارد...»

این سخن او ردّ و تردید در سنت ثابت نبوی و دروغ‌انگاشتن حدیث صحیح است که به خاطر تعصّب باطل و پیروی از هوس گفته شده است، به سه دلیل:

اولاً: ایمان به رسولان عیسی، همان ایمان به عیسی است و پیشی گرفتن به اوست. و هر کس کوچک‌ترین اطلاعی از زبان عربی داشته باشد، این را می‌فهمد. آیا فرقی میان ایمان به او و ایمان به رسولانش وجود دارد؟! تمام اهل ایمان به خدای متعال و تمام رسولانش ایمان می‌آورند و آنها را تصدیق می‌کنند.

ثانیاً: هر خبری که با کتاب خدا تباین و تناقض داشته باشد، مردود است؛ چه در قصص باشد و چه در احکام. امّا بین مدلول خبر ما و مدلول کتاب خدا اختلافی وجود ندارد، چه رسد به این که بین آن دو تناقض و تضاد باشد.

ثالثاً: محل استدلال به روایت ما، فقط قسمت آخر آن است که مربوط به امیرمؤمنان می‌باشد، و ما به دو قسمت دیگر آن کاری نداریم. به همین جهت برخی

روایات، از قسمت اول و دوم آن خالی است.

چهارم گفته بود: «انحصار سبقت‌گیرندگان به سه نفر...» این سخن، ردّ حدیث صحیح و نصّ صریح با اجتهاد شخصی خود است، شبیه به کار مراد و پیشوایش ابن تیمیه که حدیث مؤاخات [برادری بین پیامبر اکرم و علی علیه السلام] را ردّ کرده است تا آنجا که حافظ ابن حجر عسقلانی به او اعتراض کرده که این کار، ردّ نصّ صریح را با قیاس است؟! ^(۱)

پنجم گفته است: «بعد از همه این اما و اگرها، چه ضرورتی وجود دارد که هر شخص با سابقه به ایمان، صاحب زعامت کبری باشد و هر شخص مقربی امام باشد؟»

این حرف یا از روی نادانی است و یا خود را به نادانی زدن است. در کلام علامه حلی گذشت که این فضیلت برای غیر امیر مؤمنان علیه السلام ثابت نیست، پس او افضلیت دارد و بنابراین امام خواهد بود.

ششم گوید: «اگر این روایت باشد، با این آیه آشکارا تناقض دارد...»

در این اشکال، ابن تیمیه بر دهلوی پیشی گرفته است. ابن تیمیه برای ابطال حدیث از ابن عباس گفته است:

«سوم: خدای متعال می فرماید: السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم بالاحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجری تحتها الانهار: ^(۲) و سبقت داران نخستین از مهاجران و انصار و آنان که از ایشان به نیکی پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود شد و ایشان از خدا خشنود شدند و مهیا کرد خدا برای ایشان بهشت‌هایی را که جریان دارد در زیر آن نهرهایی.»

همچنین خدای تعالی فرمود: «ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله: ^(۳) سپس میراث دادیم کتاب

۱- فتح الباری فی شرح البخاری: ۲۱۷/۷. ۲- توبه: ۱۰۰/۹.

۳- فاطر: ۳۲/۳۵.

را به آنان که برگزیدیم آنها را از میان بندگانمان. پس برخی از آنها بر خود ستم کنند و برخی از آنها میانه‌روانند و برخی هم به اذن خدا پیش قدم در کارهای خیرانند.»

سبقت دارانِ نخستین، همان کسانی هستند که قبل از فتح مکه انفاق کردند و جنگیدند. آنان برترند از کسانی که بعد از فتح مکه انفاق کردند و جنگیدند، که اهل بیعت رضوان در آنها هستند و آنان بالغ بر هزار و چهارصد نفرند. پس چگونه است که گفته شود: با سابقه‌ترین فرد این امت یک نفر است؟»^(۱)

پاسخ: به اقتضای حدیث صحیحی که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند، با سابقه‌ترین فرد این امت یک نفر و او امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام است، و این مطلب ما با سیاق این آیه مبارکه و آیات دیگری مانند دو آیه مذکور منافاتی ندارد.

اینک به دو آیه می‌نگریم: یکی «سبقت داران نخستین از مهاجران و انصار...»، دیگری: «و ما محمد رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من یقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً و سیجزی الله الشاکرین:»^(۲) و نیست محمد مگر رسولی که به تحقیق پیش از او رسولانی گذشته‌اند. آیا پس اگر مرده یا کشته شد، شما به عقب باز می‌گردید؟ در حالی که هر که به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرر نمی‌رساند و به زودی خدا شکرگزاران را پاداش می‌دهد.»

در مقام جمع میان دو آیه می‌گوییم: هر کس غیر از امیرمؤمنان در ایمان به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیشی بگیرد و بعد از او بر پیمانی که با خدا و رسولش بسته استوار بماند و به دوره جاهلیت باز نگردد، اجر و پاداش او با خداست و به او قُرب و نزدیکی پیدا می‌کند و ما به او احترام می‌گذاریم و از او پیروی می‌کنیم.

هفتم گوید: «به اجماع شیعه و سنی اثبات شده که نخستین کسی که در حقیقت ایمان آورد، خدیجه بود...»

پاسخ:

این سخن دروغ است. هیچ اجماعی از اهل سنت و شیعه درباره این که نخستین

۲- آل عمران: ۱۴۴/۳.

۱- منهاج السنه: ۱۵۴/۷ و ۱۵۵.

شخص ایمان آورنده خدیجه بوده، وجود ندارد. بلکه نزد شیعه نخستین شخص، امیرمؤمنان علی علیه السلام بوده که به پیامبر در ایمان آوردن سبقت جسته و احادیث معتبری که بر این مطلب دلالت می‌کند و در کتاب‌های فریقین موجود است، بسیار زیاد است. چگونه می‌توان امثال چنین اجماعی را پذیرفت که مثلاً ابوبکر از نخستین ایمان آورندگان باشد، در حالی که وی بعد از پنجاه نفر مرد ایمان آورد. و آیا واقعاً ایمان آورد؟ در این جا سخنان زیادی در تاریخ موجود است که باید آنها را در محل خود پیدا کرد.

هشتم گوید: «همین طور برای تحقق امامت امیر هم مانعی وجود داشت، قبل از رسیدن امامت ایشان...»

پاسخ:

وجه استدلال به آیه مبارکه را در پرتو حدیث صحیحی که بین شیعه و سنی متفق است، دانستیم و این سخن او با آن استدلال هیچ ارتباطی ندارد.

به علاوه او در جای دیگر ادعا کرده که وجود خلفای سه گانه مانعی برای خلافت امیرمؤمنان است. بر این ادعای بزرگ، هیچ دلیلی موجود نیست، نه از کتاب خداوند و نه از سنت مورد قبول پیامبر و نه از عقل سلیم. دهلوی گوید: آنان برای ریاست صلاحیت بیشتری داشتند. این اول کلام و محل اختلاف و منازعه می‌باشد. صلاحیت خلفای سه گانه و اصلحیت آنان به خلافت، باید بر طبق دلایل معتبر نقلی و عقلی باشد، حال آن که چنین دلایلی اصلاً وجود ندارد. بلکه به عکس، در هنگام تحقیق معلوم می‌شود که آنان [نه به دلیل عقلی و نه به دلیل نقلی] هیچ صلاحیت و شایستگی به خلافت نداشته‌اند.

حمد برای خداوند جهانیان است، و صلوات و سلام خداوند بر محمد و خاندان پاک نهادش باد.



فهرست تفصیلی مطالب

۵	سخن مؤلف:
۷	«آیه ولایت»
۹	مقدمه
	فصل اول: «راویان خبر و آسانید حدیث که این آیه درباره علی <small>علیه السلام</small> نازل شده
۱۱	است.»
۱۳	راویان خبر از صحابه و تابعین
۱۴	مشهورترین راویان خبر از علماء
۱۸	متن حدیث در کتاب‌های معتبر
۳۸	«آسانید معتبر حدیث»
۴۳	نکات مهم:
۴۳	اول: برداشت حکم شرعی از ماجرا:
۴۵	دوم: باور امام باقر <small>علیه السلام</small> درباره نزول آیه:
۴۵	سوم: حدیث در شعر حسان بن ثابت و دیگران:
	چهارم: سخن پیامبر در این واقعه که فرمود: «من کنت مولاه فعلی

- ۴۵ مولا۵):
- ۴۶ پنجم: دعای پیامبر بعد از این قضیه
- ۴۶ ششم: انگشتی که علی بخشید، انگشت یمانی قرمز رنگی بود. ...
- ۴۷ فصل دوم: «دلالت آیه شریفه بر امامت»
- ۴۹ ۱. سید مرتضی
- ۴۹ ۲. شیخ طوسی
- ۴۹ ۳. خواجه نصیرالدین طوسی
- ۵۰ ۴. علامه حلی
- ۵۱ ۵. علامه حلی
- ۵۱ ۶. کلام مؤلف
- ۵۳ فصل سوم: پاسخ به سخنان یاد شده
- ۵۵ بخش اول: سخنان معتزله
- ۵۷ بخش دوم: سخنان اشاعره
- ۶۱ بخش سوم: بررسی این سخنان و پاسخ به شبهات آنان
- ۶۲ ۱- نزول آیه درباره حضرت علی و تصدق وی اجماعی نیست: ...
- ۶۶ ۲- این سخن که ناقل این فضیلت برای علی فقط ثعلبی است و بس.
- ۶۸ ۳- منظور از ولایت در این جا به قرینه سیاق، نصرت و یاری است: .
- ۶۹ ۴- چون آیه به صیغه جمع آمده، حمل آن بر یک نفر، مجاز است: .
- ۷۰ ۵- ولایت به معنای تصرف، در زمان خطاب آیه مورد نظر نبوده است: .
- ۷۱ ۶- صدقه دادن در اثنای نماز موجب بطلان آن است: .

فهرست تفصیلی مطالب / ۵۰۹

کلام پایانی	۷۲
«آیه تطهیر»	۷۵
مقدمه	۷۷
فصل اول: «تعیین اهل بیت در قول و فعل پیامبر ﷺ»	۸۱
بخش اول: راویان حدیث از صحابه	۸۳
راویان حدیث کساء از پیشوایان علم حدیث	۸۴
بخش دوم: الفاظ حدیث در کتب صحاح و مسانید و بقیه کتب	۸۵
بخش سوم: کسانی که بر صحیح بودن حدیث اتفاق کرده‌اند	۹۲
بخش چهارم: این احادیث بر چه نکاتی دلالت می‌کنند؟	۹۳
فصل دوم: «ردّ دو سخن دیگر»	۹۵
«شرح حال عکرمه»	۹۸
شرح حال مقاتل	۱۰۰
شرح حال ضحاک	۱۰۰
فصل سوم: «دلالت آیه مبارکه بر عصمت اهل البیت»	۱۰۳
فصل چهارم: «تناقضات دانشمندان اهل سنت در برابر آیه شریفه»	۱۰۷
بخش اول: گزارش دیدگاه‌ها	۱۰۹
بخش دوم: اعتراف ابن تیمیه به صحّت حدیث	۱۱۴
بررسی و نقد سخنان ابن تیمیه	۱۱۸
بخش سوم: تناقض ابن تیمیه	۱۲۳
بخش چهارم: سخنان دهلوی صاحب کتاب تحفه اثنی عشریه	۱۲۷
«آیه مؤدت»	۱۳۱

۱۳۳	مقدمه
۱۳۵	فصل اول: «پیامبر منظور از «قربی» را تعیین کرده‌اند»
۱۳۸	راویان خبر از صحابه و تابعین
۱۳۹	راویان این حدیث از پیشوایان دانش حدیث و تفسیر
۱۴۲	نص حدیث در کتب معتبر
۱۵۹	فصل دوم: «تصحیح اسناد های این اخبار»
۱۶۱	بخش اول: دیدگاه‌ها در مورد اسناد این اخبار
۱۶۴	بخش دوم: بررسی سخنان یاد شده
۱۸۱	فصل سوم: «چند شبهه و پاسخ آنها»
۱۸۳	بخش اول: مهمترین شبهات مخالفان آیه شریفه
۱۸۸	بخش دوم: پاسخ به شبهات یاد شده
۱۹۷	فصل چهارم: «روایات و اخبار»
۱۹۹	بخش اول: دلایل و شواهد دیگر بر نزول آیه درباره اهل بیت
۲۰۶	بخش دوم: رد سخنان دیگر این باره
۲۱۷	بخش سوم: دلالت آیه مودت، اعم از این که استثناء متصل یا منفصل باشد
۲۲۱	فصل پنجم: «دلالت آیه مودت بر امامت و ولایت»
۲۲۳	بخش اول: خویشاوندی نسبی و امامت
۲۴۳	بخش دوم: «ابطال شبهات پراکنده علیه دلالت آیه مودت بر امامت»
۲۵۳	بخش سوم: تفسیر "حسنه" به مودت
۲۵۵	«آیه مباهله»

مقدمه	۲۵۷
فصل اوّل: «نزول آیه درباره اهل بیت:»	۲۵۹
بخش اوّل: راویان این حدیث از صحابه و تابعان	۲۶۱
بخش دوم: راویان حدیث از پیشوایان بزرگ حدیث و تفسیر	۲۶۳
بخش سوم: متن و نصوص حدیث در کتاب‌های معتبر:	۲۶۶
فصل دوم: «کوشش‌هایی بی‌ثمر و دروغ‌هایی باور نکردنی»	۲۸۷
بخش اوّل:	۲۸۹
بخش دوم:	۲۹۹
فصل سوم: «دلالت آیه مباحله بر امامت»	۳۰۳
فصل چهارم: «پاسخ به شبهات مخالفان»	۳۱۹
بخش اوّل: سخنان مخالفان و پاسخ آنها	۳۲۱
بخش دوم:	۳۴۷
«آیه انذار»	۳۵۳
مقدمه	۳۵۵
فصل اوّل: «نصوص حدیث و راویان آن در کتاب‌های اهل سنت»	۳۵۷
بخش اوّل: راویان صحابی	۳۵۹
بخش دوم: راویان این حدیث از میان حافظان و پیشوایان حدیث ...	۳۶۰
بخش سوم: الفاظ حدیث در مشهورترین کتاب‌ها	۳۶۲
فصل دوم: «درباره صحّت حدیث»	۳۷۱
بخش اوّل: سخن محدّثان در باب صحّت حدیث	۳۷۳
بخش دوم: اسانید صحیح این حدیث	۳۷۴

۳۷۹	فصل سوم: «زدودن شبهات مخالفان»
۳۸۱	بخش اول: سخنان مخالفان
۳۹۰	بخش دوم: پاسخ به این سخنان
۴۱۹	فصل چهارم: «جواب احادیث معارض»
۴۳۵	آیه «و قفوههم إنهم مسؤولون»
۴۳۷	مقدمه
۴۳۹	فصل اول: «نص حدیث و راویان آن در کتاب‌های اهل سنت»
۴۴۱	بخش اول: راویان حدیث
۴۴۳	بخش دوم: برخی از اسانید این خبر
۴۴۹	فصل دوم: «شواهد این حدیث»
۴۶۵	فصل سوم: «بیان حدیث، طبق نقل بزرگان محدث و حافظ اهل سنت»
۴۶۷	بخش اول
۴۷۱	بخش دوم
۴۷۷	فصل چهارم: «پاسخ به شبهات مخالفان»
۴۸۵	آیه «سابقون»
۴۸۷	مقدمه
۴۸۹	فصل اول: «اسانید حدیث و بررسی آنها»
۴۹۱	بخش اول: راویان خبر تفسیر آیه مبارکه و اسانید آن
۴۹۲	بخش دوم: برخی از اسانید این حدیث در کتاب‌های معتبر
۴۹۴	بخش سوم: برخی از اسانید معتبر این حدیث
۴۹۷	فصل دوم: «پاسخ به شبهات مخالفان»